



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد دوم (۹-۱۷) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۱۷ جلسه، از تاریخ ۱۳۶۹/۰۲/۱۹ الی ۱۳۶۹/۰۵/۲۷ به **دور سوم** بحث **پیرامون روش تنظیم امور** پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد. ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی



## فهرست:

۳.....	جلسه نهم - ۶۹/۳/۱۶.....
۲۹.....	جلسه دهم - ۶۹/۳/۲۰.....
۷۹.....	جلسه یازدهم - ۶۹/۳/۲۳.....
۱۱۳.....	جلسه دوازدهم - ۶۹/۳/۲۷.....
۱۴۱.....	جلسه سیزدهم - ۶۹/۳/۳۰.....
۱۸۹.....	جلسه چهاردهم - ۶۹/۴/۳.....
۲۳۷.....	جلسه پانزدهم - ۶۱/۴/۶.....
۲۸۷.....	جلسه شانزدهم - ۱۳۶۹/۴/۱۰.....



جلسه نهم - ۶۹/۳/۱۶

بسمه تعالی

فهرست جلسه نهم

- ص ۱ \_ آیا تکرار فرمول ربط را تمام می کند
- ص ۲ \_ ارتباط بین جدولهای مختلف
- ص ۳ و ۲۰ \_ حد اولیه متعارف چیست
- ص ۴ \_ آیا برنامه ثبات مطلق وجود دارد
- ص ۶ \_ آیا آوردن آثار جهت زمان مکان در یکدیگر باعث عدم شناخت هر کدام می گردد
- ص ۱۲ \_ بررسی یک احتمال در مورد ربط جهت زمان مکان
- ص ۱۹ \_ ربط بین جهت ساز و زمان و مکان ساز چیست
- ص ۲۲ \_ آیا جدول جهت اول تعیین می شود و بعد زمان و مکان یا بصورت دیگر





برادر معلمی: اعوذ بالله اگر کسی معتقد باین باشد که وقتی تقسیم جهت, زمان, مکان می کنیم اینها خودشان با همدیگر ربطی ندارد وقتی آنها تکرار هم بخواهیم بنمائیم باز ربط برقرار نمی شود, و یک مطلب دیگر هم که در بحثها بود این که بالاخره ما در یک جا لازم داریم فرمول را تکرار نمائیم که در بحثهای بعدی باید مطرح شود بنابراین نتیجه می گیریم که تعارف اولیه جهت \_ زمان \_ مکان بگونه ای باشد که ربط را خودش تمام کند و دیگر احتیاج به امری همعرض آنها یا شامل بر آنها نداریم که مبین ربط آنها باشد در اینجا تفاوتی بین فرمول جهت , زمان و مکان و درون بیرون و ربط مطرح شد که گفته شد فرمول درون بیرون و ربط یک تحلیل زمانی است که دو نقطه زمانی و ربط بینش را در نظر می گیرد در حالیکه وقتی ما جهت زمان مکان می گوئیم فرمول ترکیب یا تغییر که می گوئیم در همه مراحل زمانی آن فرمول حضور دارد و اینگونه نیست که مانند فرمول موجود مطلوب و ربط باشد چون در موجود مطلوب نیست و در مطلوب موجود نیست و گفته شد بنابراین تعریف معین می شود که اینها ( جهت, زمان, مکان ) خودشان با یکدیگر ربط دارند در بحث زمان هم که رسیدیم می گوئیم مراحل نباید بصورتی باشد که ما مراحل خاصی را پشت سر هم قرار دهیم و گوئیم اینها مراحل موضوع ماست, مانند صفحات کتابی که پشت سرهم ردیف شده باشند بلکه در جدول مراحل باید فرمول تغییر را نوشت نه اینکه تغییرات خاصی را پشت سرهم ردیف بنمائیم بلکه باید دید تغییر در اینموضوع به چه صورت محقق می شود و در هر مرحله چه چیزی تغییر کرده و چه چیزی ثابت است این فرمول تغییرات که مورد نظر ماست بنابراین اگر جدول وضعیت را خاص کرده و پشت سرهم قرار دهیم ( علی فرض موضوعات قبلی ) و جدول مراحل درست کنیم این اشتباه است بلکه فرمول زمانی ما باید آنگونه باشد که به ما نحوه بوجود آمدن مرحله را بگوئید بعد بوسیله آن فرمول ما می توانیم تغییر خاص را ایجاد کنیم. و ما از این سه جدول درست به یک نسبت مساوی استفاده می کنیم

یعنی وقتی می‌خواهیم برنامه خودمان را درست کنیم اینگونه نیست که بگوئیم جدول وضعیت یا جدول مراحل یا جدول جهت یکی از اینها اصل است و یکی فرع است بلکه این ۳ فرمول است که هر کدام را نداشته باشیم نمی‌توانیم موضوع را بشناسیم طبق جدول تابلو اینمطلب که برنامه است روشن می‌شود.

الف	ب	ج	ج	د	هـ	هـ	و	ز	ز
I	I	I	II	II	II	III	III	III	III
○	○	○	○	○	○	○	○	○	□

هر کدام از جداول را نداشته باشیم این شکل را شکل جدول برنامه ماست نمی‌توانیم بکشیم، تفاوت در دو قسمت است یک قسمت اینستکه آیا جدول مراحل از وضعیتهای متوالی تشکیل شده یا فرمول مراحل است. دوم بحث جدول ترکیب است که در مورد آن صحبت شد.

بنابراین در جدول ترکیب صحبت اینستکه اگر ما بخواهیم ترکیبی داشته باشیم باید آثار آن دو جدول را هم در ترکیب وارد نمائیم یعنی در ترکیب باید نظر به آن ابعاد دیگر هم داشت و در آن چیزی را قرار داد که بوسیله آن بشود زمان را و جهت را شناسائی کرد و همچنین در جدول مراحل و جهت ربطشان با این عوامل در ترکیب روشن و مشخص باشد حالا روشن است که ما در جدول وضعیت جهتساز و زمانساز و مکانساز داشتیم که وقتی در جدول مراحل می‌آمدیم اختلاف سرعتهای همان اوصاف ترکیبی را میخواستیم وقتی هم زمانسازها را در ترسیم جدول مراحل اصل قرار میدهیم آن زمانسازها در جهتسازها و مکانسازها ضرب شده بودند اینکه زمان تغییر فرهنگ یا سیاست یا اقتصاد است در اخلاق احکام تکنولوژی دولت جمع خانواده ضرب می‌شد و همچنین در جدول جهت نیز اخلاق را مثلاً مورد نظر داریم که آنرا باید به اخلاق سیاسی فرهنگی اقتصادی دولت جمع خانواده تقسیم می‌کنیم و مراتب آن که اینها نیز جدول جهت ما را که عمدتاً از معارف بدست می‌آید تشکیل می‌دهند بنابراین جدول ترکیب ما که ۲۷ صنف اند در جدول مراحل هم که میرسیم همین ۲۷ صنف اند و در جدول جهت نیز تنظیمات بین همین هاست و اگر در اینمطلب

دقت کنیم ربط ۳ جدول را با هم می بینیم و احتیاجی به امر شاملتر یا همعرض آنها برای ایجاد ربط ندارد بلکه ترکیبش به نحوه ای است که ربط ما بین آنها را تمام می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک توضیحی که می خواستیم از خدمتان استفاده کنم اینستکه حد اولیه تقسیم آیا همان مکان \_ زمان \_ جهت است که بگوئیم شیئی ما مرکب است و باید حتماً عوامل ترکیبی داشته باشد. و هم متغیر است پس باید حتماً زمانی داشته باشد و خود همین زمان هم مجبور است مراحل داشته باشد نسبت به چیزی که اینها را با هم متصل گرداند که همان جهت است که حد اولیه آیا به دوئیت و ربط یا درون و بیرون بازگردد یا آن حد اولیه همین مکان \_ زمان \_ جهت باشد منتهی بر پایه امری که اینها را تعریف کرده است و این مطلب مهم است که حد ما چه چیزی باشد حدی که از آن تقسیم به مکان \_ زمان \_ جهت می شود چیست؟ یعنی الان شما پایه ۳ را طراحی می کنید می توان پایگاه ۳ را همین مکان \_ زمان \_ جهت دانست زیرا گفته شده اتصال مطلق و انفصال مطلق نیست بلکه رابطه است پس مبداء را وجود رابطه به تعریف جدید قرار می دهیم که پشت سرش هم تعریف زمانی و مکانی و جهتی را برای آن باید حداقل گفت یعنی می شود گفت بنا به مباحث اصالت ربط حد اولیه حتی در این ۳ مطلب مکان\_ زمان \_ جهت همان ربط است. قسمت دوم که می خواستیم از شما استفاده کنم اینستکه در امور زمانی ما زمان شاملتر و زمان تحت شمولش داریم یعنی یک سرعتش کمتر و یکی بیشتر است این را تا کجا ادامه می دهید آیا تا آنجا که به خود امر ثابت میرسد یا اینکه می گوئید در ممکنات ثابت مطلق نیست همانگونه که تغییر مطلق و انفصال مطلق نیست که باز در اینجا معنای ربطی میدهد.

برادر معلمی: ما در برنامه ریزی مجبوریم امری را ثابت فرض کنیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله درست است اما اثبات مطلق فرض میکنید یا اینکه اساساً در معنای تغییر و ثابت تصرف می کنید. یکوقت ثابت را بگونه ای میگوئید که هیچگونه تغییر نمی پذیرد یعنی به عبارت دیگر آیا برای نفس جهت رشد را می پذیرید یا نه؟ (س: آیا در مدل یا در غیر مدل) ج: در مدل.

برادر معلمی: اگر در مدل تغییر و رشد را بپذیریم به این معناست که مدل عوض شود، البته این چنین چیزی هست یعنی خود مدل هم رشد دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس فلسفه مدل قدرت دارد که مدلهای دیگری را هم براساس همین فلسفه تحویل بدهد، یعنی گاهی می گوئید از این فلسفه فقط یک مدل بیرون میآید گاهی نیز می گوئید ما قائل به این هستیم که در ممکنات تغییر و ثبات مطلق نیست بنابراین مدلمان تغییر می کند یعنی رشد در ادراک را پذیرفتیم. فلسفه مان مغایر با رشد در ادراک نیست ولو اینکه بحثمان بحث شناخت شناسی نیست ولی فلسفه مان هم رشد در ادراک را منع نمی کند بنابراین تصحیح جهت را هم در مرتبه خودش می پذیرد ولی در معنای ثبات و تغییر تصرف میفرماید، معنای ربط را در تعریف ثبات و تغییر گسترش می دهد بنظر من میرسد که این سئوالات مطلب را بسیار قرص و روشن می نماید، اصل اینست که تعاریف را از یکدستگاه دیگر وارد دستگاه خودتان نکنید، یعنی آوردن یک تعریف دیگر در دستگاه بمعنای ناهماهنگ شدن آن دستگاه است این که سؤال کردم ثبات را چگونه می پذیرید معنایش اینست که ثبات به معنای متداول در اینجا مطرح نیست بلکه اصل ربط است و بر اساس ربط است که ثبات تعریف می شود نه اینکه یک ثبات بریده از تغییر بگونه ای باشد که بعد برای رابطه آن امر ثابت و آن امر متغیر یک چیز دیگری تعریف کنید و بعد هم الی لانهایه در مورد خود ثبات و تغییر معنای جدید ارائه می دهید.

برادر حسینیان: در رابطه با این سئوالی که مطرح کردید که آیا جدول مراحل از جداول وضعیت پشت سر هم تشکیل شده یا بگونه ای دیگر باید باشد بنظر میرسد در رابطه با فرمولی که قبلاً برای زمان ارائه شده که نسبت های سرعتی که بین اوصاف زمانی مطرح است اجمالاً مبین فرمول تغییر و زمان میتواند باشد. که این فرمول در اوصاف ترکیب ضرب می شود طبعاً یک جدول مراحل درست می کند که آن جدول صرفاً فرمول زمان نیست بلکه فرمولی است که در حقیقت مراحل وضعیت را در بر دارد یعنی نظر به وضعیت دارد منتهی در مراحل مختلف.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یکوقت می گوئید نظر به وضعیت دارد به اینگونه که می گوئید سیاست دولت یا اخلاق خانواده و ... یعنی همانگونه که آثار زمان را ترکیب وارد می شود می خواهید بگوئید به یک نحوه ارتباط مکانها هم به زمانها قطع نیست یکوقت می گوئید نه، اصولاً معنای مختلف بودن سرعت را که می گوئیم لازم نیست که نظر به وضعیت داشته باشد بلکه کافی است وضعیت را در صفحات دوم و سوم نیز تکرار کنید آنوقت بر این دو اشکال وارد می شود یکی اینکه مقسم تقسیم مراحلتان چیست؟ ما می توانیم مقسم تقسیم مراحلمان را ۳ قرار دهیم بخاطر اینکه اولین تقسیمی که به ربط خورد مکان زمان جهت را به ما تحویل داد که در آنجا هم شما باید ۳ وضعیت یا ۳ صفحه قرار دهید.

برادر حسینیان: در آنجا ما ۳ سرعت را قرار میدهیم که بین آن ۳ سرعت اختلاف است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این ۳ سرعت ناظر به موضوعات مکانی و جهتی هستند یا نه؟

برادر حسینیان: این ۳ سرعت هم از مکان و هم از جهت تاثیر می پذیرند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا در عین حال خودشان فرمول مستقل زمان هستند؟

برادر حسینیان: بله استقلال خودشان را نیز حفظ می کنند.

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر اینگونه است این همان فرمایش آقای معلمی است یعنی اگر شما یک جدولی را رسم فرمودید و اسم آنرا جدول وضعیت یا ترکیب قرار دادید اگر فرمودید که این جدول هم ناظر به جهت است و هم ناظر به زمان و هم ناظر به مکان یعنی عنوانهایی که زیر تیترا تغییر سرعت قرار میگیرد عناوین جهت و مکان است.

برادر حسینیان: من قبل از طرح این مطلب یک اشکال عمده ای داشتم بنظر میرسد آن اشکالی را که ما در

نفی فرمول درون\_ بیرون \_ ربط داشتیم که گفتیم درون منهای بیرون و بیرون منهای درون قابل شناسائی

نیست با این تصویر شناخت هر کدام منوط به دیگری بود لذا از فرمول جهت زمان مکان باید استفاده کرد

چون شامل بر شناخت درون بیرون \_ ربط است، حالا ما در مباحث جهت زمان مکان هم باز همان مطالب را

داریم زیرا در اینجا نیز ما می گوئیم آثار هر جدول باید در یکدیگر ملاحظه شود اگر پذیرفتیم که جهت \_ زمان \_ مکان فرمول شناخت یک موضوع است دیگری نیازی به ملاحظه اثر هر کدام در دیگری نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا در اینجا شناخت یک وحدت است؟

ج: بله، یکوحدت ترکیبی.

س: اگر شناخت یکوحدت ترکیبی است آیا می شود اثر یکدیگر را نداشته باشند اگر می خواستیم آنها را انتزاعی شناسائی کنیم مگر اینگونه نبود که می گفتیم وصف زمان از وصف جهتی و وصف جهتی از مکانی و مکانی از زمان و جهتی بریده می شود.

ج: بنابراین مطلب که ابتدا باید ما جهت \_ زمان \_ مکان را بکار بگیریم باید ما در ابتدا جدول جهت را درست کنیم.

س: نه اگر تعریفی که دادیم تعریفی بود که اینها را از هم جدا و بریده میکرد و نمی شد آنها را متصل کرد.

ج: اینها از هم بریده نیستند زیرا بنابر فرمول جهت حاکم بر زمان و زمان حاکم بر مکان است و هیچکدام از یکدیگر منقطع نیست.

س: انقطاع را که می توان فرض کرد، در این فرض آیا اینگونه نمی شد که اوصاف زمانی از مکانی و جهتی جدا هستند در اینصورت اگر می خواستیم جدولش را بنویسیم آثار آنها را در یکدیگر بینیم و بلکه فقط تقسیم به امور مکانی وارد شود دیگر مکان ناظر به زمان و جهت نباشد را به معنا که آثاری از آنجا آمده باشد.

ج: آیا همین مطلب را نسبت به جهت نیز باید بگوئیم آید در جهت نیز باید تاثیرات مکان ملاحظه شود.

س: آیا جهت نباید جهتی باشد که ناظر به این شیی باشد.

ج: عرض ما اینستکه این فرمول فرقی با فرمول درون و بیرون چیست چون در اینجا نیز باید گفت جهت را بدون مکان و مکان را بدون جهت نمی توان شناخت در آنجا هم می گفتیم بیرون بدون درون و درون بدون بیرون قابل ملاحظه نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک فرق ابتدائاً بذهن من میرسد در درون و بیرون و ربط که ذکر می شد تا تحلیل داشتیم یک تحلیل اصالت شیئی که گفته شود درون مجزای از بیرون و بیرون هم مجزای از درون قابل شناسائی است و ربط نیز همینطور است. در اصالت ربط درست است که ربط بین درون و بیرون و بیرون ملاحظه می شد و لکن یادمان نرود که معنای تغییر را نمی داد یعنی اگر ما در عالم تغییری را نداشتیم صحیح بود که بگوئیم درون و بیرون و ربط وجود دارد ولی در اینجا با وجود جهت، یعنی در یک صفحه درون و بیرون \_ ربط بنویسیم کسی بگوید این فرمول به چه دلیل حرکت را اثبات می کند مگر اینکه یک انتزاع و یک تعریف جدید از حرکت بدهید بگوئید ما از اول تا آخر خلقت را یک صفحه قرار میدهیم و نسبت به این صفحه درون و بیرون و ربط می کنیم ( البته اینهم درست است ولی در سر جای خودش) ولیکن از خود فرمول درون و بیرون ربط معنای زمان بیرون نمیآید، مگر اینکه چیزی را به آن اضافه کنیم تا هم زمان و هم جهت را بتواند نشان دهد. شما جهت را که عنوان می کنید حتماً معنای ثبوتی را نمی دهد ترکیب هم معنای بساطت نیم دهد، وقتی ترکیب \_ مراحل و جهت می گوئید معنایش اینستکه در نفس خود اینها زماندار بودن و جهت دار بودن افتاده است در خود این ترکیبی که دارای زمان و جهت است آثاری از زمان و جهت افتاده است کما اینکه در جهت هم که میآید جهت موضوع دارد مثلاً جهت این عالم، یا مراحل این عالم در اینجا یک صحبت است که گفته می شود هیچکدام بدون یکدیگر شناخته نمی شوند وجه اشتراک دو فرمول درون بیرون ربط و جهت زمان مکان است ولیکن وجه اختلافشان هم اینستکه در فرمول درون بیرون ربط معنای تغییری و جهتی نشان داده نمی شود.

برادر حسینیان: در فرمول درون بیرون ربط می توان گفت شیئی با جهت و زمان خودش یک چیز است، یعنی درون را با جهت آن ملاحظه کردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه این به این معناستکه در ابتدا آنرا جهت زمان مکان کرده ایم.

برادر حسینیان: حالا اشکال ما به همان وجه اشتراک دو فرمول است، زیرا فرمول درون بیرون ربط را به این خاطر که شناسائی هر کدام بدون دیگر امکان ندارد غیر قابل استفاده می دانستیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: نه، اینگونه نبوده است وجهی را که مورد نظر ما بوده است این بوده که چیزی که زماندار و جهت دارد است نمی توان بدون ملاحظه زمان و جهتشناسائی نمود. یعنی هر شیئی تغییر دارد شما تغییرش را کنار می گذارید و می گوئید می خواهم بیرونش را ملاحظه کنم، می گویم بسیار خوب بیرونش هر چه که باشد آیا آنها با همدیگر تغییر دارند یا نه؟

برادر حسینیان: بهر حال به خود اینمطلب اشکال وارد است که گفته شود اگر جهت بدون ملاحظه ترکیب شناسائی شود یعنی آثار ترکیب و زمان در جهت و بالعکس باشد... شناختمان را چون مربوط بهم میدانیم لذا باید یک فرمولی، فرمول شناخت ما باشد که ناظر بر درون و بیرون و ربطش باشد که همان مکان \_ زمان \_ جهت است لذا نمی توان گفت آثار این سه جدول را باید در هر کدام ملاحظه کرد.

حجت السلام والمسلمین حسینی: نحوه آثارشان فرق دارد، شما چه تعریفی برای این آثار می دهید؟ یکوقت می گوئید باید جهت راز عینیت بشناسیم این یک حرف، اما یکوقت می گوئیم جهت ناظر به عینیت است معنایش این است که میخواهد عینیت را تغییر بدهد، یعنی عنوانهای عینیت را برای تغییر دادن عینیت می پذیرد، این مطلب با آن مطلبی که شما می فرمائید زمین تا آسمان تفاوت دارد.

برادر حسینیان: آیا به این معناست که جدول جهت ما از عینیت چیزی می پذیرد؟

ج: بله عنوان را پذیرفته است، و این را حتماً باید بپذیرید یکوقت است که می گوئید حکم جهتی را به عینیت بدهید اما یکوقت می گوئید که معنون جهت واقع شود (مکان) یعنی جهت انسان است، جهت جامعه است و .... جهت همه اشیاء عینی را خداوند فرموده باشد درباره همان اشیاء مثلاً این استکان است اگر درباره این اشیاء باشد طبعاً باید به اسم این باشد اما یکوقت می گوئید معنون این شیئی هم بالمره در احکام ذکر نشود آنوقت می گویم پس جهت چه چیزی را منظور نظرتان است؟ شما جهتی را ذکر کنید که بالمره معنون نه زمانی و نه مکانی نداشته باشد آنوقت می پرسیم جهت چه چیزی مورد نظر شماست می گوئید جهت است اخلاق فاضله است می پرسیم آیا اخلاق انسان است می گوئید نه اسم انسان را نیاورده انسان به معنای کلی است می گویم انسانی را که بخواهید از عینیت جدا کنید و آنرا ایزوله نمائید به حدی که با



عینیت انفصال مطلق پیدا کند چنین انسانی را اصلاً نداریم بلکه همین انسانهایی که روی زمین راه میروند می خواهیم اینها را تغییر بدهیم تا اخلاقشان خوب شود. اینکه شناخت جهت از جای دیگر میآید یک حرف دیگری است اما اینکه جهت ناظر به چه چیزی باشد این هم حرف دیگر است، گاهی می گوئید بوسیله تجارب عینی جهت یابی کنیم\_ می گوئیم این نمی شود، و دلایل بسیاری هم دارد یکی اینکه قانون از عینیت به خودی خود بیرون نمیآید و عقل حتماً باید کار کند، عقل هم که کار کند حتماً باید اعتقاد پشت آن باشد و اعتقاد هم که پشت سر آن باشد معنای ایمانی میدهد ... اما یکوقت میگوئید جهت باید از طرف خداوند بیاید و ناظر به فطرت انسانی هم هست می میگویم معنون آن چیست یعنی جهت دار چیست؟ می گوئید جهت دار یک امر عینی است، بنابراین آنچیزی که من از فرمایشات آقای معلمی درک می کنم اینستکه می خواهند بفرمایند اینها را نمی توان بگونه ای توصیف داد که از هم دیگر منقطع باشند حالا ولو اینکه کس بگوید ما می خواهیم توصیفی بدهیم که از همدیگر بریده باشد می پرسیم آنها را چگونه جمع می کنید؟ اینکه اینها را در یک فایل بگذاریم که جمع نمی شود.

برادر حسینیان: چون اینها در رابطه با یک موضوعند هیچگاه جدای از همدیگر نیستند معنایش این نیستکه ما آنها را از هم جدا کنیم تا لازم باشد آثار آنها را در همدیگر بیاوریم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: معنای آوردن آثار را هم باید مجدداً دقت کنیم معنایش در جهت توجه به چه عنوانی داشتن است در زمان به معنای اینستکه این وصف وصف حرکتی چه چیزی است و در ترکیب که میآوریم به معنای اوصاف ترکیبی آن چیز است حالا می خواهیم بگویم اگر اینرا بریدید و گفتید جهت جداگانه است و در زمان هم گفتید که ما چون اختلاف سرعتها را داریم دیگر لازم نیست بدانیم که اختلاف سرعت های فرهنگ سیاست اقتصاد ناظر به چه چیزهایی است، و در هر جهتی هم که هست کاری بآن نداریم، اشکال این مطلب اینستکه اینها با هم جمع نمی شود و حالا دوباره در مورد صحبت جنابعالی این سؤال را مطرح می کنیم که آیا شما اجازه میدهید که ترکیب را هم از زمان و جهت ببریم یا نه؟ یعنی بگوئیم خانواده جمع دولت هیچ کاری به جهتش ندارد یا اینکه باید گفت آن دو جهت ساز و زمانساز هم لازم

است باشد، یعنی جای اینکه بگوئیم اخلاق \_ احکام \_ تکنولوژی \_ فرهنگ \_ سیاست \_ اقتصاد خانواده \_ جمع دولت فقط بگوئیم عناصر مکانی یا ترکیب ساز ما خانواده و جمع و دولت هستند. عناصر زمانسازمان هم سیاست \_ فرهنگ \_ اقتصاد \_ است و عناصر جهت ساز هم صبر و تسلیم و رضا است آیا این سه تا را از هم بصورت بریده ملاحظه کنیم بنظر حضرتعالی درست است یا نه؟

برادر حسینیان : البته در ابتدای کار لازم است که این سه را از هم انتزاع کرد تا شناخت حاصل شود اما نه اینگونه که بشود آنها را جمع کرد فرضاً شاملترین مرتبه جهت و مرتبه بعد مرتبه زمان و پائین ترین مرتبه مکان را تشکیل میدهد. و فرق این جدول با جدول قبل این می شود که در اینجا دیگر جهت ساز \_ زمانساز نداریم یعنی هر کدام از اینها در همه مراتب و مراحل حضور دارند.

	صبر	تسلیم	رضا
	سیاست		
	فرهنگ		
	اقتصاد		
دولت	جمع	خانواده	

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا این جدولی را که بنظر شما درست کردیم چگونه می خواهید جمع کنید اینها را می پذیریم که حتماً همه اینها لازم است و حتماً باید در جایی هم بکار گرفته شود.

جدول ۱ جدول مراتب جهت مرتبه اول صبر و مرتبه دوم تسلیم مرتبه سوم رضا.

برادر حسینیان: ابتدائاً سؤال ما اینستکه آیا رابطه جهت زمان مکان مگر بنحو شمولیت جهت بر زمان و شمولیت زمان بر مکان نیست؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: بله درست است ولیکن صحبت در اینجاست که چگونه ارتباط این ۳ جدول را ترسیم مینمائید تا قابل ترسیم برای برنامه باشد والا اینمطلب را قبول داریم که همیشه در عالم جهت حکومت بر همه امور دارد، یعنی همه امور عالم " برای " دارد بعد از آن " برای " بدون " تغییر " در عالم ممکن نیست بعد از آنهم بهر حال یک شیی و یک مکانی باید باشد که در جهت حرکت کند.

برادر معلمی: در این جداول حد اولیه ما همان اصالت رابطه است ( مفهوم نیست) باید یک جهت بکشید و زیر جهت ۳ زمان و زیر هر زمان ۳ مکان بکشید این هم یک نحوه ربط است.

برادر حسینیان: مکان را شما همه مکانهای یک کیفیت و زمان را همه مراحل آن در نظر نمی گیریم بلکه هر وضعیت که یک مرحله از زمان است هر سه وصف جهت و زمان و مکان در آن وجود دارند.

حجت السلام والمسلمین حسینی: آیا یک وصفی را در اشیاء دارید که لقب " برای " داشته باشد و در تغییرش " برای " تغییر کند کافر انگور را به شراب تبدیل می کند و شما انگور را به سرکه یا شیر تبدیل می کنید انگور یک وضعی باید داشته باشد که این تبدیل روی آن صورت می گیرد آیا به این وصف جهت ساز نمی گوئید

(س: این وصف خودش جهت است) اگر در این وصف تغییری بدهیم آنوقت می توان گفت که در این جهت یا در آن جهت حرکت می کنیم. ( س: ما یک مرتبه از جهت را جهت ساز می گوئیم) جهت هر گاه در تجسم واقع شود آیا لقب جهت سازی پیدا نمی کند به عبارت دیگر اگر یک عرضی برای شیی قائل باشیم این شیی یک جوهری نمی خواهد که بتوانیم در آن تصرفی کنیم ( گر چه این مثال بسیار دور از بحث است چون در این دستگاه آن بحثها نمی تواند کار کند). در عین حال وقتی می گوئید ما بالعرض به ما بالذات بر می گردد بنده عرض می کنم آیا این جهتی را که می گوئید در عینیت پایش به یک خصوصیتی در عالم هستی خارجی متصل است که اگر آنرا تغییر بدهند اینطرف حرکت کند یا نه ( ج: آن خصوصیت خود یک مرتبه ای از جهت است) منتهی در عینیت که به آن جهت ساز می گوئید، که اگر در آن تصرف کنید جهتش تغییر می کند.

برادر حسینیان: مثلاً این صبر را که می گویند آیا وصف جهتی است یا وصف جهت ساز است در یک مرتبه صبر جهت ساز است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: یکوقت می گویند یکوصف داریم که متناسب با صبر در عینیت است اما یکوقت می گوئیم جهت ساز نفس صبر است.

ج: بنابر فرمول قبل باید نفس صبر جهت ساز وضعیت باشد.

س: آیا صبر با قید خصوصیت شخصیه یا صبر خارج از خصوصیت شخصیه.

ج: همان صبری را که ما در جدول جهت داشتیم.

س: در جدول جهت یک صبری داریم که در جدول وضعیت که می آید خصوصیت شخصیه باید پیدا کند مثلاً صبر مردم ایران \_ صبر مردم افغانستان \_ صبر مردم پاکستان صبر را آیا خصوصیت شخص بان می دهید یا نه مثلاً صبر در بلا، صبر در مصیبت، صبر در طاعت یعنی شرائط زمانی و مکانی که صبر می خواهد در آنجا محقق شود آیا ربطی به صبر پیدا می کند یا نه.

ج: در خود توصیف صبر ربط پیدا نمی کند و هر چه هم ...

س: پس یکوقت است که سخن از توصیف صبر داریم اما یک وقت که سخن از توصیف صابر مینمائیم. صابر شما حتماً معنای جهت سازی دارد، صابر غیر از صبر است یعنی معرفی صابر بوسیله تعریف صبر می شود.

برادر حسینیان: آیا جهت ساز ۳ در وضعیت را خصوصیت صابر یا خود صبر قرار می دهیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خصوصیت صابر را باید بیاورید ( س: فرقی با صبر چیست؟ ) فرقی اینست که در اینجا تعریف می کنید یک خصلتی را که قسمش یا آنکه در مقابلش است رضا و تسلیم است و لکن صابر، صابری در این شرائط و صابری در آن شرائط است و خصوصیت هایش خیلی فرق دارد.

برادر حسینیان: آن قیدی را که در جدول وضعیت اضافه می کنید یا با خود مدل می سازید که بای از جدول

جهت بگیرید؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: تعریفی را که برای صبر دارید ناظر به یک عنوانی می شود که معنوش مربوط به صبر در خانواده یا صبر در دولت یا صبر در جمع یا صبر در سیاست یا صبر در فرهنگ ... است معنون لغت صبر هم کلی است که صادق بر آنهاست.

برادر حسینیان: آن ۹ وصفی که در مکان در اخلاق ضرب می شود مانند صبر سیاسی دولت جمع خانواده و صبر فرهنگی و اقتصادی دولت جمع خانواده اینها خود مراتب صبر است که باید در جهت داشته باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که اینها به حسب شرائط مختلف مختلف است.

برادر حسینیان: نه، اینها همه جزء تقسیمات صبر است چون امر ثابت ما بوده است.

س: امر ثابت شما معنون آن چه چیز است؟ معنای فارسی صبر تحمل است چه کسی چه چیزی را تحمل می کند؟

برادر حسینیان: آنچه که در شرائط هست و در برنامه میآید و با این اوصاف ترکیب می شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک معنونهای وصفی لازم است حالا مثلاً شما آنرا در زمان توصیف کنید اوصاف تبدیلی مثلاً میگوئید چه موقعی لازم است صبر فرهنگی به صبر سیاسی تبدیل شود.

برادر حسینیان: ما بر اساس مدل ثابتی که درست کردیم و هیچ تاثیری هم از موضوعات خارجی نمی پذیرد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه باید در مدل معنای تغییر را داشته باشیم به این معناست که با مدل ملاحظه می کنیم که الان موقع تغییر صبر اقتصادی یا فرهنگی است.

برادر حسینیان: ما با توجه به عینیت موقف تغییر صبر اقتصادی را پیدا نمی کنیم بلکه با خود فرمول تغییر

اینمطلب روشن است که بعد از ۳ تغییر اقتصادی نوبت یک تغییر فرهنگی میرسد. و این از مدلی درمیآید که اوصاف اخلاقی در اوصاف زمانسازی ضرب شده است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب حالا اگر گفتند تقسیمات خود صبر را تحویل بدهید.

ج: که این اوصاف تقسیمات خود صبر است یعنی صبر در بعد اجتماعی خودش تقسیم به صبر سیاسی دولت جمع خانواده صبر فرهنگی دولت جمع خانواده و صبر اقتصادی دولت جمع خانواده می گردد.

س: اینکه می گفتیم صبر \_ رضا \_ تسلیم و اینها سه عنوان بوده اند آیا می توانند تقسیماتی متناسب با خود جهت را هم بپذیرند یا نه؟ (ج: بله، اگر ریز شوند) حالا اگر شما بخواهید اینها را ریز کنید این یک کار است و اگر هم بخواهید آنها ضرب در فرهنگ \_ سیاست \_ اقتصاد \_ بنمائید هم یک کار دیگر است. پس یک جدول زمانی جداگانه و یک جدول جهتی جداگانه داریم آنوقت جدول جهتی ما ناظر به معنونهائی است که عنوانش یا زمانی و یا مکانی است باید در زمان و مکان یافت شود.

ج: خود اوصاف جهتی میآیند در مکان و در اوصاف زمانساز و مکانساز ضرب میشوند.

س: آیا وقتی خودش می خواهد در زمان بیاید چگونه در زمان میآید.

ج: بنابر فرمول قبل اینگونه می گوئیم مثلاً صبر اقتصادی یا اینکه الان موقع تغییر صبر فرهنگی است.

س: آیا قبلش اگر شما یک جدولی مخصوص زمان نداشته باشید که امور را براساس وصف سرعت اشان نظر کند چگونه می گوئید که الان موقع تغییر این است؟ شاید موقع تغییر چیز دیگری باشد؟

ج: ما یک فرمول ثابتی داشته ایم که نسبت بین سرعتهای اوصاف زمانی را برایمان مشخص می کند، سه وصف زمانی ما هم فرهنگ سیاست اقتصاد است نسبت سرعتی بین این سه وصف را فرمول زمان برایمان مشخص می کند. مثلاً وقتی بخواهد فرهنگ تغییر نماید باید ۳ بار اقتصاد تغییر کند تا زمینه تغییر آن فرهنگ آماده شود.

س: آیا آنوقت زمانتان هم معنون مکانی دارد یا ندارد همانطور که خودش تحت عنوان جهت قرار میگیرد آیا مکان هم تحت عنوان او قرار میگیرد یا نه؟ البته به لحاظ وصف تبدیلی نه به لحاظ وصف ترکیبی.

ج: معنون مکانی را که باید داشته باشد.

س: پس بنابراین جدول زمانی ما هم خودش تحت عناوین جهتی قرار گرفت و هم معنونهائی مکانی داشت.

ج: اوصاف مکانی با این فرمول در آن جهت تغییر می کنند.

س: اوصاف مکانی است یا اوصاف تغییری است که ناظر به مکان است اوصاف تغییری ناظر به مکان غیر از اوصاف مکانی است یعنی گاهی میگوئید اوصاف تبدیلی ناظر به مکان یا اوصاف تبدیلی ناظر به جهت. پس ما یک جدولی داریم که هم امور مربوط به مکان در آن وجود دارد هم اموری که مربوط به جهت است حالا سراغ خود مکان میآئیم آیا مکانی را که می گوئید از آندو تا بریده شده است یا اینکه آنهم باز اوصافی را در رابطه با زمان و هم اوصافی را رد رابطه با خودش داراست. بذهن من میآید حضرتعالی تا اینجا با نظر آقای معلمی همراه هستید می گوئید در جدول ترکیب یک جهت ساز یک زمانساز و یک مکانساز داریم که از موضع مکان یا از موضع ترکیب به تبدیل و جهت نظر می کنیم بعد یک جدولی هم داریم که همه اش اوصاف تبدیلی است اما اوصاف تبدیلی ناظر به مکان و ناظر به جدول جهت و طبیعتاً در جدول هم عین همین را باید تکرار کنید که جهت نیز هم ناظر به زمان و هم نظر به مکان میباشد.

برادر معلمی: همانگونه که فرمودید وقتی ما ترکیب ساز را به خانواده جمع دولت مثلاً تقسیم کنیم بعد تغییر را هم به فرهنگ سیاست اقتصاد، اینکه گفته میشود در این موضع زمان تغییر اقتصاد است به این معناستکه اقتصاد را در مکان آورده اند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: علاوه بر این می گوئیم زمان تغییر اقتصاد خانواده است این قطعی است که معنوش خانواده شده است یا اینکه ممکن است بگوئید اگر بخواهید اقتصاد خانواده را تغییر بدهند با مخالفت شدید خانواده ها روبه رو می شوند باید اول زمان تغییر اقتصاد دولت باشد.

برادر معلمی: ... نحوه ترکیب اینها را باید در جایی تمام کنیم و لذا مجبوریم یک چیزی همعرض یا شامل بر زمان و مکان قرار دهیم که فرضاً بگوئیم اقتصاد بترتیب خاص در خانواده، جمع و دولت ضرب میشود. اینکه اقتصاد در این سه ضرب میشود در هیچیک از فرمولها دیده نمی شود. همینطور ربط احکام با اقتصاد نیز مشخص نمی شوند لذا باید در خود فرمول این امر مشخص شود که ربط قطع نگردد و معین شود که اخلاق، احکام و تکنولوژی چگونه قرار میگیرد، بعداً در مراحل تغییر هم دوباره همینها هستند که جلوه می کنند و در نتیجه ربط آنها در خودشان است و چیز دیگری برای تمام کردن ربط لازم نیست. بنابراین آنجایی که

میخواهیم بگوئیم زمان تغییر اقتصاد است، این اقتصاد در خانواده، جمع و دولت و نیز احکام، اخلاق و تکنولوژی منحل است. بهرحال باید به این نکته توجه داشت که طبق قانون قبل ما یک جهت را به سه زمان و یک زمان را به سه مکان ربط دهیم.

برادر سلیمی: آیا چگونه می توان حد اولیه تقسیم زمان و مکان و جهت را ربط دانست؟ آیا به نظر نمی رسد که حد اولیه " ربط " تنها نمی تواند باشد و فرضاً باید " دوئیت و ربط " را حد اولیه دانست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولایت و تعلق هم خودش نحوه ارتباطی است، ربط یک مفهوم عام است و ما خصوصیت خاص را بآن نزده ایم اگر قید خاص را بآن زده بودیم بگونه ای که جهت، ربط به غایت، ربط به نظام ولایت و غیره از آن در نمی آمد مطلب فوق درست بود ولی وقتی ربط را با توجه به معنای عامی که دارد مد نظر داریم یعنی ربطی که بین دو شیی با همدیگر، یا بین جاذبه، یا ربط مکانی یا ربط با محور بمعنای عام مد نظر باشد ربط بآخرت، ربط به جهت و ربط به هر معنای خاص دیگر را هم شامل میوشد و با همین مفهوم است که حد اولیه واقع میشود. وحدت ترکیبی هم که بخواهیم درست کنیم بدون تعریف از ربط ممکن نیست یعنی با تکیه به عدم انفصال و اتصال مطلق و وجود ربط ( مکانی، زمانی، ولایی و ...) است که ترکیب موضوعیت می یابد.

برادر معلمی: اولاً، این مطلب در این موضع بحثی موضوعیت ندارد ثانیاً، هر امر کلی که باید حد اولیه باشد، لزوماً باید مفهومی عام داشته باشد، چه این امر کلی و ربط باشد یا چیز دیگر. بهرحال اگر وقتی بخواهد حد اولیه قرار بگیرد باید در همه چیز جاری شود و به تناسب جریانش در امور مختلف قیدی خاص بخورد. یعنی حد قدرت تحمل قیود مختلف را دارد. حال اگر حد اولیه ربط باشد. زمان و مکان و جهت، از آن متکی بر آن اخذ شده و خود نوعی ربطند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همینکه شما میگوئید ترکیباتی دارید و این ترکیبات دارای تغییر هستند، همینجا دارید ربط را مطرح می کنید. کما اینکه گفتن اینکه این تغییرات هم مراتبی دارد، خود توجه به ربط است. در توصیف نیز چنین است.



برادر سیف: آیا جدول وضعیت، مراحل و جهت را بر اساس چه حدود اولیه ای درست می کنیم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ما یک عناوین عام مدلی و فرمولی داریم که از فلسفه میآید و کمک به درست کردن دستگاه میکند. یعنی ما بنا به تعاریفمان است که دستگاه را درست می کنیم و سپس معنون خانه اول جهت را فرضاً رضا قرار میدهیم و بعد میگوئیم در اینجا این مطلب بر بقیه حاکم است. بنابراین عناوینی را که در اول کار درست می کنیم، از تعاریف فلسفی مان استفاده مینمائیم یعنی اول میگوئیم که فرضاً این خانه در امور زمان ساز مال ولایت است بعد اینکه این ولایت مال کسی باشد که دارای این چند ویژگی که از شرع آمده باشد، مصداق ولایت را مشخص میکند، پس ما دو امر داریم: یکی اوصاف عقلیه جدول است که از تعاریف خودمان در میآید که در نفس هم کدام خصوصیات دیگری را می بینیم و ذکر مینمائیم. یعنی وقتی می گوئیم جدول ترکیب را درست میکنیم، میگوئیم جهت ساز بدون اینکه جهت را بدانیم چه اموری در آن هست بعدش می گوئیم زمان ساز بدون اینکه بدانیم در زمان چه چیزهایی هست، بعدش میگوئیم مکان ساز، وقتی داریم جدول زمان را هم میسازیم، خصوصیات را که ذکر میکنیم با توجه به دوتای دیگر است و لکن اینطور نیست که به نحو خاص بدانیم چه چیزهایی در آن هست. سراغ جهت هم که میرویم، میگوئیم در آن این امور مطرح اند ولی بصورت خیلی کلی (فرضاً این مال مرحله اول، این مال مرحله دوم و این هم مال مرحله سوم) و تقسیمات آن را هم به نسبت زمان و مکان میتوانیم بصورت کلی بگوئیم، بگونه ای حتی از حروف استفاده کنیم و لکن حروف را به یک ترتیب خاص بنویسیم. بعدش میگوئیم جای این حرف اخلاق \_ رضا \_ جای آن حرف این وصف و جای دیگری فلان وصف را قرار دهید.

برادر سیف: آیا جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز بصورت مستقل در جد اول قرار میگیرند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر کدام از جدولها سه عنوان مال خودش دارد که آنها را نمی توان از عناوین دیگر گرفت. مثلاً فرهنگ، سیاست و اقتصاد عناوین زمانی هستند و غیر از خانواده، جمع و دولت که عناوین مکانی هستند میباشند، حال این عناوین گاهی ناظر بر این میشوند که میگوئیم فرهنگ اخلاق خانواده یا احکام خانواده یا تکنولوژی خانواده یا اوصاف جهتی را معنون آن قرار میدهید، معنونها را از

اینطرف میتوانید بیاورید ولی عناوین اصلی جدول مال خودش هستند یعنی شما عناوین تبدیلی را میخواهید و حینی که عناوین تبدیلی را دارید، اختلاف سرعت میخواهید و عنوانهای اختلاف سرعت، خانواده، جمع و دولت نیستند، کما اینکه صبر و رضا و تسلیم هم نیستند. اختلاف سرعتها را باید در خانه خودشان اصل قرار داد.

برادر سیف: اینکه چیزی که باید زمان ساز واقع شود باید قابلیت این امر را داشته باشد درست است. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: لذا اینکه عناوینی که حاکم بر آن شده و یا تحت آن قرار میگیرند، عناوینی هستند که با این ترکیب میشوند تا هر خانه را پر کنند. یعنی عناوین مال دو خانه دیگر با هم در این خانه آمده و آن را تکمیل میکند.

برادر سیف: آیا معنونها را با همدیگر ملاحظه میکنیم؟

حجت السلام والمسلمین حسینی: پس یک عنوانهای اصلی دارند که ما به الاختلاف آنهاست و یک عنوانهای ترکیبی دارند که ما به الاشتراک آنهاست یعنی یک وصفهایی داریم که قید خصوصیت ترکیبی، تبدیلی یا جهتی دارد و همین قیود ما به الاختلاف آنهاست و یک ما به الاشتراک دارند، یعنی وقتی ضرب در معنونها میشوند به نحوه ای است که خود جهت، زمان یا مکان را مقید به آنها میکند.

برادر سیف: در پر کردن جدول مراحل با اقتصاد، فرهنگ و سیاست آیا لزومی به ملاحظه اینکه این سه در جدول جهت چه میشوند هست یا نه؟ بهر حال پیوند اینها در کجاست؟ آیا اول نباید جهت را تعیین کرد تا اینها تبیین شوند؟ طبعاً اگر مدل نقلی باشد، همه این امور از طریق نقل پر میشود و لکن حالا که چنین نیست مفهوم تاثیر جهت در زمان چیست؟

برادر معلمی: اصولاً این سؤال که آیا جداول از اینطرف پر میشوند یا از آنطرف با بحثی که ما در باب مدل داریم سازگار نیست و سئوالی است که موضوعیت ندارد چرا که وقتی که صحبت از برنامه خاص میشود از هر سه جدول به یک نسبت مساوی استفاده میشود و هیچکدام هم بر دیگری تقدم و تاخر پیدا نمی کند، اما وقتی صحبت از خود مدل میشود بحث بصورت کلی است که ما در وضعیت جهت سازها، و زمان سازها و

مکان سازهایی داریم که فرضاً تعریف زمان سازه‌ها عبارتست از چیزهایی که اختلاف و مکان سازهایی داریم که فرضاً تعریف زمان سازه‌ها عبارتست از چیزهایی که اختلاف سرعت دارند و تغییر موضوع منوط به تغییر آنهاست پس اگر کسی بخواهد جدول مراحل درست کند ضرورتاً با توجه به همین اوصاف است که باید درست شود. به جهت سازه‌ها که میرسیم جهت سازی که در زمان سازه‌ها ضرب میشود مراتبش اموری است که باید از جهت بدست آید. آنگاه که بخواهیم به موضوع خاص برسیم، تا بخواهیم بگوئیم مدل را برای جامعه به کار میبرم فوراً باید اول کار معین کنیم که جهت سازه‌ها زمان سازه‌ها و مکان سازی های جامعه چه هستند و اینها را هم با توجه به معارف بدست می‌آوریم. مثلاً اینطور می‌گوئیم که مهمترین امر در جامعه را که ارزش جامعه بآن است، اسلام، اخلاق، احکام و تکنولوژی میدانند، همینطور اقتصاد، فرهنگ و سیاست زمان ساز جامعه و خانواده‌ها جمع و دولت نیز مکان ساز آن باشند. حال وقتی می‌گوئیم جامعه دارای ۹ وصف فوق است در همینجاست که سه جدول توأم درست میشود یعنی جدول وضعیت متشکل از مین اوصاف است کما اینکه جدول مراحل نیز چنین است که با توجه به خصلت زمانی در آن انعکاس می‌یابند، جدول جهت نیز بصورت کلی همینهاست یعنی اگر در وضعیت فرضاً احکام اقتصادی، احکام فرهنگی و احکام سیاسی داریم مراتب رشد اینها را باید از جهت بی‌آوریم. بنابراین از هر سه جدول به یک نسبت استفاده می‌شود و گفتن اینکه اول وضعیت، مراحل یا جهت را پر کنیم نیز موضوعیت ندارد. یعنی اول و دوم و سوم ندارند.

حجت السلام والمسلمین حسینی: بعبارت دیگر هیچ فرقی ندارد که بر اساس تعریف فلسفی تان اول از جدول زمان شروع کنید و آن را پر کنید و یا اول وضعیت یا جهت را پر کنید. چرا که هر کدام را که سعی در پر کردن آن کنید دارید بقیه را هم معرفی کنید. یعنی همینکه از جدول ترکیب آغاز نمودید، حینی که از این جدول آغاز می‌کنید درست است که امری با خصوصیت ترکیب در اینجا مد نظر است ولی بدون نظر به جهت و زمان، این جدول تمام نمی‌شود. یعنی باید شما از فلسفه تان در آورید که عناوین کلی مال جهت و زمان چیست و فرضاً به الف، ب و ج و " ه، و، ز " برسید با این ۶ وصف در کنار سه وصف مکان ساز هر سه جدول را میتوان پر نمود.

برادر معلمی: یعنی به محض اینکه این ۹ عامل مشخص شود، هر سه جدول با همدیگر روشن میشود.

حجت السلام والمسلمین حسینی: یعنی ضرب در هم شده و سه تا ۲۷ خانه درست می کنند.

برادر معلمی: بهرحال تنها در صورتی که میتوان در درست شدن این سه جدول اول، دوم و سوم مطرح شود، که اوصاف وضعیت غیر از اوصاف مراحل و اوصاف آیند و نیز غیر از اوصاف جهت باشد ولی وقتی هر سه جدول با همین ۹ عامل درست میشود، بین خود اینها هم تقدم و تاخر نیست و سپس باید دید که بر اساس تعریفی که از این ۹ عامل داریم به تبع اولی درست شدن نسبت به سه جدول موضوعیت ندارد چرا که با طرح ۹ عامل هر سه جدول تواما درست میشود.

حجت السلام والمسلمین حسینی: تنها یک مطلب را میتوان مطرح نمود و آن اینست که شما از فلسفه تان استنباط کرده اید که جهت حکومت بر زمان دارد چرا که حافظ حکومتهای متعدد با همدیگر، جهت می باشد و از فلسفه تان استفاده کرده اید که زمان شامل بر مکان بوده و بر آن حکومت دارد. این ادراک فلسفی تان موجب این میشود که جدول ترکیب را که میخواهید پر کنید حتماً جهت سازها را بالا بنویسید و زمان سازها را بعد از آن بنویسید پس قواعد فلسفی تان تنها یک چنین کاری را برای شما انجام میدهد و نه کار دیگری را.

برادر سیف: موضع سؤال بعد از این است که ما میخواهیم عنوانهای این مراتب را بدست آوریم.

حجت السلام والمسلمین حسینی: این مطلبی است که بعد از درست شدن سه جدول موضوعیت پیدا می کند که باید دید چه چیزی این خانه ها را پر می کند و آیا چیزی از شرع رسیده یا نه. بهرحال تکمیل کردن مدل بصورت عقلی کاری است که باید تمام شود و بعد از آن اگر کسی بخواهد حرکتش اسلامی باشد باید دید که جدول را چگونه باید پر نمود و فرضاً باید معنونهای هر کدام از آنها را بدست آورد. گاهی است که میگوئید فرمول شما باید طوری باشد که کفار هم عین این مدل را بتوانند بکار بگیرند هر چند که ( آنها چون قائل به جهت نیستند) بکار نمی گیرند و لذا آنها معنونهای دیگری را بعنوان مصداق خانه های جدول میگذارند.

برادر سیف: آیا در پر کردن جدول از این معنوها، فرقی دارد که از جهت، زمان یا مکان شروع کنیم یا نه؟  
 حجت السلام والمسلمین حسینی: اگر شما دارای ۸۱ خانه هستید باید ۸۱ عنوان بمنزله مصداق هر یک از این خانه ها پیدا کنید و هر یک را رد سر جای خود قرار دهید.  
 برادر معلمی: ما ۹ عامل داریم که وقتی آنها را از هر راهی ( چه نقلی و چه عقلی ) بدست آوردیم هر سه جدول با هم پر میشوند.

برادر سیف: یک حرفی زده شده بعنوان تاثیر جهت بر زمان و مکان و ما میخواهیم ببینیم که مفهوم آن چیست. اگر جهت سازها را باید بالا نوشت و جهت هست که مراتب اینها را معین میکند. حال وقتی میخواهیم عنوانهای اینها را تعیین بکنیم چه نحوه تاثیری است. یکوقت شما میگوئید تا مراتب صبر را نداشته باشید تا مراتب اخلاق را نداشته باشید نمی توانید مراتب احکام را معین کنید یعنی مفهوم جهت بودن اخلاق در عینیت باید به این معنا باشد که اول اخلاقها را معین کنیم و بعد بگوئید اخلاقها را متناسب با آن تعیین کنید والا وقتی میخواهید فرهنگ و سیاست و اقتصاد را تعیین کنید، در مرحله بعدی مراتب فرهنگ را طوری تنظیم کنید که با مراتب اخلاق تناسب داشته باشد.

برادر معلمی: اصولاً مدل به این صورتی که شما می گوئید نیست چرا که اخلاق و احکام هر دو را جهت ساز میدانیم و حال آنکه صحبت شما بین زمان و مکان و جهت است و نه بین جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز. و در بحث ما ۹ عامل را قرار داده ایم که عبارتند از جهت ساز ۱، ۲، ۳، زمان ساز ۱، ۲، ۳ و سپس این ۹ عامل به سه صورت در سه جدول ترکیب، مراحل و جهت منعکس میشوند. حال وقتی در جدول وضعیت ملاحظه کنیم بحث از اینست که آیا از معارف اول جهت سازها را باید بدست آورد یا مکان سازها و یا زمان سازها را؟

برادر حسینیان: تاثیر جهت در وضعیت از طریق جهت سازهاست و در جهت ساز سه جهت ساز ملاحظه میشود یعنی هم اخلاق می بینیم هم احکام و هم تکنولوژی. در حالیکه جهت ساز ما ( بنا به تعریف که تاثیر جهت در وضعیت باشد ) جهت ساز شماره ۳ است و دوتای دیگر، اگر چیزی هستند که در مکان بآن اضافه

میشود باید تحت مکان ساز قرار گیرند و اگر جهت سازند ( بمعنای اینکه جهت را میسازند) باید در خود اوصاف جدول جهت باشند. بنابراین جهت ساز ۲ و ۱ در وضعیت موضوعیت ندارند.

برادر معلمی: در مباحثی که تا کنون ( در دو بحثی جدید ) داشته ایم تقسیمی بنام جهت ساز ۱، ۲، ۳ که در روند بحثی به اثبات آن پرداخته باشیم مطرح نبوده است و لذا سئوا فوق موضوعیت ندارد و در مبحث اخیر هم بعنوان مثال ذکر شده است که فرضاً از ۹ عامل سه تا جهت ساز هستند که فرضاً عبارتند از جهت ساز ۱، ۲، ۳ و سه تا زمان ساز و سه تا مکان ساز ولی اینکه اینها در وضعیت هستند یا در جای دیگر و از کیفیت انعکاس آنها هنوز بحثی بمیان نیامده است.

برادر حسینیان: تا حالا می توان جدول را اینطور معرفی کرد که بگوئیم یک صبر در جهت داریم. سه تا وصف زمانی و سه تا وصف مکانی هم بترتیب در مراحل و ترکیب داریم.

برادر معلمی: ما تا کنون صرفاً اثبات کرده ایم که نیاز به جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز داریم. آیا مطلب فوق چگونه بدست میآید و با این حد از مباحثی که داشته ایم چه ارتباط دارد؟

برادر حسینیان: بنابر فرض قرار گرفتن جهت، زمان و مکان در سه خط موازی هم می توان جدول درست کرد. یعنی ابتداء وصف جهتی، بعد وصف زمانی و سپس وصف مکانی را قرار دهیم و اینها هم از بالا به پائین در هم ضرب میشوند.

حجت السلام والمسلمین حسینی: آیا صبر، تسلیم و رضا هر کدام جدولی علیحده درست می کنند؟ اگر بعد از صبر، تسلیم و سپس رضاست، وقتی بر اساس شمولیت صبر جدولی درست می کنیم، چیست؟ (س: جدول وضعیت) وقتی صبر در سیاست، فرهنگ و اقتصاد و سپس آنها در خانواده، جمع و دولت ضرب میشود و یک وضعیت را شکل میدهد آیا برای رفتن از این وضعیت صبر به وضعیت تسلیم چه باید کرد؟

(شکل ۱)

	صبر	
اقتصاد	فرهنگ	سیاست
خانواده	جمع	دولت

	تسلیم	
اقتصاد	فرهنگ	سیاست
خانواده	جمع	دولت

در اینصورت ربط بین این دو جدول قطع است ( س: اوصاف زمانی اختلاف سرعت دارند) و هر چه هم که اختلاف سرعت مطرح شود مربوط به داخل جدول صبر است ولی بهر حال ربط صبر و تسلیم قطع است در صورتی که اگر فرمول برای زمان مطرح باشد صبر باشد و چه تسلیم و چه رضا همه را میپوشاند و در همه جاری است و همه اینها مصداقی از آن می شوند، بعبارت دیگر اگر جدول ما قاعده ای برای تغییر باشد در تمام مراتب صادق است و معنایش اینست که قاعده تان شامل از جهت تغییری نسبت به مراحل است. یعنی گاهی است که میگوئید قاعده تان فرمول تغییر است و در همه مراتب همین است. ولی آنچه را که جنابعالی میگوئید در بکار گیری ممکن است صادق باشد ولی در فرمول تغییر عاجز است. ( س: آیا فرمول زمانی ما بر مراتب جهتی هم حاکم است؟ ) طبعاً فرمول بر مراتب جهتی حاکم است لذا فرمول زمانی همیشه بر همه مراتب حاکم است. پس باید ما برای زمان فرمولی درست کنم که محدود به یک مرتبه نباشد. یعنی جدول روش ضربی کردنی لازم داریم که همه جا آنرا بکار ببریم و این جدول روش ضرب ردن جهت در زمان همان جدولی زمانی میباشد. همینطور جدول مکانیمان هم روش ضرب کردن مکانی را در تمام مراتب زمانی و در تمام مراتب جهتی نشان میدهد. یعنی اینها هر سه تا ( چه مکان، چه زمان و چه جهت) سه بعد حرکت هستند و منفصل از هم نیز نیستند. در اینصورت آیا جدول فوق ( شکل ۱) جدول مکان است یا جدول زمان یا جدول جهت؟

برادر حسینیان: هر رده بصورت انتزاعی بترتیب جدول جهت، زمان و مکان است و حاصلضرب آن جدول وضعیت می باشد.

حجت السلام والمسلمین حسینی: اگر کلمه صبر را برداریم و بنویسیم هر گاه هر مرتبه جهتی باشد و کاری به صبر نداشته باشیم، آنوقت اسم این جدول چیست؟

ترکیب، تبدیل یا جهت؟ (س: مرتبه ای از جدول جهت، فرمول زمان ساز و نسبت‌های بین سرعتش با اوصاف مکان ساز) در هر حال روش مراتب زمانی بصورت فرمول مشخص نیست، روش جهتی هم بصورت یک فرمول معین نیست. آیا مراتب جهتی بصورت خطی هستند یا فرمولی برای آن مطرح می‌کنید که دارای عنوان‌هایی است و باید معنونهایی زیر آن نوشت؟ آیا صرف طرح اموری اخلاقی مثل صد میدان جدول جهت است (س: آری) در اینصورت آیا به اجزاء داخلی اش ربطی دارد یا نه؟ (س: بعداً در اوصاف زمانی ضرب میشود) روش ضرب کردن آن چیست؟ آیا روش آن ضرب شدن وصف جهتی در اوصاف زمانی و مکانی است؟ (س: آری) در اینصورت وقتی مدلتان را به جدول جهت معرفی میکنید آیا همیشه از ضرب جهت در زمان و مکان بدست می‌آید؟ (س: جدول وضعیت از اینطریق بدست می‌آید). آیا برای جهت جدولی دارید یا نه؟ (س: جدول جهت عبارتست از صبر و تسلیم و رضا یعنی مراتب اخلاق بدون معنونهای زمانی و مکانی باشد چگونه میتوان فهمید که چکار کنیم تا چگونه بشود؟ (س: باید ضرب شود) یعنی مجبوریم سه جدول داشته باشیم (س: که حاصلضرب آنها مطرح باشد، این عبارتست از برنامه و نه جدول وضعیت).

برادر حسینیان: در صورت فوق ما در جدول وضعیت دارای سه جهت ساز نیستیم و یک جهت ساز هم کافی است.

حجت السلام والمسلمین حسینی: وقتی مقسم شما سه تقسیم جهت، زمان و مکان خورده است، چگونه در خود نفس جهت سه تقسیم فوق را مطرح می‌کنید؟

برادر حسینیان: ما باید مراتب صبر را بنویسیم و کاری به احکام و اخلاق و تکنولوژی نداریم. فرضاً صبر و رضا و تسلیم می‌نویسیم.

حجت السلام والمسلمین حسینی: در هر حال معلوم شد که ما سه جدول مکان، زمان و جهت احتیاج داریم و هر کدام را هم طوری باید بنویسیم که منعکس در هم باشند و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته



جلسه دهم - ۶۹/۳/۲۰

۱۶۸۰

بسمه تعالی

جلسه دهم

- تفاوت بعد و جزء

- توضیحی در مورد تقسیم به سه

- جدول جهت مراتب رشد منتهی است یا اجزاء

- فرم ترکیب اختلاف سرعتها در برنامه

- آیا جهت ساز و زمانساز چون عضو ترکیب هستند مکان ساز می شوند

- شیء و وصف

- آیا جهت ساز و زمانساز و مکانساز هم عرضند

- آیا در مدل مادی هم ارزش بالا قرار می گیرد



مدل دوره سوم

جلسه: ۱۰

تاریخ: ۱۳۶۹/۳/۲۰

برادر معلمی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم در جلسات واحد چند سؤال مطرح شده است که گزارش آن عوض می‌شود.

یک سؤال پیرامون تفاوت بعد و جزء است. فرموده اند ما در بحثهای دور قبل سپس بعد و جزء تفاوتی قائل شدیم که بر اساس آن لازم نبود آنچه در مورد جزء قابل تکرار است درباره بعد هم قابل تکرار باشد. لذا اگر ما به تفاوت بعد و جزء دقت کنی، موضوعاً بحثی که پیرامون تکرار فرمول داشتیم که مثلاً برای هر یک از مکان، زمانو جهت دوباره جهت، زمان و مکان قائل شویم منتفی می‌شود. زیرا زمان و مکان و جهت ابعاد کیفیت هستند و خود کیفیت نیستند لذا آن فرمول برای آنها قابل تکرار نیست. و بدین ترتیب به سادگی بحث حل می‌شود، می‌توان گفت هر جزء در رتبه خود یک کل است و فرمول را برای آن تکرار کرد لکن هر بعد را اگر با خصلت بعد بودنش در نظر گرفته شود کل نیست تا فرمول کیفیت در مورد آن تکرار شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر آن بعد به عنوان بعد چیزی ملاحظه شود و مستقل لحاظ نشود حتماً معنی جزئیت ندارد و معنی بعدیت دارد و لذا معنی ندارد که خصوصیت کل به آن بر گردد و الا کل ما عوض شده است.

برادر معلمی: البته در این زمینه صحبت‌هایی هست که تفاوت بعد و جزء را دقیقت مورد لحاظ قرار دهیم که آیا بعد و جزء از هر جهت با یکدیگر اختلاف دارند؟ یا طبعاً اشتراکاتی هم دارند؟ اشتراکشان و اختلافشان را معلوم کنیم. چون به هر حال بعد و جزء یک نحوه رابطه هستند لذا یک فرمولهای مشترکی هم پیدا می‌کنند و تابع یک قانونهای واحدی هم هستند ولی از یک نظرهایی هم با یکدیگر فرق دارند، از طرف دیگر گفته می‌شد، اگر ما در حین برنامه ریزی از چند فرمول مختلف استفاده می‌کنیم خود آن فرمولها باید به یک فرمول واحد بر گردند که در واقع آن فرمول در همه جا تکرار شده باشد، این حرف هم حرف صحیحی است

و ما نباید دوئیت فرمول داشته باشیم، ولی باز به این معنی نیست که هر فرمولی در هر جا قابلیت تکرار داشته باشد. این حرف هم حرف صحیحی است و ما نباید دوئیت فرمول داشته باشیم، ولی باز به این معنی نیست که هر فرمولی در هر جا قابلیت تکرار داشته باشد. بلکه به این معناست که اگر فرمول هم در جایی عوض می‌شود باید آن فرمول و فرمول قبلی مصادیق یک فرمول شامل تر باشند. حال اینکه فرمول شامل بر این دو چیست بحث دیگری است که به هر جای خود باید طرح شود.

بحث دیگر پیرامون تقسیم به سه بود. فرمودند تقسیم به سه به استدلال بیشتری احتیاج دارد زیرا در این بحثها می‌خواهیم از آن استفاده نماییم. در مورد تقسیم به سه مثلاً فرمودند شاید اول که می‌گفتیم اتصال و انفصال مطلق نیست در بحث حرکت بوده است که بعد هم نتیجه می‌گرفتیم که ربط می‌باشد. آیا از این می‌توان استفاده کرد که وقتی یک شیء به شیء دیگر تبدیل می‌شود باید یک شیء دیگری در کنار آن باشد که به خاطر اختلاف سرعتی که با آن دارد حافظ ربط و مانع انفصال حالت اول و دوم در تغییر باشد. از این رو به نظر می‌رسد که مبنای تقسیمات می‌تواند دو باشد زیرا یک شیء اول داریم که در حال تغییر است و شیء دوم که حافظ ربط تغییرات آن می‌شود.

در این مورد گفته شد اگر بحث اینکه اتصال و انفصال مطلق نیست در نظر گرفته شود از همان معلوم می‌گردد که یک دوئیت و ربط سپس در زمان وجود دارد که سه تا می‌شود و اینجا هم اگر بخواهیم دو شیء را در نظر بگیریم و بگوییم یکی از حالت اول به حالت دوم می‌رود و یک چیزی هم در بیرون آن حافظ تغییرات و مانع انفصال آن است و لذا دو تا می‌شود، این دو تا نیست، زیرا شیء اول دو حالت پیدا می‌کند و شیء دوم ثبوت دارد و لذا سه تا می‌شود. اضافه بر اینکه در همانجا گفته می‌شد که ارتباط بیرونی نمی‌تواند تمام کننده هویت شخصیه خود شیء باشد. یعنی وقتی یک شیء از حالتی به حالت دیگر می‌رود. اگر فقط همین معنا بود که در بیرون آن یک خیر واقع شده بود برای جلوگیری از شکاف بین دو حالت کافی نبود بلکه ما از این استفاده می‌کردیم و می‌گفتیم به همین ترتیبی که در بیرون چیز ثابتی ملاحظه می‌شود و طبق قانون تعیین در رابطه که هر چیزی در سایر اشیاء مؤثر واقع می‌شود، این اشتراک بیرونی ما را به سمت یک اشتراک

درونی هدایت می‌کند که در درون این اشتراک هم یک اختلاف است. سپس کلاً نتیجه می‌گرفتیم که این اختلاف و اشتراک از یکدیگر قابل تجزیه نیستند و به اشتراک و اختلاف محض هیچ‌گاه نمی‌رسیم که بگوییم دو امر مختلف در بیرون خود یک مشترک دارند، یعنی اشتراک و اختلاف از همدیگر بریده شوند و در بیرون همدیگر قرار گیرند. بلکه اصلاً در درون همدیگر و آمیخته با یکدیگر هستند، بنابراین باز می‌شود اختلاف و اشتراک که اختلاف دو امر است و اشتراک هم یک امر و مجموعاً سه چیز می‌شوند و بعد به صورت اصولی‌تر در همانجا نتیجه‌گیری می‌شد که دوئیت، بدون اختلاف و بدون ارتباط یا بدون اشتراک و اختلاف در قدم اول قابلیت لحاظ پیدا نمی‌کند. و در قدم دوم هم معلوم می‌شد که قابلیت تعیین هم ندارد، که فعلاً در بحث مدل عدم امکان شناخت بدون اشتراک و اختلاف برای جلو رفتن بحث ما کافی است، این موضوع را نیز به این طریق شرح می‌دهیم که اگر اختلافی نبود که دو گفتن معنی نداشت و اگر هم اشتراکی نبود ابتدائاً به نظر می‌رسد دو، یک بریده از هم هستند و لذا دو نمی‌توانستیم بگوییم و در قدم دوم هم معلوم می‌شود تا اختلاف و اشتراک نباید شناسایی، مغایر و تشخیص از بین می‌رود، اختلاف و اشتراک هم طبق آنچه عرض کردیم معنی سه را می‌دهد، دو اختلاف و یک اشتراک می‌شود سه این هم دلیل و پاسخ این قسمت بود.

مطلب سومی که بحث شد پیرامون این بود که در جدول جهت آیا ما باید مراتب رشد منتهی را معرفی کنیم و یا باید مراتب رشد اجزاء آن موضوع یا منتهی در این قسمت گفته شد بهتر است که وقتی می‌خواهیم مطالبی در مدل تغییر دهیم آثارش در سایر مطالب هم نگاه کنیم تا ببینیم آیا می‌تواند با مطالب دیگر هم هماهنگ باشد تشکیل یک مدل جدید بدهد و یا با همین مدل جور در می‌آید؟ و یا اصولاً مطلبی را حل نمی‌کند.

در اینجا می‌شود اول تصور کرد که اگر جدول جهت جدول رشد منتهی باشد آیا به دو جدول دیگر هم احتیاج می‌شود یا نه؟

اگر فقط از طرف وحی تنها مراتب رشد منتهی به ما داده شده باشد، اولاً به وسیله عقل یا وحی باید برای ما روشن باشد که این منتهی چه عواملی است، چه چیزهایی باید ترکیب شوند تا این منتهی حاصل شود تا از

این طریق بدانیم برای تغییر آن منتجه چه تصرفهایی لازم است. از این رو فوراً جدول ترکیبی موضوعیت پیدا می‌نماید. بعد تبیین ضرورت جدول مراحل لازم می‌آید. می‌گوییم اگر به منتجه تنها به عنوان یک امر واحد نگاه کنیم وقتی از حالت اول به حالت دوم می‌رود در آن اشتراکی ملاحظه نمی‌شود تنها اختلاف دیده می‌شود. اشتراکی که دیده می‌شود اشتراک در موضوع است که در همه مراتب هست، که این امر مشترک در کل مراتب با این اختلافاتی که در هر مرحله پیدا می‌شود برای ما کافی نیست یعنی به معنای انفصال مطلق می‌شود و معلوم نیست در هر مرحله حافظ ثبات در تغییر حرکت چیست؟ البته نه خود موضوع بلکه امری که خود یک پله دیگر تغییر می‌کند چیست؟ بنابراین اگر لازم شود به چنین امری دست پیدا کنیم تا معلوم باشد در هر مرحله از تغییر چه امری تغییر می‌کند و چه امری ثابت است، که خود این امر ثابت در مرتبه ای دیگر تغییر خواهد کرد که در آنجا باید دنبال امر ثابت دیگری بگردیم - از این رو لازم است کیفیت را یک بار هم از جنبه اعضاء تغییر سازمان مورد تقسیم قرار دهیم، تا با داشتن اعضاء تغییر ساز بتوانیم بگوییم در هر مرحله از حرکت که منتجه عوض شده است این تغییر در منتجه به خاطر تغییر در کدام جزء بوده است؟ بنابراین معلوم می‌شود جدول مراحل که اختلاف سرعتهای اجزاء و عوامل تشکیل دهنده موضوع را نشان می‌دهد نیز لازم است. از این رو همه آن جدولهایی که از قبل لازم داشتیم لازم می‌شود و در جدول جهت علاوه بر اینکه آن جهت منتجه لازم بود، جهت اجزاء هم لازم می‌باشد زیرا برای پیدا کردن نحوه ثبات و تغییر در هنگام عوض شدن هر یک از اجزاء درونی باید بدانیم به چه چیزی باید تبدیل شود، بنابراین همه چیزهایی که قبلاً لازم داشتیم حالا هم لازم داریم علاوه بر یک چیزهای دیگر. یعنی مراحل رشد منتجه هم باید از وحی به دست آید زیرا اگر تنها مراتب رشد اجزاء را داشتیم چون فرمول ترکیبی آن را هم داریم رشد منتجه خود به دست می‌آید در حالی که اگر تنها مراتب رشد منتجه را داشتیم رشد اجزاء به دست نمی‌آمد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤالی داشتم، طبق نقشه ای که مرقوم فرموده اید آیا نسبت تغییر خانه پایین نسبت به خانه بالای ۹ به یک است؟

برادر معلمی: خیر از بالایی که نه تا عوض شود یکی از پایینها عوض می‌شود، یعنی می‌توانیم خطهای بین دایره‌ها را پاک کنیم، منظور این است که معلوم کنیم طول عمر شکل هندسی مثلاً دایره نه سال طول می‌کشد و طول عمر حروف الفبای بالایی هر یک نه است و عمر اعداد یونانی هر یک سه سال است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: خوب آیا وقتی ۹ سال می‌گذرد بین همه آنها انقطاع حاصل نمی‌شود.

برادر معلمی: صحبت‌های قبلی در مورد همین بود که وقتی خانه ای عوض می‌شود در آن زمان خانه های دیگر عوض نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال ما همین است که چگونه با این شکل عوض نمی‌شوند؟ وقتی دایره تبدیل به مربع می‌شود سه عدد از اعداد یونانی عوض می‌شود و نه عدد از حروف الفبا هم عوض می‌شود. یعنی در خانه دهم هم شکل هندسی، هم عدد یونانی و هم حرف الفبای فارسی عوض می‌شود.

برادر معلمی: قبلاً بحث‌ها را مطرح کرده ایم که همانطور که شما می‌فرمایید هر گاه چنین باشد انفصال مطلق می‌شود. این در وقتی بود که بگوییم نسبت آنها نسبت سرعت، شتاب و نرخ شتاب است. و بگوییم شتاب حافظ تغییرات سرعت و نرخ چیست؟ در اینجا پاسخی نداشتیم و چون سرعت و شتاب به تبع نرخ شتاب درست شده اند، هنگام تغییر نرخ شتاب انفصال پیش می‌آید. بعد حرف خود را تصحیح کردیم و گفتیم رابطه اینها علت و معلولی نیست بلکه صرفاً اختلاف سرعت دارند، وقتی که ما از نرخ شتاب ۱ به ۲ می‌رویم در همان حال شتاب، عوض نمی‌شود یا شتاب قبلی نرخ شتاب را عوض می‌کنیم، یا در بحث سرعت رحمت تر معلوم می‌شود که مثلاً هنگامی که در اتومبیل از دنده یک به دنده دو می‌رویم، اتومبیل متوقف نمی‌شود بلکه اولین سرعت دنده دو با آخرین سرعت دنده یک برابری می‌کند، حالت آخر آن حالت اول این حساب می‌شود وقتی که تغییرات چنین باشد انفصال پیدا نمی‌شود. یعنی به همان نسبت که متغیر کندتر برای متغیر سریع تر ربط واقع می‌شود، سرعتها هم برای کندترها ربط واقع می‌شوند و این همان معنایی بود که می‌گفتیم از خارج اختلاف سرعت باعث می‌شود که هویت شیء حفظ شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که گفتند تبعی نیست مطلب را تمام می‌کند یعنی سه سرعت در عین اختلاف یک نحوه اشتراک دارند، در عین استقلال با یکدیگر مرتبند، آنگاه معنای ترکیب را در نفس سرعت بیان می‌کنید.

برادر معلمی: بله، یک دفعه می‌گفتیم سریعترین سرعت حافظ ارتباطات سرعتهای کندتر می‌شود، یک وقت هم می‌گفتیم کندترین سرعت برای سریعترین سرعت ربط واقع می‌شود بعد دیدیم که به هر دو اشکال وارد می‌شود بلکه صحیح آن است که ذات اختلاف سرعت را علت پیدایش ارتباط بدانیم. یعنی اختلاف سرعت علت تقوم آنها به هم می‌شود.

سال اولی که مشغول مدلسازی شدیم به این نکته توجه نداشتیم و لذا به معنی سرعت شتاب و نرخ شتاب گرفتیم، بعد که بر جدول مراحل دقت کردیم دیدیم این معنی اشکالهای زیادی پیدا می‌کند مثلاً بین مراتب تغییر سیاسی انفصال پیدا می‌شد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک سؤال تبیین دیگر که بفرمایید در حالی که بالایی را بین دو مرحله ثابت می‌گیرید چگونه آنرا تقسیم به سه می‌کنید؟ مگر آنکه واحدهای زمانی را عوض کنید و متناسب با خودش واحد تعیین کنید.

برادر معلمی: الان دوازده مرحله‌ای که نوشته‌ایم در هر مرتبه منتهی حتماً عوض شده است و هیچ یک از این مراحل مثل هم نیست، و در هر مرحله هم فقط یک چیز عوض می‌شود، وقتی که سه بار سطر بالایی عوض شود یک بار سطر پایین تری عوض می‌شود وقتی نوبت به تغییر پایینی می‌رسد دیگر بالایی نباید عوض شود. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال این است که این مطلب با شکل فعلی جدول سازگار نیست. مگر آنکه واحد مقیاس آنها فرق داشته باشد.

برادر معلمی: اختلاف مقیاس هست، اگر خطهای بین مراحل را پاک کنیم اختلاف مقیاسها روش می‌شود. در اینجا ما خواسته ایم که صرفاً دوازده مرحله را نشان دهیم، این شکل در واقع از دید مراتب منتهی رسم شده است و نسبت به اجزاء نیست این خطهایی که بین حروف یا اعداد مثل هم هست در واقع اضافه است چون



یک چیز اند، بعد هم در شکل فعلی به نظر می‌رسد که طول امتداد و عمر «ج» بیشتر از «الف» و «ب» است در حالی که چنین نیست و اینها اندازه هم هستند. منتهی چون ما از دید منتهی می‌خواسته ایم مراحل را نشان دهیم و آن را منظم بکشیم سپس اینها خط افتاده در حالی که اگر شکل واقعی را درست بکشیم معلوم می‌شود که هر یک دارای اندازه خاصی هستند که خطهای آنها هم مقابل هم قرار نمی‌گیرند و شکل قرار گیری آنها مانند دیوارهای آجری می‌شود که آجرها را از طول و عرض کنار هم چیده‌اند، ضمناً ابتدای آنها هم هیچ گاه در ردیف هم واقع نمی‌شود، چرا که هیچ گاه حرکت آنها از صفر شروع نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهتر است بفرمایید همه حرکات در همه مراتب از صفر شروع نمی‌شوند. برادر سیف: اگر از صفر شروع شود یعنی از عدم به وجود می‌آید.

برادر معلمی: اگر از عدم به وجود آمده باشد باز هم باید بین همه مراحل حرکت عدم به وجود تکرار شود و چون هیچ گاه از عدم نیست (البته در محدوده کار انسان نه خالق جهان) همیشه سرعتی هست منتهی سرعتهای مختلف دارند. و اول کار هم که ما الف .... را زیر هم در یک راستا کشیده ایم صحیح نبوده و نباید اینطور می‌کشیدیم.

بدین ترتیب شکل صحیح جدول به شکل جدول شماره ۲ خواهد بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنگاه آیا شما در مفهوم تقوم هم بحث کرده اید که ربط همان طور که به یک معنی ترکیب را نشان می‌دهد، به یک معنا هم تقوم را در زمان نشان میدهد؟ توامشان به یکدیگر است در حالی که لقب ترکیبی هم در آنجا نمی‌توان بکار برد. که ظاهراً همین معنا که در بالا گفته شد می‌شود.

برادر معلمی: اول از بیرونی استفاده می‌کردیم و ابتدا ربط را ربط بیرونی تعریف می‌کردیم چون تصورش آسانتر است، بعد همین که ربط بیرونی تمام می‌شود آن را داخل در خودش می‌بریم و می‌گوییم نمی‌شود چیزی در بیرون کیفیت باشد مگر آنکه آثارش در درون ظاهر شود، پس اگر در بیرون یک امر ثابتی پیدا شد، حتماً در داخل باید یک چیز ثابتی وجود داشته باشد، و بعد اگر در داخل امر متغیری پیدا شد، در خارج نسبت به همان امر ثابتی که در نظر داشتیم تغییری پیدا شود و از مجموع این نتیجه می‌گیریم که ثابت و متغیر اصولاً از همدیگر به صورت قابل تفکیک نیستند. دیگر معنای ثبات و تغییر مطلق کنار گذاشته می‌شود. درست مانند رابطه که نه به اصلت شیء است و نه اصلت شرایط، و کلیه معانی دیگر هم مثل یقین، ثبوت، تغییر، اختلاف و اشتراک عوض می‌شوند. مثلاً اختلاف و اشتراک مطلق وجود ندارد، همه اینها داخل در همدیگر می‌شوند که معنای جدیدی پیدا می‌کند.

آخرین مطلبی که در جلسه واحد طرح شد پیرامون ضرورت مکان ساز بود که سؤال فرمودند وقتی ما در تقسیمات جدول وضعیت آثار زمانی را به اسم زمانساز می‌آوریم و آثار جهتی را هم به اسم جهت ساز می‌آوریم، چون اینها به عنوان عوامل و اجزاء ترکیب تلقی می‌شوند، نقش ترکیب سازی هم پیدا می‌نمایند و احتیاجی به مکانساز نیست، لذا خود اینها مکانساز خواهند بود.

در پاسخ چند مطلب گفته شد، یک صحبت اینکه اگر وضعیت را به جهت ساز و زمانساز تقسیم کنیم با مبنای تقسیم به سه سازگاری ندارد چون تقسیم به دو شده است. در پاسخ می‌فرمودند، مبنای تقسیمات به سه در مورد امور طولی بوده است و نه امور عرضی یعنی هر گاه چیزی را که به جهت زمان و مکان تقسیم می‌کنیم، باید سه تا باشد، بعد هم اگر خواستیم جهت را تقسیم کنیم آن هم باید به سه چیز تقسیم شود، اما در اینکه چند مرتبه اینکار انجام شود لزوماً نباید سه بار یا نه بار یا ۲۷ بار ... تقسیم شود. گاه یک بار ریز کردن کافی است. بنابراین در اینجا در جهت زمان و مکان مبنای تقسیم برسد رعایت شده است و اگر هم خواستیم جهت ساز درست کنیم سه جهت ساز می‌آوریم، سه مکانساز می‌نویسیم، اما اینکه در این جدول لازم باشد سه بار آن را تکرار کنیم چنین لزومی وجود ندارد.

در پاسخ این قسمت هم گفته می‌شد، هر گاه ماه از یک بعدی تقسیم کنیم از همان بعد باید تقسیم به سه صورت گیرد حال اگر گفتیم تقسیم به جهت ساز و زمانساز می‌کنیم حتماً سه می‌خواهد مگر آنکه تقسیم ما به معنای ریز کردن مقیاس باشد، در این صورت چون در ارتباطات سابق ضرب می‌شود دیگری لازم نیست در اینجا هم سه بار مقیاس را ریز کنیم یک بار هم که ریز کنیم دقت به اندازه یک مرتبه افزایش پیدا می‌کند اما ریز شدن مقیاس به معنی پیدایش مفهوم جدید یا فرمول جدید در تقسیم بندی نیست، به محض اینکه می‌گوییم چیزی را به چیز دیگری می‌خواهیم تقسیم کنیم حتماً باید به سه چیز تقسیم کنیم، پس همین که گفتیم جهت ساز و زمانساز حتماً سومی هم می‌خواهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علاوه بر این اگر گفتید، جهتی دارد، سرعتی هم دارد آنگاه چیست که جهت و سرعت دارد؟ هیچ چیزی نیست که هم سرعت دارد و هم جهت؟

برادر معلمی: در جلسه وحد به این مطلب هم اشاره شد که وقتی ما جهت ساز و مکانساز را داریم. این دو وقتی در هم بخواهند ضرب شوند یک ظرف ترکیبی می‌خواهند که همان ترکیب ساز است. در پاسخ به این مطلب می‌گفتند ظرف ترکیبی خود همان موضوع است که در خارج وجود دارد و مدل را برای آن بکار می‌بریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوع را از لحاظ سرعتی شناخت اید ولی خود موضوع که معلوم نشده که چیست؟

برادر معلمی: اینکه جهت ساز و زمانساز کردیم برای موضوع بوده است و در پاسخ این گفته می‌شد ما بین جهت ساز و جهت و همین طور بین زمان و زمانساز فرق قائل شدیم لذا باید بین ترکیب و ترکیب ساز هم فرق قائل شویم. بدین معنی که همانطور که مراحل حرکتی را به عنوان زمانساز در جدول وضعیت نمی‌آوریم یا مراتب جهتی مثل اخلاق را مثل صبر و رضا و تسلیم که بگوییم در جدول وضعیت چیزی غیر از آثار جهت و زمان ملاحظه نمی‌شود در جدول زمان هم که می‌رسیم باید بگوییم چیزی غیر از آثار جهت و مکان ملاحظه نمی‌شود و در جدول جهت هم باید بگوییم چیزی غیر از آثار زمان و مکان ملاحظه نمی‌شود که این

همان چیزی است که قبلاً به آن کل میان تهی می‌گفتیم و هر سه را صفر می‌کرد اگر قرار شود هر شیء چیزی جز آثار اشیاء دیگر نباید و به هر شیء که برسیم بگوییم آثار اشیاء دیگر است. در آن صورت هر یک از آنها «کل»هایی می‌شوند که هیچ یک از خود چیزی ندارند و باصطلاح صفر می‌شوند. ظاهراً صحبت در همینجا حل شد.

برادر پیروزمند: بسم الله الرحمن الرحيم، همان طور که فرمودند عمده مطلبی که به نظر می‌آمد ضرورت مکان ساز را در جدول وضعیت حل می‌کند همین صحبت آخر بود که اگر مکان‌ساز را حذف کنیم و مکان را آثار دو بعد دیگر بدانیم و همین حرف را هم در مورد دو بعد زمان و جهت بزنیم لازمه‌اش آن می‌شود که هیچ یک از خود چیزی نداشته باشند که جوهره آن همان چیزی است که حضرتعالی هم اشاره کردید که جهت و زمان معرفی کردیم زمان جهت چه چیزی است. این حرف صحیح است لکن لوازم التزام به آن را در جهت و زمان باید بررسی کنیم.

ابتدائاً تذکر می‌دهم که بحث ما راجع به مکان ساز است و نه راجع به مکان یعنی صحبت این نیست که بگوییم جهت و زمانی برای موضوع پیدا کرده ایم حالا دنبال مشخص کردن این باشیم که جهت و زمان چه چیزی؟ بلکه گفته ایم موضوعی است که جهت و زمانی دارد و جهت و زمان آن هم مکانی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به عبارت دیگر تصرفی که در وضعیت به لحاظ مکان می‌خواهید بکنید به وسیله مکانسازها است، مثلاً جامعه ای داریم که از خانواده جمع و دولت تشکیل شده است. یک بار می‌گویید تصرف در جامعه و ترکیبات آن از موضع خانواده جمع و دولت انجام می‌گیرد. می‌پرسند فرقش چیست؟ می‌گوییم اگر بنا باشد سعه ای در جامعه پیدا شود آن سعه باید در خانواده، جمع و دولت پیدا شود. مثلاً می‌گوییم اوصاف جهتی و زمانی آن را تغییر دهید، مثلاً اخلاق خانواده و احکام خانواده باید عوض شود. چنانکه امروزه ولایت و خانواده در شکل کامل اسلامی آن جاری نیست، انتظارات عمومی که به یک معنی هم معین کننده ارزش و هم زمان هم مکان است، مانع جریان ولایت الهیه در خانواده است. هر کس با خانواده خود کج دار و مریض می‌سازد، ولو رابطه بین آنها بسیار هم گرم باشد بسیار کم خانواده ای پیدا

می‌شوند که مثلاً که انتظار اطلاع یافتن از محل درآمد شوهر خود را نداشته باشد و اینکه پول خود را چگونه خرج می‌کند و با چه کسانی تماس دارد، همان طور که هیچ گاه به ذهن ما خطور نمی‌کند که در صورت شرفیابی خدمت حضرت صاحب الامر از ایشان مثلاً حضرت آیت الله خامنه‌ای می‌گوییم بد نیست که ما هم سر در بیاوریم، در مراتب پایین تر شاید بگوییم اگر بدانیم احتمالاً می‌توانیم کمکی بکنیم حقی برای خود قائل می‌شویم، و در یک رتبه پایینتر کنجکاوی و چون و چرا را حق خود و ضرورت می‌دانیم. به هر حال هیچ گاه مولی علیه بدون آنکه ولی از او سؤال کند نباید به خود حق کنجکاوی دهد، باید برای ولی خود موضعی قائل باشد که او را در برابر خداوند متعال مسئول بداند و از اینکه حقی ندارد که از او سؤال کند نگران هم نباشد مولی علیه باید به رتبه ای برسد که به رتبه‌ای که او قرار داده اند راضی باشد و عدل را همین بداند و غیر از این را خلاف بداند، چنانکه هیچ گاه به ذهن ما خطور نمی‌کند که ما چرا در مقام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیستیم! انتظار داشتن رتبه بالاتر را برای خود نداشته باشیم، حال اگر ولایت خانواده یا ولایت اجتماعی به این مرحله از رشد برسد خیلی را فاصله است لکن باید از طریق تصرف در اموری به این مرتبه برسیم.

بنابراین مکانساز نحوه تصرف در امری را نشان می‌دهد که موجب رشد ارکان عینی جامعه می‌شود همانطور که زمانساز موجبات رشد سرعتی را نشان می‌دهد. همانطور که جهت ساز موجب رشد جهتی را نشان می‌دهد، بنده اینگونه استفاده کردم. یعنی یک بار ما باید در تقسیم به جهت، زمان و مکان یک انتزاع ابتدایی بنماییم زیر یک چیز زیر چیز دیگری زمان، و زیر چیز سومی را مکان بنویسیم. مثلاً جهت را عبارت از صبر، تسلیم و رضا بنویسیم، زمان هم سیاست، فرهنگ و اقتصاد - جدولش را نمی‌گوییم، خودش را می‌گوییم - و مکان را هم خانواده، جمع و دولت ذکر کنیم، بعد که این سه درست شد می‌آییم تا جدول درست کنیم یعنی اینها را طوری متناظر یکدیگر قرار دهیم که ابزار تصرف را در اختیاران قرار نمی‌دهد بعد می‌آید و می‌گویید، هر کدام از اینها باید یک جدول داشته باشند و به بقیه هم نظر داشته باشند و بنابه بیانی که قبلاً

گذشت می‌گوییم فرضاً جدولهایی به نام وضعیت، مراحل و جهت درست کنید و به این نحوه هم ناظر به یکدیگر باشند و ترکیب شوند تا انشاء الله سه تا بیست و هفتا و جمعاً ۸۱ خانه انشاء الله درست شود.

برادر پیروزمند: با توجه به صحبت‌هایی که شد دو سؤال باقی می‌ماند، اول اینکه اگر لازم است که هر یک از ابعاد علاوه بر اثرهایی که از دو بعد دیگر در خود داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی برای وضعیت این سه بعد را قائل شده اید آیا در بعد زمانی صرفاً اوصاف سرعتی ناظر بر آن هستند؟ یعنی اثری که آمده متناسب با زمان باشد یا باید آنجا هم بگوییم زمانساز، یعنی اوصاف سرعتی همین نه تا است که در مراحل ملاحظه می‌کنیم؟ قبل از اینکه بخواهد بیاید می‌گوییم این قوطی کبریت دارای سه بعد یا سه وجه است حال اگر خصلتی را برای طول آن ذکر کردیم آیا همان خصلت را برای عرض به لحاظ عرض بگوییم یا به لحاظ خود طول بگوییم؟ (ج: به لحاظ عرض) اگر به لحاظ عرض بخواهیم بگوییم آنجایی که به لحاظ سرعت صحبت می‌کنیم دیگر کلمه زمان ساز در آنجا نداریم بلکه باید اوصاف سرعتی را ذکر کنیم منتهی باید ناظر به تمام آنچه در جهت و مکان هست باشد، اوصاف سرعتی سه تا را که می‌گویید، یک وقتی می‌گویید یک چیزی در این باشد که در آنها به این گونه نباشد غیر از آن است که اصلاً در آنها نباشد، یعنی اینجا هم فرهنگ، سیاست و اقتصاد را داریم منتهی به لحاظ دیگری.

برادر پیروزمند: به نظر می‌رسد اگر ملتزم به این شدیم یک تغییراتی در جدول مراحل یا حتی جهت پیدا شود (چرا؟) هر چند بحث مربوط به بعد می‌شود لکن برای آنکه به مجموع بحث نگرشی کلی داشته باشیم بد نیست - در اینجا ما بین دو امر قرار گرفته‌ایم، یکی اینکه می‌گوییم هر بعدی باید از خود چیزی داشته باشد و حداقل لازمه این حرف همان است که فرمودید در جدول زمان دیگر زمانساز نداشته باشیم یعنی عنصری که مخصوص زمان است دیگر مثلاً اوصاف زمانی بشوند، یعنی عنصری زمانی که مخصوص جدول زمان هست و آن دو این را به این شکل ندارند، یعنی عین آن چیزی که در جدول مکان بوده نباید در جدول....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی مثلاً اگر در جمع جدول وضعیت اوصاف خاص بوده در فرهنگ سیاست و اقتصاد اوصاف عام آن را بنویسید.

برادر پیروزمند: الان من در کیفیت آن تمرکزی ندارم ولی حداقلش این است که ما یک تغییری پیدا شود همان طور که فرمودید اگر زمانساز بوده حالا دیگر زمانساز نباشد بلکه زمان باشد و مهم این است که به هر حال تفاوتی بین عناصری که در جدول زمان هستند با عناصری که در جدول مکان وجود داشتند پیدا می-شود و این به خاطر التزام به این موضوع است که باید جدول زمان دارای چیزی خاص زمان باشد و مکان و جهت هم همین طور مطلب از این طرف درست می‌شود اما از طرف دیگر حرف دیگری هم می‌زدیم و آن اینکه می‌گفتیم جدول مراحل باید تغییرات همان عناصر جدول وضعیت را بگوید و جهت هم جهت همان عناصر جدول وضعیت است، یعنی ما تا آخر با همان ۹ یا ۲۷ عنوانی که در جدول وضعیت داشتیم کار می‌کنیم.

پس ظاهراً لازمه اینکه بگوییم در هر جدول باید یک عنصری که خصوصیت نسبت به خود آن بعد داشته باشد وجود داشته باشد، این است که از طرف دیگر جدول زمان و جهت عناصر جدیدی وجود ندارند و تنها تغییرات و جهت همان عناصری که در جدول وضعیت بودند باید پیدا شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما به لحاظ دیگری که باشد دیگر نه معنای پیدایش امر جدیدی که موجب پیدای چیزی کاملاً مغایر با آنها باشد نیست اما به معنی آنکه همانها هم عیناً تکرار شود نیست.

برادر پیروزمند: ظاهراً قبلاً همانها عیناً تکرار می‌شوند، مگر آنکه توضیح داده شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی حتماً باید خصوصیتی داشته باشد که بدون ذکر آن خصوصیت به کار لطمه می‌خورد.

برادر پیروزمند: به نظر می‌آید که این مطلب در بحث قبلی ما مورد نظر نبوده یا ما عنایت نداشته ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال علی فرض که نباشد صحبت می‌کنیم، اگر فرضاً نبوده باشد جدول

دوم را برای چه می‌خواستید؟ جدول زمان را برای چه می‌خواستید؟

برادر پیروزمند: برای اینکه مجموعه معادلات و قواعدی که کیفیت تغییر یا تناسبات تغییر عناصر جدول وضعیت.

برادر پیروزمند: بله شکلش که فرق دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال من همین جا است که چگونگی شکل اول عناصر جدول وضعیت که معلوم است که چیست، شکل دوم را می‌گویید برای این می‌خواهیم که کیفیت تناسب های تبدیلی و زمانی این را پیدا کنیم مسلماً در آن یک خصوصیت را به کار می‌برید، اگر هیچ خصوصیتی را به کار نبرید که عین جدول قبل می‌شود.

برادر پیروزمند: خصوصیتش همین است هک می‌خواهد بیانگر مراحل باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، خصوصیتی داشته که آن را وسیله شناسایی مراحل به حساب می‌آوردید، اینکه می‌خواست به وسیله شناسایی مراحل بشود خصوصیتی داشته است یا نه؟

برادر پیروزمند: غرضتان از خصوصیت چیست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر چند زمان ناظر به وضعیت و جهت هر دو هست الکن خصوصیتی دارد که غیر از جدول دیگر شده است.

برادر پیروزمند: خصوصیتش در همین تعریفی که برای آن کردیم روشن است، بیش از این متوجه خصوصیتی برای آن نیستیم، خصوصیتش همین است که چنین کاری از آن می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این سؤال را از آقای معلمی می‌پرسم که آیا خصوصیتی برای جدول زمان قائل نبوده اید، دلیل اینکه اختلاف سرعت‌های اوصاف زمانی را ذکر می‌کنید چیست؟ بی دلیل که آنها را ذکر نکرده اید.

برادر معلمی: روشن است که جدول مراحل بیانگر مراحل تغییر است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مراحل تغییرات چیزهایی که در وضعیت گفته شده است که کدام زودتر از دیگری و کدام سریعتر از دیگری عوض می‌شود.



برادر معلمی: به نظر می‌رسد که این بحث فعلاً جا ندارد وقتی به جدول مراحل رسیدیم صحبت می‌کنیم، ما به نظر خودمان قبلاً اینها را با هم جمع کرده ایم، بعداً صحبت می‌کنیم که آیا ما آثار مکان را در عین آنکه مراحل را هم ذکر کرده ایم در جدول و زمان آورده‌ایم یا نه؟ اگر نیاورده ایم در آن صورت اشکال وارد است.

برادر پیروزمند: ما می‌گوییم اثر ذات خود زمان چیست؟

برادر معلمی: اثر ذات زمان خود زمانها هستند همان مراحل تغییراتی که نشان می‌دهیم اثر زمان در زمان که مطرح نیست چنانکه قبلاً هم نمی‌گفتیم اثر مکان در مکان می‌گوییم زمانساز در زمان هم هست می‌گوییم بله، کل جدول در آنجا فرم ترکیبی داشته و در اینجا فرم تغییری دارد.

برادر پیروزمند: اگر این تعریف را برای مکانساز بپذیریم و به این دلیل قائل به ضرورت مکان ساز بشویم که ظرفی برای ترکیب اوصاف جهت ساز و زمان ساز باشند، یک صحبت دیگر هم قبلاً در مورد تفاوت ربط و شیء داشتیم که تا حدود زیادی پایه کیفیت مدل باشد. این طور می‌گفتیم که شیء را به صاحب وصف و چیزی که وصف بر آن وارد می‌شود تلقی می‌کردیم و وصف را هم همان چیزی که عارض بر شیء می‌شد می‌دانستیم و بنا به این تصور از شیء و وصف بحثهایی کرده ایم و شکلهای خاصی از مدل را بر اساس آن ترسیم کرده ایم اکنون اگر تعریفی که برای مکانساز قائل شده ایم با تعریفی که از وصف شیء در نظر داشته ایم مقایسه کنیم معلوم می‌شود که مکانساز را تبدیل به شیء کرده ایم و از وصف بودن خارج نموده‌ایم زیرا شیء چیزی است که صاحب وصف است، محل ورود وصف است، چیزی است که ظرف وصف است، این مقدماتی که عرض شد درست باشد که اولاً تعریف شیء همین باشد، ثانیاً این تعریف مکانساز هم تطبیق بکند، در آن صورت جدول وضعیت ما از یک دستی و یکنواختی خارج می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای اینکه تعریف اول شما را بهتر بفهمیم می‌پرسم شیء بر اساس اصالت شیء چگونه تعریف می‌شود؟

برادر پیروزمند: چیزی که خصوصیاتش به خودش بر می‌گردد و اوصافش به ذاتش بر می‌گردد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اوصاف به شیء بر می‌گردد.

برادر پیروزمند: منشأ آن شیء است، اینکه منشأ آن شیء باشد، غیر از این است که ظرف برای وصف قرار می‌گیرد، ممکن است یک شیء ظرف اوصاف قرار بگیرد لکن خود منشأ وجودی وجودی آن اوصاف نباشد ولی ظرف تعیین آن اوصاف هم قرار گیرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌فرمایید اوصاف به یک ذاتی بر می‌گردد کاری به وجود آن نداریم.

برادر پیروزمند: من می‌گویم ظرف وجودش آن است نه اینکه وجودش صرفاً متوقف بر آن باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤالات را یک به یک می‌پرسم پاسخ فرمایید. آیا در اصالت شیء اوصاف مستقلاً به ذات بر می‌گردد و ذات اوصاف مستقل است یا نیست؟ (بله) در اصالت شرایط به چه چیز بر می‌گردد؟ (ج: به شرایط یعنی شیء از خود هیچ چیز ندارد و هر چه دارد از غیر است) در اصالت ربط به چه چیز بر می‌گردد؟ (به رابطه بر می‌گردد) حالت خلفی که در مکان رها شده است چیست؟

برادر پیروزمند: تخلف نشده است اولاً یاد آوری کنم اینکه شیء خصلتمند تعریف شود یا آن را صاحب وصف تعریف کنیم به معنی آنکه شیء را به شکل اصالت شیء تفسیر کرده باشیم نیست زیرا شیء را منشأ تقوم اوصاف نمی‌دانیم بلکه صرفاً آن را ظرف وجودی آن و محل قرار گیری آن می‌دهیم و الان هم بر آن تعریف از شیء و وصف اصراری ندارم، شاید شما یک تعریف دقیق تری بدهید که اشکال رفع شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس اشکال اصلی خود را دوباره بفرمایید.

برادر پیروزمند: یک تفاوتی بین شیء و وصف از بحثهای گذشته ر ذهن داشته ایم بر اساس آن حرفهایی زده ایم و آن تفاوت هم این بوده که شیء را صاحب وصف و خصلتمند می‌دانستیم و وصف هم چیزی بوده که عارض بر آن می‌شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این تعریف را هم بر اساس اصالت ربط قابل توجیه و توضیح دانسته اید؟ برادر پیروزمند: بله به فرضی که اولاً بین شیء و وصف تفاوت باشد و ثانیاً تفاوتشان هم همین باشد، بعد می‌گوییم تعریف فعلی ما نسبت به مکان ساز با تعریفی که از شیء داشته و داریم تطبیق می‌کند زیرا

مکانساز را ظرف اوصاف زمانساز و جهت ساز داشته ایم، لذا در این صورت مکانسازهای ما در جدول وضعیت اشیاء باشند و نه اوصاف در حالی که جهت ساز، و مکانسازهای ما اوصاف هستند، و این به معنی اختلاف در کیفیت محتوایی جدول وضعیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: متوجه نشدم، ما یک جهت ساز، یک زمانساز، یک مکانساز داریم، آیا از این سه که با قید «ساز» همراه هستند معنی وصفی قصد کرده اید یا به معنی شیء.

برادر پیروزمند: اول بنا بوده که وصفی باشد، منتهی حرف ما این است که با این تعریف اخیر از مکانساز منافات دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در اینجا به شیء هم به لحاظ وصف نظر می‌کند؟

برادر پیروزمند: همه این حرفها بعد از این است که ما تعریف مشترکی از شیء و وصف داشته باشیم و بر سر آن تفاهم نموده باشیم، و الا اینکه در نظر شما چیزی از شیء و وصف باشد که بر اساس آن بفرمایند نظر وصفی به شیء می‌کنم و بنده هم چیز دیگری در نظر داشته باشم مسئله حل نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظر آلی و وسیله بودن به خانواده نگاه می‌کند یا به نظر استقلال، گاه می‌توان خانواده را به عنوان یک واحد یا یک جزء و یک مجموعه ملاحظه کرد همانطوری که جامعه را به عنوان یک مجموعه نگاه می‌کنیم، گاهی است که نه، جزء را در مجموعه بزرگتر منحل می‌دانید و وسیله و طریق تصرف برای مجموعه بالاتر می‌دانید این دیگر نظر وصفی است.

برادر پیروزمند: نظرتان را راجع به تفاوت شیء و وصف بفرمایید تا ببینیم بر اساس تعریفی که مورد نظرتان است نظر وصفی به شیء امکان ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بر اساس اصالت رابطه می‌توان صحبت کرد و هم بر اساس اینکه رابطه و تعلق و ولایت هم بیاید می‌توان صحبت کرد یعنی بگوییم هر وصفی که ملاحظه می‌شود وصف تصرف است و هر شیئی هم که ایجاد می‌شود آثار تصرف است آن وقت بحث ما در آنجا در باره اینکه آیا وصف را تا چه

اندازه می‌توانیم از تصرف ببریم و بگوییم اینها دوتاست، مطلب علا حده ای است و صف می‌شود کیفیت تصرف، خود تصرف داریم و کیفیت تصرف، شیء تصرفی است که واقع می‌شود کیفیتی هم دارد.

برادر پیروزمند: کیفیتش می‌شود وصف آن و خود آن تصرف می‌شود شیء؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، یعنی اگر شما گفتید تعلق و کیف تعلق از هم جدا شدنی نیستند، تفکیک به شیء و وصف اصلاً غلط است مفهوم دیگری داریم در نظام تصرف «کیف تصرف» اینها اصلاً دو تا نیستند، بازگشت هم می‌کنند به متصرف که فاعل است بازگشت به خود آن نمی‌کند، یعنی به نظام فاعلی بر می‌گردد، یعنی معنی تقومی را که اینجا به کار می‌برند آنجا بکار می‌بریم نهایت تقوم نظام فاعلیت است، حال کاری به آن بحث نداریم حال بر گردیم روی اصالت رابطه، باید صحبت علی المبنا کردن را داشته باشیم یعنی مثلاً یک قضیه یا یک فیلسوف یک جا یک رأی دیگری داشته باشد ولی بتواند بر مبنا صحبت کند یعنی بتواند نظر طرف را ببیند و الا نمی‌تواند همکاری داشته باشد بنا بر مبنای اصالت رابطه که مبنایش هم محکم است و اینطور نیست که با آن مطلب معارض در آید این را من در چندین قسمت کنترل کردم ممکن است مطلب در آجا یک وضوحهای دیگری پیدا کند که بپذیرید آنها هم در یک ضریب دقت‌هایی لازم است و لکن الان بر اساس اصالت رابطه صحبت می‌کنیم مگر وصف شیء را یک نحو رابطه و خود شیء را هم یک نحو رابطه نمی‌دانید یعنی در یک موضع متحدند، در یک موضع دیگر ما به الاختلاف برای آنها معرفی می‌کنید و می‌گویید بعد علا حده است، وصف علا حده است بنابراین اساس که بخواهیم به خانواده نظر وسیله ای و آلی بکنیم ایا در این صورت هم می‌توانیم آن را یک واحد مستقل ببینیم اگر می‌خواستیم این مدل را روی جامعه به کار ببریم و موضوع کلام ما خانواده بود آن وقت صحیح بود که بگوییم در آنجا شیئی به خانواده داریم، اما در اینجا شیئی ما خانواده است خانواده و جمع و دولت به عنوان مکان ساز یا ترکیب ساز جامعه است نه اینکه خودشان لحاظ استقلالی داشته باشند.

برادر پیروزمند: تصور شما از شیء آن چیزی است که لحاظ استقلال بشود و وصف آن چیزی است که لحاظ استقلالی نشود بعد می‌گویید پس مکان ساز در اینجا شیء نشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گاه شما یک کل را ملاحظه کنید که موضوع تقسیمتان قرار بگیرد حتماً آنجا به تعریفی که از اصالت رابطه دارید آن کل می شود شیء یعنی بنابر اصل بودن رابطه در شیء و وصف، آنگاه که یک کل را ملاحظه می کنیم یک شیء را ملاحظه کرده ایم، و آگاه که نظر وسیله ای به آن داریم آن را به عنوان وصف نگاه می کنیم مثلاً وصف مکان سازی نه استقلالی تعریف شما که می گوید شیء دارای وصف است و وصف عارض است این تعریف بر اساس اصالت رابطه اگر در جدول بیاید آیا آن وقت شیء شما جز جامعه چیز دیگری می شود؟ یعنی در مکان منسوب به جامعه دارد ملاحظه می شود.

برادر پیروزمند: بله ولی تعریفی که برای آن می کنید می گوید مکانساز طرف تعریف این اوصاف است طرف تعریف این اوصاف یعنی خصلتمند این اوصاف.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که این طرف ترکیبی خودش به عنوان یک وصف برای جامعه آمده است یعنی منسوب به جامعه شده است همه این اوصاف به این بر می گردد اما خود این مستقلاً مورد نظر نیست بلکه وسیله برای تصرف در جامعه است.

برادر معلمی: می فرمایند آیا نمی شود اخلاق را به عنوان یک کیفیت در نظر گرفت اخلاق یکه آن را در جهت ساز به عنوان وصف قرار دادیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر رابطه ای را همین طور، اقتصاد احکام، فرهنگ.

برادر معلمی: بله وقتی آن را خاص می کنید و آنرا مستقل نگاه می کنید می شود شیء، اگر بگویند اخلاق اقتصادی خانواده که مال این جامعه است آن وقت می شود وصف آن جامعه دیگر مستقل نمی شود و عیبی ندارد که بگوییم ضرب این دو تا.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: والا یک چیز دیگر قاطی می شود مگر بنا نبود که ما موضوع را در مدل عوض نکنیم اگر خانواده شیء شد که اوصاف به آن بازگشت یعنی اگر اینها صاحب وصف هایی شدند که آن وصف ها به آن بازگشت کرد یعنی اوصاف به خانواده و جمع دولت جداگانه و مستقلاً بازگشت پیدا کرد این چیزهایی مستقل چه ربطی به جامعه دارند، خودشان مستقل هستند.

برادر پیروزمند: اینها همه درست اما شما با این صحبت دارید تعریف شیء و وصف را عوض می کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه تعریف شیء و وصف را قبلاً به صورت عامش فرمودید حالا آن را در مدل آورده اید یعنی آن تعریف قید می خورد قید زدن به اطلاق و عموم یک معنایی است، عرض کردن معنای دیگری است، شما می گوئید از نظر مقوله های فلسفی، من می گویم هر رابطه که برای روابط دیگر موضوع قرار گیرد می گویم شیء، بعد می گوئیم اینجا خانواده جمع و دولت موضوع برای اوصاف هست ولی آیا خودش هم بنحو استقلال در جدول مشاهده می شود یا وصف است برای چیز دیگری است؟ می گوئید برای شناسایی جامعه است پس دارید نظر وصفی به آن می کنید.

برادر پیروزمند: بر اساس تعریفی که می فرمایید موضوع را حل می کنید اما این تعریف غیر از تعریفی است که نوشته شود قبلاً مورد نظر ما بود و این تعریف اقتضایش این است که شیء و وصف را نسبی می کند و اعتباری می کند یعنی هر وصفی در یک موضع دیگر می تواند شیء باشد و هر شیء در موضع دیگر وصف می شود بسته به اینکه شما آن را استقلالی ببینید یا نبینید، بنابراین تعریف که می فرمایید یک وقت خانواده خودش موضوع بحث شماست، و استقلالاً به آن توجه می کنید آن موقع خانواده شیء می شود یک وقت است که خانواده وسیله ای برای توجه به جامعه قرار می گیرد آن وقت وصف قرار گرفته است یعنی یک چیز به دو اعتبار می تواند شیء یا وصف باشد یعنی وصف و شیء حقیقتاً دوئیتی ندارند به این است که شما به چه اعتباری آن را نگاه کنید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بر اساس اصالت رابطه وصف و شیء هم ما به اختلاف دارند و هم ما به الاشتراک دارند یعنی تا کجا (بسته به اینکه) بکار ببرید و در چه مجموعه ای این غیر از این است که اعتباری است اعتباری معنایش این است که این هویتی ندارد الا به جعل شما.

برادر پیروزمند: یعنی اینکه به آن شیء یا وصف بگوئید جعل شماست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، این معنا و مفهومی که شما به آن نظر می کنید بر اساس ما به الاشتراک و باختلاف است یا نه؟ یعنی در کلیه مفاهیم مثلاً همین زمانی که دارید و کاری که می کنید با ما

به الاختلاف و ما به الاشتراك كار مي كنيد يا نه؟ (ج: بله) پس بايد در موضع خودش خاصيت خودش را داشته باشد در جدول يك خاصيت داشته باشد و بون جدول يك خاصيت داشته باشد.

برادر پيروزمند: پس تعريف شيء و وصف چه شد؟

حجت الاسلام و المسلمين حسيني: آيا تعريف مطلق مي خواهيد بدهيد.

برادر پيروزمند: نه، تعريفی که اینجا داده می شود.

حجت الاسلام و المسلمين حسيني: تعريفی که اینجا می دهند معنايش اين نيست که كليہ تعاريف ديگر را نفی کند اگر گفتيم آب در اينجا وزن و حجمش اين قدر است اين معنايش اين نيست که به طور مطلق همين است بالای کوه هم که ببريد اين قدر است روی سطح دريا هم که ببريد همين قدر است اين حرف با اصالت رابطه نمی سازد، در اين جا يگاه بايد اين طوری باشد و در جا يگاه ديگر بايد طور ديگری باشد نه اينکه بگويد آنجا عوض می شود و اينجا طور ديگری می شود آن طوری که ما بخوايم علی المينا صحبت کنيم اين اشکال وارد بر مبنا نيست تعريف يا اين است که كليہ کلمات خودشان کيفيتی هستند الفاظشان کيفيت هستند در جملات مختلف که بيانند معانی مختلف می دهند، اين معنای اعتباری بودن نيست در يك حدودی اشتراك دارند اين معنای يکسانی آنها هم نيست و مفاهيمی هم که پشت اين کلمات هستند همين طور است اين مفهوم را در اين جدول آورده اين خوب يك معنای ديگری می دهيد مثلاً يك جمله ای اينجا می نويسيد در آن جمله کلمه شيء را می آوريد معنای شيء بستگی به کيفيت جمله تان دارد در تعريفی که عرض می کنيم اگر بنويسيم شيء صاحب وصف است و وصف منسوب به شيء می گويم اگر بر اساس اصالت شيء خود اين دو جمله را بخوايد بگيريد هر دو مطلقند، ولی اگر خود اين دو جمله را بر اساس اصالت رابطه در نظر بگيريد بايد معانی آنها در جای خودشان مشخص شود و بايد وقتی که در جاهای مختلف بکار می برید ما به الاشتراك داشته باشند نه به معنای اينکه ما به الاشتراك آنها را يك قدر متيقن بریده از همه اختلاف ها بگيريد و بعد هر کس آمد يك قيد به آن زد بگويد معنا عوض شد و الا عمليات منطقی شما هم

همین طور می‌شود بعد هم اگر بخواهید منطق استنتاج هم برای ملاحظه امور بسازید براساس اصالت ربط طور دیگری می‌شود.

برادر پیروزمند: پس تعریفی که می‌فرمایید این است که اگر چیزی موضوع بررسی قرار گیرد «شی می‌شود و اگر چیزی در بررسی چیز دیگری منحل شد می‌شود وصف»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر چیزی را به لحاظ چیز دیگری ملاحظه می‌کنید یعنی خود این ملاحظه استقلالی نمی‌شود، لحاظ آلی و طریقت پیدا می‌کند، خوب طبیعتاً می‌شود هر چند که اوصاف دیگری برای آن ذکر شده باشد.

برادر پیروزمند: بر این مبنا اشکالی نیست، یعنی زمانساز وصف است و مکان ساز وصف است مگر اینکه تبیین بفرمایید که همان تعریفی که ما داریم معنایش این است که به اشیاء عینی شیء بگوییم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما می‌گوییم اینجا آن وصف‌ها به این (مکان‌سازها) می‌خورد و این خودش به چیز دیگری نسبت پیدا می‌کند (یعنی به جامعه) اینکه محل ورود آنها می‌شود فرق می‌گذارد بین این و امور زمانی و امور جهتی، یعنی در جدول مکان (وضعیت) که این را می‌بیند با جدول زمان فرق پیدا می‌کند باز بین خود اینها هم ما به الاشتراک است هم ما به الاختلاف، اشتراک آنها این است که همه منسوب به جامعه هستند اختلاف آنها این است که خصوصیت هر کدام گاهی خصوصیت ترکیبی است گاهی خصوصیت تغییری است گاهی خصوصیت تغییری است گاهی خصوصیت جهتی.

برادر پیروزمند: بعد این اشیائی که می‌گفتیم جدول اوصاف در آن بروز پیدا می‌کند و ما متصرف در آنها می‌شویم و به واسطه تغییر در آنها در این اوصاف تصرف پیدا می‌کنیم باید ببینیم این اشیاء موضوعیت پیدا می‌کند یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بین خود این اموری که در این جدول هستند همه از یک جهت وصف هستند و از یک جهت بین آنها اختلاف است و لذا بعضی از آنها محل ورود بعضی دیگر هستند این محل ورود



بودن مانع از اینکه در موضع جامعه وسیله برای جامعه قرار گیرد نیست اگر محل ورود هستند می‌توانند ترکیب ساز باشند یعنی چیزی بشوند که آنها وصف برای این بشوند.

برادر پیروزمند: بنا به تعریف این درست، منتهی بعد صحبت ما این بوده که این مجموعه اوصاف که جدول ما را تشکیل داده اند در عینیت در قالب یک اشیاء عینی ظهور پیدا می‌کند بعد هم که بخواهیم در این اوصاف تغییر ایجاد کنیم به واسطه تغییر در اشیاء عینی، اوصاف را تغییر می‌دهیم و آن شیء که آنجا می‌گفتیم و این کار را از آن می‌خواستیم بنا به این تعریف از شیء نبود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این که بخواهید در عینیت تغییر بدهید و از طریق تغییر در عینیت تغییر در اوصاف بدهید و از طریق تغییر در اوصاف تغییر در موضوع بدهید پس همه اینها در عین حال مربوط به موضوعتان شد در عین حالی که بین خودشان اختلاف و اشتراک هست که شما وقتی مکان سازها را می‌بینید ترکیباتی هستند که اوصاف را بر اینها ناظر می‌بینید در عین حال خودشان ناظر به چیز دیگری هستند.

برادر پیروزمند: این درست است ما همه عناوین جدول را پذیرفتیم حال این اوصاف جدول می‌خواهید وارد بر عینیت شود و بواسطه اینها می‌خواهد تفسیر شود و بعد ما در اشیاء عینی تصرف کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بجای اشیاء عینی بگوئید در اجزاء ترکیبی به لحاظ ترکیب بزرگتر که جامعه باشد.

برادر پیروزمند: آیا اجزاء ترکیبی غیر از آن چیزی که به عنوان عناصر ترکیبی در وضعیت بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اجزاء ترکیبی در اینجا به لحاظ شیء بزرگتر که جامعه است مورد تصرف قرار می‌گیرد یعنی در جدول وضعیت که در شیء عینی تصرف می‌کنید به لحاظ شیء بزرگتری که قبول دارید که جامعه است برای جامعه هم شیئیت بزرگتر را قبول دارید (ج: بله) بسیار خوب پس نظری که به اینها می‌کنید تصرف برای یک مطلب دیگری است شما در تکنولوژی که تصرف می‌کنید تکنولوژی یک

شیء عینی نیست آیا معنون عینی مثل خانواده دارد، به لحاظ یک چیز دیگری هم در آن تصرف می‌کنید خانواه هم همین طور.

برادر معلمی: به نظر می‌رسد همان مطالب قبلی کفایت می‌کند برای حل مطلب، اگر ترکیب چیزی نیست غیر از آثار زمانی و مکانی و زمان چیزی نیست جز آثار مکانی و جهتی و جهت چیزی نیست جز آثار مکانی و زمانی، این همه را صفر می‌کنید و غلط است و عنصر سومی هم که معرف شخصیت این بعد باشد لازم است، علاوه بر آن تقسیم بندی نمی‌تواند بر دو باشد وقتی می‌گوییم این مرکب از جهت ساز و زمان ساز است یک چیز دیگر هم می‌خواهد مگر اینکه بگوییم خود جهت ساز از تقسیمات آن است که در این صورت داریم مقیاس را واریز می‌کنیم و وقتی که مقیاس را ریز می‌کنیم بعدهای دیگر سر جای خودش است، پس در ترکیبات باید یک امری مربوط به خود ترکیب به عنوان ترکیب ساز وجود داشته باشد بعد که جدول تمام شد سراغ کیفیتهای عینی برویم و بگوییم این اوصافی که اینجا طراحی کرده ایم در عینیت باشد از شیء به یک شیء دیگری برویم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ضمناً این قسمت زمانسازها مدل مراحل است نه نفس مراحل.

برادر معلمی: بله بعد مراحل به وسیله آن ساخته می‌شود یعنی در برنامه که ترکیب و مراحل و جهت یکی است یعنی از هم بریده نیستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن وقت وقتی این سه تا حل شوند اشکال آقای پیروزمند خود به خود حل می‌شو.

برادر معلمی: قسمت بعدی بحث این بود که اگر به جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز تقسیم می‌کنیم آیا این سه تا باید هم عرض هم قرار گیرند یا فرم ترکیبی آنها به شکل دیگری است، گفته می‌شود مثلاً اگر جهت ساز تقسیم می‌شود به سه چیز که ارزش کیفیت را نشان می‌دهد نمی‌توانیم در کیفیت چیزهایی را بپذیریم که بی ارزش باشند و وقتی که در کیفیت عاملهای تغییر کننده و دارای سرعت را (زمانساز) معرفی می‌کنیم چیزی را نمی‌توانیم در کیفیت معین کنیم که مطلقاً تغییر نکند و وقتی می‌گوییم ترکیب ساز یعنی ظرف

زمان ساز و جهت ساز، چیزی را نمی‌توانیم تصور کنیم که در ظرف ترکیبی واقع نشد از این صحبت نتیجه می‌گیریم وقتی می‌گوییم جهت ساز یعنی هم کیفیت وقتی می‌گوییم زمانساز یعنی همه کیفیت و مکان ساز هم یعنی همه کیفیت پس نمی‌توانند اینها هم عرض واقع شوند حال مثلاً اگر در بحث جامعه می‌گفتیم جهت ساز جامعه اخلاق و احکام و تکنولوژی است چیزی را نمی‌توانیم پیدا کنیم که اخلاقی یا احکامی یا مربوط به تکنولوژی نباشد یا چیز چهارمی باشد وقتی هم که می‌گوییم زمانسازها فرهنگ، اقتصاد و سیاست است باز نمی‌توانیم در جامع چیزی را پیدا کنیم که چیز چهارمی باشد مثلاً اگر بگوییم هر شیء دارای وزن و حجم و رنگ است و هر کدام از وزن و حجم و رنگ را تقسیم کنیم همه کیفیت در ترکیب هر کدام از تقسیمات وزن و حجم و رنگ حضور دارد مثلاً اگر بگوییم اشیاء قرمز و آبی و سبز را جدا کرده و کنار بگذارید.

وزن و حجم هم به آن طرف می‌روند، اینکه وزنها و حجمها چیزهایی سر جای خود هستند یا بر عکس آن وقتی می‌گوییم اشیاء سبک را یک طرف بگذارید، سنگین را طرف دیگر و متوسط الوزن ها را هم طرف دیگری بگذارید، هنگامی که این کار را می‌کنیم رنگهای سبز، آبی و قرمز هم طبعاً آن طرف می‌روند، سه امری که تقسیمات آنها موازی هستند مورد نظر است بنابراین گفته می‌شود ما نباید جهت ساز، زمانساز و مکانساز را هم عرض یکدیگر بنویسیم بلکه باید تقسیمات آنها موازی باشد حالا تقسیمات موازی به دو صورت ممکن است، یک نحوه‌اش آن است که هیچ ربطی به هم نداشته باشند، مثل اینکه بگوییم قرمز و سبز و آبی جدا، سبک و سنگینی ها هم جدا، حجم هایکم و زیاد هم جدا، یک تصور دیگر آن است که ما اینها را به یکدیگر مربوط کنیم، بریده از یکدیگر قابلیت تقسیم بندی و جمع بندی پیدا نمی‌کنند، پس معلوم می‌شود که ما باید یکی را شامل بنویسیم یعنی اول کار فرضاً از لحاظ رنگ تقسیم بندی کنیم و بعد از آن سبک ها و سنگین ها را در داخل هر یک از قسمتهایی که به لحاظ رنگ جدا شده اند معین نماییم، بعد هم کم حجم ها و پر حجم ها را داخل آن مجموعه ها معین نماییم، بنابراین معلوم می‌شود که باز ما باید شامل و مشمول را بنویسیم، وقتی بنا شد شامل و مشمول را معین کنیم، این صحبت مطرح می‌شود که حالا

کدامیک را شامل بنویسیم؟ می‌گوییم وقتی بحث ما بحث رشد است و برنامه ریزی برنامه ریزی رشد است طبعاً باید امر جهت ساز شامل باشد، چون آن امری که در نهایت همه چیزها را جمع می‌کنیم و یکی می‌کنیم، از آن لحاظ مورد دقت قرار می‌گیرد که از نظر سیر در جهت ضعیف است یا قوی است، یعنی کجا هست؟ رشد یافته است یا عقب مانده است پس باید امر جهت ساز شامل واقع شود باصطلاح تغییرات برای رشد همین مطلب ارزشی است، ترکیبات برای پیدا شدن همان تغییرات است، آنها به تبع واقع می‌شوند، پس باید بگوییم که چون مهمترین عامل در شیء ارزش شیء است زیرا که برنامه ریزی برنامه ریزی رشد است وقتی برنامه ریزی رشد باشد یعنی برنامه ریزی رشد ارزش است، نه رشد تغییر، رشد ارزش مطرح است، پس شاملترین دسته بندی باید دسته بندی ارزشی باشد و نه دسته بندی تغییر، وقتی دسته بندی ارزشی شد زیر آن دسته بندی تغییرات نوشته می‌شود زیرا تغییر، تغییر این ارزشها است، و زیر این هم، بحث ترکیب واقع می‌شود با توجه به این مختصری که جهت یاد آوری عرض شد، جهت ساز را باید بالا بنویسیم، سپس هر جهت ساز را به سه زمانساز تقسیم کنیم و هر زمانساز را به سه مکانساز تقسیم نماییم.

برادر سیف: در این باره اگر تابع و متبوع بگوییم بهتر از شامل و مشمول است یعنی چون ما می‌خواهیم بگوییم کیفیت تغییرات در زمان و تصرفات در زمان و ترکیبات در کان باید به نحوی باشد که به سمت جهت باشد لذا اگر تابع و متبوع بگوییم مفهوم را نسبت به شامل و مشمول بهتر می‌رساند.

اما مسئله دیگر اینکه گفتیم جهت چیزی است که مراتب رشد را معین می‌کند و بعد هم توضیح بیشتری دادیم که جهت عملاً همه مسیر را معین می‌کند، همه اهداف متوالی و ربط بین آنها را که مجموعاً کل مسیری می‌شود را معین می‌کند و موضوع تغییر ما هم در این مسیر مکان می‌باشد یعنی ترکیب سازها یا مکانسازهای خاصی هستند که با تغییرات خاصی خود مسیری می‌شوند که در مجموعه جهت را می‌سازند، بنابراین اگر جهت امری باشد که همه مسیر را معین می‌کند در آن صورت بیان شاملیت و مشمولیت این معنا را پیدا می‌کند که جهت همه مسیر می‌باشد و زمان و مکن بعدهایی هستند که اطلاعاتی و توضیحاتی درباره این مسیر به ما می‌دهند، در این صورت اگر جهت همه مسیر باشد، مکانسازهای ما که در نهایت اشیاء

ما می‌شوند را نمی‌توان بخشی از جهت دانست، مگر آنکه حرکت و زمان آن اشیاء ترکیب ساز را هم همراه آنها بیاوریم، آن هم نه زمان انتزاعی، بلکه زمانی که بعد آن می‌باشد، یعنی دوباره جهت را در مکان بیاوریم، از این رو به نظر می‌رسد اگر جهت را به عنوان چیزی که شامل بر همه مسیر است دانستیم، در آن صورت نمی‌توانیم زمان و مکان را مضمول آن بدانیم، مگر آنه به نحوی مفهوم جهت را توضیح دهیم که این اشکال پیش نیاید.

برادر معلمی: بحث فعلی در مورد جهت ساز، زمانساز و مکانساز است و نه زمان و مکان جهت و شما بحث را به بحث زمان، مکان و جهت بردید که با این بحث کاملاً فرق دارد، بحث در مورد جهت ساز زمانساز و مکانساز است که می‌گوییم کدام شامل و کدام مضمول است جهت و زمان و مکان که قرار شد هم عرض با یکدیگر باشند، می‌گوییم سه جدول داریم که این سه را با یکدیگر ترکیب می‌کنیم نسبت تأثیر آنها در کیفیت در جدول برنامه درست به یک اندازه است، نه کمتر و نه بیشتر، نه اولی و نه دومی، فعلاً بحث در مورد این است که جهت ساز، زمانساز و مکانساز کدامیک شامل و کدام یک تحت شمول هستند و یا هم عرض یکدیگر هستند؟ دقیقاً مثل آنجا که زمان مکان، جهت را مثلاً هم عرض هم قرار دادیم، پشت سر آن هم بگوییم جهت ساز، زمانساز، مکانساز هم عرض یکدیگراند، گفتیم نه، وقتی که به بحث ارزش می‌آییم همه را در بحث ارزش منحل می‌کنیم عاملی که ارزش به وسیله آن مشخص می‌شود همان عامل تغییر می‌کند، در همان عامل تغییر واقع می‌شود، بنابراین تقسیمات آن موازی یکدیگر نیست که بگوییم ارزش کیفیت از این دسته چیزها به دست می‌آید و این دسته چیزها هم همعرض یکدیگر هستند، تا تصور آن چنین شود که آنچه از آن تغییر پدید می‌آید ارزشی ندارد، ارزش در آن وارد نمی‌شود، آن چیزی که ارزش به وسیله آن پیدا می‌شود تغییری نمی‌کند و آنچه که در آن ترکیب است، آن دو در آن نقشی ندارد، گفتیم این طور نیست، مثل بحث رنگ و وزن و حجم می‌ماند که می‌شود آن را اول از لحاظ رنگی تقسیم کنیم بعد از لحاظ وزنی، بعد از لحاظ حجمی، شامل و مضمول نیستند، تابع و متبوع هم نیستند یا می‌شود وارونه آن را انجام داد، به نظر می‌رسد از هر طرف می‌شود می‌گوییم بله می‌شود ولی چون مشخصه برنامه ریزی ما ارزش است و برنامه

ریزی ما برای رشد است و رشد هم معنی ارزشی دارد حتماً باید شاملترین تقسیم بندی تقسیم بندی ارزشی باشد یعنی آن اموری که ارزش کیفیت را معین می‌کنند باید در شاملترین جایگاه قرار گیرند تا ما بتوانیم بگوییم وضعیت امور نسبت به دیروز رشد پیدا کرده است، این دو را جمع بزنیم و بگوییم مثلاً منتهی امروز نسبت به دیروز رشد کرده است تغییر سازها، تغییر سازهای این چیزها هستند، چرا که در بحثهای گذشته پذیرفته ایم که ارزش هر جامعه ای به احکام اخلاق و تکنولوژی است، هر چند احکام، اخلاق تکنولوژی عوض می‌شوند لکن عوض شدن آنها به این ترتیب است که یک قسمت از احکام یک قسمت از اخلاق و یک قسمت از تکنولوژی که روی هم به آن تغییرات اقتصادی می‌گوییم عوض می‌شود، یعنی تغییراتی که از هر کدام از آن سه ارزش ناشی شده است، یعنی در ارزش از لحاظ اقتصادی تغییری پیدا شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مطلب شامل و مشمول را متوجه شدم این را هم که به لحاظ برنامه رشد جهت ساز باید بالا باشد را نیز متوجه شدم اینکه فرمودید فرقی ندارد که وارونه بنویسم را متوجه نشدم. برادر معلمی: در برنامه ریزی که حتماً فرق دارد (بله، بسیار خوب) و غیر از این هم محال است اما مثالی می‌زنم، فرضاً می‌خواهیم اشیاء روی این میز را دسته بندی کنیم می‌گوییم یک بار می‌توانیم اشیاء روی میز را که فرضاً اشیائی متعلق به آقای سلیمی و آقای امیری و آقای حسینیان است را از حیث متعلق بودن آنها به ایشان تقسیم کنیم، از یک بعد دیگر بیاییم تقسیم کنیم و بگوییم اشیائی که روی این میز هستند یا کاغذی هستند، یا پلاستیکی هستند و یا فلزی هستند، یک بار دیگر هم اشیاء روی میز را به حسب رنگشان تقسیم می‌کنیم و می‌گوییم این اشیاء آبی، سبز و یا قرمز هستند، بعد از آن اگر ما بیاییم اینها را در یکدیگر ضرب کنیم، بدانیم شامل و مشمول هستند که قبلاً تمام شده است یعنی وقتی می‌گوییم اشیاء روی این میز متعلق به این سه نفر هست یعنی فرد چهارمی وجود ندارد. وقتی هم که می‌گوییم آبی و قرمز است، آبی و قرمز بودن در کنار مالکیت قرار نمی‌گیرد، حال اگر ما قرار شد اینها را در یکدیگر ضرب کنیم اول اشیاء را مثلاً از لحاظ مالکیتشان تقسیم می‌کنیم، بعد در داخل هر یک از این دسته اشیاء آنها را از لحاظ جنسشان به سه دسته پلاستیکی، فلزی و کاغذی تقسیم می‌نماییم، بعد در داخل هر یک از آنها نیز آنها را از لحاظ

جنسشان به سه دسته پلاستیکی، فلزی و کاغذی تقسیم می‌نماییم، بعد در داخل هر یک از آنها نیز آنها را از لحاظ رنگ در سه دسته آبی، سبز و قرمز جای می‌دهیم، با سه مرتبه تقسیم به اینگونه بیست و هفت دسته پیدا شده است، این ۲۷ دسته در این مثال فرقی نمی‌کند که ما این اشیاء را از لحاظ مالکیت تقسیم کنیم، بعد از لحاظ جنس، بعد از لحاظ رنگ یا اول کار دیگری کنیم و اشیاء آبی را از سبز و قرمز جدا نماییم بعد هر یک از آن سه دسته را از لحاظ جنسیت اشیاء درونشان تقسیم کنیم، بعد هم هر دسته از لحاظ مالکیت آنها تقسیم نماییم باز هم ۲۷ خانه و دسته به دست می‌آید، باز هم اعضای این بیست و هفت خانه همان بیست و هفت خانه قبلی خواهند بود لکن تعریف اینها فرق کرده است، وقتی تعریف فرق کرده باشد می‌گوییم این دو تعریف دو خصلت دارند، این دو تعریف دو کارآئی دارند چون ما در آنجا می‌گوییم برنامه ما برنامه رشد است حتماً باید شاملترین امر آن امر ارزشی باشد، مثلاً در این مثال بگوییم شاملترین امر و تقسیم باید از این جهت که اشیاء متعلق به کیست باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تقسیم بندی که بدون مقصد انجام نمی‌گیرد مقصد است که معلوم می‌کند شامل کدام باشد یعنی جبری است.

برادر معلمی: بله حتماً همین طور است، ما می‌گوییم اگر بحث اینکه رشد در ارزش است را کنار بگذاریم، به نحوه‌های مختلفی می‌توان تقسیم بندی کرد که همان ۲۷ مجموعه درست شود و متعلقات آن ۲۷ مجموعه هم در اشیاء عینی یک چیز بشود، تصوراً ولی تعاریف فرق پیدا خواهد کرد هر چند در هر صورت ۲۷ مجموعه داریم لکن تعریف های آنها مختلف خواهد بود، سه دسته تعاریف مختلف برای آنها پیدا می‌شود و این به معنی سه نحوه کارآیی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سه نحوه کارآیی برای سه مقصد مختلف آنگاه همیشه از مقصد است که شامل مشخص می‌شود (بله درست است نظر ما هم همین است) بسیار خوب.

برادر معلمی: می‌گوییم حال چون برنامه ریزی ما برنامه ریزی رشد است ارزش باید بالا برود در یک برنامه ریزی دیگر شاید مالکیت بالا برود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال دیگر می‌ماند، که حال اگر برنامه ریزی بر اساس منطق اصالت حس بود، اگر بخواهیم کفار را ارزیابی کنیم، آیا می‌توانیم بگوییم با وجودی که مقصد آنها مادی و دنیایی هست باز هم اخلاق، احکام و تکنولوژی را باید بالا بنویسند؟ یا اینکه ...

برادر معلمی: آنها هم برنامه ریزیشان برنامه ریزی رشد است منتهی آنها رشد را چیز دیگری تعریف می‌کنند تفاوتان در این است که ما عامل ارزش ساز را احکام اخلاق و تکنولوژی می‌دانیم آنها عامل ارزش ساز را اقتصاد می‌دانند، ولی باز هم ارزش را می‌خواهند رشد دهند، ولی ما می‌گوییم مثلاً این عامل اقتصاد ارزش ساز نیست، این تغییر ساز است تفاوتان از این لحاظ است.

برادر سیف: گر چه موضع این بحث - مقایسه روش کفار و روش ما - اینجا نیست لکن حالا که مطرح شد به نظر می‌رسد آنها هم نمی‌توانند اقتصاد را شاخصه رشد بگیرند بلکه اگر ما ارزش را به اخلاق می‌دهیم آنها هم اجباراً ولو اسم آن را هم ذکر نکنند ولی ارزش را در واقع به اخلاق داده‌اند، منتهی اخلاق هواپرستی، مثلاً ما مراتب اخلاق را در مسیر تقرب به خدا ذکر می‌کنیم آنها مراتب قرب را در جهت رسیدن به لذات نفسانی و نفسانیات ذکر می‌کنند، که الان در موضع بیان آن مراتب نیستیم ولی به هر حال ارضاء نفس هر چه که باشد مراتب دارد و حتماً همان هم حکومت دارد و کفار هم حتماً آن را مورد لحاظ قرار می‌دهند و به همین دلیل ارزش اقتصادی صرف، یعنی کمیت اقتصادی صرف به خودی خود مبنای قیمت قرار نمی‌گیرد بلکه با ضرب در دستگاه ارزشی آنها قیمت پیدا می‌کند، مثلاً یک استکان که در دست ریگان و یک هنر پیشه سینما قرار می‌گیرد ولو ظاهراً در بازار قیمت مشابه آن پنج تومان باشد ولی چون نسبتی به آن ملعون پیدا کرده و در دست اوست برای آنها قیمت بیشتری پیدا می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ارزش اقتصادی پیدا می‌کند؟

برادر سیف: در دستگاه اقتصادی روی آن معامله می‌شود، مثلاً برای چیزی که ارزش آن پنج تومان بیشتر نیست میلیونها تومان پول می‌دهند حالا موضع بحث پیرامون این مسئله نیست لکن منظور این است که اگر



غیر از این باشد نمی‌توانند رشد کنند، و محکوم به تزلزل هستند، ولو در سیر تاریخی حتماً متزلزل هستند و لیکن در کوتاه مدت هم هیچ نحوه رشد متعادلی در نظام خود نمی‌توانند داشته باشند.

برادر حسینیان: این مطلب هست که می‌شود آنها هم اخلاق را بالا قرار بدهند منتهی نحوه اخلاق ما با اخلاق آنها فرق دارد ما مراتب صبر و تسلیم و رضا را قرار دهیم و ...

برادر معلمی: به این بحث اگر به این دید نگاه کنیم که کفار هم دقیقاً همین مدلی را که ما به کار می‌بریم با همین ترکیبات به کار می‌برند وقتی هم به کمیت برسیم بگوییم کمیتش را هم مانند ما کمیت گذاری می‌کنند، تنها چیزی که هست ما از سمت صبر به سوی رضا سیر می‌کنیم و آنها مثلاً وارونه ما حرکت می‌کنند و از سمت رضا به سوی صبر سیر می‌کنند (حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این نمی‌شود) باز تازه به این معنی می‌توان این را اضافه کرده که نه در هر دو نظام مسیر صبر و تسلیم و رضا است منتهی یکی صبر و تسلیم و رضای مادی و یکی الهی، تنها قید الهی و مادی مطلب را مختلف کند، اما نادرستی این حرف از یک جهت معلوم است و آن اینکه اگر چنین بود ما هم می‌رفتیم همان مدلی را که کفار سالهاست با آن کار کرده اند برای اداره جامعه خود به کار می‌گرفتیم و مدل ما با مدل آنها فرق نداشت اما از بعد دیگری این حرف درست است و آن اینکه اگر آنها هم رشد اقتصاد را اصل قرار می‌دهند، اقتصاد به خودی خود که معنی ندارد، اینکه فرضاً تعداد لیوانها زیاد شود، تعداد ماشینها و مقدار پولها زیاد شود، این اضافه شدنها به چیزی در درون انسان بر نگردد و تا باعث سرور و بهجتی در درون انسان نشود انسان دنبال رشد آنها نخواهد رفت، به همین علت هم هست که همه افراد به دنبال اضافه شدن تعداد درشکه‌های خود نیستند، بعد از مدتی سراغ اتومبیل می‌روند، چیز دیگری را می‌طلبند، خود آن چیز مطلوبیت ذاتی ندارد، مطلوبیت ذاتی چیزی در درون خود انسان است که درون انسان هم به همان روحيات و اخلاق بر می‌گردد، پس جمع این دو صحبت این خواهد بود که آنها بعضی از کارها را مدلی انجام نمی‌دهند، مدلی دیگر دارند، لکن اینکه این خواسته را چگونه در مدل جا بدهند اینکار را با این مدل انجام نمی‌دهند، همین جوری آن را می‌آورند تفاوت ما با آنها این است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه ما با یک مدل واحد می‌توانیم کفار مسلمین را ارزیابی کنیم تمام و ثابت، آنها هم در مدلی که برای خودشان می‌سازند این معنا که حالات روحی خود را هم مادی کنند وجود دارد و لذا معنی تعاریف و کلماتشان فرق پیدا می‌کند، معنی ارزش آنها هم فرق پیدا می‌کند، معنی تناسبشان هم فرق پیدا می‌کند.

برادر معلمی: اینکه ما وقتی یک مدلی داشتیم کفار را هم با مدل خودمان باید بسنجیم و عیناً با همان نسبتها، با همان ترکیبات و بر اساس همان مدل حرف درستی است که حتماً باید چنین باشد، ولی این صحبت نیست که آنها هم برای کار خودشان همین مدل را ما را دارند، این نیست، یک مدل دیگر دارند، ولی صحبت این است که اگر ما می‌گوییم نحوه حرکت به این ترتیب است، آنها هم دارند یک نحوه حرکت می‌کنند آیا حرکت آنها طبق فرمول نیست؟ می‌گوییم چرا هست لکن آنها اگر اموری را بالا و پایین می‌کنند، نتوانسته‌اند آن را مدلی بکنند مدل صحیح آن را پیدا نکرده‌اند، به خاطر همین هم قاطی پاطی می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مدل حیوانی آنها که کامل است اول از همه حیوانات هستند.

برادر معلمی: مدل حیوانی آنها هیچ‌گاه کامل نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای انسان کامل نمی‌شود، ولی برای زندگی حیوانی که می‌تواند کامل شود، اما برای زندگی انسانی و ظرفیت فطری انسان کوچک است مثلاً شما می‌گویید یک سگ درجه یک است خوب سگ دو می‌زند.

برادر معلمی: به عبارت دیگر اموری که آنها به دنبالش هستند، به آن صورت قابل تحقق نیست از یک چیزها و یک جاهای دیگری می‌آورند فرضاً در دستگاه خودشان می‌گویند که اقتصاد در رأس است، آنگاه اقتصاد را هم فرضاً به صنعت خدمات و کشاورزی تقسیم می‌کنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اینکه مدل آنها قدرت شمول نسبت به ما بلکه به کل خدا پرستان ندارد یعنی نمی‌توانند حرکت خداپرستان را تحلیل کنند و بخشی از امور فطری خود را هم نمی‌توانند تحلیل

نمایند، از طرف دیگر مبتلا به آنها هم هست و مجبورند موضعی بگیرند نقص مدل آنها در کارکرد همان حیوانی بودن آن است.

برادر معلمی: اگر گفتیم انسان برای حرکات خود انگیزه دارد و انگیزه آن را هم یک امر اخلاقی دانستیم، آنگاه وقتی آنها کار خاصی انجام می‌دهند، می‌گوییم هر چند آنها اخلاقیات را در تقسیم بندی خدمات آورده اند و می‌گویند ما اخلاقی را می‌پذیریم که باعث رشد صنعت بشود و این را برای زیردستان خود چنین توصیف میکنند ولی برای خودشان اینکار را نمی‌کنند، درست است که زیردست آن اخلاق را اگر داشته باشد که این صد پارچی که من می‌خواهم درست شود، مؤمن باشد، کافر باشد، شیک پوش باشد، کثیف باشد ولی اگر صد پارچ را تحویل بدهند آن خوب اخلاقی است، می‌گوئیم برای زیردست خود اینطور می‌گویی ولی برای خودت چیز دیگری می‌گویی، تو برنامه ریزی برای کار خودت می‌کنی، آنجا اخلاق هم رفته بالا اول صد پارچ را برای رسیدن به لذت بیشتر وسیله داشته ای و بعد برنامه ریزی برای تهیه آن کرده ای از این رو در اینجا اخلاق بالا قرار گرفته است، اگر آن را در چارت نیاوردی بدوآنکه آن را در فرمولت تمام کرده باشی در کارت داخل کردی، بدون ربط قانونی از آن استفاده کرده ای و به همین دلیل که ربط قانونی آن تمام نبوده است لذا قرقاطی است، بنابراین نمی‌توانی آثار آنها را نسبت به هم لحاظ کنی اصلاً آثار کمی لحاظ کردن و اینگونه حرکت کردن محال است چون آنجا مدل کامل برای پرستش کافر هیچگاه بدست نمی‌آید زیرا امکان بدست آمدن آن به معنی امکان تحقق در امر متضاد در عالم است بدون آنکه هیچ کجای آن به امر حقی بر گردد، در این صورت حقانیت هیچگاه تمام نمی‌شود، یعنی همه را با یک قید الهی ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا اگر کسی بگوید مدلشان کامل است ولی قدرت شمول و کارآیی را نسبت به تمام سطوح ندارد بر خلاف کمالی که اینجا تعریف می‌کنیم و قدرت شمول نسبت به همه چیز را دارد.

برادر معلمی: همین که قدرت شمول را ندارد یعنی کامل نیست ناقص است به کامل است ولی تنها در یک مجموعه چون آثار چیزهای دیگر در این مجموعه هم می‌آید مثلاً مدلشان را نمی‌توانیم حتی در امر اقتصادی کامل بدانیم زیرا آثار امور دیگر در امر اقتصاد هم می‌آید.

برادر حسینیان: می‌گوییم در سطح حیوانیت مدلشان کامل است و الا نمی‌توانند با مدلشان کار کنند، همین که می‌توانند چیزی را که می‌خواهد محقق کنند یعنی مدل ما مدل و فرمول تغییر است و آنها هم فرمول و مدل تغییر دستشان است.

برادر سیف: این سؤال اینجا پیش می‌آید که اگر آنها مدل الهی را در اختیار داشتند یعنی انسانشناسی اسلامی را داشتند به این معنی که هم تقوی و هم هوای انسان را درک کنند، یعنی بدانند که مراتب عزت و مراتب مذلت چیست، اگر مدل ما در دستشان بود و می‌دانستند که ما خوبی و بدی را چگونه و به چیزهایی توصیف می‌کنیم، کسی را که اله خود را هوای خو قرار داده چگونه توصیف می‌کنیم، و کسی را که اله خود را رب العالمین قرار داده چگونه توصیف می‌کنیم، آیا در آن صورت نمی‌توانستند در دستگاه خودشان هم بهتر کار کنند یعنی مردم را به سمتی که از خدا دور شوند و به دنیا و هواپرستی نزدیک شوند سوق دهند؟ نمی‌شد؟ یعنی یک عالم مسلمان اگر نعوذاً بالله مرتد شد آیا ابزار خود را که علم و دانش و الگوی الهی اوست نمی‌تواند دقیقاً در خلاف جهت بکار گیرد و برای ضربه زدن به مسلمان خوب از آن استفاده نماید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه علت هم دارد، ممکن است در یک رتبه بگوییم این از مدل خودشان مضرت می‌شود لکن دل‌بستگی و تسلیم بودن دل، یعنی ایمان و انگیزه در نفس فهم مطلب اثر دارد.

برادر سیف: این یک مطلب دیگر است اینکه بفرمایید آنها نمی‌توانند الگوی ما را بفهمند یعنی ضد ارزشها را نمی‌توانند بفهمند، یعنی از روی قرآن نمی‌توانند بفهمند که هوی یعنی چه.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این نکته‌ای است که درست است که آنها می‌توانند کتاب خدا را سپری برای جلوگیری از راه خدا قرار دهند. چون نمی‌توانند کتاب را اسقاء کنند قدرت اینکه آن را در بکارگیری بفهمند ندارند از آن طرفش همان عالمی که فاسد شود آن عالم فاسد نمی‌تواند بر اساس مدل الهی موضع

گیری داشته باشد، خوب عنایت کنید در یک جا لازم است که با سر برهنه وجود مبارک حسین بن علی علیه السلام مقابل تیر دشمن برود این چنین کاری از کافر (بهر درجه شدت دنیایی) نمی آید بلکه آنها تا یک حدودی می توانند چنین کنند آیا رئیس کفار هم همین طور مردانه به میان جبهه و جنگ می آید یعنی حرکت آنها عین حرکت شهادت طلبی است مثلاً عمر بن الخطاب علیه العنه، وقتی با ایرانیان جنگ هم بخواهد بنماید و می گویند تو از سر جایت حرکت نکن، و توجیه می کنند که تو مانند محور آسیا هستی و نباید در صف مقدم بروی و لیکن این خبیث امتحان خودش را داده در جنگ خندق، خیبر، پرچم را به دستش داده اند و گفته اند به جلو برو ولی او برگشته است اگر دوباره هم پرچم را به او بدهند باز می ترسد و بر می گردد وقتی فرار کرد لشکر اسلام شکست می خورد این غیر از این است که خود علی بن ابیطالب علیه السلام وقتی حاکم می شود نمی گوید من مانند محور آسیا هستم بلکه خود بر می خیزد و در تمامی جنگها چه جنگهایی را که عایشه به راه می اندازد و چه جنگهایی را که معاویه یا نهروانیها براه می اندازند خودش می آید دریک جا نمی گوید که من می نشینم و مالک اشتر یا کس دیگر به جنگ برود مالک اشتر سپهسالار لشکر امیر المؤمنین است و لایت این رتبه بود که حضرت او را به جن گفروستند ولی چنین کاری را نکردند و در خیلی از مصاف ها هم شخصاً شمشیر را به دست گرفته و مبارزه می نماید این معنایش این است که شما در الگوی الهی یک چیز لازم دارید و تقویت یک چیز دارید که می تواند مدل آنها را بخوانید نه اینکه آنها می توانند از این استفاده کنند، آنها که آدم آهنی نیستند مکن است آنها صدها هزار نفر انسان کافر را هم درست کنند اما از این صدنفر ممکن است ۴ نفر آنها خودش را بکشتن بدهد ولی اینکه آیا این الگویی بشود که مردم زاهد و عباد و شهادت طلب شوند یا اینکه یک عده محدودی را می توان اینگونه اغوا کرد؟

برادر سیف: اینکه سیر تاریخی عالم این است که به سمت خیر پیش برود حرفی نیست اما اگر بخواهد هوا سرعت بگیرد اگر فرمول ما را داشته باشند سریعتر به نتیجه خودشان می رسند ولو اینکه زود تر هم به انفجار می رسند (س: پس مدل ما ابزار شکست آنهاست) ولی این مطلب قطعی است ارضاء نفسی که الان رئیس جمهور آمریکا دارد به مراتب شدید تر از ارضاء نفس رئیس جمهور پنجاه سال پیش آمریکا است، الان می-

گویند آمپریالیسم آمریکا در قرن بیستم بسیار قدرتمند تر از ۵۰ سال پیش است و این را در دستگاه خودشان مطلوب می‌دانند اگر فرمول ما را داشتند چه بسا ممکن بود نتایجی را که در این پنجاه سال به دست آورده بودند در ظرف ۱۰ سال پیدا کنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما می‌گویید «یَمَحِقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يَرْبِي الصَّدَقَاتِ» پس جزء اخلاقیهای فاسد مادی ربا است و جزء اخلاقیات خوب الهی هم صدقه است شما نمی‌توانید کسی که مؤمن به دنیا است نه آخرت عشقش را به صدقه دادن باندازه ربا بالا ببرید یا بر عکس بگویید ما با ابزاری که می‌خواهیم الی الله سیر کنیم مدارج نزول را که معین کردیم می‌توانند با نیروی تعلقهای مادی با سرعت حرکت کنند در مدل شما یک چیزهایی اصل شده است تا اخلاق رذیله تعریف شده است خداوند اصل است و بنابراین اخلاق رذیله تعریف خاصی دارد او که نمی‌تواند دنیا را اصل قرار دهد و آنها را به رذیله تعریف کند، بلکه آنها را خوب می‌داند بنابراین باید تعاریف را عوض کرد، حالا می‌خواهید مناسباتی را برایش ذکر کنید که در آنجا سرعت بیاورید آیا ضریب فنی‌ها و ترکیب هایش هم عین همین است یعنی شما وقتی جای اوصاف را که تغییر می‌دهید ضریبهایش هم عوض می‌شود یا نه؟

برادر سیف: بله عوض می‌شود من حرف شما را صحیح می‌دانم شما می‌گویید فرد اگر مصرف را در این دید که ثواب مضاعف را کسب کند از صدقه در این دنیا یا بیع لازم‌ش این است که بیاید و خدا پرست شود و چنین کاری را هیچ گاه انجام نمی‌دهد و اگر هم فهمید در دستگاه الهی ربا صرف ندارد در آن صورت به دنبالش نمی‌رود و چون چنین شد پس حرف ما باطل است ولی بنده عرض می‌کنم که آیا سرمایه‌افزایی ربا در عینیت می‌بیند یا نه؟ یعنی مفهوم زیاده و کمی را در دستگاه خودش هم تغییر خاصی می‌کند یا نه؟ به عبارت ساده به همین جا اکتفا نمی‌کند بلکه می‌گوید می‌دانم که در مجموعه برای همه که حساب کنیم کم می‌شود ولی من می‌دانم که در وهله می‌توانم از طریق ربا پول بیشتری بدست بیاورم درست است که ربا در تاریخ تداوم ندارد و لیکن در این بیست سال زندگی این حرف برای من مقدور نیست و می‌فهمم که ربا همان

مسیر دنیا طلبی است اگر این را از سیر تاریخی پایین تر آوردیم و در مقطع صحبت کردیم ربا برایش فایده هم دارد.

برادر حسینیان: اگر ما جدول و مدلمان بگونه ای باشد که اگر از این طرف سیر کنیم به طرف خدای متعال است و اگر از آن طرف حرکت کنیم به طرف اسفل السافلین است در هر دو حرکت یک روش به کار گرفته می شود و اختلافشان فقط در مراتب جهت است، در زمان ساز و مکانساز و ترکیبات مشترک اند، اما اگر اختلاف راحتی در نسبتهای سرعتی بین اوصاف زمانی هم آوردیم آن وقت است که باید بگوییم مدلمان با مدل کفار اختلاف دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما می گوییم کفار را با این جدول مانند یک حیوان مورد شناسایی قرار دهیم و به آنها ضربه بزنیم بنابراین جدولتان هم می تواند کفار را و هم فساق و منافقین و هم موحیدن و مؤمنین را ملاحظه کند و سیر بدهد یک وقت است که می گوئید خود آنها هم عین جدول ما را می توانند بکار بگیرند که در این صحبت بسیار است زیرا کسی که می خواهد این را بکار گیرد نه معرفت و نه ایمان و نه انگیزه و نه عملش از موضع خودش به این سازگار نیست.

برادر حسینیان: یعنی کافر یک شدنی به دنیا دارد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله ولی نمی تواند تحلیل شما را بپذیرد چون خودش تحلیل دیگری دارد مثلاً اگر به او بگویید این اخلاق رذیله است به نظر او مرتبه بعد آن مرتبه اخلاقی یک چیز دیگری است.

برادر حسینیان: مثلاً اگر ما تقسیم کرده باشیم و مراتب را ذکر کرده باشیم مرتبه ربا را پایین تر از زنا می نویسیم طبعاً کافر اگر بخواهد در کفر خود شدید تر شود باید از زنا به ربا نزول کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می خواهم عرض کنم که آیا شناخت شناسی کافر به عملش حاکم است یا نه آیا ما می توانیم او را تفسیر کنیم یا نه؟ ولی انگیزه و شناختش ایجاب نمی کند که جدول شما را بپذیرد. برادر سیف: یک وقت می گوئید آنها نمی توانند مدلهای اسلامی را بشناسند چه ارزشهای مادی و چه ارزشهای

الهی ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً به عنوان نمونه این بدبخت انگلیسی مانند یک میمون پشت تلویزیون آمده بود و تقاضا می‌کرد که فتوای اعدام سلمان رشدی خبیث را پس بگیرند او خیال می‌کند که این فتوا یک قرار اجتماعی است او بالمره معنای حکم الله را نمی‌فهمد هر کاریش کنید که او اعتقادی پیدا کند و مطلب را بفهمد نمی‌تواند بفهمد به نظرش می‌رسد که در جواب بگوید حالا ما صدور تکنولوژیمان را به ایران قطع می‌کنیم تا ببینند خدا به آنها تکنولوژی می‌دهد یا ما؟

برادر سیف: علت اینکه ما هم نمی‌توانیم از مدل آنها استفاده کنیم همین است که آنها مدلشان در مادیت خودشان هم قطعاً کامل نیست چون انسان را نه در بعد هوی و نه در بعد الهی درست نشناختند سعی کرده اند و به نتایجی هم رسیده اند منتهی به تمامه نشناختند، به دلیل اینکه ادراک تدریجی الحصول است در بعد کفر خودشان هم معرفتشان ناقص است مانند اینکه ما مطلبی از وحی نداشته باشیم که عمل کنیم ولی می‌دانیم که باید خداوند را پرستید به هر حال یک ملاحظاتی ولو ناقص می‌نماییم و اگر از یک منبع درست مراتب اخلاق رذیله و مخالفش اخلاق حمیده را می‌شناختند می‌توانستند از آن استفاده کنند.

برادر حسینیان: به طور خلاصه آیا مدل ما منهای محتوای الهی اش با مدل آنها فرقی دارد یا نه؟ اینکه ترکیباتی در مکان وجود دارد و آثاری از جهت و زمان در آن باید ملاحظه شود و زمانسازها چگونه اند و سرعت‌های تغییر چگونه است این چارچوب عقلی که درست می‌کنیم آیا مدل آنها تفاوتی دارد یا نه؟

برادر معلمی: این بحث در جاهای مختلف جایگاه بحثی دارد که ریشه اش هم به جهت دار بودن علوم باز می‌گردد که آیا علم آنها را ما می‌توانیم بکار بگیریم یا نه و ما در مسیر خودمان و آنها نیز در مسیر خودشان استفاده کنند یا نه؟ در بحث اختیار و اشیاء عینی این مطلب چگونه است یعنی آیا عالم خلق شده است برای اینکه یک جهت واحد داشته باشد یعنی هیچ گونه طیف تغییری در آن نیست اگر اینگونه باشد فقط یک خط سیر بیشتر نیست یا کافرها و یا موحدها از اشیاءها هم فقط در یک مسیر می‌شود آن استفاده کرد یک وقت هم می‌گوییم عالم دو قسمت است در یک قسمت فقط ماده پرستی است و اشیاء هم مربوط به ماده پرستی است مثلاً شراب فقط برای ماده پرستی و مهر نماز برای خدا پرستی است و بین آنها هم منفصل



است و از هیچ کدام به نفع دیگری نمی‌شود استفاده کرد یک صحبت دیگر هم این است که بگوییم یک روند است و انسانها در این روند مختلف حرکت می‌کنند یک عده بالا می‌روند و یک عده پایین می‌روند که این هم غلط است یعنی مدل ما با مدل آنها کاملاً یکی باشد، و اینکه ما از صبر به تسلیم و رضا می‌رویم و آنها بر عکس این از رضا به تسلیم و صبر و ... می‌آیند و این در همه حکمها همین است در تکنولوژی و احکام و اقتصاد و سیاست و فرهنگ همین است یعنی آنها در همه چیز به عقب می‌روند به نظر ما بالا می‌رویم و آنها پایین و به نظر آنها بالا هستند و ما پایین که این تصور هم اشتباه است این بحث درست همان بحث اصالت شیء و اصالت شرائط است اگر ما بخواهیم بگوییم شیء یک خصلتی از خودش داراست که هر کجا که آن را ببرند عوض نمی‌شود یا شیء هیچ چیز از خودش ندارد و هر کجا می‌رود رنگ طبیعت را به خود می‌گیرد اما وقتی می‌گوییم که نه شیء و نه شرایط است به این معنا است که هر چیزی را که می‌آورید یک محتوایی دارد که آن محتوا پذیرش حرکتهای مختلفی را در جهات مختلف داراست یعنی اختیار قابلیت وقوع دارد بنابراین وقتی می‌گوییم بانک آمریکا را که به ایران می‌آورند آیا عوض نمی‌شود می‌گوییم بانک آمریکا در ایران کارائی آنجا را ندارد به همین میزان عوض می‌شود وقتی نرخ ربا را در ایران عوض کنید مردم ایران مانند مردم آمریکا استقبال نمی‌کنند، اگر گفته شود چون از آمریکا به ایران آمده و عوض شده است پس اسلامی است می‌گوییم اینگونه نیست بلکه درست مانند این است که ما اگر یک لیوان آب و یک لیوان نفت را در یخچال بگذاریم و هر دو یخ ببندند باز نمی‌توان گفت که چون هر دو در آنجا عوض شده اند پس یکی هستند چون هر چند که تغییری کرده است اما از خودش هم یک چیزی دارد بنابراین از این صحبت اینگونه استنباط می‌شود که استفاده از مدل ما و آنها اطلاعات ما و آنها (کفار) غیر ممکن نیست نمی‌توان گفت وقتی انقلاب شد ما همه چیزها را به دلیل اینکه درد ستگاه طاغوت بوده است همه را دفعتاً از بین ببریم و از نو بسازیم یعنی اگر گفته شود تمام آن چیزهایی را که آنها دارند صد در صد الحادی و تمام آن چیزهایی را که ما داریم صد در صد اسلامی است آن وقت از آنها یک ذره هم نمی‌توان استفاده کرد در حالی که می‌توان از آن استفاده کرد، اگر توجه به وجوه اشتراک بنماییم حتی دو نفر که نماز می‌خوانند می‌بینیم که یکی خدا

پرست است و یکی برای دنیا نماز می‌خواند و یا بر عکس و نفر در حال شراب خواری یکی خدا پرست و در حال انجام وظیفه و یکی کافر و در حال عصیان نسبت به خداوند است یعنی کیفیات قابل پذیرش ظرفیت را تا حدی دارند، پس آنها از مدل ما با حفظ خصوصیت شخصیه اش نمی‌تواند استفاده کنند ولی با حفظ خصوصیت عامیه اش می‌توانند استفاده کنند.

برادر حسینیان: عرض من این است که شما اگر محتوای اسلامی بودن را از مدل جدا کنید آن فرمولهایی را که با قواعد عقلی درست می‌کنیم آن قواعد چه تأثیری از محتوی پذیرفته اند؟

برادر معلمی: به طور مثال یک وقت می‌گوییم که ما اخلاق را در رده بالا قرار می‌دهیم آنها هم بگویند که فرضاً ما هم اخلاق را در ردیف بالای جدول قرار می‌دهیم آن وقت تصور ما از اخلاق یک چیز دیگری است و تصور آنها از اخلاق بگونه دیگر که اخلاق را با حفظ خصوصیات شخصیه اش اگر ملاحظه کنیم این دو اخلاق هیچ گاه مساوی نیستند.

برادر حسینیان: تعاریف کلی اخلاق که حالات نفسانی است در دو دستگاه مشترک است.

برادر معلمی: اگر اخلاق را به صورت کلی معرفی کنید قابلیت اشتراک بین دو دستگاه کفر و اسلام را دارد ولی در خود اخلاق ما اخلاق خدا پرستی را خوب می‌دانیم ولی آنها اخلاق نفس پرستی و دنیا پرستی را خوب می‌دانند، ذات خود اخلاق را آنها یک چیز معنا می‌کنند که ما چیز دیگر معنا می‌کنیم، این اخلاق و اشتراک در همه چیز است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا من یک مثالی بزنم تا مطلب روشن تر بشود آنها ابزار ارتقاء وجدان بشری را اقتصاد می‌دانند شما ابزارش را ولایت یا فرهنگ می‌دانید که در این صورت کل مدل شما عوض می‌شود، آنها می‌گویند برای بالا بردن تحرکها و روحیه‌ها سوبسید و پورسانت بدهید، اما شما می‌گویید گستردگی نسبت تأثیر حاصل نمی‌شود مگر اینکه خدا پرستی به اوج برسد، در مدل شما گستردگی نسبت تأثیر یا شهادت طلبی انجام می‌گیرد آیا آنها هم می‌توانند چنین چیزی را بگویند آیا شهامت یک کافر در امر دنیا با شجاعت یا مسلم می‌تواند هم عدل قرار گیرد؟

برادر سیف: از اینکه هر دو می‌گویند که باید سعه روحی افزایش پیدا کند هر دو مشترکند.

برادر معلمی: همان مثالی را که عرض کردم که برای دنیا هم می‌توان شراب خورد هم نماز خواند و برای خدا هم می‌توان شراب خورد و نماز خواند این بدین معنا نیست که عرق خوردن و نماز خواندن هر دو مساوی است، اگر مؤمن در شرایط اضطرار گرفتار نشود که شراب نمی‌خورد خود شراب خواری چیزی نیست که بگوییم هیچ جهت و اثر و اقتضای خاصی ندارد می‌توان هم در این جهت و هم در آن جهت بطور مساوی از آن استفاده کرد «یا نماز» اینها دو چیز است چون کافر هم تا مجبور نباشد نماز نمی‌خواند پس می‌شود از این مدل هم در آن جهت (دستگاه کفر) استفاده کرد ولی وقتی این مدل با خصوصیت شخصیه اش مطرح شود فرق پیدا می‌کند در حالی که مطلوب آن دستگاه این مدل نیست و آن اهدافی که آنها در نظر دارند با این مدل سازگار نیست زیرا مطلوب دستگاه الهی شراب خوردن نیست ولی وقتی در شرایط اضطرار واقع می‌شود شراب هم می‌خورد و در آن جهت هم قرار دارد.

برادر حسینیان: به نظر می‌رسد اختلاف بر سر برنامه است برنامه مسلم و برنامه کافر دو برنامه است.

برادر معلمی: خود آن چیز تعریفش عوض می‌شود نماز برای خدا و نماز برای ریا دو تعریف دارد درست است که در صورت نماز مشترک است اما دو نماز است و دو اثر دارد.

برادر حسینیان: آیا اگر کفار بخواهند مدل سازی کنند برای مکان ۲ جهت ساز زمانساز مکانساز ذکر می‌کنند و آیا لازم است که رابطه جدول ترکیب و تغییر را ملاحظه کنند و آثارشان را در هم ببینند.

برادر معلمی: آنها از جهت ساز و زمانساز و مکانساز یک تعریف دیگری دارند. یعنی نفت را که در یخچال می‌گذاریم آب نمی‌شود منجمد می‌شود ولی خصوصیت شخصیه‌اش را حفظ می‌کند.

برادر حسینیان: مثال شما این می‌شود که هر دو چیز را در یخچال می‌گذارند منتها یکی نفت و دیگری آب را می‌آورد و در آنجا می‌گذارد.

برادر معلمی: وقتی خصوصیت شخصیه به آن می‌چسبد یا شما باید آن را بی جهت فرض کنید یا جهت دار بدانید باید بگویید اثر انگیزه در روابط چگونه پیدا می‌شود.

برادر حسینیان: این مطلب را قبول داریم که در مدلمان باید تأثیر انگیزه ملاحظه بشود و طبق قاعده روابط از مواد جدا نیست اگر می‌توانستیم مدلمان را از وحی به دست می‌آوریم مواد و روابط را از آنجا به دست می‌آوریم و قطعاً در مدلمان تأثیر انگیزه مشاهده می‌شد اما در اینجا گفته شد چون دسترسی به آن مدل رسیده از وحی نیست روابط بر اساس کلیات عقلی باید بسازیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما ولایت را بالا می‌گذاریم ولی آنها در نفس ولایت ابلیسی شان تعلق به اقتصاد حاکم است و این معنای ولایت ما را نمی‌دهد.

برادر معلمی: قطعاً ولایت آنها با ولایت ما فرق دارد مثلاً ما ولایت روحی و فکری و جسم را مورد نظر داریم در حالی که آنها فقط ولایت جسمی مورد نظرشان است، یعنی با توجه به همان مثال قبلی وقتی آب و یخ را در یخچال می‌گذاریم و هر دو یخ می‌زند نباید گفت پس هر دو یکی است بلکه در همان حال هم نفت با یخ فرق دارد باید اختلاف را پیدا کرد یعنی هر چند هم که هر دو ولایت را بالای جدول مطرح می‌کنند ولی بالا آن آوردن ولایت در این دستگاه با بالا آوردن ولایت در آن دستگاه فرق دارد نمی‌توان گفت که در یک حد اختلاف است و در یک حد اشتراک بلکه اختلاف تا ذات اشتراک می‌آید و اشتراک تا ذات اختلاف را می‌پوشاند.

برادر حسینیان: اختلاف و اشتراک در همه جا وجود دارد و ما نیز این را می‌پذیریم.

برادر معلمی: نباید اختلاف و اشتراک را مطلق کرد و مرز قائل شد که تا اینجا اختلاف مطلق و از اینجا به بعد اشتراک مطلق حاکم است بلکه در اشتراک اختلاف است و در اختلاف اشتراک است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما به هر حال در این مدلی که برای رشد داریم فقط آیا رشد روحی تنها را نشان می‌دهد یا اینکه رشد تأثیر ایمان را در تمامی مراتب نشان می‌دهد (در عالم ماده) آیا ما با این مدل در برابر کفار سعه قدرت تکنیکی می‌توانیم پیدا کنیم یا اینکه فقط عبادت می‌کنیم؟

برادر سلیمی: در همه ابعاد رشد می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مثلاً تلفن سازی و بلند گو سازی هم رشد می‌کند.

برادر سلیمی: اساساً می‌گوییم رشد در تکنیک بدون رشد روحی نمی‌شود و کفار هم مجبورند همین کار را بکنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی می‌گویید ما یک جدول جهتی داریم که وقتی به طرف رشد در این جهت برویم نسبت تأثیرها عینی بالا می‌رود.

برادر سلیمی: بله، نسبت تأثیرها عینی در این جهت بالا می‌رود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا اگر کسی تمام خصوصیات این جدول را حفظ کند و برای کفار بکار بگیرد آیا باید مرتباً کفار ضعف تکنولوژی پیدا کنند یا قدرت پیدا کنند؟ حتی عناوینی را که از شرع می‌گیرید روی یک تابلو بنویسید ولی در آن از اخلاق رذیله تا اخلاق حمیده و اعلی مراتب وجود دارد وقتی کفار به این جدول عمل کنند با حفظ کامل آن آیا قدرت عینی آنها بالا رفته یا پایین می‌آید؟

ج: اگر بخواهند طبق این الگو با حفظ خصوصیت شخصیه‌اش عمل کنند مسلماً مرتباً ضعیف می‌شوند.

س: پس در این صورت باید اثر عینی آنها هم مرتباً ضعیف شود.

ج: با تعریفی که ما می‌نماییم بله چنین است یعنی ما می‌گوییم اینها نسبت تأثیر ایمانیشان کم شده است تکنیکی هم که پرستش خدا را تحویل بدهد طبعاً کم می‌شود ولی در عوض شرابخواری زیاد شده است.

س: آیا مقاومت کفار در برابر شما ولو در یک جهت‌های دیگر رشد کرده اند که جایی برای خداوند و ایمان به خدا نمانده است و اسم آن را هم فرضاً رشد گذاشتیم اسم شعف خودشان را رشد گذاشته اند منتهی تاب

برابری با ما را که ندارند؟

ج: بستگی دارد به اینکه ما بر اساس مدل خودمان چقدر رشد کرده باشیم.

س: قرار شد ما فرضاً پنج درجه رشد کردیم بالا آمدیم و آنها هم پنج درجه پایین رفتند (بنابر مبنا منطقی

مان)

ج: یک صحبت این است که بنا بر اعتقاد مان که این مدل سازگار با این تعریف از رشد و مراحل سیری که برای رشد می‌گوییم اگر ما در این جهت حرکت کنیم چون سازگار با روحیات و فطرت انسان است آنها قطعاً تاب مقاومت در برابر ما را ندارند.

س: یعنی ما یک موشک به بندر الاحمدی می‌زنیم در آنجا بازار بورس سهام به هم می‌خورد برای ما زدن موشک خیلی آسان است، آنها هم موشک به پالایشگاههای ما زدند ولی ما نشنیدیم که یکی از دولت مردان ما سخته کرده باشد.

برادر سیف: ولی وقتی سلمان رشدی خبیث کتاب آیات شیطانی را می‌نویسد ممکن است بعضی سخته کنند. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله ما ناراحت می‌شویم و سؤال مهم همین جاست که وقتی با شدیدترین حمله‌ها هم با ما مواجه می‌شوند آیا می‌توانند ما را از توکل به خدا نا امید کنند یا نه؟ حتی در قتلگاه هم که می‌آیند توکل به خداوند هست، هر گونه که عمل کنند این گونه نیست که ما دستپاچه شویم مؤمن و حد در هر مرتبه‌ای از مراتب که واقع شود وجود دارد.

برادر سلیمی: این را قبول داریم.

س: اگر اینرا قبول داریم به این معنا است که نسبت تأثیر این طرف بالاتر است و معنایش این است که نسبت تأثیر آنها مرتباً در جهتی پیش می‌رود که قدرت اداره و حاکمیتشان از بین می‌رود، در برابر ما از بین می‌رود.

ج: اگر ما هم عمل کنیم و آنها هم عمل کنند در برابر ما ضعیف می‌شوند ولی یک مسئله‌ای که هست اگر مدل ما مدل تغییر است مدل عام تغییر است یعنی هر کسی بخواهد در هر جهتی تغییر کند می‌تواند از این مدل استفاده کند.

س: ما این را قبول نداریم مدل ما عالم است که توصیف می‌کنیم، عالم و رابطه و همه اینها در پرتو یک جهت خاصی است آنها به میزان اختیار و میدان عملکردشان اینگونه نیست که دستگاه خداوند را به هم بریزد.

ج: بله اینگونه نیست ولی ناچاراً در همان حد ناقص که می‌گوییم روز به روز به عدم تعادل نزدیک تر می‌شوند در همان حد ناقص ناچاراً به این قانون عمل می‌کنند مانند اینکه ما می‌گوییم اگر تولیدات افزایش پیدا کند باید ایمان زیادتر شود آنها می‌گویند تولیدات که افزایش پیدا کند باید حرص مردم شدیدتر شود حرص و ایمان هر دو جزء حالات روحی است.

س: آیا سوره البقره می‌فرماید: مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً حرکت می‌کنند ولی از اضطرار در حال ترکیدن هستند، ولی موحد اینگونه نیست البته یک قسمت از بحث، که مهم است آقایان به نظرشان می‌آید که اگر متدین یک مدل عقلی درست کند هیچ گونه خصوصیتی از دین (در نفس این تقسیم بندی) نیامده است ولی همین که می‌گویید جهت حکومت در نسبت انیشتین جهتی وجود ندارد که حکومت داشته باشد یا نداشته باشد می‌گوید شیء هست و تعلقش به شیء دیگر، دیگر نمی‌گوید شیء و تعلقش منحل در جهت است اما رابطه‌ای را که شما می‌گویید نه فقط توجه به زمان و مکان به عنوان رابطه بوجه به جهت هم به عنوان رابطه دارید شما فقط زمان را بعد شیء نمی‌دانید بلکه جهت را بعد اعظم می‌دانید ولی آنها نمی‌توانند جهت را بعد اعظم بدانند آنها در فلسفه اخلاقتان به نسبی بودن و پوچ بودن می‌رسند نمی‌توانند مقصد برای چیزی معرفی کنند چون ماده هست و لا غیر به عبارت دیگر مدل شما را یک مدل معقولی نمی‌توانند بپذیرند، آنها با شیطنت که به مدل شما می‌نگرند آن را معقول نمی‌بینند چون در آن جهت حاکم است و آنها ادراکی از جهت خداوند، شما بگویید جهت اخلاق است و ایمان ... آنها می‌گویند که اخلاق و دوست داشتن یک خصلت مادی است می‌گویید ترکیبات مادی این حالت را ایجاد می‌کند مثلاً اگر به دیالکتیکها بگوییم می‌گوید اخلاق تأثیر متقابل بین من و ماده است، یعنی می‌خواهم عرض کنم عقلی را که شما بکار بردید یک قدر متیقن‌هایی را از شرع و فطرت و اعتقادات دارد مانند اینکه جهت وجود دارد و حکومت هم دارد.

برادر سلیمی: مبهم این است که از طرفی می‌گوییم جهت حکومت دارد و آنها حکومتش را نمی‌پذیرند.

س: معنایش این است که خودشان نمی‌توانند تحلیل درستی برای خودشان بدهند، اینکه می‌گویند دنیا پوچ است معنای این که نمی‌تواند خودش را تفسیر کند دنیا که در واقع پوچ نیست و معنایش هم این نیست که فاعلیتش را از او بگیریم، حالا قصدم این بود که این مدل عقلی یک پایگاه الهی هم دارد بعدش صحبت است که بگویند اگر مدل عقلی منهای تبعیت از شرع باشد خانه حاکم جدول قابلیت ندارد که حکم اخلاقی و شرعی را در آن بنویسد یعنی ظرفیتش بگونه‌ای است که مثلاً فقط می‌توانید خانه اقتصاد را در آن بنویسد یعنی ریگان هم به طمع اقتصادی دستور می‌دهد ولی طمع التذاذ مادی را اصل قرار می‌دهد، این بدین معنا است که تقسیم بندی مدلس فرق دارد.

برادر معلمی: سؤال از اینجا شروع شد که آیا امر جهت ساز را باید در جدل وضعیت شامل قرار داد یا نه؟ بعد گفته شد که آیا همه این کار را می‌کنند یا فقط منحصر در مدل موحدین است یا اینکه آیا آنها هم در جهت ساز اخلاق، احکام، تکنولوژی قرار می‌دهند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک اشکال دیگری هم که در اینجا پیدا می‌شود این است که مدل ما در اینجایی جهت می‌شود نه اینکه مدل ما شامل بر همه جهات است خیلی فرق دارد دارد بین اینکه بگوییم مدلمان قدرت شمول دارد یا اینکه مدلمان بی جهت است، البته اینها را باید در بحث اختیار و علم بحث شود.

برادر معلمی: یک وقت است گفته می‌شود مدل ما با مدل آنها یکی است اما یک وقت می‌گوییم در شرایط اضطرار از مدل آنها می‌شود استفاده کرد تا مدل جدید به دست بیاید و همین کار را هم ممکن است آنها نسبت به ما انجام بدهند اما یک وقت هم می‌گوییم این مدل ذاتاً بی جهت است و کافر می‌تواند در جهت خودش و مسلم هم در جهت خودش از آن استفاده کند که می‌گوییم در عالم چنین چیزی نیست که یک چیز بی جهت محض باشد و یک چیز کاملاً جهت دار محض باشد به این معنایی که نشود هیچ تغییری در آن داد و هر دو امری هم با یکدیگر اشتراک دارند اگر اشتراک نبود آنها بدنبال کفر خودشان و ما هم بدنبال



خداپرستی خودمان بودیم بلکه همین امر مشترک است که باعث دعوا می‌شود و الا دو عالم جدای از یکدیگر درست می‌شود.

برادر امیری: سؤالی که داشتیم این است که تا اینجا ما متوجه شدیم که جهت ساز باید شامل بر اوصاف دیگر باشد یعنی اگر جهت ساز اخلاق بود و دررتبه اول قرار گرفت، تحت آن اوصاف زمان سازی مثل اقتصاد، فرهنگ و سیاست قرار می‌گیرد و تحت آنها نیز اوصاف مکان سازی یعنی خانواده، جمع دولت می‌باشد در یک حالت اقتصاد، فرهنگ و سیاست اقسام اخلاق تصور می‌شدند و این با اشکال مواجه می‌شد چرا که زمان ساز را نمی‌توان از اقسام جهت ساز دانست البته در اینکه جهت ساز بر زمان ساز شمولیت دارد و ما باید به نحوی این شمولیت را در جدول انعکاس دهیم شکی نیست ولی آیا شمولیت لزوماً بدین معنا است که اینها مقسم آن باشند؟

به هر حال در دوره قبلی، برای رفع این اشکال این طور مطرح می‌شد که ما باید آن چه را که در رتبه اول جدول قرار می‌گیرد (جهت ساز) در آنچه که در رتبه دوم (زمان ساز) و سوم (مکان ساز) جای داده ضرب کنیم، بدین ترتیب اگر در رده اول، اخلاق، احکام و تکنولوژی نوشته شود یک احتمال این است که در رده ۹ تایی به ترتیب اقتصاد، فرهنگ و سیاست و در رده ۲۷ تایی خانواده، جمع و دولت را قرار دهیم که این با اشکال فوق روبرو می‌گردد، احتمال دوم این است که در رده ۹ تایی مضربی از جهت ساز و زمان ساز (اخلاق سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، احکام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، تکنولوژی سیاسی، فرهنگی اقتصادی) و در رده ۲۷ تایی نیز مضربی از جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز (اخلاق سیاسی دولت، خانواده، جمع و ...) را قرار دهیم به این ترتیب معلوم می‌شود که ما نباید شمولیت را طوری تفسیر کنیم که زمان سازها از اقسام جهت سازها باشند و این با تعریف ما از این دو جور در نمی‌آید.

برادر معلمی: گفته شد که اگر همه کیفیات از حیث جهت ساز در جهت سازها خلاصه می‌شود و از حیث زمانسازها و مکانسازها همه کیفیت در آنها خلاصه می‌شود از این حیث با هم فرقی ندارند فقط فرقی در این است که کدام تقسیم را اول انجام بدهیم که اینکه اول از لحاظ جهت سازی تقسیم شود یا از لحاظ

زمانسازی یا مکانسازی که شاملترین تقسیم باشد از لحاظ جهت سازی باشد تقسیمات بعدی هم که انجام می‌دهیم تقسیم کیفیت به لحاظ زمانسازی است و برای اینکه قابلیت جمع و تقسیم برای ما داشته باشد این اقسام را در قبلی‌ها ضرب می‌کنیم مثلاً می‌گوییم اخلاق فرهنگی سیاسی اقتصادی - احکام فرهنگی سیاسی، اقتصادی مانند آن مثال که عرض شد که اول اشیاء روی این میز را از لحاظ مالکیت تقسیم می‌کنیم بعد می‌گوییم داخل در تقسیمات مالکیت از لحاظ رنگ تقسیم کنید و این بدین معنا نیست که مالکیت به ۳ رنگ سبز و آبی و قرمز تقسیم می‌شود بلکه یک بار از لحاظ مالکیت و یک بار از لحاظ رنگ تقسیم کردیم بعد گفته می‌شود اشیائی که مربوط به معلمی و قرمز رنگ و دارای وزن خاصی است، و در هم ضرب می‌کنیم.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

## جلسه یازدهم - ۶۹/۳/۲۳

بسمه تعالی

فهرست جلسه یازدهم

- چند سؤال در مورد بعد و جزء
- چرا جهت زمان مکان هم عرضند و جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز شامل و مشمول
- جایگاه بررسی تناسبات سه امر هم عرض کجاست
- آیا باید آثار جهت ساز از زمانساز مکانساز را در یکدیگر آورد
- توضیحاتی در مورد سه جدول
- تقسیمات جهت ساز زمانساز مکانساز چیست



الگو دوره سوم

جلسه: ۱۱

تاریخ: ۱۳۶۹/۳/۲۳

برادر معلمی: در جلسات واحد چند سؤال مطرح شده که عبارتند از

۱- آیا ابعاد منحصر در زمان و مکان و جهت است؟ این سؤال بر اساس تفاوتی که بین ابعاد و اجزاء قائل شدیم مطرح شده است.

۲ - آیا ابعاد امکان ملاحظه استقلالی دارند یا اینکه تنها شیء یا جزء را می توان به صورت مستقل ملاحظه کرد ولی ابعاد را نمی توان چرا که مخلوط با دو بعد دیگر هستند؟

۳ - آیا شیء هم منتهی اوصاف است و هم منتهی اجزاء؟

در ارتباط با این سه سؤال چنین گفته شد که چون در دوره قبلی بحث به بررسی تفاوت بین «جهت، زمان و مکان» و «جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز» می رسیدیم و صحبت از تفاوت فرمول آنها می شد از اختلاف مفهوم «بعد» و «جزء» برای توجیه تفاوت فرمول فوق استفاده می گردید و حال آنکه در دوره بحثی جدید، نسبت به این سؤال که «چرا برای جهت، زمان و مکان دوباره فرمول جهت، زمان و مکان را تکرار نمی کنیم» از استدلال دیگری غیر از استفاده از تفاوت بعد و جزء استفاده کردیم و لذا است که دیگر لزومی به طرح بعد و جزء و بررسی آنها نیست زیرا همان جواب کافی است بنابراین سه سؤال فوق را مسکوت می گذاریم و هر کجا که مجبور به استفاده از مفاهیم بعد جزء، شیء و وصف شدیم، به آنها می پردازیم.

۴ - چرا جهت، زمان و مکان هم عرض است ولی جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز شامل و مشمول است؟

۵ - اگر لازم است آثار زمان، مکان و جهت را در یکدیگر بیاوریم، در زمان ساز، جهت ساز و مکان ساز هم باید آثار آنها را در یکدیگر بیاوریم.

۶ - چنانچه جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز هر کدام همه کیفیت باشند آیا سه تقسیم و سه جدول جدا از

هم لازم داریم یا باید به صورت قبل تقسیمات شامل و مشمولی درست کنیم؟

۷ - چرا در جدول جهت بر عکس دو جدول دیگر که با سه عامل تنظیم می‌شود با یک عامل جهت ساز تنظیم می‌گردد؟

در مورد این سؤال، ابتداء در صدد پاسخ آن بر می‌آمدیم و چنین گفته شد که اگر در جدول جهت هر سه جهت ساز وجود داشته و ارتباط آنها با هم نیز مشخص باشد، چون فرضمان این است که جهت ساز باید در مکان ساز و زمان ساز ضرب شده باشد در نتیجه ارتباط این ها نیز با هم معین می‌شود و چنین جدولی در حکم ملی مدل می‌باشد و لذا دیگر احتیاجی به جدول داخل و وضعیت نیست و در مقابل صحبت می‌شد که طرح سه جهت ساز در جدول جهت لزوماً به معنی عدم موضوعیت جدول وضعیت و مراحل نمی‌شود و چون این مبحث به نتیجه واحدی نرسید، سؤال فوق به بعد موکول شد و به خاطر اینکه در مباحث فعلی و دور جدید بحثی هنوز به تقسیمات جهت ساز نپرداخته‌ایم، قرار بر این شد که بعداً و در موضع خود باید به آن پرداخت که آیا هر سه جهت ساز باید از جهت اخذ شود یا اینکه چنین مطلبی امکان ندارد؟

در ارتباط با سؤال ۴ هم چنین پاسخ داده شد که: در جدول جهت مراتب رشد در جدول مراحل، تناسبات تغییری و در جدول وضعیت تناسبات ترکیبی را به صورت فرمول معرفی می‌کنیم و بنابراین امکان شامل و مشمول بودن آنها وجود ندارد، بلکه سه امر همعرضند که با هم واقع می‌شوند و هر گاه بخواهیم برنامه ای را طراحی کنیم یا یک وضعیت خاص و یا یک حرکت خاص را بشناسیم، از هر سه جدول فوق به یک میزان استفاده می‌شود و اول و دوم پیدا نمی‌کند، اما وقتی از جهت ساز زمان ساز و مکان ساز صحبت به میان می‌آید، یعنی وقتی می‌گوییم در هر وضعیتی عوامل جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز وجود دارند چون همه هویت کیفیت در جهت ساز خلاصه می‌شود و هیچ چیز را نمی‌توان در کیفیت پیدا نمود که خالی از ارزش بوده و در ارزش کیفیت بی اثر باشد بلکه ارزش کیفیت باید در همه اجزاء و ابعاد و اوصاف کیفیت جاری شود. همین طور چیزی را در کیفیت نمی‌توان پیدا کرد که به طور کلی و مطلق ثابت باشد. یعنی هر چیز کیفیت اعم از وصف، جزء، بعد و غیره در حالت غیر است، نسبت به عوامل ترکیب ساز نیز چنین است. یعنی هیچ وصف بعد یا جزئی نیست که در ظرفهای ترکیبی که در کیفیت وجود دارد واقع نشود، بنابراین

معلوم می‌شود که ما اگر کیفیت را مثلاً به جهت ساز تقسیم کنیم، همه کیفیت باید در آنجا حضور داشته باشد (چه یک جهت ساز باشد و چه آن را در سه قسم ارائه دهیم) و همه کیفیت در همان جهت ساز یا سه جهت ساز خلاصه شود، کما اینکه اگر کیفیت را به زمان ساز و مکان ساز نیز تقسیم کنیم چنین است. حال دو فرض ممکن است مطرح شود یک فرض که در سؤال ۶ هم مورد سؤال قرار گرفته این است که ما سه جدول جدای از هم درست کنیم و بگوییم جدول وضعیت از لحاظ ارزشی دارای این تقسیمات، از لحاظ تغییر سازی دارای این تقسیمات و از لحاظ ترکیب سازی نیز دارای این تقسیمات خاص است و هر یک از این تقسیمات را در حکم جدول مستقلی در کنار هم قرار دهیم. طبیعی است که در این صورت این سه جدول یا با هم مرتبط نیستند که کارائی ندارند و یا به طریقی باید بین آنها ارتباط برقرار نماییم و همین جاست که جدول وضعیت را تشکیل می‌دهند، یعنی وضعیتی مرکب از جهت سازها، زمان سازها و مکان سازهایی با ارتباط خاصی به وجود می‌آید. حال در کیفیت ترسیم چنین جدول وضعیتی باید توجه نمود که چون ارزش کیفیت مهمتر از سایر مشخصاتش است و برنامه ریزی نسبت به رشد صورت می‌گیرد و رشد هم با ارزش معرفی می‌گردد، لزوماً ما باید در هر وضعیتی، نهایی ترین تقسیممان، تقسیم ارزشی باید در نتیجه جهت ساز باید بالا قرار بگیرد. تا بتوانیم نسبت به کیفیت اظهار نظر کرده و بگوییم آیا رشد کرده است یا خیر بنابراین در اولین تقسیم وضعیت چه ساز باید قرار بگیرد و چون جهت ساز از زمان ساز مستقل نیست و لزوماً باید ترکیب شوند، تقسیمات زمان سازی باید در تقسیمات جهت سازی ضرب شوند تا اینکه قابلیت جمع بندی داشته باشند. همین طور مکان سازها را نیز باید در زمان سازها و جهت سازها ضرب نمود، مثلاً اگر جهت سازها در جامعه اخلاق، احکام و تکنولوژی و زمان ساز فرهنگ، اقتصاد و سیاست و مکان ساز خانواده، جمع و دولت باشند، اخلاق در فرهنگ، اقتصاد و سیاست ضرب شده و اخلاق اقتصادی، اخلاق فرهنگی و اخلاق سیاسی را تحویل می‌دهد، همین طور هر یک از اینها در خانواده، جمع و دولب ضرب شده و عناوین ترکیبی جدیدی را درست می‌کنند. بنابراین مطلب فوق پاسخی است به سؤال ۶ و سؤال ۴.

برادر حسینیان: ما باید از ابتداء یک فرمول شاملی داشته باشیم که در مواضع مختلف مصادیق آن را بیابیم، لذا اگر در اصل اولیه منطق مان گفتیم جهت شامل بر زمان و زمان شامل بر مکان است در فرمول تقسیم بندی نیز مطلب فوق را باید تذکرا کنیم یعنی عین همان مطلبی را که در وضعیت می‌گوییم و جهت ساز را شامل بر زمن ساز و اولین را نیز شامل بر مکان ساز می‌نویسیم، کل مجموعه جامعه هم که این یک وضعیتش هست، یک مکان، یک زمان و یک جهتی دارد که طبعاً جهتش شامل بر زمانش و زمانش شامل بر مکانش است (گرچه ما کل را یعنی شیء را با زمان و مکانش در نظر گرفته ایم و نه یک مرحله از زمان و مکانش را) و بنابراین، این قاعده نمی‌تواند استثناء بخورد بگونه ای که در یک جا اینها هم عرض قرار بگیرند ولی در جدول ترکیب این سه شامل و مشمول باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به فرض که مکان، زمان و جهت هم بخواهند شامل و مشمول باشند، در این صورت وقتی جدول جهت را رسم می‌کنیم و فرضاً صد مرتبه از مراتب رشد جهت ساز در آن وجود داشته باشد، آیا ملاحظه ترکیب و تبدیل در نفس این جدول (و نه در دو جدول دیگر) بدان معنی است که این صد مرتبه برود و صد مرتبه دیگر جایگزین آن شود؟ یا اینکه تغییر در همین صد تا است که واقع می‌شود؟ (س: در همین صد تا است که تغییر واقع می‌شود زیرا جامعه را با مراحل زمانی اش در نظر گرفته ایم) در این صورت جامعه ای که موضوع شماسست جهش از اول تا آخر به همین صد تا است و لذا در هر صفحه ای از آن یک برنامه ای دارید که متناسب با صبر، تسلیم، رضا و غیره است و لکن دارای فرمول متعدد نیستند زیرا فرمول زمانی هم در خود متن جهت مطرح می‌گردد. (س: وقتی اوصاف جهتی در اوصاف زمانی و مکانی ضرب شوند) برنامه برای هر کدام از مراحل به دست می‌آید. یعنی یک فرمول می‌خواهیم برای جهت، یک فرمول هم می‌خواهیم برای زمان اینکه یک فرمول هم برای وضعیت می‌خواهیم و لکن در خود فرمول جهت به تنهایی آیا چه نحوه وجودی از زمان باید بیاید؟ (س: در هر مرحله ای جهت باید نظارت بر زمان داشته باشد) آیا هر سه فرمول باید ناظر بر همدیگر باشند؟ (س: باید جهت ناظر بر زمان و زمان ناظر بر مکان باشد) آیا اینها هم عرضند و سه بعد یک چیزند؟ یعنی در هر مرتبه ای از مراتب جهتی فرمول زمان و



مکان تکرار می‌شود یا اینکه در کلش یک بار تکرار می‌شود؟ مثلاً اگر ما می‌خواهیم فرهنگ، سیاست و اقتصاد را بنویسیم، اول زیر صبر می‌نویسیم و سپس زیر هر کدام جدول وضعیت را می‌نویسیم یا اینکه در کل اینها فرهنگ، سیاست و اقتصاد را می‌نویسیم؟ (س: زیر هر کدامش باید سه وصف زمانی را داشته باشیم. ( آیا معنایش این نیست که این را به صورت واحد ملاحظه کرده و هم عرض آن می‌خواهید ترکیب کنید؟ (س: دیگر هم عرض نیستند) یعنی اگر گفتید به تعداد این مراتب، مراحل زمانی است آیا معنایش این نیست که اینها اوصافی جهتی هستند که دارای فرمولی خاص هستند و بعد هم برای تغییر برنامه اینها هر سه باید با همدیگر ملاحظه شوند؟ اینکه در ملاحظه شدنشان هر سه با همدیگر شریک هستند حرفی نیست ولی اینکه یکی را بالا و دیگری را زیر آن و سومی را در رده سوم قرار دهیم، آیا خاصیت فرمول بودن را از آن نمی‌گیرد؟ و آیا آن را به برنامه تبدیل نمی‌کند مثلاً اگر بنا شد که زیر صبر همه مراتب زمانی آن را بنویسیم و بعد زیر آن همه مراتب ترکیبی اش را هم بنویسیم، در حقیقت این عبارت می‌شود از برنامه ای از اول تا آخر جهت (س: وقتی پر شود، همین طور است) لذا اگر نخواهیم آن را به صورت برنامه بنویسیم بلکه بخواهیم به صورت فرمول باشد که فرضاً اگر ارتباط با عینیت هم داشت در جای خودش تبیین گردد، آیا این فرمول در نفس قانونیش، هر جدول جدای از دو جدول دیگر و در عین حال نظار به آنها نمی‌شود؟ و در این صورت آیا هم عرض بودن آنها اثبات نمی‌شود؟ به عبارت دیگر سهم آنها در پیدایش کل نهایی (نسبت به یک برنامه صد ساله و دارای صد مرحله) طوری است که این سه فرمول با همدیگر، جدول بزرگی را تحویل می‌دهند که مربوط به صد سال است و در هر میدان و هر مرحله از این برنامه جهت به طوری واقع شده که همیشه شامل است ولی وقتی بحث از فرمول آن باشد و نه برنامه، فرق بین این دو این است که وقتی برنامه مترتب بر همدیگر باشد و به ترتیب بگونه ای بود که کل صد سال را پوشاند، در این صورت صحیح است که گفته شود «در برنامه صد ساله جهت بالا، زمان بعد از آن و مکان تحت آن می‌باشد» (آن هم نسبت به مصادیقش و نه خود آن) ولی در پیدایش برنامه صد ساله، هر سه جدول سهم مساوی و هم عرض دارند. من باب مثال اگر شما گفتید که قوام ماشین به موتور، دستگاه برق و دستگاه بنزین است اینها همه را در نتیجه

که نگاه کنید اثرشان برابر است ولو اینکه موتور اولویت داشته باشد، (س: آیا در فرمول ما جهت را ملاحظه نمی‌کنیم؟) اصولاً فرمول ما، فرمول ملاحظه جریان است که با دو فرمول دیگر با همدیگر است که می‌توانند کامل شوند و این سه در فرمول هم عرضند ولی اگر بخواهیم برنامه صد ساله ای را با آنها درست کنیم، شامل و مشمولیند. (س: آیا این بدان معنی است که فرمول برنامه بی جهت است؟) یعنی فرمول برنامه، فرمول سازش اگر جهت دار باشد و با جهت ساخته شده باشد که طبیعتاً چنین است، آن وقت نحوه توصیفش از جهت فرق دارد. مثلاً جهتش را از وحی می‌گیرید، (س: آیا در ساختن فرمول، جهت را نمی‌توان شامل قرار داد؟) آیا شما در یک مجموعه سه چیز دارید که یکی را عامل مغیر می‌نامید؟ (س: سه چیز در سه مرتبه داریم و در یک مرتبه نیست که هم عرض باشند) آیا اصولاً هم عرض بودن در اینجا به چه معنی است؟ طبعاً ما بدون نظر کردن به هر کدام از اینها نمی‌توانیم برنامه ریزی کنیم (س: ولی هر کدام به نسبت مساوی سهم نیستند بلکه سهم جهت بیشتر از زمان و آن بیشتر از مکان است) مثلاً اگر برای بدن آدمی سه عامل اساسی دستگاه گوارش قلب و مغز را لازم بدانیم، اینکه مغز اشرف بر دو تای دیگر است درست ولی اشرفیت یکی به معنای عدم نیاز به دو بعد دیگر نیست چرا که بقاء آدم به هر سه آنهاست. همین طور اگر برای آدمی از زاویه دیگر سه بعد ادراک، ایمان، جسم را مطرح کنیم اینها نیز توأمأ مقوم او هستند به صرف اینکه فرضاً ایمان اولویت دارد نمی‌توان یکی از ابعاد دیگر را حذف نمود چرا که مثلاً با حذف ادراک مؤمن بودن هم دیگر به معنا نمی‌دهد، (س: ولی در تعیین هر کدام نسبت به مرتبه بعد ایمان اصل است و بر فرمولش هم همین قاعده حاکم است بنابراین اینکه سه تا فرمول ناظره به یک چیز باشند و آن را به یک ترتیبی درست کنند، یک حرف است و لکن، اینکه خود فرمولها در پیدایش شیء دیگر سهم مساوی داشته باشند چه عیبی می‌تواند داشته باشد؟ (س: در این صورت قاعده شناسایی این با قاعده شناسایی فرمول دو تا می‌شود) عیبی ندارد که این مصداقی از فرمول باشد مثلاً ارگ شما فرمولی را کشف کنید و راه به دست آوردن فرمول را به دست آورید، بعد فرمول واسطه کارهایتان می‌شود. (س: در مرتبه شاملتر آن خودش موضوع شناسایی قرار می‌گیرد) در این صورت قواعد به دست آوردن فرمول یک حرف است که غیر از «خود فرمول و خصوصیات

خاص داشتن آن در پیدایش یک مصداق» می‌باشد - نحوه پیدا کردن فرمول این است که مثلاً قواعدی که مال جهت، زمان و مکان است این طور بگویید که در پیدا کردنش یکی تقدم دارد ولی در اثرشان با همدیگر هم عرضند. (س: در این صورت آیا همین قاضایا در برنامه منجر به این نمی‌شود که همه اجزاء آن هم عرض شوند؟) جهت، جهت گیری برنامه را معین می‌کند و جهت گیری حکومت بر امور دیگر دارد. یعنی همه امور در آنجا وزن مخصوص خود را دارد و جهت، اثر جهتی داشته و جهت برنامه را معین می‌کند، یعنی اثر جهت، اثر مغیر اصلی است و جهت گیری برنامه را معین می‌کند. بنابراین سه از نظر فرمولی هم عرضند. در تأثیرشان هم عرضند ولی اثری که از آنها پیدا می‌شود دارای خصوصیت خاص آنها است و خصوصیت جهت، اثر مغیر اصلی را دارد.

این مطلب که نسبت به جهت، زمان و مکان مطرح شد با مطلبی که نسبت به جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز مطرح می‌کنیم تفاوت عدمه ای پیدا می‌کند و جهت ساز نسبت به وضعیت عبارت است از بیان چیزهایی که دارای اثر جهتی هستند. همین طور در زمان سازها و مکان سازها. یعنی اینها چیزهایی هستند که به ترتیب دارای خصلت جهتی زمانی و مکانی هستند. مثلاً اگر اخلاق، احکام و تکنولوژی اثر جهتی داشته باشند، در تبیین آنها در جدول وضعیت، شباهت به برنامه پیدا می‌کند (هر چند که برنامه نیست) یعنی در اینجا جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز باید به صورت شامل و مشمول باشند، چرا که می‌خواهیم ترکیبات عینیت را بر اساس آنها ملاحظه کنیم.

برادر سلیمی: اگر ما قائل به آن هستیم که در جدول مکان جهت سازها همه کیفیت را شامل می‌شوند و چیزی اضافه بر آن ندارد و همین طور اگر کیفیت به زمان ساز و مکان ساز تقسیم شود، همه کیفیت در آنها خلاصه می‌شود، چون همه هویت کیفیت به ارزش آن است باید سه جهت ساز را بالا، سه زمان ساز بعد از آن و در رده سوم سه مکان ساز قرار گیرند، در این صورت سؤالی مطرح می‌شود که آیا ما لازم است که در جدول فوق تناسبی را به صورت کلی بریا زمان سازها و همچنین برای مکان سازها در نظر بگیریم یا نه؟ مثلاً همان طور که یک بار جه تسازها را شامل قرار می‌دهیم، یک بار هم زمان سازها را شامل قرار دهیم و بعد

بگوییم که فرضاً اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه به صورت کلی وقتی می‌خواهیم ببینیم که اینها در عینیت تناسبشان به چه نحوی است بگوییم اینها با هم تناسب دارند یا نه؟ چرا که وقتی در جدول زمان هم می‌آییم در صدد آنیم که بگوییم اقتصاد که سرعت جامعه را تشکیل می‌دهد با شتاب جامعه می‌خواند یا نه؟ و یا ما نرخ شتاب جامعه که مثلاً سیاست باشد تناسب دارد یا نه؟ آیا چنین کاری لازم است یا نه؟ همین طور نسبت به خانواده، جمع و دولت؟ و بعد از این باید ربطش را نسبت به جهت ساز تمام کنیم.

به عبارت دیگر اگر ما قائلیم که همه کیفیت هم جهت ساز است، هم زمان ساز و هم مکان ساز، آیا نباید سه جدول بکشیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علت ارائه سه جدول چیست؟ آیا همان جدول وضعیت قبلی را باید به صورت سه جدول ارائه دهیم یا اینکه بحث از تفکیک فرمولی است؟ در حالت اخیر بر چه محوری است که تفکیک فرمولی صورت می‌گیرد؟ در رابطه با زمان سازها ما باید فرمولی به دست آوریم که هر تغییری را جوابگو باشد و این در جدول مراحل مطرح می‌شود. لذا ما سه فرمول داریم، یک فرمول وضعیت یک فرمول مراحل و یک فرمول جهت حال آیا چگونه می‌توان بدون توجه به این سه فرمول تقسیم نمود؟ آیا ما چه زمانی باید جدول را طرح کنیم؟ وقتی که یک اختلاف فرمولی پیدا کنیم (یعنی سه قاعده پیدا کنیم)؟ آیا در جدول وضعیت هم شما سه قاعده ذکر می‌کنید یا یک قاعده است که یک مجموعه را معرفی می‌کنید؟ (س): باید یک قاعده باشد) حال آیا سه قاعده شده که شما ایراد می‌گیرید؟ آیا شما می‌توانید نسبت به وضعیت سه قاعده بشمارید؟ آیا منظور این است که اوصاف جدول را به صورت ضرب و در سه جدول جداگانه مطرح کنیم؟ (س): مثلاً آیا تکنولوژی فرهنگی با تکنولوژی اقتصادی تناسب دارد یا نه؟ آیا کل اقتصاد با کل فرهنگ چه ارتباطی دارد؟) اگر ما وضعیت، مراحل و جهت را هم تمام کرده باشیم سؤالات فوق هم مشخص می‌شود. اگر بحث از این باشد که اقتصاد چه نسبتی از تخصیص را به خود اختصاص می‌دهد در این صورت لازمه اش این است که الگوی کمی را هم درست کرده باشیم. ولی با توجه به صرف وضعیت بدون توجه به مراحل جهت شناختی عینیت، امکان سنجش و اندازه گیری مطلب فوق نیست چرا که بدون ملاحظه مراحل و

جهت و با تکیه به وضعیت نمی‌توان ادعا نمود که به فرمول و مدل برنامه ریزی دست یافته ایم و در نتیجه مطالعه و اندازه گیری عینیت هم امری محال می‌شود مثلاً اگر ما ندانیم که چه اخلاقی خوب یا بد است و تعریفی از مراتب اخلاقی و نیز رابطه مراتب تغییری آنها را نداشته باشیم امکان آمارگیری هم وجود ندارد، چرا که الگوی آمارگیری ما با تکیه به سه بعد فوق است که کارایی دارد. اصولاً نوشتن برنامه لازمه اش شناسایی است و این میسور نیست جز لحاظ وضعیت و سنجش اینکه در چه مرتبه جهتی قرار دارد و بکجا باید برود و برای این امر کیفیت تغییر آن چگونه می‌باشد، مثلاً اگر وضعیت در مراتب کمال نبود بلکه در مراتب نقص بود، چگونه می‌توان نسبت به آن رفع نقص نمود؟ اینکه ارزش همه به اخلاق بر می‌گردد درست ولی اگر نسبت به مراتب اخلاق اطلاع نداشته باشیم چگونه می‌توانیم رفع نقص نماییم؟ فرضاً اگر ارزش آدم به عدالت است طبعاً باید نسبت به خود عدالت توصیفی داشته باشیم تا نسبت به آدم بتوانیم قضاوت نماییم. بنابراین با تکیه به سه بعد جهت، زمان و مکان است که می‌توان الگوی آماری را به دست آورد. یعنی اگر تناسبات وضعیت، مراحل و جهت کمی شود، در این صورت سنجش و اندازه گیری و به تبع آن ملاحظه اعتدال و عدم اعتدال آن نیز میسور می‌باشد.

برادر سلیمی: آیا چگونه می‌توان فهمید که کل اقتصاد (یعنی احکام اقتصادی اخلاقی اقتصادی و تکنولوژی اقتصادی) با کل فرهنگ (یعنی تکنولوژی فرهنگی، احکام فرهنگی و اخلاق فرهنگی) و همین طور با کل سیاست دارای تناسب هستند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تناسب اینها و اختلاف سرعتها را باید در جدول مراحل ملاحظه نمود. برادر معلمی: به نظر می‌رسد، سؤال عوض شده است. سؤال اولیه این بود که «چه اشکالی دارد که ما سه جدول جدای از هم درست کنیم. یعنی اگر وضعیت را می‌توان از سه زاویه به سه جهت ساز، سه زمان ساز و سه مکان ساز تقسیم نمود، چرا ما نسبت به وضعیت سه جدول جدای از هم درست نکنیم؟» و پاسخ این سؤال نیز چنین است که به فرض صحت مطلب فوق، یا سه جدول فوق منفصل از هم هستند که در این صورت سه جدول بریده از هم کارایی ندارد و نمی‌توان با آن برنامه ریزی نمود، یا اینکه سه جدول فوق به

نحوی مربوط به هم می‌شوند که در این صورت این سه جدول توأم با کیفیت ارتباطشان حکم همان جدول وضعیت فعلی را دارند.

برادر سلیمی: سؤال این نیست بلکه این است که: «آیا جایی لازم است که ما تعادل یا تناسب بین زمان سازها و ملاحظه کنیم یا نه؟» و سه جدول را هم به خاطر همین مطرح کردیم. یعنی الان جدولی که کشیده‌ایم تناسب بین جهت سازها را به صورت کلیمعین می‌کنید ولی آیا جدول دیگری لازم داریم که تناسب بین زمان سازها را به صورت کلی معین کند؟ همین طور جدولی که تناسب بین مکان سازها را به صورت کلی معین کند؟ به عبارت دیگر آیا لازم است که ما در جایی تناسب بین اقتصاد، فرهنگ و سیاست و نیز خانواده، جمع و دولت را هم به صورت کلی حساب کنیم و اگر چنین چیزی لازم است، موضع آن کجاست؟

برادر معلمی: بحث از تعادل و تناسب، مطلبی است که فعلاً موضع طرح آن نیست. علاوه بر این وقتی قبلاً می‌گفتیم، فرهنگ، سیاست و اقتصاد به صورت کلی باید دارای این نسبت باشند، بیانگر طرح ارتباط آنها نیست؟ و آیا این تناسب در هر یک از اوصافی که دارای این قیود زمان سازی هستند، ملاحظه نمی‌شود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما فعلاً در مورد فرمول و مدل بحث داریم و نه مصداق آن.

برادر سلیمی: مثلاً ما می‌خواهیم در جامعه تغییر ایجاد کنیم، و ابتدا باید فرمول آن را بسازیم اگر اشکالی در لازمه مطرح باشد باید بتوان آن را به ریشه برگردانید و مطرح کرد، حالا اگر بخواهیم مثلاً فرهنگ سیاست اقتصاد را بهصورت ۳ کیفیت تبدیلی ملاحظه کنیم، به عنوان ۳ کیفیت تبدیلی آنرا ملاحظه کنید در هر مرحله ای وجود دارند اینگونه نیست که در یک مرحله اقتصاد یا در یک مرحله سیاست و در یک مرحله دیگر فرهنگ داشته باشیم بلکه در همه مراحل هستند حالا وقتی که بخواهیم موضع تغییر هر کدام را شناسایی کنیم از لحاظ فرمولی چگونه عمل می‌کنیم نه اینکه بگویید چگونه آمارگیری از عینیت انجام می‌دهیم، فراضاً اگر هر اطلاعی را از عینیت لازم داشته باشیم در اختیارمان باشد آیا از لحاظ فرمولی

تناسبات بین این اوصاف را ملاحظه می‌کنیم که این یک ملاحظه ترکیبی است یعنی در جدول ترکیب داریم ۳ زمانساز را ملاحظه می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما گفتیم که ۳ جدول روی هم دیگر یک وحدت را می‌سازد شما می‌گویید این ترکیب را در یکی از آنها ملاحظه می‌کنیم در حالی که ما چنین چیزی نگفتیم، بله هم جدول ترکیب هم جدول مراحل هم جدول جهت باید با هم ملاحظه شوند بنابراین پاسخ سؤال شما در اینکه تناسبات را چگونه به دست می‌آوریم این است که بایستی به وسیله یک وحدت ترکیب یاز عناوین در سه جدول شناخته شود، یک عنوانهایی داریم، که آنها را در ۳ جدول طبقه بندی کرده ایم ولی همه این عناوین ناظر به همدیگر در یک نتیجه و یک موضوع خاص هستند.

برادر سلیمی: وقتی مثلاً می‌گوییم سیاست و فرهنگ و اقتصاد این نسبت را با یکدیگر دارند مثلاً ۳ اقتصاد عوض شود تا یک بار فرهنگ عوض شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته بعداً که چنین صحبت‌هایی را کردیم این عناوین باید با همدیگر ملاحظه شود، مانند حجم و وزن و ارزش که اگر قرار شد این ۳ در این موضوع متحد باشند تا شیء ملاحظه شود ... حالا اگر اجازه بدهید تا جدول ترکیب خوب تشریح بشود جدول مراحل و جهت هم خوب تشریح شود بعداً اگر دیدید اینها با هم هماهنگ نیست آن وقت اشکال را وارد کنید اما اگر دیدید عناوین بگونه ای نوشته شده است که ناظر به همدیگر هستند و نمی‌شود آنها را از همدیگر منفصل کرد اشکالی نیست. اشکال شما وقتی وارد است که ما در حال تکمیل ۳ جدول باشیم و نظارت جداول را بر هم نتوانیم ملاحظه کنیم، که در آنجا ما ادعا کردیم که ناظر به هم هستند باید در عمل پاسخگو باشد. حتی برای اقتصاد فرهنگ سیاست هم در جدول جهت باید عناوینی داشته باشیم منتها یک عناوینی که ناظر به آن اوصاف هستند یعنی خلاصه باید یک نسبتی بین جدول جهت و زمان باشد و همین گونه هم هست اخلاقی را نوشته ایم نقل آن مرتبه است.

برادر سلیمی: اینها باید تعادل کمی در زمان داشته باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این بحث تعادل کمی موقع بحث مباحث کمی به آن باید بپردازیم بیداول ببینیم معنای عدد چیست بعد ببینیم به لحاظ این معنایی را که می‌کنیم و نسبت‌هایی را که در اینجا نوشته ایم چه اعدادی متناظرش نوشته می‌شود.

برادر سلیمی: این اعدادی را که در اینجا نوشته ایم به فرض که بعداً هم بخواهیم نسبت های کمی آن را ملاحظه کنیم ولی باید جایی برای ملاحظه تناسبات کمی‌شان باشد مانند جدول ۲۱۶ که اگر چنین جدولی را فضا رسم کنیم تناسب کمی بین کل سیاست و کل فرهنگ نیست بلکه بین تکنولوژی فرهنگی و تکنولوژی سیاسی هست اما بین سیاست و فرهنگ نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا آن تناسباتی را که برای مراحل می‌خواهید در آنجا نیست (با حفظ مراحل) یا اینکه یک تناسبات دیگری منظورتان است؟  
ج: تناسبات متناسب با مراحل.

س: تناسبات متناسب با مراحل که باید در جدول مراحل که نگاه کنیم بتوانیم تناسب از عدم تناسب آنها را تشخیص دهیم در همه جداول تناسبات هست آیا مگر در جدول جهت تناسب نیست، در آنجا هم اول صبر، بعد تسلیم، بعد رضا می‌گویید نهایت می‌گویید تناسبات در هر جا به یک نحوه ای ظهور پیدا می‌کند. تناسب به معنای کیفیت نسبت است و اگر در مجموعه شما ارتباط هست حتماً کیفیت نسبت وجود دارد، اگر می‌گویید همه اینها به وحدت می‌رسند معنایش این است که نسبت‌های مختلفی متناسب با مواضع مختص عناوین هست که اگر بنا شد از هم بریده هستند.

برادر امیری: سؤالی که داریم این است که اگر قائل به به این باشیم که همیشه باید یک فرمول کلی باشد حاکم بر مدل سازی که ما چهره های مختلف آن را ببینیم که در این صورت ظاهر امر در اینجا یک دوگانگی را نشان می‌داد که شما یک قسمت از آن را فرمودید و من قسمت دیگر آن را متوجه نشدم و آن اینکه اگر از ابتدا بپذیریم جهت زمان مکان بر یکدیگر شامل و مضمولند که این شامل و مضمولی را در ابتدای کار رعایت نکردیم یعنی گفتیم که موضوع به جهت زمان مکان تقسیم می‌شود حالا اگر قرار باشد جهت ساز و



زمان ساز و مکان ساز اثر همین ۳ بعد در وضعیت باشند آیا نباید در ارائه آنها در وضعیت عین جهت زمان مکان باشند یعنی در اینجا آیا نباید وضعیت را به جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز تقسیم کنیم بنابر اینکه در جهت زمان مکان چنین کاری را کردیم؟ اگر اینها یکی باشند مدلمان اینگونه می‌شود که:

شما فرمودید در اینجا اشکال می‌شود که اینها باید سهم مساوی داشته باشند (در نتیجه).

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: البته نسبت به جدول اصلیمان جهت ساز را از جدول جهت جداگانه ملاحظه فرمایید. این مطلب را بنده عرض کردم ۳ جدول داریم که هر سه آنها یک وحدت را به ما نشان می‌دهد که موضوعمان باشد، فرمول ملاحظه موضوع است در یکی از فرمولها که ترکیبات را می‌گویید چیزهایی هستند که بر اثر آنها منسوبند مثلاً جهت ساز منسوب به جهت است و این غیر از بحث جهت است این اشراف بر موضوعی که منسوب به زمان و موضوعی که منسوب به مکان است دارد.

برادر امیری: بله، برای این مطلب تفاوتی که قائل شدیم گفتیم از یک زاویه درست است وضعیت را که بخواهیم تقسیم کنیم از آن حیث که همه وضعیت جهت ساز و همه وضعیت زمانساز و همه وضعیت مکان ساز است ما می‌توانیم از همه این زوایا تقسیم کنیم ولی به واسطه اینکه جهت باید مقدم باشد ما جهت را مقدم قرار می‌دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا جهت را مقدم قرار می‌دهیم یا جهت خودش مقدم است یعنی اثرش، اثر مغیر اصلی است.

برادر امیری: حاصل استدلال برای اینکه چرا اینها هم عرض نیستند این است که ما نمی‌توانیم وضعیت را به سه قسمت تقسیم کنیم که یک قسمت آن جهت ساز یک قسمت آن زمان ساز یک قسمت آن مکان ساز باشد زیرا تعریفی را که برای آن دادیم در کل وضعیت نفوذ دارد، حالا سؤال این است که آیا این مطلب را ما می‌توانیم نسبت به خود زمان - مکان - جهت مطرح کنیم که بگوییم زمان - مکان - جهت هم همین طورند یعنی نمی‌توانیم موضوع را به ۳ قسمت تقسیم کنیم یا قسمت مکان - یک قسمت زمان - یک قسمت جهت

است جهت هم خودش یک موضوعی است که تا حاق موضوع گسترش پیدا کرده است زمان و مکان هم همین طورند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوعتان را اگر همه برنامه صد ساله بگیرید قطعاً همین طور است ولی فرمول را بررسی کردید مثلاً آیا همه مراتب زمانی در وضعیت حضور دارند؟  
ج: ما برنامه را کاری نداریم مدل درست می‌کنیم.

س: در موضوع تان آیا همه مراتب جهتی با همدیگر حضور دارد؟ مگر اینکه به صورت برنامه ذکر کنید، اگر به صورت فرمول ببینید در موضوع آیا همه مراتب جهتی با هم حضور دارند؟ این قبول که وضعیت شما خالی از جهت - زمان - ترکیب نیست ولی آیا می‌توانید بگویید اگر الان موقع وصف اخلاقی صبر باشد خالی از رضا و ما بعدش نیست یا اینکه می‌گویید به آنها بعداً می‌رسیم.

ج: فرمول ما هر تعریفی که داشته باشد بین این دو احتمال مشترک است، هر تعریفی را که نسبت به فرمول و مدل بدسیم اعم از اینکه آن را به صورت طولی یا عرضی بنویسیم تفاوت فرمول ندارد.

س: تفاوت فرمولی جهت ساز که منسوب به جهت است معنایش این است که این دارای جهتی هست این دارای یک ولایت و اخلاق و سیاستی است و لکن آیا همه مراتب ولایت و همه مراتب سیر را داراست؟ یک محصول دارید مثلاً این میکروفون می‌گویید که این یک قیمتی دارد که در یک زمان خاص یک قیمتی دارد در یک زمان خاص ممکن است قیمت این میکروفون عوض شود مثلاً اگر گفتیم در زمان حکومت اخلاق صبر دارای قیمت ۱۰۰ تومان است آیا در زمان تسلیم و رضا هم می‌توانید بگویید این کیفیت ۱۰۰ تومان ارزش دارد یا اینکه می‌گویید اصلاً از آن رده پایین آمده و خارج می‌شود. اگر فرق کرد فرق بین اینکه این ارزش دارد و منسوب به ارزش است با اینکه بگویید همه مراتب ارزش را الان بالفعل داراست روشن می‌شود بنابراین اگر گفتید همه مراتب برای ملاحظه این مرتبه لازم است می‌گوییم در وضعیت همه مراتب را داشته باشید تا بفهمید در کدام وضعیت قرار دارید همه مراتب تبدیلی را هم داشته باشیم ببینیم در چه مرحله ای

هستیم همه مراحل ترکیبی را هم داشته باشیم تا بتوانیم موضوع را شناسایی کنیم و لیکن در جدول مکان که اینگونه نیست در جدول مکان ما تحقق یک مرتبه از ارزش در این هست نه همه مراتب ارزش. برادر امیری: من چون متوجه نشدم این سؤال را پای تابلو رسم می‌کنم یک احتمال این است که بگوییم به صورت جدول روبرو

سؤال این است که به همان دلیلی جهت ساز را شامل بر زمان ساز و شامل بر مکان ساز قرار داه ایم جهت را هم شامل بر زمان و شامل بر مکان قرار دهیم در این صورت موضوع ما در ابتدا به ۳ جهت تقسیم می‌شود.

هر جهت به ۳ زمان و هر زمان به ۳ مکان تقسیم شود و بعد مکان به ۳ وضعیت و هر وضعیت به ۳ جهت ساز و آن به ۳ زمانساز و آن نیز به ۳ مکان ساز تقسیم شود و این حکم فرمول اصلی ما را داشته باشد نه جدول برنامه. آن گونه که من فهمیدم شما می‌فرمایید که این فرمول مساوی با برنامه است اما اینکه چرا این فرمول مساوی با برنامه است متوجه نمی‌شوم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر این فرمول را گسترده کردید و کم و کیف و همه چیز آن را نوشتید. برادر امیری: این اشکال به آن جدول قبل هم هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من این است که اگر این جدول آن قدر خرد شد تا به کم عینی رسید دیگر برنامه چیزی جز این نمی‌تواند باشد یعنی شما مراحل صد میدان را دارید جهت ۱ که می‌گویید بالایش صبر می‌نویسید، دومی‌اش هم تسلیم و سومی‌اش هم رضا است پس شما این فرمولتان را تا پایین تطبیق کرده اید کل صد میدان را اگر دارید متناسب با وضعیتهای مختلفی که پیدا می‌شود که مقداریش را باید علم غیب داشته اید (حالا علی فرض) در این صورت دیگر برنامه غیر از این چه چیزی است حالا فرمول

پیااده کردن زمان و مکان در صبر و یا تسلیم و یا رضا آن وقت دیگر اسم آینهها را نمی‌آوریم و عرض آن تناسبات را می‌نویسیم. می‌گوییم یک جدول مراتب جهت داریم که تناسبات مراتب است یک جدول نیز تناسبات تبدیلی و یک جدول تناسبات ترکیبی است ۳ فرمول می‌نویسید عوض اینکه بنویسید جهت زمان مکان اگر عمودی می‌نوشتید، که نحوه به دست آوردن تناسبات زمانی این است نحوه به دست آوردن تناسبات مکانی و نحوه به دست آوردن تناسبات جهتی همه را می‌نوشتید. بعد زیر آن بنویسید که جامعه شناخته نمی‌شود مگر اینکه با سه تناسبات ملاحظه شود، حالا اگر بگوییم این برنامه نیست، اگر برنامه نیست ما آن را تماماً قبل عینیت رسانده ایم و الا اگر به عینیت برسانیم که برنامه است، در ما قبل عینیت تکرارهای شما چگونه است آیا با یک فرمول تکرار کرده‌اید؟ آن فرمول همان فرمولی است که در آن بالا قرار دارد یعنی با فرمول تکرار کرده‌اید؟ آن فرمول همان فرمول است که در آن بالا قرار دارد یعنی با فرمول زمانساز در این تکرار کردید. می‌گوییم آن ۳ فرمول جهت زمان و مکان را ناظر به همدیگر دیده‌اید و جهت ساز و زمان ساز و مکانساز را درست کردید، حالا آیا اسم این را فرمول بگذارم یا اسم آن چیزی که بعد این به وسیله آن درست شده است اگر آن ابزاری که این را ساختیم در آن مستتر است یعنی آن را به کار گرفته‌ایم حالا آن فرمولی را که می‌خواهیم بکار بگیریم جداگانه بنویسید.

برادر امیری: فرمول مستقل از تعاریف که نیست یعنی باید تحت عناوینی عنوان شود فرضاً دوئیت و ربط، یعنی همان فرمول باید باشد که در عناوین مختلف ضرب شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و یک قاعده ای برای ضرب کردن آن داشته‌اید که در خورد آنها بوده است یعنی بدون قاعده که نمی‌شود نوشت همان قاعده‌ها را فرمول می‌گوییم، می‌گوییم ۳ جدول و ۳ قاعده که ۳ تای آن رویهم یک وحدتی را تمام می‌کند.

برادر معلمی: می‌فرمایند، که ما شکل اول را که می‌کشیم بعد می‌گوییم این فرمول مکان آن هم فرمول زمان و جهت است بعد در یک جای دیگر می‌آییم این ۳ تا را با هم ترکیب کرده و برنامه را درست می‌کنیم مثلاً برای وضعیت اول هم لازم است به جدول مکان نگاه کنیم ببینیم چه چیزهایی را باید ترکیب کنیم، و

همچنین با ملاحظه جدول زمان ببینیم چه چیز باید عوض شود یکبار هم با ملاحظه جدول جهت بیاییم آنچه که عرض شده چه چیزی باید سر جایش بیاید که وضعیت اول و دوم و ... را مشخص نموده که اسم این را برنامه می‌گذاریم اسم قبلی‌ها را فرمول برنامه ریزی یا مدل گذاشته ایم حالا شما که شکل دومی را می‌کشید چنین چیزی در آن وجود ندارد یعنی این مطلبی است که وقتی می‌گویید جهت ۳ مرتبه عوض می‌شود، و هر جهت هم که عوض می‌شود ۳ مرتبه زمان عوض می‌شود، هر دفعه هم که زمان عوض می‌شود ۳ بار مکان باید عوض شود و همین طور پایین رفته اید. حالا فرضاً مصادیق اینها را قرار داده‌ایم، اخلاق ۱، ۲، ۳ بعد می‌گوییم آیا این غیر از برنامه است؟ این صحبت مانند صحبت ما که نیست که در هر وضعیت باید یک بار این فرمولها را بکار بگیرید که یک وضعیت از برنامه روشن شود، اما در این فرمول خود وضعیت وجود دارد.

برادر امیری: وضعیت در این فرمول هم مشخص نیست.

برادر معلمی: اینکه فرمول را چگونه مصداق گذاری می‌کنیم یک بحث دیگری است که مشترک بین دو فرمول مطروحه است ما ۳ فرمول داشتیم که وقتی اینها را با هم ترکیب می‌کردیم خود برنامه بود حالا شما در اینجا یک شکل دیگری کشیده اید می‌گوییم آیا غیر از این شکل دیگر هم می‌توانید بکشید که اسم آن را برنامه گذاشت؟ فعلاً - مسئله اجرا را کاری نداریم، این فرمول شما یک مصداق بیشتر ندارد و خودش برنامه است، اما نمی‌شود گفت به دلیل اینکه باید در مورد خود جامعه ایران در مراتب بعد هم باید همین فرمول تکرار شود شما چنین چیزی را که نمی‌توانید بگویید.

برادر امیری: پس قسمت اول سؤال که نمی‌شود جهت را بالا و زمان را واسطه و مکان را پایین نوشت صحیح است ولی قسمت دوم آن که در وضعیت جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز را شامل و مشمول نوشته ایم و همچنین چون می‌گوییم همه وضعیت جهت ساز و همه وضعیت زمانساز همه وضعیت مکان ساز است عین همان مطلب را که نسبت به جهت زمان مکان تقسیم نسبت به جهت ساز زمانساز مکان ساز نیز صادق است

که به نظر می‌رسد تفاوت اینها به تفاوت بعد و جزء برسد که در آن وقت می‌گفتیم آنها بعدند و اینها جزئند پس باید حتماً به صورت شامل و مشمولی نوشته شوند ولی این جواب باید بیشتر توضیح داده شود.

برادر معلمی: وقتی ما کیفیت را به جهت ساز تقسیم می‌کنیم تعریفمان از جهت ساز امری است که ارزش کیفیت را معین کند بعد هم می‌گوییم چیز کیفیت بدون ارزش نیست، پس وقتی عامل را قرار می‌دهیم که ارزش کیفیت را مشخص می‌کند این باید همه کیفیت باشد و وقتی هم چیزی را معین می‌کنیم که تغییر کیفیت بیان می‌کند و همچنین چیزی را معین کنیم ترکیب کیفیت را معین کند اینها همه کیفیت‌اند.

۳ چیزی که همه کیفیت اند نمی‌توانند کنار دست هم قرار بگیرند و بعد ما بگوییم که کیفیت را به این ۳ چیز تقسیم کرده ایم بلکه باید گفت کیفیت را از ۳ بعد و زاویه مختلف نگاه می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا ممکن است سؤال شود آیا می‌شود زمان سازها را بالای جدول نوشت که گفته شد چون حتماً برنامه برای جهت خاص است نمی‌شود زمان ساز را بالا نوشت.

برادر امیری: ما به این دلیل اینها را هم عرض قرار نداده ایم که کل وضعیت اگر خواست تقسیم شود به این معناست که گفتیم یک قسمت آن جهت ساز یک قسمت آن زمان ساز و یک قسمت آن مکان ساز است و چون ما از این مطلب گریزانیم اولین تقسیمی را که انجام دادیم همه وضعیت را در بر گرفته است حالا اعم از جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز و این نیز با تعریفی که از جهت زمان مکان داشته ایم سازگار است، چون در تعریف مکان گفته ایم ما ذره ذره کیفیت را که در نظر گرفتیم می‌تون آن را مکان نامید و همین طور در مورد جهت و زمان، حالا اگر آنها را نمی‌توانیم طولی بنویسیم به همان دلیل در اینجا هم صادق است و اینها را هم باید هم عرض هم بنویسیم.

برادر معلمی: در بحث برنامه که می‌رسیم، در هر قسمتی که بخواهیم طراحی کنیم آیا مگر اینگونه نیست که در هر وضعیت جهت زمان مکان با هم ترکیب می‌شوند مثلاً طبق شکل وقتی می‌خواهیم الف و ۱ و دایره را بنویسیم هر سه آن جدولها را به کار می‌گیریم تا این جدول تکمیل شود.

فرمول مخلوط کردنش هم همین چیزهایی است که می‌گوییم. حالا اگر در جدول وضعیت هم جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز را کنار هم گذاشتیم در این صورت نتیجه اش چگونه می‌شود جدول جهت زمان مکان را که جدای از همدیگر می‌نویسیم بعد در برنامه به یک صورت خاص آنها را ترکیب کرده تا برنامه شود اگر در اینجا آنها را هم عرض قرار دادیم در برنامه که می‌رسیم باز باید بگونه ای فرمول ترکیب این ۳ تا را مطرح کنیم، یعنی همان کاری را که در مورد جهت زمان مکان می‌گوییم باید این تعریف به آنجا هم بخورد.

برادر امیری: این طریقی را که فعلاً رفتیم حرف درستی است که ما باید جهت ساز زمان مکان ساز را در برنامه با هم ترکیب کنیم اما این ترکیب فعلی ما با آن بحث جهت زمان مکان نمی‌سازد ولی اینکه باید حتماً ترکیب شوند که حرفی در آن نیست یعنی دو گانگی عملکردی که فعلاً داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید یک فرقی را بین جهت و جهت ساز ذکر کنید اگر تفاوت علت این شد که بگوییم جهت ساز را باید بالا نوشت و جهت را نباید بالا نوشت آیا سؤال شما پاسخ داده می‌شود یا نه؟  
ج: بله

س: اگر گفته شد سه جدول عناوینشان در ساختن یک موضوع ناظر به هم هستند این بدین معنا نیست که جهت موضوع تغییر اصولی اش را از دست بدهد آن وقت در وضعیت و یا برنامه در مرحله بعد که رسیدیم آیا جهت علت تغییر اصلی است یا نه؟  
ج: بله جهت اثر شامل را دارد.

س: اینکه مهمترین اثر یا اثر مغیر و را دارد آیا نمی‌توانیم بگوییم هر گاه لقب ساز را پیدا کرد که می‌خواهد ترکیب معرفی کند مثل برنامه است ولی هر وقت لقب عاری از جهت سازی را پیدا کرد و خود جهت بود که معنای فرمولیش بر معنای تأثیری و اثری اش غلبه دارد در آنجا باید گفت ۳ تای اینها متحداً به کار گرفته نشده و ترکیب می‌شود می‌خواهم عرض کنم عناوینی را که در ترکیب می‌آورید مانند این است که خود شیء را معرفی می‌کنید، سؤال همین جا است که این فرمول چه نحوه فرمولی است آیا فرمولی است که می‌خواهد عناوین را معرفی کند که ترکیبات وضعیت را به ما بدهد یا اینکه می‌خواهد اوصاف را به ما بدهد، آیا عناوینی

که در سه جدول است یک رقم عنوان است یا اینکه یک عنوانهایشان عنوانهای ترکیبی هستند، اگر خصلت آن بعد را حتماً در بردارند و اگر خصلت وضع را داشته باشد و منسوب به جهت هم باشد آیا نباید شامل باشد؟ خصلت وضع غیر از خصلت تبدیل است، در خصلت تبدیل، توجه به تبدیل این کیفیت دارید اگر بخواهیم خصلت وضع به آن بدهیم آیا خصلتش نباید متناظر به برنامه باشد؟

برادر امیری: چون جهت چیزی است که می‌خواهیم وضعیتمان را با آن بسنجیم و در نهایت همه چیز را به آن ارجاع می‌دهیم شمولیتش را می‌پذیریم فقط صحبت این است که این شمولیت با دو گانگی در فرمول اشکال ایجاد می‌کند یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من این است که این خصلتی را که پیدا کرده است به دلیل موضع آن است وضعیت ترکیب یا امور ارتباطاتی که در این است حالت ترکیبی اش غیر از حالت تبدیلی است. برادر امیری: از لحاظ شمولیت فرقی ندارد اگر گفتیم جهت ساز شامل است در مراحل هم که آمدیم شمولیت آن حفظ می‌شود ولی به نحوه دیگری، حتی در جهت هم متناسب با جهت باید شمولیتش حفظ شود...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس اینگونه می‌گوییم که اینها به نحو موضوعشان تغییر می‌کنند ولی همیشه جهت در بالا قرار می‌گیرد. آیا این مطلب بدین معناست که جدول جهت کلاً بالا قرار گیرد؟ برادر امیری: اگر جدول جهت بالا قرار گیرد که همه برنامه است.

س: پس بنا به فرمایش حضرت عالی دو گانگی را اثبات نکرد، اینگونه که گفتید درون هر یک از جدولها متناسب با موضوع جهت شامل است ولی جدول جهت خودش نمی‌تواند شامل باشد به دلیل اینکه خودش برنامه می‌شود.

برادر معلمی: سؤال بعدی این است که اگر لازم است که آثار مکان زمان جهت را در یکدیگر بیاوریم در زمانساز و مکانساز و جهت ساز هم باید آثار آنها را در یکدیگر ملاحظه کرد.



برادر حسینیان: اثر هر یک از سه جدول زمان مکان و جهت در دیگری بنابر قاعده باید با قید خصوصیت خودشان ملاحظه شود. از همین قاعده و فرمول باید برای تعیین جدول مکان نیز استفاده شود و فرمول ما نباید عوض شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این مطلب در اولین جدول این موضوع رعایت شده است.

برادر حسینیان: نه، چون در خود سه جهت سازی که در وضعیت می نویسیم یکی باید ناظر بر مکان ساز باشد، یکی هم ناظر به زمانساز و سومی هم ناظر به مکان ساز باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بهتر است که آن را به صورت جدول بکشیم.

برادر حسینیان: در مثال ما اخلاق باید خصوصیت جهت سازی داشته باشد، احکام هم باید به نحوی خصوصیت زمانساز داشته باشد و تکنولوژی هم خصوصیت مکان سازی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا حالا اینها ندارند؟

برادر حسینیان: باید داشته باشند، نمی گوئیم دارند یا ندارند، یعنی تکنولوژی در عین حال که جهت ساز است خصوصیت مکانی دارد، همچنین وقتی سیاست، اقتصاد و فرهنگ را هم که می نویسیم، اقتصاد در عین آن که در زمانساز است خصوصیت جهت سازی دارد، در عین حالی که در مکان ساز است. ما یک چنین منظوری داریم. گرچه بحث آن بعد باید مطرح شود تا این مقدار مشترکیم که برای تعیین جدول مکان نیز استفاده شود.

برادر سیف: سؤالی که شاید بیان دیگری از سؤال دوستان باشد را به این ترتیب عرض می کنم که اگر ما مراتب جهت را در وضعیت بنویسیم یعنی مراتب اخلاق سیاسی داشته باشیم اولاً رابطه مراتب جهت ساز مثل مراتب اخلاق با مراتب جدول دوم یعنی زمانسازها چیست؟ و ثانیاً آیا جدول اول یعنی جدولی که در آن مراتب جهت سازها نوشته شده است در تعیین نسبت سرعتی جدول دوم (در تعیین میزان اختلاف سرعت تغییرات است اوصاف زمانی) نقش دارد؟ مثلاً اگر جدول جهت ساز را بکشیم و در آن مراتب اخلاق را برای

خانواده، جمع و دولت معین نماییم که مثلاً از اخلاق رتبه یک به بالا ادامه داشته باشد و در هر رتبه جدول زیر را داشته باشیم.

برادر حسینیان: در مثال ما اخلاق باید خصوصیت جهت سازی داشته باشد، احکام هم باید به نحوی خصوصیت زمانسازی داشته باشد و تکنولوژی هم خصوصیت مکان سازی.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا حالا اینها ندارند؟

برادر حسینیان: باید داشته باشند، نمی‌گوییم دارند یا ندارند، یعنی تکنولوژی در عین حال که جهت ساز است خصوصیت مکانی دارد، همچنین وقتی سیاست، اقتصاد و فرهنگ را هم که می‌نویسیم، اقتصاد در عین آنکه در زمانساز است خصوصیت جهت سازی دارد، در عین حالی که در مکان ساز است. ما یک چنین منظوری داریم. گر چه بحث آن بعد باید مطرح شود تا این مقدار مشترکیم که برای تعیین جدول مکان نیز استفاده شود.

برادر سیف: سؤالی که شاید بیان دیگری از سؤال دوستان باشد را به این ترتیب عرض می‌کنم که اگر ما مراتب جهت را در وضعیت بنویسیم یعنی مراتب اخلاق با مراتب جدول دوم یعنی زمانسازها چیست؟ و ثانیاً آیا جدول اول یعنی جدولی که در آن مراتب جهت سازها نوشته شده است در تعیین نسبت سرعتی جدول دومی (در تعیین میزان اختلاف سرعت تغییرات است اوصاف زمانی) نقش دارد؟ مثلاً اگر جدول جهت ساز را بکشیم و در آن مراتب اخلاق را برای خانواده، جمع و دولت معین نماییم که مثلاً از اخلاق رتبه یک به بالا ادامه داشته باشد و در هر رتبه جدول زیر را داشته باشیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جدول فوق جدول جهت ساز است یا جدول وضعیت؟

برادر سیف: جدول جهت ساز، جدولی که مثلاً مراتب اخلاق را بیان می‌نماید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در فرمول که هستیم یا فرمول وضعیت داریم یا فرمول جهت یا فرمول زمان.

برادر سیف: آیا در وضعیت ما جهت ساز داریم یا خیر؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسیار خوب پس معلوم شد که این مربوط به جدول وضعیت است که بعداً باید در زمان و جهت ضرب شود.

برادر سیف: یعنی خود وضعیت حتماً زمان، جهت و مکان دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اما به عنوان عوامل سازنده، نه به عنوان مراحل و نه به عنوان مراتب.

برادر سیف: عنوانی مطلب را عوض می‌کنیم، شما هر نامی که می‌خواهید برای آن بگذارید. می‌گوییم در جدول جهت مراتب ارزشی را معین می‌کنیم آن هم نه به صورت کلی بلکه پس از آن که در زمان و مکان ضرب شده باشد. یعنی به صورت کلی نمی‌گوییم مراتب اخلاق یعنی اخلاق یک اخلاق دو، اخلاق سه و ...، بلکه منظور از مرتبه یک اخلاق در جدول جهت ساز اخلاق مرتبه یکی است که در سیاست، فرهنگ و اقتصاد خانواده، جمع و دولت ضرب شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در آنچه رسم کرده اید شما اول حالت ترکیبی این سه را می‌بینید یا حالت تفکیکی؟

برادر سیف: ابتدائاً تفکیکی در نظر می‌گیریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این صورت عوامل سازنده را دارید می‌بینید یا مراحل آن را هم می‌بینید، در تفکیک، عواملی که متکفلند و چیزهایی که دارای اثر هستند را دارید ملاحظه می‌کنید یا اینکه مراحل آن را هم در خورد این می‌آورید یعنی سؤال شما این است که ربط جدول جهت با جدول وضعیت چیست؟ یا می‌پرسید ربط جدول زمان با وضعیت چیست؟

برادر سیف: قبلاً گفته شده که جدول جهت تنها سه خانه نیست که بگوییم اخلاق، احکام و تکنولوژی بلکه وقتی آن را می‌نویسیم و می‌خواهیم آن را ریز کنیم، اخلاق و احکام را به صورت مجرد بیان نمی‌کنیم بلکه اخلاق و احکام را در زمان و مکان ضرب می‌کنیم و مراتب رشد ضرب شده‌ها را بیان می‌کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مراتب رشد که می‌گویید خیلی فرق دارد.

برادر سیف: وقتی جدول ما پر شود مراتب رشد اخلاق سیاسی خانواده، جمع و دولت و همین طور مراتب رشد اخلاق فرهنگی خانواده جمع و دولت و مراتب رشد اخلاق اقتصاد خانواده، جمع و دولت معلوم خواهد بود بعد هم می‌توانید برای هر مرتبه یک اسم بگذارید، صبر و تسلیم رضا و یا هر چیز دیگر.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من نفهمیدم که بحث در کدام جدول است.

برادر سیف: یک چنین جدولی را دارید یا ندارید؟ اسم آن جدول جهت است حال اگر یک چنین چیزی بنام جدول جهت داشتیم آیا جدول دیگری هم داریم که برای ما معلوم می‌کند که مراتب رشد فرهنگ، سیاست و اقتصاد خانواده، جمع و دولت چیست؟ یا آن جدول هم همین جدول است.

برادر معلمی: آن جدول جهت ما است، در جدول وضعیت هم که می‌رسیم، می‌گوییم اخلاق فرهنگی خانواده، احکام فرهنگی خانواده و تکنولوژی فرهنگی خانواده، اگر بپرسند فرهنگ خانواده چیست؟ می‌گوییم فرهنگ خانواده مرکب است از اخلاق فرهنگی، احکام فرهنگی و تکنولوژی فرهنگی ولی یک چنین چیزی را به این عنوان ما در جدول نداریم، به آن هم احتیاج نداریم ولی می‌توانیم بگوییم که چیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در برنامه که هست.

برادر معلمی: بله در برنامه هست، لکن در جدول یک کل بنام به عنوان فرهنگ نداریم، ضرب شده در چیزهای دیگر است، اما اگر بخواهیم یک چنین چیزی را پیدا کنیم ولی لازم نداریم.

برادر سیف: پس می‌پذیریم که وقتی می‌گوییم خانواده، جمع و دولت، منظورمان خانواده ای است که سیاست دارد، و سیاستش هم در احکام و اخلاق و تکنولوژی آن متجلی است، حال اگر ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به گمانم در جدول آماریمان هم که می‌خواهیم بنویسیم حتماً این را داریم، یعنی ترکیب شده آن را (احکام، اخلاق، تکنولوژی) با نسبت های کمی و کیفی در جدول آماری و در مقدمه برنامه داریم. یعنی به نظر می‌رسد همان چیزی که برای آن یک مرحله برنامه و یک مرحله اجرا قائل هستید مورد نظر دوستان است. ایرادی به فرمول ندارند، همه آن را پذیرفته اند، می‌توانیم رد شویم. برادر سیف: آیا با داشتن این مراتب می‌توان تعیین کرد که نسبت سرعتی بین این مراتب اخلاق و ... برادر معلمی: اختلاف سرعت که در مورد اقتصاد، فرهنگ و سیاست مطرح است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به ضرب شده آن نگاه می‌کنند.

برادر معلمی: اختلاف سرعت در مورد زمانسازها است وقتی می‌گوییم نوبت عوض شدن اقتصاد است خودمان توجه داریم که این به معنی عوض شدن اخلاق اقتصادی، احکام اقتصادی و تکنولوژی اقتصادی مربوط به خانواده، جمع و دولت است، یعنی باید ۹ چیز عوض شود. وقتی که می‌گوییم اقتصاد یعنی نه چیز، وقتی که می‌گوییم فرهنگ یعنی نه چیز، و وقتی می‌گوییم سیاست همه یعنی نه چیز. اخلاق هم یعنی نه چیز، احکام هم یعنی نه چیز، تکنولوژی هم یعنی نه چیز خانواده، جمع و دولت هم هر یک نه چیز اند، این در صورتی است که به صورت مرکب کلی بگوییم. اما وقتی به صورت ضرب شده در هم مورد نظر باشد که وقتی سه تای آنها در یکدیگر ضرب شوند یک چیز می‌شوند. مثلاً اخلاق فرهنگی خانواده یک چیز بیشتر نیست. حال هر جایی به یک چیزی احتیاج داریم در جدول مراحل چون تناسبات سرعتی امور را باید بیان کنیم، اسم تناسبات سرعتی را فرهنگ سیاست و اقتصاد گذاشته ایم بعد می‌گوییم اینجا زمان تغییر فرهنگ است، اینجا زمان تغییر اقتصاد و آنجا زمان تغییر سیاست است. بعد هم که به صورت کلی گفته می‌شود یعنی نه چیز در اینجا باید عوض شود.

برادر سیف: پس در تعیین نسبت و تناسبات سرعتی زمانسازها داشتن مراتب ارزشی یا مراتب جهت سازها هیچ نقشی ندارد. و این دو ربطی به هم ندارند. به عبارت دیگر جدول جهت سازها در تعیین جدول مراحل نقشی ندارد.

برادر معلمی: در فرمول اصلی آن که معلوم می‌کند کدام یک سرعت بیشتری دارد بحث ارزش نقشی ندارد، نه اینکه در اجرا نقش ندارد.

برادر سیف: آیا در محتوای جدول زمانساز تعیین کنند هست؟

برادر معلمی: ... بعد که می‌خواهیم بگوییم وقتی اقتصادی خواهد تغییر کند چه چیزی بعد از آن باید بیاید، این ضرب شده آن است. وقتی که می‌گوییم اقتصاد باید عوض شود نه چیز باید عوض کنیم که این نه چیز نه چیز هستند که در جهت و مکان ضرب شده اند.

برادر سیف: یعنی وقتی از اخلاق سیاسی یک به اخلاق سیاسی ۲ می‌خواهیم برویم ... به عبارت خلاصه تر وقتی می‌خواهیم از فرهنگ یک به فرهنگ دو و از سیاست یک به سیاست ۲ و از اقتصاد یک به اقتصاد ۳ برویم آیا در تعیین نسبت سرعتی بین این سه دانستن مراتب جهت سازها مثل اخلاق تأثیری دارد؟

برادر معلمی: به این سؤال بعداً می‌رسیم قدم بعدی بحث آن است که تقسیمات جهت ساز، زمانساز و مکانساز را باید با حفظ خصوصیت شخصیه خودشان تقسیم کنیم. اگر جهت ساز، ارزش و برای و جهت موضوع را معرفی می‌کنند تقسیمات در درون خودش باید یا حفظ موضع و لحاظ موضع خودش صورت گیرد. یعنی اگر تقسیم به سه می‌کنیم به دلیل آن است که مبنای سه قبلاً تمام شده که باید سه چیز باشد، و آن سه چیز چیزهایی خواهند بود؟ آن اموری که نسبتشان با همدیگر نسبت «برای ای» و ارزشی است، یعنی اگر می‌پرسیم موضوع ما مثلاً جامعه برای چیست؟ (چون امری ارزشی معرف «برای» است)، آن برای اول می‌شود. بعد می‌توانیم پرسیم خود این برای برای چیست؟ برای ی دوم می‌شود و آن برای ی دوم برای چیست؟ برای برای ی سوم، یعنی برای «یک و دو و سه» که هر سه ارزش کیفیت را معرفی می‌کنند، و یک امر ارزشی برای کیفیت هستند لکن نسبتی هم ما بین خود دارند که چون در بخش جهت ساز هستیم نسبت برای ای بینشان برقرار است و عین همین امر را در بحث تغییر ساز می‌گفتیم که تغییر یک، تغییر دو و تغییر سه. بعد هم عین همین صحبت را در بحث ترکیب می‌گفتیم که ترکیب یک، ترکیب دو و ترکیب

سه، چون وقتی روی فرمول صحبت کنیم براحتی می‌گوییم برای ۱ و ۲ و ۳، تغییر ۳ و ۲ و ۱ و مثلاً ترکیب ۳ و ۲ و ۱.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اینجا اشکال آقای حسینیان مطرح می‌گردد که آیا ناظر بر مکان، زمان و جهت، یقین کننده «برای» یک و دو و سه هست؟ هر چند همه اینها امور برای ای است لکن از «برای ی یک» چه مفهومی باید در نظر باشد؟ آیا برای ی جهتی مثل اخلاق باید مورد نظر باشد؟ چه برای ای باشد، یعنی برای زمانی مثل احکام و معنی بای سوم چه می‌تواند باشد؟ آیا مثل تکنولوژی که به جای مکان گرفته شده باشد؟ یعنی قبل از آنکه بخواهیم بگوییم اخلاق، احکام تکنولوژی، غرض ما از «برای» ما، و غرضمان از ضابطه «برای‌ها» که این امر برای آن است و دیگری برای چیز دیگری است آن هم برای یک چیز دیگری است، آن چه چیزی است که علت تفکیک و تقسیم می‌شود؟

برادر معلمی: در این قسمت از بحث می‌گوییم اگر تقسیم کنیم برای ۱ و ۲ و ۳، یا تغییر ۱ ز ۲ ز ۳ و ترکیب ۱ ز ۲ ز ۳ در اینجا ساخته می‌شود البته پسوند «ساز» یا «نما» را با خود دارد، حال ما باید نگاه کنیم و ببینیم با تعریفی که در آنجا داشتیم، ترکیب ساز ۱ ز ۲ ز ۳ که باید نسبت ترکیبی هم با هم داشته باشند، (چون در موضع ترکیب هستند) و در بحث تغییر هم باید نسبت تغییری داشته و در بحث جهت باید نسبت ارزشی و برای ای داشته باشند این مفهوماً چه معنایی دارد؟ وصفی که در اینجا به عنوان ۱ ز ۲ ز ۳ قرار داده‌ایم مفهومش چیست؟ این خود یک قدم از بحث است.

برادر امیری: درست است که اقسام جهت ساز را از حیث خود خصلتی که جهت ساز دارد باید پیدا نماییم ولی ارتباط این سه قسمت را چرا سه قسم بگوییم؟ چرا یکی از برای دیگری و دومی را برای سومی بدانیم؟ این علی القاعده با همین مقدار توضیح تمام نمی‌شود، درست است که هر کدام از سه قسمی که ما نسبت به آن می‌گوییم خصلت برای ای دارد، ولی نسبت رابطه خودشان با همدیگر چرا برای ای است؟ ما برای جهت ساز خصلت قائل هستیم و خصلت آن هم برای است، ارزش را معین می‌کند و آن هم به سه قسم الف، ب و جیم تقسیم کرده‌ایم، حال چرا الف، ب و ج نسبت به هم نسبت برای داشته باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تا این حد را بنده فهمیده‌ایم که اگر جهت ساز را که برای آن کلمه «برای» باید بنویسیم و عامل «برای» است را بخواهیم تقسیم کنیم اولاً بنا بر فلسفه تقسیمی که داشتیم باید تقسیم به سه بکنیم، ثانیاً موضوع در تقسیم باید حفظ شود.

برادر امیری: یعنی آن چه که به دست می‌آید زمان ساز و مکان ساز نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال سؤال دیگر این است که اگر گفتیم برای را حفظ کرده و آن را سه بار تکرار کنید، آیا برای را در هر سه حفظ کرده ایم، اگر «برای» برای آن ذکر کنیم که موضوع جهتی بودن آن از بین می‌رود موضوع حفظ نشده است پس «برای» را برای حفظ موضوع حفظ می‌کنید، بعد می‌گویید سه بار هم آن را تقسیم می‌کنیم یعنی سه تا «برای ذکر می‌کنم».

برادر امیری: یعنی در هر حال اولین تقسیمی که در موضع جهت ساز بنماییم سه چیز ارزشی به دست می‌آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سه تا برای به دست می‌آید چون ارزش یعنی «برای». آیا این برای ها با هم نسبت دارند یا منفصل از یکدیگرند؟ (قاعدتاً نسبت دارند) اگر با هم نسبت داشته باشند، برای ی منسوب چه چیز می‌شود؟

برادر امیری: منسوب به چی (به برای، به خودشان) هر سه نسبت به متوجه‌شان منسوبند منسوب به موضوعی هستند که تقسیم شده اند. (منسوب برای هستند، یعنی برای تقسیم شده است) یک موضوع خاص که به آن جهت ساز می‌گوییم تقسیم شده است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی «برای ساز» برای ساز تقسیم شده و تقسیمش هم بی وجه صورت نگرفته است. اینها نسبتی با همدیگر دارند؟ سؤال من همینجا است که آیا تنها به مقسمشان نسبت دارند و مصادیقی از آن هستند، اجرایی از آن هستند یا اینکه نسبت بین خودشان هم برقرار است.

برادر امیری: همین که ما تقسیم کردیم قطعاً رابطه را تمام کرده ایم، نمی‌شود که به وسیله چیز جدیدی نسبت جدیدی برای آنها پیدا کنیم.



حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال همین جاست که سه خصوصیت «برایی» ذکر شده است که با هم تغایر دارند. حال می‌خواهیم ببینیم هر چند اختلاف دارند لکن اتحاد آنها تنها از جهت ما به الاشتراک آنها که برای شاملی است که مقسم ما بوده است؟ یا خودشان هم در پدید آوردن آن عامل به یکدیگر نسبتی دارند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ای احسنت در اختلاف در تأثیر کم و زیاد راه دارد؟! (ج: نسبتاً همین طور است). یعنی نسبت تأثیر بیشتر و کمتر. حال آیا نسبت به همدیگر این نسبت تأثیر را دارند؟ (ج: خیر، نسبت به منتهی دارند، البته با یکدیگر مرتبط هم هستند.) ارتباطی که در یک وحدت ترکیبی دارند و اثر یکی را بیشتر می‌دانید و دیگری را کمتر، این چه چیز را تمام می‌کند؟

برادر امیری: این شبیه مسئله ای است که شما فرمودیدی جهت، زمان و مکان سه عاملی هستند که سهمشان در منتهی مساوی است می‌باشد. آیا آن را حل کردید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس سهمشان مساوی است، یک احتمال این است که اثرشان مساوی باشد، آنگاه اختلافشان از چه جهت است؟ همه اینها که برای هستند، تساوی که به معنی اشتراک است. (برادر سیف تساوی نسبت به هم؟) بله تساوی نسبت به هم.

برادر امیری: سه چیز اند اگر اختلاف از نسبت تأثیر آنها باشد پس نباید مساوی باشند، یعنی احتمال تساوی غلط می‌شود یعنی از زاویه نسبت تأثیر مساوی نمی‌توانند باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر از زاویه نسبت تأثیر اختلاف دارند، یا باید تقدم و تأخر در خودشان قائل بشوید یا در نسبت تأثیرشان. (ج: در نسبت تأثیر قائل می‌شویم). در این صورت اگر نسبت تأثیر کم و زیاد شد معنای مؤثرتر بودن و کم اثر تر بودن را می‌دهد. اگر کم اثرتر بودن و بر اثر تر بودن را گفتیم معنی برای و برای برای و برای برای برای نمی‌شود.

برادر امیری: نسبت به هم نه، ولی نسبت به منتهی شاید بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس سه تا برای داریم «برای»، «برای برای» و «برای برای برای».

برادر امیری: یک چنین چیزی یعنی اولی نسبت به دوم و دومی نسبت به سومی بیشتر اثر دارد، یعنی اگر سه تا ارزش ساز داشته باشیم، در جامعه ما می‌گوییم این از دیگری و از آن سومی ارزشی بیشتری دارد، نسبت به چی؟ نسبت به آن چیزی که ما در جهت ساز معیار ارزش دانسته ایم یعنی نسبت به نسبت تأثیر و عامل تأثیر شدن چون نباید فراموش کنیم که داریم جهت ساز را تقسیم می‌کنیم. پس اگر نسبت به تأثیر داشتن داریم می‌گوییم رتبه آنها مغیر است، در آن صورت آیا رتبه آنها رتبه تبع نمی‌شود؟

برادر امیری: همه مغیر هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال و نکته همین جا است که در جهت ساز هستیم، یعنی در عامل هستیم.

برادر امیری: سؤال این است که آیا یکی از آنها مغیرند و دو تای دیگر تابع؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال این است که اگر پذیرفتید نسبت تأثیر بیشتر در جهت و ایجاد دارد در آن صورت چه جوری می‌شود؟ در خود جهت نیستیم بلکه در جهت ساز هستیم چه نحوه ترتیبی پیدا می‌کند یعنی عوامل مغیر مجموعه را اصلی فرعی نمی‌کنید؟ اولی را تابع دومی و دومی را تابع سومی نمی‌دانید؟

برادر امیری: بیشتر و کمتر داشتن نسبت به منتهی روشن است اما اینکه از این مسئله چگونه می‌توانید رابطه تابع و متبوعی بین خودشان را نتیجه بگیرید؟ درست است که آنها خصلتاً همه دارای یک خصلت هستند اما چرا بین خود این سه رابطه تابع و متبوعی باشد؟ فرضاً اگر سه عنصر و سیستم آبرسانی، برق رسانی و سوخت رسانی را در اتومبیل جهت ساز اتومبیل بدانیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در جدول سازندگی تان که مجبور شدید بپذیرید که نظیر برنامه است نه اینکه خود برنامه باشد - و جهت شمول دارد در اینجا اقوی را شامل نمی‌دانید؟

برادر امیری: چرا شامل می‌دانیم لکن این سه را که شامل و مشمول نمی‌دانیم جهت ساز ۱ و ۲ و ۳ هم عرضند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: علت اینکه در جدول وضعیت پذیرفتید که شامل باشد چه چیز بود؟

برادر امیری: نسبت به زمان ساز و مکان ساز ارجحیت داشت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ارجحیت در وضعیت یعنی در نتیجه بود؟ (بله) آیا عین همان را در

بخشهای زیر آن نمی فرمایید تا معنی شامل و مشمولی پیدا کند؟

برادر امیری: از بخشهای زیر نیز دوباره باید شامل و مشمولی بنویسیم اینها را هم عرض می نویسیم، جهت

ساز، یک، دو و سه.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: متناظر به شامل و مشمول بودن، یعنی اصلی و فرعی و تبعی کردن نه

عین شامل و مشمول.

برادر امیری: تابع و متبوعی بودن را به نظرم تمام نمی کند.

برادر معلمی: چون وقت تمام است انشاء الله جلسه بعد بیشتر روی آن صحبت می کنیم، تنها همانطور که

گفته شد باید دقت کنیم که اگر تقسیم می کنیم مراعات سه بودن مبنای تقسیمات را بنماییم. یعنی وسطی

باید ربط و اشتراک ما بین دوئیت باشد پس هر سه چیزی که تقسیم کنیم برای مراعات مبنای سه کافی

نیست. نمی شود گفت بر سه چیز تقسیم می کنیم و هر چیزی که ارزش داشته باشد را آنجا بگذاریم، چنین

چیزی نمی شود مطلب دومی که باید مراعات شود این است که وقتی که از لحاظ جهت سازی اختلاف و

اشتراک می کنیم چه معنی است، از این راه باید حل شود و نه از راه دیگر، یعنی مشخص کنیم اختلاف و

اشتراک از لحاظ جهت سازی یعنی چه، همین طور از لحاظ زمانسازی و مکانسازی نیز معنی اختلاف و

اشتراک را معین نماییم.



۱۶۸۲

بسمه تعالی

چرا آثار زمانساز جهت ساز را در تقسیمات آنها نمی‌آوریم

چرا زمانساز بالاتر از مکانساز واقع می‌شود

«برای» نقش جهت سازی دارد و چون در جدول مکانی است باید شیء باشد

آیا چون جهت سازها هم عرضند نمی‌توانند حاکم و محکوم باشند

آیا جهت مراتب رشد زمانسازهاست

بسمه تعالی

مدل دوره سوم

جلسه ۱۲

تاریخ: ۱۳۶۹/۳/۲۷

برادر معلمی: اعوذ .... در جلسات واحد پنج سؤال مطرح شده که در مورد بعضی از آنها پاسخهایی مطرح شده

است سئوالات به ترتیب بحثی چنین است.

۱ - چرا آثار زمانساز مکانساز جهت ساز را در تقسیمات آنها نمی‌آوریم یعنی وقتی ما به جهت زمان مکان

تقسیم کردم به همان علت که آثار جهت و زمان را در مکان آورده ایم به همین علت وقتی مکان را به جهت

ساز و زمانساز و مکانساز تقسیم می‌کنیم باید آثار آنها را در یکدیگر بیاوریم در پاسخ به این سؤال گفته شد وضعیت جهت ساز و زمانساز و مکانساز با جهت زمان مکان متفاوت است، وقتی ما کیفیت را به جهت ساز تقسیم می‌کنیم جهت ساز همه کیفیت را می‌پوشاند یعنی همه کیفیت دارای ارزشی می‌شوند و نقش جهت سازی دارند و عین همین مطلب در تقسیم کیفیت به زمان ساز و مکان ساز برقرار است در بحث جهت زمان مکان که کیفیت شاملتری است کیفیت را به نحوه ای تعریف کرده این که این سه به هم دیگر ارتباط داشته باشند نه اینکه استاتیک سینماتیک و دینامیک درست کنیم که با هم مرتبط نباشند حالا اگر ما یک کل را برداشته و اجزاء به شرط ربط را در آنجا قرار دادیم این اجزاء به شرط ربط همان کل سابق اند و همان ارتباطاتی که سابق بر آنها بار بوده بر این اجزاء به شرط ربط هم بار می‌شود اگر گفتیم کیفیت مرکب از جهت ساز است این سه جهت ساز روی هم یعنی کل کیفیت و خود کیفیت همان ارتباطاتی که وضعیت کیفیت با سایر ابعادش (زمان و جهتش) داشته همانها هم بر این ۳ جهت ساز حاکم است فقط کاری را که باید انجام بدهیم این است که جهت ساز را که به ۳ جهت ساز تقسیم می‌کنیم چون می‌خواهیم به جای یک مقسم تقسیماتی را قرار دهیم آن تقسیمات خودشان با یکدیگر مبتنی بر تعیین در رابطه باید تقسیم شده باشند، اینکه برای حفظ ارتباط بخواهیم مجدداً آثار آن اشیاء را در این هم ملاحظه کنیم چون در رتبه شامل این کار را انجام داده ایم در رتبه های تحت شمول دیگر این کار لازم نیست چون اینها با هم مربوط شده اند و ما یک تقسیماتی را صرفاً سر جای مقسمشان قرار می‌دهیم.

۲ - چرا زمانساز بالاتر از مکان ساز واقع می‌شود، اینکه جهت ساز باید در بالاترین رتبه قرار گیرد امری تمام است اما چرا زمانساز باید شامل بر مکان ساز قرار بگیرد البته در مورد شمولیت جهت ساز هم مقداری بحث شد و گفتیم اگر کیفیت را از لحاظ جهت سازی و زمانسازی و مکانسازی می‌توانیم تقسیم کنیم از هر لحاظ که آن را تقسیم کنیم همه کیفیت است که تقسیم می‌شود و جهت ساز و زمانساز و مکانساز هم عرض یکدیگر نیستند چون که هر کدام آنها به منزله همه کیفیت اند و این بحث باقی ماند که یا جهت ساز زمانساز مکانساز را ۳ تقسیم جداگانه بدانیم که با یکدیگر ربطی نداشته باشند که در این صورت به درد برنامه ریزی

نمی‌خورد، وقتی هم بخواهند مربوط به هم باشند گفتیم از یک سنخی باید تقسیم بندی کنیم و بعد تقسیمات را در یکدیگر ضرب کرده تا هم تقسیمات کیفیت ما ریز تر شود و هم قابلیت جمع بندی داشته باشد بنابراین اینها را به صورت شامل و مشمول نه آن گونه که زمانساز از اقسام جهت ساز شود بلکه به این معنا که کیفیت را می‌شود از این سه لحاظ تقسیم کرد اول از لحاظ جهت سازی دوم زمانسازی سوم مکان سازی پس هم عرض یکدیگر نیستند و بی ارتباط با هم نیستند بلکه شامل و مشمول هستند بعد صحبت می‌شود چرا جهت ساز شاملترین باشد می‌گوییم زیرا برنامه ریزی ما برنامه ریزی رشد است که در این صورت مجبوریم هر وضعیتی را تبدیل به یک کلمه بنماییم تا بتوانیم با سابق و لاحق خودش آنرا مقایسه کنیم و رشد را بسنجیم شاخصه ما چون رشد است باید شاملترین تقسیم بندی ما از لحاظ ارزشی باشد و بقیه چیزها منحل در ارزش شوند ارزش نباید پایین قرار گیرد که در این صورت نیز مجبوریم ارزشهای جزئی را با هم جمع کرده و بالا قرار دهیم که کار عبثی است پس بدین علت جهت ساز در رده شامل قرار می‌گیرد صحبت دوم که چرا زمانساز در رده دوم قرار می‌گیرد در رشد و امر ملاحظه می‌شود یکی بحث ارزش دیگری به معنای افزایش و تغییر ارزشی که نوعی تغییر است پس اگر در شاملترین رتبه امورات ارزشی را گذاشتیم در رشد باید این ارزشها را تغییر دهیم پس تغییر ساز کیفیت باید رتبه دوم واقع شود یعنی باید ببینیم چه چیزی را باید دست گذاشت تا این ارزشها عوض شود بعد در رتبه سوم است که می‌گوییم این امر ارزش ساز و این امر زمانساز ضربترکیبی اشان در کجا واقع می‌شود که قسمت سوم موضوعیت می‌یابد و الا جهت ساز و زمان ساز در همان تعریف رشد افتاده است با همین استدلال شامل و مشمول قرار می‌گیرد.

۳ - اگر در تقسیمات داخلی جهت سازها و زمانسازها و مکانسازها باید آثار هر یک را در دیگری بیاوریم تقسیمی نخواهیم داشت و همه به صورت ستون زیر هم نوشته می‌شوند که نزدیک سؤال اول است یعنی اگر گفتیم در تقسیمات جهت ساز هم باید آثار زمانساز و مکانساز و بالعکس ملاحظه شود طبق همان چیزی که در بحث زمان مکان جهت داشتیم و مشخص شد که باید جهت ساز بالا و زمانساز تحت آن و مکانساز در مرتبه سوم قرار گیرد اگر در جهت ساز هم بخواهد آثار زمانساز و مکانساز ملاحظه شود باید تقسیمات اینها

به صورت شامل و مشمولی و عمودی زیر هم نوشته شود و می‌خواستند بگویند چون این مطلب لازمه آن صحبت است پس اینکه آثار را باید دره مدیگر بیاوریم اشکال دارد در پاسخ می‌گفتیم اولاً ستونی یا افقی نوشتن مهم نیست بلکه معنایی که از نوشتن بکار می‌آید مورد بحث است یعنی یک وقت می‌گوییم امر الف به ۱ و ۲ و ۳ تقسیم می‌شود فرقی ندارد که اینگونه بنویسیم اگر منظورمان این باشد که الف مرکب از ۱ و ۲ و ۳ یا الف تقسیم به ۱ و ۲ و ۳ می‌شود این دو هیچ فرقی ندارند یعنی اینها تقسیمات الف می‌شوند ولی یک وقت می‌گوییم کیفیت الف را می‌شود به صورتهای مختلف تقسیم کرد تقسیم الف از لحاظ عددی مثلاً ۱ و ۲ و ۳ می‌شود یک وقت از لحاظ رنگ تقسیم می‌کنیم سبز، آبی، قرمز می‌شود از لحاظ جنس تقسیم می‌کنیم چوبی، فلزی و شبه فلز می‌شود و این دو نحوه تقسیم با هم فرق دارد، حالا وقتی کیفیت را از یک لحاظ تقسیم می‌کنیم همه کیفیت در آن تقسیم وارد می‌شود مثلاً اگر از لحاظ رنگ کیفیت را تقسیم کردیم همه کیفیات را در بر می‌گیرد و چیزی باقی نمی‌ماند ولی وقتی گفتیم کیفیت مرکب از ۱ و ۲ و ۳ است اگر ۱ را کنار بگذاریم ۲ و ۳ کیفیت باقی مانده است پس این مطلب تفاوت عدمه ای است که بین تقسیمات جهت زمان مکان با جهت ساز و زمان ساز و مکان ساز است، پس وقتی جهت ساز زمانس از مکان ساز را تقسیم کنیم یا می‌خواهیم لحاظهای جدیدی را به لحاظهای قبل اضافه کنیم، مثلاً بگوییم کیفیت یک بار از لحاظ جهت سازی یک بار از لحاظ زمانسازی و یک بار از لحاظ مکان سازی تقسیم می‌شود و یک بار هم از لحاظ وزن و رنگ و حجم تقسیم می‌شود، و زیر این ۳ ردیفی که نوشته بودیم ردیفهای دیگری اضافه می‌شود که بعد هم به همین ترتیب نحوه شامل و مشمولی شان را پیدا کنیم و تقسیمات بالایی را در پایین تری ضرب کنیم که در پله اول اشکالی که به آن وارد است به هم خوردن مبنای تقسیم ۳ است و اگر هم به فرض بر مبنای ۳ باشند فرضاً ۹ تا باشند باید آنها یکبار با هم ترکیب شده و ۳ بشوند و ب عد ۳ به یک تبدیل شود.

یک صحبت دیگر این است که بگوییم به جای جهت ساز یا زمانساز یا مکانساز ما می‌خواهیم ۳ چیز را قرار دهیم نه در طول آنها و مشابه آنها بلکه یک چیزی به جای آنها، که در این صورت معنایش این است که این یک کل است که می‌خواهیم اجزاء به شرط ربط را سر جایش قرار دهیم اینکه ۲ جزء به شرط ربط خود



موضوع است به معنای ترکیب است و معنای هم عرضی را در اینها تمام می‌کند البته هم عرضی را یک وقت ممکن است به صورت ردیفی و یک وقت به صورت ستونی بنویسیم هیچ فرقی ندارد بنابراین روشن می‌شود که در تقسیمات داخلی جهت سازها و زمانسازها و مکانسازها ما تقسیمات آنها را باید بیاوریم و تقسیمات آنها از لحاظهای دیگر موضوعیت ندارد آثار آنها هم در اینها نمی‌آید بدین دلیل که موضع و تعریفش با آنجایی که جهت ساز و زمانساز و کانساز می‌گوییم فرق دارد زیرا آنجا تقسیمات از لحاظهای مختلف است که همه درباره شیء موضوعیت داشت اما در اینجا می‌خواهیم یک اجزاء به شرط ربطی را سر جای یکی از این تقسیمات قرار دهیم یعنی از لحاظ جهت سازی به این معناست که اینگونه انجام دهیم و این به معنای وارد کردن لحاظ جدید نیست و همچنین نیز لازم نیست آثار بقیه را در این نیز مطرح کنیم.

۴ - گفته شده «برای» نقش جهت سازی دارد و چون در جدول مکانی است باید شیء باشد چون در اینجا تقسیمات جدول ترکیبی است باید اینها شیء باشند و «برای» نقش شیء ندارد و نقش جهتی دارد که در این مورد صحبت نکرده‌ایم.

۵ - چرا رابطه جهت سازها و زمانسازها و مکانساز نسبت به هم رابطه توانی است یعنی در هم ضرب می‌شوند در این مورد نیز صحبت نشده است.

برادر سلیمی: سؤال من همان سؤال ۴ است وقتی «برای» می‌گوییم مفهومی که از «برای» منتقل می‌شود جنبه هدفی دارد یا یک ترتیبی را در یک مسئله ای اتخاذ می‌کنیم تا به یک چیزی برسیم که در اینجا می‌گوییم «برای» وقتی «برای» هست یعنی هدف یا جهت قرار گرفته است ولی آن وسیله ای که ما را به این جهت می‌رساند جنبه ترکیبی دارد در حقیقت چون ما در جدول مکان هستیم آن چیزی که به عنوان جهت ساز معرفی می‌کنیم خودش «برای» و هدف نباشد و باید در واقع کیفیت یا چیزی باشد که شیئیت داشته باشد که در ترکیب واقع می‌شود که آن شیء ما را به هدف می‌رساند که آن شیء طریقت برای رسیدن به آن هدف داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا شیء می‌تواند طریقت داشته باشد.

برادر: بله بنابراین که ما در جدول ترکیب هستیم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حتی در آنجا گفته شد که می شود خانواده را به لحاظ جامعه ملاحظه

کرد یعنی از لحاظ تأثیرش در چیز دیگر می توان ملاحظه کرد و این طریقت آیا می تواند «برای» هم باشد؟

برادر سلیمی: «برای» ظاهراً مفهوم هدفی و جهتی دارد این «برای» این کار است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «برای» یعنی مقصدی که مورد وثوق قرار می گیرد اگر یک چیزی

خودش غایت باشد اما غایت نهایی نباشد آیا می تواند طریق قرار گیرد (غایت واسطه ای)

برادر سلیمی: نسبت به کان طریق نهایی نمی تواند ولی نسبت به چیزهای پایین تری خودش مقصد است و

نسبت به بالاتر از خودش مرتبه ای است.

س: پس صرف احتمالش را می توان لحاظ کرد یعنی شیء طریق «برای» واقع شود.

برادر سلیمی: یعنی آیا خود شیء «برای» باشد؟ در این بحث اگر نسبت به هدف نهایی بگوییم اینها «برای»

واقع می شوند (وسیله واقع می شوند) ولی نسبت به مقاصد و طرق قبلی این «برای» مقصد واقع می شود،

بستگی دارد که این را نسبت به کدام امر بسنجیم، اما در این بحث چون جهت ساز را مطرح کردیم در اینجا

منظورمان کیفیاتی است که این جهت را می سازد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیفیاتی که مرتبه ای از جهت ما را می سازند همان جهت سازها

هستند، یعنی جهت مراتبی دارد که در جدول جهت است و این کیفیات متکفل رسیدن به آنها هستند.

برادر سلیمی: و همیشه نشان می دهند که ما در چه مرتبه ای هستیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بنابر اصالت ربط تعریفان از کیفیتهایی که جهت را می سازند چیست؟

چون همه اشیاء رابطه هستند جهت سازها هم رابطه اند، ما به الاشتراک و ما به الاختلاف جهت سازها چه

چیزی هستند، آیا جهت ساز بسیط است یا مرکب و اگر مرکب است آیا در آن ما به الاختلاف و ما به

الاشتراک وجود دارد یا نه؟

برادر سلیمی: بله وجد دارد اما از جهات مختلف می‌شود ما به اشتراک و ما به الاختلاف را بررسی کرد

(س): از جهت جهت سازی این رابطه چگونه است؟

ج: یک جهت ساز داریم از جهت اینکه در جدول مکان است باید زمینه ترکیبی داشته باشد.

س: حالا در درون خودش شما باید یک وجه اشتراک و وجه اختلاف به ما نشان دهید. جهت ساز ما یک

رابطه است و از جهت جهت سازی هم مورد نظر است دوئیت و ربط آنها را معرفی بفرمایید.

ج: آنچه که ما متوجه می‌شویم اینکه در مکان جهت سازی که وجود دارد یکی از ما به الاختلاف ها این است

که این جهت ساز جنبه مکانی دارد یا ما به الاختلاف دیگر هم این است که جنبه جهتی دارد یعنی مستقیماً

اثر در جهت دارد و ربط آنها ربط مکان و جهت است.

س: ربط مکان و جهت که همان جهت ساز است که در اینجا شما می‌فرمایید چون شیء است نباید مقصد

واقع شود که در اینجا شیء دارای مقصد معرفی شد البته بنابر صحبت‌های شما حالا شما در نفس جهت

سازی دوئیت و ربط را به ما تحویل بدهید، که این ۳ چیز چیست؟

ج: یکی جنبه مکانی داشتن یکی هم ربط به جهت داشتن و یکی هم ربط شامل این دو است یعنی ارتباط

مکان به جهت است و این سه تا روی هم جهت ساز است که به طور مصداقی همان اخلاق احکام و

تکنولوژی است.

س: در اینجا ۳ «برای» وجود دارد که یک «برای» و یک دومی نسبت به دو رتبه یا دو سطح و یکی از حاق

این تا حاق آن مشترک است.

ج: من در همان «برای» اشکال داشتم که اگر این را نسبت به پایین تری ها (زمانسازها و مکانسازها)

می‌گوییم این درست است ولی اگر نسبت به خود جهت می‌گوییم.

س: مگر نفس جهت ساز ربط بین جدول ترکیب با جهت نیست آن ربط را که نمی‌شود در خود این ذکر کرد

حالا چه این ستون یا یک کلمه باشد.

ج: شاید اینگونه بگوییم واضح تر باشد جهت ساز ملاحظه ترکیبات بر اساس جهت است یعنی وقتی ما مکان را از دید جهت نگاه می‌کنیم این جهت ساز است که دوئیت و ربط این مطلب باید ۳ مرتبه و ۳ تقسیم ملاحظه کنیم که اینها راب ه جهت مربوط می‌کند که آنها ۳ ترکیبند خلاصه هر چه باشد باید جنبه ترکیبی داشته باشد با خود جهت فرق می‌کند چون در جهت که می‌رویم خود جهت را داریم ولی در ترکیب که می‌آییم نیز باید ترکیب داشته باشیم.

س: در جدول جهت ما مراتب اخلاق را ذکر می‌نماییم صبر، تسلیم، رضا و ... مراتب «برای» است نه «برای»، «برای برای»، «برای برای برای».

ج: آیا یعنی تفاوت جدول جهت با جدول مکان فقط در این است که آنجا مراتب جهت ذکر می‌شود اما اینجا جهت ساز داریم مراتب جهت در جدول جهت است و در اینجا جهت ساز را داریم جهت ساز به قید جهت ساز بودن تقسیماتش از حیث ما به الاختلاف و ما به الاشتراک باید ۳ چیز باشد و ...

برادر معلمی: شاید منظور شما این باشد که وقتی درباره یک موضوع خاصی جهت سازها را معرفی می‌کنیم چون آن موضوع یک «برای» دارد این «برای» خود تکلیفی است اسم آن کیفیات را شما شیء می‌گذارید مثلاً در مورد جامعه وقتی می‌پرسیم جامعه برای چه چیزی درست شده است برای ۱ و ۲ و ۳ را نام می‌بریم که مثلاً تکنولوژی احکام اخلاق می‌شود به حساب شما تکنولوژی خود یک تکلیفی است احکام و اخلاق هم خود تکلیف است که در اینجا شما ۳ شیء مطرح می‌کنید اگر منظورتان این باشد که اشکالی ندارد چون آن شاخصه‌ای که در کیفیت ارزش آن را معرفی می‌کند خود تکلیفی دارد ولی اگر منظور دیگری دارید باید توضیح دهید اما یک وقت می‌گوییم این شیء «برای» آن شیء یا مثلاً مطلوب ما از ساختن فلان وسیله این امر خاص است و بقیه چیزها «برای» این مطلب است فرضاً ما در ساختن کولر مطلوبمان هوای خنک آن است که هوای خنک آن خودش یک تکلیفی است بعد می‌گویند این کولر که هدف از آن ایجاد هوای خنک است موتور، پمپ آب، در و پنجره می‌خواهد که می‌گوییم موتور و پمپ آب و ... برای این است که هوای خنک تولید کند لذا «برای» موضوع امر خاصی است که از یک بعد تکلیف دارد که شما اسم آن را شیء می-

گذارید ولی از بعد دیگر این شیء نسبت به سایر چیزها «برای» بقیه چیزها است یعنی بقیه چیزها درست شده اند تا این درست شود، چون این امر ارزشی است و از این لحاظ معنی «برای» می‌دهد.

برادر سلیمی: این نکته البته مورد نظر بود باضافه نکته دیگری که وقتی ما می‌گوییم جهت ساز در کیفیت اصل هستند کل کیفیت چیزهای غیر از این نیست یک موقع است که می‌گوییم جامعه را برای اخلاق، احکام، تکنولوژی می‌خواهیم یک وقت هم می‌گوییم وقتی جامعه را به ۳ جهت ساز تقسیم کردیم این کل جامعه است.

برادر معلمی: لحاظ آن با لحاظ زمانساز فرق دارد زمانساز و مکانساز و جهت ساز هر سه کل جامعه است در اینجا بعد خاص آن مورد نظر بوده است که زمانساز و مکانساز به تبع آن است، بعضی می‌گویند علت تشکیل جامعه این است که انسان یک نیازهای مادی دارد که به تنهایی قادر به برطرف کردن آن نیست پس مجبور است جامعه تشکیل دهد در دیدگاه این آقایان جامعه برای برطرف کردن نیازهای مادی انسان تشکیل می‌شود حالا این نیازهای مادی را می‌توان اسمی گذاشت مثلاً اقتصاد و یعنی جهت ساز جامعه اقتصاد است ما می‌گوییم جامعه درست می‌شود برپاارتقاء اخلاقی افراد جامعه یعنی آن کسی که ولایت دارد بتواند دست کسانی که قدرت سرپرستی خود را ندارند گرفته و آنها را رشد دهد، رشد اخلاقی و عقیدتی پس جامعه برای ارتقاء عقیدتی و روحی و اخلاقی و آن فرد کافر هم بگوید جامعه تشکیل می‌شود برای رفع نیاز مادی و رشد اقتصاد، آیا این را می‌توانیم «برای» بگوییم که البته این «برای» تکلیفی دارد که می‌توان آن را شیء نامید یا اینکه چون شیء می‌شود لفظ «برای» برای آن صحیح نیست.

برادر سلیمی: به نظر من می‌آید که «برای» را در جایی بیاوریم که جهت مورد نظرمان است بگوییم این جامعه درست می‌شود «برای» پرستی خداوند ولی اصل در جامعه طبعاً بگوییم اخلاق و احکام تکنولوژی است.

برادر معلمی: در اینجا ربط جهت ساز با جهت چیست؟

برادر سلیمی: جهت ساز وسیله اصلی برای رسیدن به جهت است.

برادر معلمی: جهت ساز امری است که از روی آن می‌توانیم بگوییم شیء به چه جهتی سیر می‌کند یا امری است که از روی طراحی آن در جهت خاصی قرار می‌گیریم حالا اگر اصل در حرکت ما جهت باشد بعداً آنی را که در جدول وضعیت می‌آوریم می‌گوییم جامعه برای این مطلب درست شده است که کفار می‌گویند جامعه برای رفع نیاز اقتصادی درست شده است که حتماً معنای رشد را در آن آورده است یعنی رشد اقتصادی و رشد نیازهای مادی مورد نظر است ولی ما می‌گوییم جامعه درست شده است برای رشد اخلاق به این تعریفها اصالتاً با شما فرقی نداریم اگر اختلاقی را مشاهده می‌کنید بفرمایید خلاصه اگر می‌گویید «برای» چون در جدول وضعیت است تکلیف پیدا می‌کند ما هم قبول داریم بنابراین اخلاق، احکام ... که هر کدام سر جای خودشان متکلیف است پس شیء است اما از یک نظر دیگر ما می‌گفتیم انسان اگر عامل ارزش سازش عقایدش باشد خلق شده است برای رشد در عقاید یعنی همه دست و پا و چشم برای رشد روح است و در ترکیب اگر بخواهید ملاحظه کنید بقیه چیزها منحل در این هستند، چون می‌خواستیم اخلاف و روح را رشد دهیم - دست و پا لازم داریم که این دست و پا داشتن خودش مطلوب نیست.

برادر سلیمی: صحبت سر همان «برای» است یک وقت ما اصولی را برای رسیدن به مقصدی قرار می‌دهیم در اینجا بکار بردن «برای» بیشتر معنا دارد تا اینکه بگوییم یک اصولی اساسی تر و اصولی فرعی هستند مثلاً به نظر من در جامعه صحیح تر این است که بگوییم جهت سازها اصولی اساسی جامعه اند که اصل اولیه و زیر بنای اول و یا دوم و سوم که جنبه کیفی دارد و در جهت که می‌رویم در آنجا برای اول و دوم و سوم را مطرح کنیم، جامعه برای پرستش درست شده است.

برادر معلمی: آن وقت وقتی می‌گوییم جامعه برای پرستش درست شده است آن پرستش را نباید در جدول اولی بیاوریم این «برای» در جدول وضعیت چطور می‌شود یک تکلیف است حال نسبت این تکلیف به بقیه چگونه است، چه چیز موضوع اصلی است؟

برادر سلیمی: مثلاً بگوییم زیربنا است.

برادر امیری: وقتی ما می‌گوییم مکانساز و زمانساز برای تحقق جهت ساز است شاید تصور ایشان این باشد که مفهوم «برای» در اینجا طریقت پیدا کند و این غیر از این است که بگوییم خود جهت ساز در حکم هدف است ما در اینجا منظورمان از هدف همان «برای» است زیرا اگر دقت کنیم آنچه را که ما می‌خواهیم به آن برسیم و در حقیقت ارزشمندی را می‌رساند این ارزشمندی طول محور «برای» می‌چرخد اگر اینگونه ملاحظه کنیم آن حالت طریقت راحل در آن هدفی می‌کنیم که خود هدف را به واسطه ارزشش در «برای» خلاصه کردیم.

برادر سیف: اگر جهت سازهای ۱ و ۲ و ۳ ماهم عرض باشند چون هر سه را جهت ساز می‌گوییم در این صورت نمی‌توانیم یکی از اینها را حاکم برد دیگری بنماییم ولو اینکه اثرش به عنوان یک عامل در مراحل رشد بیشتر باشد و آن جهت ساز حقیقی ما اگر این ۳ تا باشند همان مسئله پرسش و یا امری که حاکم بر این ۳ تا است اوست که برای حقیقی ما است و این سه تا نسبت به هم طریقت دارند به همین دلیل که این سه تا را کنار هم گذاشته ایم حاکم کردنی کی نسبت به دیگری یا نسبت به دو تای دیگر این منطقی نیست اگر به فرض اخلاق برای احکام و تکنولوژی هدف است در آن صورت اخلاق باید در بالا قرار گیرد و شامل تر اینها باشد و شمولیتش هم در آن جدول نشان داده شده باشد و شمولیتش هم به همین است که در بالا قرار گیرد و هم عرض هم نباشند و برای اینکه در جدولمان مبنای ۳ رعایت شود یک امر دیگری را کنار آن دو تا بگذاریم که ۳ می‌شود و اخلاق را به عنوان وحدت آن ۳ جهت ساز شامل بر مجموعه قرار می‌دهیم و ما از این مطلب بی‌نیاز نیستیم که یک شاخصه‌ای را به عنوان «برای» آخر ذکر کنیم و مراتب آن را هم داشته باشیم مگر اینکه خود این ۳ تایی را که نسبت به همدیگر ذکر می‌کنیم مجموعه تناسباتشان را به عنوان مراتب رشد ذکر کنیم یعنی اخلاق ۱ احکام ۱ تکنولوژی ۱ را رویهم معرف رشد قرار دهیم ولو اینکه یک چیز واحد مشخصی هم به عنوان امر چهارمی نخواهیم و بگذاریم و لیکن این سه چیز نسبت به همدیگر بگونه‌ای حاکمیت ندارند که بخواهیم یکی از آن را هدف بگیریم بلکه مجموعه آنها مورد نظر خواهد بود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: من یک سؤال می‌کنم شاید مطلب روشن شود شما اگر بفرمایید برای پرسشش خداوند باید مردم عبادت کنند افضل عبادتها کما به نشر کلمه توحید و ولی عادل است در مقابل مستکبرین عالم که پرچمدار کفرند پس ما برای اینکه بتوانیم خدا را بپرستیم می‌خواهیم به ولایت حقه کمک کنیم بعد برای اینکار دور هم جمع می‌شویم و یک عده کمک اقتصادی می‌کنند یک عده کمک سیاسی و ما هم انشاء الله تعالی کمک فرهنگی، پس نشتسن ما در اینجا و رابطه ای که با همدیگر داریم برای یک امر دیگری است... یا مثلاً می‌گوییم ضبط صوت، قلم، دفتر و غیره لازم است محلی برای نشتسن لازم است و ... به هر کدام هر در جای خود نیاز داریم یعنی همه اینها با «برای» نسبت دارند حال این بحث که تغییر اینها چگونه است که فرضاً تکنیکی که داریم دیروز ضبط صوت نبود و صرفاً قلم و کاغذ بود و امروز ضبط صوت است و فردا ممکن است چیز دیگری باشد که به عنوان مثال چیزی باشد که خودش هم ضبط کند و هم پیاه کند بنویسید و در صورت امکان خلاصه و جمع بندی هم بکند ولی باید توجه نمود که تغییر این تکنولوژی بخشی است زمانی اما اینکه در هر وضعیتی برای رسیدن به مقصد تکنیک خاصی را لازم داریم و یک روابطی را بین انسانها، روابطی را بین اشیاء و نیز روابطی را بین امور وحی - که حقیقت پرستش و امر حاکم بر آنهاست - لازم داریم و ملاحظه این سه «برای» غیر از این است که بگوییم جامعه در شکل صبر است یا رضا یا تسلیم، یعنی بحث از جهت ساز و اینکه مرتبه ها محقق نمی‌شوند مگر اینکه این امور فراهم باشد با مطلبی که درباره جدول زمانی و داشتن فرمول تغییر است دو حرف اند مثلاً اگر سیاست را به سه قسم و تحت هر یک از آنها سه فرهنگ و تحت هر یک از اینها نیز سه اقتصاد نوشتیم، قانون حاکم بر زمان را به دست آورده ایم و دال بر این است که سیاست دیرتر از فرهنگ و فرهنگ دیرتر از اقتصاد تغییر می‌نماید و در هر شیء که ملاحظه کنیم این مراتب تغییری ملاحظه می‌شود که مصداق آن در جامعه در سیاست، اقتصاد و فرهنگ می‌باشد و اینها حکم زمان و ساز جامعه را دارندو قطعاً مصداق آن در موضوعات دیگر، فرق می‌کند اما نفس فرمول چنان است که هر گاه در فرمول وضعیت ضرب شود، همه مراتب به دست می‌آید، حال در فرمول وضعیت اگر دقت کنیم آیا شیء «برای برای برای» دارد یا نه؟ اگر از بالا و از زاویه فلسفه نگاه



کنیم ما به الاشتراک و ما به الاختلاف در نفس ساختن جهت (و نه در جهت چرا که در جهت باید صبر و رضا و تسلیم را ملاحظه نمود اما در چیزهایی که متکفل ساخته شدن جهت هستند طور دیگری است) مثلاً می‌گویید ضبط صوت یا قلم و کاغذ، تکنیک همکاری فرهنگی است سپس می‌گویید یک رابطه‌ای هم ماهها باید با هم داشته باشیم فرضاً طبق منطق صوری یا جدول ضرب اقلیدسی یا فلان منطق کارها را محاسبه می‌کنیم، این هم خودش یک کیفیتی دارد و چیزی دارد که ارتباط ما با هم مبین تسلیم یک قانون خاص بودن است همین طور در کار گروهی که داریم یک شکل آن مباحثه است، یک شکلش آموزشی است و هر کدام هم احکام متناسب با همکاری را دارد فرضاً اگر شکل مباحثه ای باشد باید لحن بگونه‌ای باشد که با مدل آموزشی فرق کند، احکام مباحثه مبتنی بر جرأت دادن به طرف مقابل است نه اینکه بحث را یک طرف جلو بردن مو جرأت سؤال و بحث را از طرف مقابل گرفتن بنابراین شیء می‌تواند معنای «برایز داشته باشد زیرا وقتی می‌گوییم ضبط صوت آیا «برای» چیست؟ اصولاً ضبط صوت یک امکان و یک تکنولوژی است کما اینکه نوشتن نیز چنین است و هر کدام قواعدی خاص خود را دارد و در مجموع تکنیک نوشتن یا ضبط کردن را ارائه می‌دهد و همکاری بدون داشتن چنین بستری محقق نمی‌شود، یعنی سیر از رتبه صبر به رتبه بعد (تسلیم) نه بدون اموری که تغییر را محقق می‌کند (زمان ساز) ممکن است و نه بدون این تکنیکها (جهت سازها) هر کدام از اینها اگر نباشد یعنی بدون ملاحظه تکنولوژی، بدون احکام و ارتباطات و بدون رفتارهای روحی امکان پرستش خدا وجود ندارد چرا که پرستش خدا بدون حرکت عینی، ذهنی و قلبی میسر نیست و حتی اگر قواعد تغییر یعنی فرهنگ، سیاست و اقتصاد را هم داشته باشیم باز هم اینها بدون توجه به جهت سازها توانایی تغییر را ندارند، همین طور اگر ترکیبات حذف شود موضوعی برای حرکت نداریم و داشتن موضوع دال بر این است که از بعدی دارای جهت ساز است.

برادر سلیمی: شیء هم می‌تواند معنای «برای» داشته باشد ولی این در زمانی است که به تسامح زمانی را که برایش در نر گرفته ایم ملاحظه نکنیم، مثلاً وقتی می‌گوییم این تکنولوژی برای این روابط و مقررات، این

روابط و مقررات برای پیدایش یک حالت روحی است و این سه هم در آن واحد با هم هستند، بکار بردن این «برای» برای رشد است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوع زمانی که تغییر می‌کند بازگشت به یک امور تغییری که متکفل اینها هستند می‌کند، یعنی اختلاف سرعتها دارای فرمول خاصی است و برای هر چیزی اموری هست که موضوع آن هستند و امور زمانی اند مثل فرهنگ، سیاست و اقتصاد، همین طور موضوعاتی دارید که متکفل بعد جهتی هستند، یعنی مثلاً اگر شیء دارای سه بعد باشد و به ترتیب عبارت باشند از بعد ترکیب، تغییر و جهت شیء، وقتی شما ترکیب را مد نظر قرار دهید می‌گویید همه خصوصیات آنها را در اینجا ذکر کن و در فرمول که ضرب می‌کنید همه اش می‌آید و دیگر لزومی به تکرار نیست، برای این کار که لزومی به تکرار نباشد باید جهت سازها را در زمان سازها ضرب نمود در جهت ساز روی کلمه «ساز» باید دقت نمود (همین طور در زمان ساز و مکان ساز) و اینها بسته به اینکه موضوع چه باشد فرق می‌کنند و بدان معناست که در هر موضوع به ترتیب به دنبال سه چیز باشیم که متکفل «برای» متکفل «تغییر» و متکفل «ترکیب» باشند و این خود عبارتست از یک فرمول و قاعده عام برای هر وضعیتی، یعنی تحویل جهت ساز، مکان ساز و زمان ساز نسبت به هر موضوعی این امکان را به ما می‌دهد که جدول زمان آن را هم با فرمول دیگری درست کنیم و هر گاه این دو فرمول را در هم و نیز در مراتب آن ضرب کنیم کل برنامه را به ما تحویل می‌دهد یعنی جدول راهنمای بزرگی را به دست می‌آوریم که برنامه مصداق آن در عینیت خارجی می‌شود، کلیت داشتن خود این هم به این است که قابلیت ضرب شدن در هم نسبت به موضوعات مختلف را دارد، مثلاً نسبت به جامعه زمان سازها، اقتصاد فرهنگ و سیاست است در حالی که نسبت به فرد، تعلقات قلبی، ادارکات ذهنی، فعالیت‌های عینی است. ترکیبات و مکان سازها نیز در جامعه و فرد با هم فرق دارد، در جامعه خانواده، جمع و دولت اسلامی ولی در فرد مثلاً اندام انسان، روح انسان و نفس برزخی (بین روح و جسم) و یا سه امر دیگر مثل سر، قلب، سایر اندام است. بنابراین شیء را می‌توان به عنوان برای مطرح کرد ولی در هر حال سه «برای» با هم حضور دارند ولی در سه سطح و نه اینکه اول یک برای داشته باشیم، بعد دوم و سپس سوم،

تکنولوژی، احکام و اخلاق هر سه با هم وجود دارند و هر سه با هم هست که در محقق شدن عبادت یا رشد نقش دارند هر کدام که نباشد کارلنگ است، مثلاً در امور فردی اگر حرکات عینی را نسبت به فرد نادیده بگیریم حداقل این است که یک درجه از نقص در رشد واقع می‌شود حال اگر حرکات ذهنی نباشد، درجه دوم نقص واقع می‌شود و با نادیده گرفتن حالات روحی دیگر اصولاً رشد معنای ندارد، لذا انسان باید دارای روح، ذهن و قدرت فعل خارجی باشد و اینها در سیر به طرف صبر یا تسلیم، رضا، هم زمان با هم هستند هم حرکات نیتی، هم حرکات ذهنی و هم حرکات خارجی هر سه لازمه رسیدن به منزلت صبر، رضا و تسلیم است بنابراین کیفیت می‌تواند «برای» و واسطه برای «برای» واقع شود در عین حالی که با همدیگر نیز وجود دارند مثلاً هر یک از وسایل و ابزاری (مثلاً ضبط صوت) هک در این اطاق است برای کار فرهنگی است، دور هم جمع شدن ما نیز برای کار فرهنگی است ولو اینکه دور هم جمع شدن نسبت تأثیر بیشتری از هر یک از آنها در کار فرهنگی داشته باشد و از این بالاتر خلق و همدلی این جمع است که هم فکری می‌آورد و هم فکری است که همکاری عینی و عملی می‌آورد و اینها نیز ابزار آن است پس شیء بالواسطه می‌تواند مقصد واقع شود لذا عیبی ندارد که بگوییم تکنولوژی، احکام و اخلاق روی هم رفته جهت سازند.

برادر سلیمی: همه مطلب در همان مفهوم «برای» است گاهی می‌گوییم همه جامعه برای اخلاق است و چنین می‌گوییم که تعالی روح و وضعیت روحی جامعه در همه اشیائی که در جامعه است اصل می‌باشد و همگی برای پیدایش حالت روحی است لذا اگر توجه به رشد حالت روحی نداشته باشیم گفتن «برای» ممکن نیست ولی در غیر این صورت تنها می‌توانیم بگوییم حالت روحی در جامعه اصل است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مراتب تعالی روحی یک مطلب است که در جهت سازها علی القاعده مطرح نیست (س: همین طور است) و باید در خود جدول جهت بیاید. در این صورت آیا اینکه همه جامعه برای تعالی روحی انسان است یعنی چه؟ به عبارت دیگر در جدول جهت مراتب رشد اخلاق مطرح شده ولی از خود اخلاق اسمی آورده نشده است یعنی ما یک اخلاق یا یک روحی داریم و یک مراتب رشد روح، روح یک کلمه است، اگر بحث از مراتب رشد روح نیست و صرفاً توجه به روح داریم، روح عبارت است از یکی از

ارکان مهم جهت ساز که به آن اخلاق می‌گوییم و غیر از مراتب اخلاق (مراتب روحی) است و اخلاق را بدون احکام و نیز بدون تکنولوژی نمی‌توان جهت ساز نامید غرض از احکام رفتار متناسب با اخلاق است حال آیا لازمه آن اخلاق یک چنین رفتار متناسب با آن هست یا نه؟

برادر سلیمی: اگر اخلاق را بی جهت بدانیم، احکام متناسب با آن مطرح نیست و دیگر نمی‌توان گفت چه احکامی متناسب با چه اخلاقی هست و جامعه به هر حال روح دارد، احکام هم دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا تکنولوژی هم به عنوان روابط عینی موضوعی است که در عینیت جامعه وجود دارد حال اگر این را در جدول تغییر ضرب کنیم، چگونگی تغییر کردن اینها معلوم می‌شود و تغییرات آنها را می‌تان ملاحظه نمود حال اگر این تغییرات و عوامل جهت ساز در اختلاف سرعتها ضرب شد و سپس در این مراتب ضرب گردید، چه چیزی به ما می‌دهد؟ (س: بنا شد اینها در جدول جهت باشد و در این مرتبه نمی‌توانیم آنها را ضرب کنیم و اگر چنین باشد کل مدل می‌شود) آیا در کل مدل اینها به عنوان جهت ساز طرح می‌شوند یا نه؟ وقتی ضرب می‌شوند آیا اخلاق صبر، احکام صبر و تکنولوژی صبر می‌شوند یا نه؟ (س: بله) اگر می‌شود، بدان معنی است که در وضعیت چیزهایی را مطرح کرده‌اید (به عنوان جهت ساز) که متناسب با آن مراتب (مثلاً صبر) است یعنی اخلاق چیزی است متناسب با مسأله صبر و یکی از مراتب سیر روح را صبر می‌نامیم به عبارت دیگر جهت ساز امری است که متناسب با جهت است و نه اینکه خودش جهت باشد، البته خود اینها هم نسبت «برای»، «برای»، و «برای» ما هم دارند.

برادر سلیمی: به چه دلیل به اخلاق، «برای» گفته می‌شود؟ چون برای آن جهت است یا برای احکام؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: از آن حیث که اینها متکفل ساختن جهت هستند به آنها «برای» گفته می‌شود ولی نسبت به هم اگر چه اختلاف سطح دارند ولی بدان معنی نیست که با هم حضور نداشته باشند، یعنی همه آنها روی هم نسبت به جهت عاملند، هر سه آنها روی هم است که جهت سازند و نه یکی از آنها، مبتلا به عینی شما لزوماً هم اخلاق است، هم احکام و هم تکنولوژی و هر سه اینها هستند که در ساختن

شما اثر دارند و لذا است که به آنها جهت ساز گفته می‌شود ولو اینکه بین خود اینها امری بر امر دیگر مقدم است، یعنی اخلاق از نسبت تأثیر بیشتری از دو تای دیگر برخوردار است.

برادر معلمی: بحث دیگری آقای سیف فرمودند که به بحث آقای سلیمی نزدیک بود و آن مشتمل بر این بود که فرمودند: جهت مراتب رشد زمان سازهاست چرا که اولاً: وقتی ما در جدول جهت بحث می‌کنیم و ثانیاً وقتی از تغییر زمان ساز صحبت می‌کنیم، حالت رشد یافته این زمان ساز هم باید از جدول جهت به دست آید و این دو مطلب منجر به این شد که تصور شود که جدول جهت مراتب رشد زمان سازها می‌باشد و حال آنکه چنین نیست ولی به علت آنکه جهت سازها در زمان ساز و مکان ساز هم ضرب می‌شود و این دو به عبارتی منحل در آن هستند مراتب رشد اقتصاد، فرهنگ و سیاست هم بگونه‌ای ملاحظه می‌شود که اینک مراتب رشد خانواده، جمع و دولت نیز در آن ملاحظه می‌شوند، اما اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم که صد میدان تغییری فرضاً مربوط به اخلاق است که از آن حیث که اخلاق در اینها ضرب شده، به اینها هم نسبت داده می‌شود و در هر حال چیزی که باید توجه داشت این است که در جدول جهت ما مراتب رشد اخلاق را داریم و نه مراتب رشد فرهنگ، اقتصاد و سیاست البته چون ما در پی دقیق تر کردن یا ریز تر کردن وضعیت هستیم جهت ساز را در اقتصاد، فرهنگ، سیاست و سپس در خانواده، جمع و دولت ضرب کرده‌ایم، همین ضرب ظاهراً نشان می‌دهد که مراتب رشد اینها هم در جهت هست ولی در حقیقت مراتب رشد اخلاق است که در آنجا وجود دارد در حالی که بر اساس تعبیری که شما (آقای سیف) فرمودید زمان ساز است که اصل می‌شود و بعد از تقسیمات آن اخلاق، احکام و تکنولوژی می‌باشد ولی بحث ما عکس حالت فوق است، یعنی می‌گوییم جهت ساز در ترکیب اصل است و هم چیز بر اساس آن تنظیم می‌شود و اصولاً برای روشن شدن تقسیمات آن است که به زمان ساز و مکان ساز می‌پردازیم، همین طور در جدول زمان هم که از فرهنگ، سیاست و اقتصاد بحث می‌شود، به تبع اخلاق احکام و تکنولوژی است، یعنی می‌گوییم چون این سه رشد می‌کنند و می‌خواهیم در رشد آن رعایت اختلاف و اشتراک بشود، مجبور به آوردن عوامل زمان ساز می‌باشیم تا به واسطه آنها بتوانیم بگوییم در هر مرتبه ای چه اموری عوض شده و چه اموری ثابت می‌مانند،

فرضاً اخلاق اقتصادی عوض می‌شود ولی اخلاق فرهنگی و سیاسی سر جای خودش می‌ماند، در جدول جهت هم مراتب رشد جهت ساز مطرح می‌شود ولی چون تقسیمات در آنجا باید متناظر و متناسب با تقسیمات زمان ساز و مکان ساز باشد، در وضعیت، جهت ساز در زمان سازها و مکان سازها ضرب می‌شود اما این بدان معنی نیست که در جهت مراتب رشد زمان سازها وجود دارد بلکه مراتب رشد خود جهت ساز وجود دارد البته رشد آنها را هم به نوعی می‌توان به آنجا منسوب کرد منتهی به صورت ترکیبی و حالتی که در دیگران ضرب شده باشد.

مطلب دیگری که گفته شده این است که اگر ما بین سه جهت ساز رابطه برای باشد آیا اینها شامل و مشمول نمی‌شوند و بنابراین فرم جدول نباید عوض شود؟ در این رابطه هم باید توجه نمود که وقتی می‌گوییم بین اینها رابطه «برای» وجود دارد اینکه این «برای» بچه معناست و تناسب بین آنها چگونه برقرار می‌شود و در کجا کدام اول و بقیه تابع آن هستند و در کجا همه همراه هم هستند مطالبی است که در روشن شدن آن مؤثر است قبلاً می‌گفتیم اخلاق، احکام و تکنولوژی در ترکیب همیشه همراه همدیگر هستند، یعنی هیچ جامعه پیدا نمی‌شود که فقط اخلاق داشته باشد و دیگر احکام یا تکنولوژی نداشته باشد یا بر عکس، به عبارت دیگر یک حالت از هر سه همیشه وجود دارد و همراه با هم در ترکیب ملاحظه می‌شوند در بحث تغییر هم، صحبت از تغییر همین هاست ولی وقتی که اخلاق می‌خواهد به اخلاق دیگر تبدیل شود، هم زمان با آن باید احکام به احکام دیگر و تکنولوژی نیز به تکنولوژی دیگری تبدیل شود، مثلاً در فلسفه مادی بحث از این است که تکنولوژی اصل است و احکام و اخلاق متناسب با خودش را می‌آورد و یک نظر هم این است که احکام اصل است و تکنولوژی و اخلاق متناسب با خودش را می‌آورد (در مباحث هفته های اقتصاد این نظر مطرح می‌شد) ولی حالا به این نتیجه رسیدیم که این سه باید با همدیگر عوض شوند تا در یک حالت تعادلی راندمان بالا رود، البته چون بشر اختیار دارد - در حیطه اختیار خویش - می‌تواند تکنولوژی خاصی را اخذ کند و با طبع به تبع آن مجبور است احکام و اخلاقیات متناسب با آن را هم بپذیرد و همین پدیده‌هاست که مادیها از آن به عنوان اصل بودن تکنولوژی نام می‌برند در حالیکه تکنولوژی نیست که آنها را همراه خود

می‌آورد بلکه این انسان است که چون این تکنولوژی خاص را طالب است دو تای دیگر را هم می‌آورد عین این مطلب نسبت به اصل بودن احکام هم مطرح است، یعنی اگر بخواهیم احکامی خاص مثل جعاله، مضاربه و ... به همان ترتیبی که هست اجرا شود (بدون توجه به شرایط) در عمل یک آثار نامطلوبی دارد و مجبوریم که به تناسب آن تکنولوژی خاصی و اخلاق خاصی را هم برای مردم طرح کنیم، مثلاً اگر امروزه حکم دادن وام قرض الحسنه را بطور کلی بخواهیم اجرا کنیم و بگوییم هر کس وام می‌خواهد به او بدهید، وضعیت بگونه‌ای است که همه مردم در برابر صندوقها صف کشیده و تقاضای وام می‌کنند در حالی که اگر اخلاق خاصی که متناسب با قرض الحسنه است در مردم وجود داشت تنها کسانی که نیاز حیاتی داشتند وام می‌گرفتند، لذا است که می‌گوییم این حکم را نمی‌توان اصل قرار داد مگر اینکه اخلاق متناسب با آن هم ایجاد گردد تا امکان جریان آن حکم وجود داشته باشد بنابراین لازمه کارائی و بروز راندمان حقیقی این سه این است که در یک تعادل خاصی باشند و لذا باید از یک وضعیت که می‌خواهیم به وضعیت بعد برویم، این سه را با هم عوض کنیم و نه اینکه یکی را عوض کرده و دو تای دیگر را عوض نکنیم، به این ترتیب مشخص می‌شود که در ترکیب با هم هستند، در تغییر هم هر سه با هم عوض می‌شوند و در نتیجه شامل و مشمولی از لحاظ ارزشی تنها مربوط به برنامه ریزی است و نه مربوط به تحقیق، یعنی پیدا می‌شود و یا متناسب با آن می‌سازیم ولی در هنگام تحقق هر سه با هم محقق می‌گردند مثلاً می‌خواهیم در موتور انرژی شیمیایی به انرژی مکانیکی تبدیل شود و حرکات دورانی را نتیجه بدهد، در طراحی همین مطلب است که اصل شده و در رتبه اول قرار می‌گیرد، اما از آن جهت که تبدیل انرژی همراه با یک حرارت زیادی رخ می‌دهد لزوماً باید این حرارت به نحوی کنترل شود و الا منجر به ذوب دستگاه تبدیل انرژی ما می‌شود، لذا است که به تبع آن دستگاه خنک کننده ای هم طراحی می‌شود تا حرارت زیادی را خنک کند، یعنی در همان حالی که انرژی تبدیل می‌شود آب به نحوی گردش می‌کند و این دو هم زمان با هم کار می‌کنند، پس در طراحی هدفی را که داریم از طریق تبدیل انرژی شیمیایی به مکانیکی در رتبه اول مطرح می‌گردد و به عنوان لوازم این تبدیل

چیزهای دیگری ضرورت پیدا می‌کند ولی در موقع عمل این اصل و آنچه به تبع آن به دست آمده هم زمان (هم در ترکیب و هم در تغییر) محقق می‌شوند.

حال اگر به مطلب فوق توجه شود، از زاویه طراحی، سه چیزی که مطرح می‌گردد شامل و مشمول هستند و به عبارت تقدم و تأخر دارند (یعنی یکی اول طرح می‌شود و دو تای دیگر به تبع آن موضوعیت می‌یابند) ولی از زاویه عمل با هم واقع شده و با هم تغییر می‌نمایند و توضیح اینها در طراحی هنگامی است که سه جدول درست شود ما بخواهیم این سه جدول را ترکیب کرده و از آن برنامه ای خاص نتیجه بگیریم و خلاصه اینکه تقدم و تأخر و یا شامل و مشمول بودن اموری در موضع طراحی دلیل بر آن نیست که در موضع تحقق هم تقدم و تأخر داشته باشند.

برادر سیف: اگر ما موضوعی داریم که تغییر دارد، کیفیت تغییر آن است که مصرف رشد و نکس است و نه چیز اضافه ای، یعنی این خود کار اگر یک جور خاص تغییر کند خوب است طور دیگری تغییر کند خوبتر و طور سومی تغییر کند بهتر از حالت قبل است، هر نسبت ارزشی که می‌خواهیم به کیفیت بدهیم راجع به تغییر کیفیت است، همین طور ترکیب، زیرا زمان سازها و مکان سازها از هم جدا نیستند، چرا که موضوع موضوع متغیر مرکب است و اجزاء آن در حال تغییر است و وحدت ترکیبی این اجزاء یا به سمت رشد است یا به سمت نکس در جامعه هر چه بخواهیم نسبت ارزشی بدهیم به جهت تغییرات اوصاف زمانی است و نه چیزی بیشتر موضوع رشد و نکس همان وصف زمانی است منتهی جهت آن است و نه بیشتر، ملاً اگر مراتب رشد اخلاق جهت است، مراتب رشد اخلاقی یعنی رشد خاصی در فرهنگ، سیاست اقتصاد که در خانواده، جمع و دولت واقع می‌شود حال اگر مراتب رشد فرهنگ و سیاست و اقتصاد را با تناسبش بما بدهند برای اداره جامعه به سمت رشد به چیزی اضافه بر آن نیاز نداریم حالتی که حاوی رشد فرهنگ اقتصاد و سیاست است و روی هم می‌توان نسبت به حالت قبل رشد یافته تر دانست، مطلوب ماست پس این منتهی و حالتی که در جامعه پیدا می‌شود با هر اسمی، که باشد مطلوب است و باید به دنبال آن بود و طرح اخلاق، احکام و تکنولوژی هم تنها وجهش این است که راحت تر می‌تواند این تغییرات را به ما نشان دهد.



برادر معلمی: آیا منظورتان این است که جدول ساز لازم نداریم؟

برادر سیف: جهت ساز به این معنا لازم داریم که جهت سازم همان مراتب رشد اوصاف زمانی است.

برادر معلمی: آیا وجود عاملی که از روی آن ارزشمندی کیفیت مشخص شود در وضعیت لازم داریم یا نه؟ آیا به همان چیزی که زمان مشخص می‌شود، جهت نیز معین می‌گردد؟ آیا در این صورت جهت ساز از وضعیت حذف نمی‌شود؟ به عبارت دیگر ما در وضعیت سه امر را اثبات کرده ایم: جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز حال آیا شما در پی نفی جهت ساز هستید؟ اگر جهت ساز مصرف رشد مراتب اوصاف زمانی باشد، آیا چنین امری در جدول وضعیت چگونه انعکاس می‌یابد؟ (س: اسمش را چه ساز بگذارید) آیا همان اقتصاد، فرهنگ و سیاست است.

برادر سیف: تغییر فرهنگ به واسطه یک تغییر اخلاق، یک تغییر احکام و یک تغییر تکنولوژی توصیف می‌شود.

برادر معلمی: بحث از تغییر نیست، بحث از ارزش است که آیا در موضوع ما چیزی داریم که مبین ارزش آن باشد یا نه؟ وقتی گفته می‌شود همان امری که ارزش را معین می‌کند، همان هم تغییر را می‌سازد معنایش این است که جهت ساز و زمان ساز یکی هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما یک موضوعی داریم بنام جامعه که اجزائی بنام خانواده، جمع و دولت دارد و یک اختلاف سرعتهایی هم داریم به نام الف، ب و ج، یعنی در تغییر همه چیز با هم عوض نمی‌شود، لذا اگر خانواده، جمع و دولت و در نهایت جامعه تغییر کند این جامعه سه تا سرعت می‌خواهد، حال آیا سرعت مال خانواده است؟ خود خانواده که می‌خواهد تغییر کند سه سرعت می‌خواهد سرعت کند، سرعت متوسط سرعت تند و این سه سرعت که می‌خواهیم بدان معنی است که شیء و تغییر را لحظه کرده ایم و این سه سرعت تغییر ساز است یک چیز دیگری هم می‌خواهیم.

برادر سیف: بنابراین مراتب اوصاف زمانی را اگر داشته باشیم مراتب رشد را داریم و چیز دیگری احتیاج نداریم مگر اینکه ندانیم که خود این اوصاف زمانی رشدشان به چیست در آنجا مجبوریم یک چیز دیگری را

مطرح کنیم که توصیف گر کیفیت تغییر اینها باشد معنی کننده شد تغییر فرهنگی باشند و اگر این را داشتیم دیگر نیازی به اخلاق احکام تکنولوژی نبود چون معنای رشد فرهنگی معلوم نیست مطلب به آنجایی می‌کشد که یک چیز دیگری را معرفی کنیم که اسم ۳ عنوان ریزتر داشته باشد و مسئله ای دیگر نیز این است که بین خانواده جمع و دولت اختلاف سرعت لازم است یعنی اختلاف سرعت بین اوصاف زمانی خانواده جمع دولت لازم است و نسبت سرعتی اینها هم باید مختلف باشد و مختلف هم هست و به همین ترتیب جامعه می‌تواند یک رشد ممتد و متصل را به خاطر این اختلاف سرعت داشته باشد که مراتب رشدش در جدول جهت وسیله معرفی مراتب رشد...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا سرعت بین سیاست و فرهنگ و اقتصاد است یا خانواده جمع دولت یعنی بین عواملی که متکفل ساختن زمانند در حالی که بعد ترکیبند فرق بین عواملی که سازنده جهت اند و عواملی که سازنده اختلاف سرعتند بعد می‌گویید این اوصاف زمانی و آن اوصاف جهتی حالا در ترکیب ملاحظه می‌کنیم و آنها را در هم ضرب می‌نماییم و عرض من این است که این اختلاف سرعت بین خانواده جمع و دولت نیست...

برادر سیف: وقتی می‌گوییم فرهنگ خانواده و اقتصاد خانواده و سیاست خانواده، خود این قیدی ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بین این سیاست فرهنگ اقتصاد ۳ اختلاف سرعت قرار می‌دهید.

برادر سیف: این قبول است که فرهنگ سیاست اقتصاد به معنای کلی اختلاف سرعت دارند در فرهنگ خانواده و فرهنگ دولت اختلاف سرعت به همان فرهنگ و اقتصاد و سیاست است.

برادر معلمی: شما جداول گذشته را در مفاهیم دیگری مطرح می‌کنید و این مطلب ایجاد اشکال می‌کند اگر بین فرهنگ دولت و فرهنگ خانواده اختلاف سرعت باشد معلوم می‌شود که آنها هم زمانسازند، پس باید در مرتبه زمانسازها مطرح شوند، زمانسازها را اینگونه تعریف می‌کردیم «عواملی که با هم اختلاف سرعت دارند» کاری هم به خانواده جمع دولت یا اقتصاد فرهنگ سیاست نداشتیم بعد مصادیقش را پیدا می‌کردیم اگر یک

وقت آمدیم دیدیم که ما بین خانواده و دولت هم اختلاف سرعت است می‌گوییم اینها نیز عواملی سرعتی هستند و مکانساز نیستند.

اما صحبت دیگر آیا منظور شما این است که ما در جدول وضعیت احتیاج به جهت ساز نداریم و همان زمان ساز خودش جهت ساز است اگر اینگونه تعریف کنید زمانساز را بالای جهت ساز قرار می‌دهید در حالی که ما در اینجا اصالت را برای ارزش قائلیم نه زمان.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنچه که من از صحبت‌های آقای سیف متوجه شدم نمی‌خواهند مکانساز را در زمانساز مطرح کنند بلکه می‌گویند ضرب که می‌کنیم در آخر کار می‌گوییم اخلاق سیاسی خانواده در ضرب عیبی ندارد ولی این غیر از مکانسازی است نفس مکانسازی عاملیت برای تشکیل دادن موضوع است و اسم سرعت در آن نیست که اختلافی داشته باشند یا نداشته باشند.

برادر معلمی: اختلاف سرعت آن منسوب به ضرب شده اش است فرضاً اقتصاد خانواده با اقتصاد دولت نمی‌تواند اختلاف سرعت داشته باشد چون دو تای آنها اقتصاد اند اگر اختلاف سرعت داشته باشند معلوم می‌شود که اینها مکانساز نیستند.

برادر سیف: من می‌گویم اگر گرفته شد که بین خانواده جمع دولت اختلاف است اختلاف آنها در این است که فرهنگ دولت با فرهنگ خانواده اختلاف دارد.

برادر معلمی: اگر اینگونه گفتید دیگر مکانساز نمی‌توانند باشند.

برادر سیف: شما می‌گویید اگر خانواده جمع و دولت اختلاف داشتند باید جزء زمانسازها بروند صحبت ما این است که اگر اختلاف داشتند اختلافشان در فرهنگ خانواده نسبت به فرهنگ دولت است.

برادر معلمی: این مطلب چندین بار تکرار شده است که اگر در مکانسازها اختلاف سرعت مشاهده کردید آن موضوعات مصادیق مکانساز نیستند بلکه باید در زمانساز مطرح شوند در جهت ساز هم همینطور ارزش کیفیت به ارزش جهت سازها باز می‌گردد نه به ارزش زمانسازها بله، چون ارزش کیفیت در همه وجوه کیفیت جاری است تغییر کیفیت و همچنین ترکیب کیفیت در همه وجوه کیفیت نیز جاری است می‌شود

کیفیت را از هر طریقی ملاحظه کرد می‌شود گفت جامعه غیر از اقتصاد فرهنگ، سیاست چیز دیگری نیست، یا اگر همه چیزهای جامعه را بین خانواده جمع دولت تقسیم کنیم چیزی باقی نمی‌ماند همین طور جهت سازها، پس معلوم می‌شود ۳ تقسیم که به لحاظ های گوناگون ممکن است می‌شود از هر زاویه او را ملاحظه کرد ولی زاویه ای صحیح است که ارزش کیفیت را مشخص کند و آن باید بالا قرار گیرد اگر بگوییم جهت ساز همان زمانساز باشد می‌گوییم بله می‌شود بگونه ای صحبت کرد که جهت ساز و زمانساز و مکانساز همه یکی شوند اما اگر این ۳ یکی شدند برنامه ریزی محال است.

برادر سیف: ما هم این ۳ جهت ساز و زمانساز و مکانساز را به همان معنایی که شما می‌گویید یکی هستند یکی می‌دانیم و به همان معنایی هم که با هم مختلف اند مختلف می‌دانیم ما مراتب فرهنگ را با خود فرهنگ یکی نمی‌دانیم.

برادر معلمی: مراتب فرهنگ اگر در جهت ساز باشد اخلاق و احکام و تکنولوژی فرهنگ است مراتب رشد اخلاق فرهنگی است، آن جدول مراتب رشد فرهنگ در همه زمانهایش نیست ولی اخلاق در همه مهره هایش وجود دارد دلیلش هم همین است آنجا جدول جهت که درست می‌کنیم یک سری آن مربوط به فرهنگ یک سری مربوط به سیاست یک سری مربوط به اقتصاد است ولی همه اش مربوط به اخلاق است چون جدول رشد اخلاق است. خود جهت ساز است که رشد می‌کند، تمام خانه های زمانی را اخلاق شامل است نسبت رشد را هم به فرهنگ سیاست اقتصاد و هم به خانواده جمع دولت می‌دهیم ولی رشد را در جهت ساز می‌بینیم نه در زمانساز و مکانساز و اینگونه نیست که آن نسبت رشدی را که موضوع می‌دهیم همان نسبت رشد را به فرهنگ می‌دهیم بلکه آن نسبت رشد را به جهت ساز می‌دهیم ولی چون جهت ساز در زمانساز و مکانساز ضرب می‌شود ما دچار چنین اشتباهی خواهیم شد بحث رشد به جهت می‌آید رشد ارزش است نه رشد تغییرات.

همه اش مربوط به اخلاق است چون جدول رشد اخلاق است. خود جهت ساز است که رشد می‌کند، تمام خانه های زمانی را اخلاق شامل است نسبت رشد را هم به فرهنگ سیاست اقتصاد و هم به خانواده جمع

دولت می‌دهیم ولی رشد را در جهت ساز می‌بینیم نه در زمانساز و مکانساز و اینگونه نیست که آن نسبت رشدی را که موضوع می‌دهیم همان نسبت رشد را به فرهنگ می‌دهیم بلکه آن نسبت رشد را به جهت ساز می‌دهیم ولی چون جهت ساز در زمانساز و مکانساز ضرب می‌شود ما دچار چنین اشتباهی خواهیم شد بحث رشد به جهت می‌آید رشد ارزش است نه رشد تغییرات.

برادر سیف: ما که صرف تغییر را رشد نمی‌گوییم هر گونه که فرهنگ تغییر کند رشد آفرین نیست بلکه وقتی فرهنگی (۱) به فرهنگ (۲) تبدیل شد ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا سرعت‌های کیفیت آن وصفی را که داشت عوض می‌شود؟ می‌شود چنین صحبتی را کرد که بگوییم ۳ زمانسازی را که داشتیم موضوعمان عوض شد و ۳ چیز دیگر جای آن مصادیق را بگیرد.

برادر سیف: منظورمان این است که بلکه از اول تا آخر سیاست، فرهنگ، اقتصاد را داریم متهای شما می‌گویید جامعه که رشد کند فرهنگ سیاست و اقتصادش رشد می‌کند اگر در همانجا یک شاخصه ای برای رشدش داشته باشید مطلب تمام است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر می‌گویید غرض من از اختلاف سرعت این است که ۳ اختلاف سرعت جدید بیاید باید یک موضوع دیگر داشته باشید که آنها ۳ اختلاف سرعت جدید داشته باشد اگر فرمولش هم فرمول جدیدی باشد و ۱ و ۲ و ۳ نباشد عیبی ندارد یعنی اگر منطق دیگر و رشد ادراک دیگری پیدا کردید آن هم پیدا می‌شود ولی با همین رشد ادراک موجود و با همین منطق باید موضوعش را حفظ کنید که در این صورت می‌گوییم زمانسازتان عوض نمی‌شود و تا آخر کار همین است تا زمانی که ادراک شما از موضوعتان این است قاعده حاکم بر ضرب شدنش هم این است.

برادر سیف: می‌گوییم این اوصاف زمانی شما که نسبت سرعتی خاصی هم بینشان برقرار است رشد در آنها چه معنا دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اصلاً اینها رشد نمی‌کنند زیرا کلمه رشد را منسوب به فرمول زمانتان نمی‌توانید بنمایید مگر آنکه یا موضوع عوض شود و مثلاً از جامعه به منظومه شمسی تبدیل شود یا خود فرمول را می‌خواهید عوض کنید اگر هیچ کدام را نمی‌خواهید عوض کنید پس فرمول زمانی و زمانسازتان را هم در موضوع جامعه فرهنگ سیاست اقتصاد است و تغییر نمی‌کند حالا جامعه منحط تا جامعه عالی، اگر ادراکتان از جامعه همین باشد معنایش همان فرهنگ سیاست اقتصاد یا همان اختلاف سرعت است.

برادر سیف: ما می‌گوییم همه جا فرهنگ سیاست اقتصاد داریم چه در جامعه غربی چه در جامعه اسلامی، منتهی این فرهنگ، فرهنگ اسلامی است آن فرهنگ فرهنگ غربی و کفر است لذا این اوصاف اوصافی است که تغییر رشد در آن اوصاف واقع می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی فرهنگ یا سیاست جامعه رشد می‌کند یک ضریب فنی‌هایی بین اینها قرار دارد آیا در این ضرائب فنی هم رشد واقع می‌شود؟ فرضاً فرمول ۱ و ۲ و ۳ که ضریب فنی فرهنگ سیاست اقتصاد و فرمول زمانی است که بر همه موضوعات حاکم است طبق فرمول دوئیت و ربط به این فرمول حرکت می‌شود پس یک اختلاف سرعتی داریم و یک ضریب اختلاف سرعت چه منظومه شمسی حرکت کند چه این خود کار این فرمول بر آن حاکم است.

ثانیاً یک چیزی متکفل این امر در هر جا باشد مثلاً در منظومه شمسی می‌گویید خورشید ماه ستاره یا تشعشع یا ... شما می‌گویید در موضوع جامعه متکفل این فرمول یا وصفهایی که این فرمول را بعهدده دارند فرهنگ سیاست و اقتصاد است قید خصوصیت شخصیه تا الان ندارد و قیدش فقط جامعه است، چه جامعه الحادی چه جامعه اسلامی هم موضعش و هم ضریب فنی اش یکی است اگر این دو را ثابت فرض کردید سراغ عوامل جهت ساز می‌آیند، ۳ عامل بیان می‌کنید اخلاق احکام، تکنولوژی چه مسلم باشد چه کافر باشد؟ یک حرکتی عینی دارد، یک حرکتی بین انسانها دارد و یک حرکتی روحی هم دارد این ۳ عامل هم ۳ عاملی هستند که هم زمان جهت را می‌سازند جهت دنیا پرستی یا خدا پرستی بعد می‌گویید ۳ عامل هم هستند که معرف ترکیبات موضوعات هستند یعنی جامعه از یک چیزهایی ترکیب شده است که

خانواده جمع دولت است صفهای زمانسازیش هم فرهنگ سیاست اقتصاد و وصفهای جهت سازیش هم اخلاف احکام تکنولوژی است این ۹ وصف که در هم ضرب می‌شوند یک موضوع علیحده است ولی قبل از ضرب شدن آنها را مستقل ببینیم یک بار به عنوان ۳ بعدی که هر بعد تمام موضوع را شامل است یعنی از بعد فرهنگ سیاست اقتصاد که تقسیم می‌کنید تمام موضوع جامعه را می‌پوشاند نمی‌توانید چیزی را بیاورید که این سه تا در تغییرش شریک نباشند هیچ چیز را هم در جامعه نمی‌توانید پیدا کنید که تغییر نکنند. و تغییرشان نمی‌تواند این عوامل را نداشته باشد و این عوامل هم نمی‌تواند این ضریب فنی خاص را نداشته باشد وقتی می‌گویید من از نظر ترکیبی آن را کاری ندارم اوصاف تغییرش رامی خواهم و اوصاف جهتی هم که عرض شد پس تداخلی که در خاطرتان می‌آید که آن را تجزیه کنیم اول سراغ این است که فرمول مال همه چیز است ضریب فنی اش هم در مورد همه کیفیات یکسان است، چون فلسفه تغییرتان باید یکی باشد و نمی‌تواند هر جا یک فلسفه ای برای تغییر داشته باشید ممکن است شما بگویید این عام ترین فلسفه تغییری است که به درد نمی‌خورد که این یک بحث دیگری است شما یک تقسیمات عمومی باید داشته باشید تا بتوانید زمان را معرفی کنید گاهی بحثهای فلسفی آن است گاهی مکانیزم آن، مکانیزم آن اختلاف سرعت است و معنای اختلاف سرعت این است که به یک قانون فلسفی برسید، فرضاً حکماً می‌گویند همه حرکت‌های عالم به وجود بر می‌گردد شما می‌گویید تمام تغییرات به این قانون بقر می‌گردد پس هیچ وقت رشد به فرهنگ نمی‌تواند نسبتی پیدا کند رشت نسبت به جهت معنا دارد رشد را باید در امر جهتی صحبت کنید امری که موضوعاً امر سرعتی است ضریب فنی اش واحد است و تغییر نمی‌کند.

برادر سیف: من هم این را پذیرفتم و با هم حرکت می‌کنیم پس فرهنگ از اول تا آخر وجود دارد منتھی تغییر در دامنه فرهنگ صورت می‌گیرد همین که تفاوت در فرهنگ پیدا می‌شود معنایش این نیست که فرهنگ به کرهنگ تبدیل شود بلکه رشد در فرهنگ به همان معنای مصطلح، شما می‌گویید رشد در فرهنگ به این معنا است که رشد در اخلاق حاصل شود می‌گویم این منافاتی با آن ندارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس معنای رشد در فرهنگ رشد در ضریب فنی اش نیست تغییر عواملش هم نیست اگر این دو تا ثابت باشد دیگر زمان موضوع رشد قرار نمی‌گیرد همه حرف ما اینجاست یعنی این پسوند رشد نمی‌تواند بیاید، وصف برای رشد نمی‌تواند بیاید وصف برای رشد را باید یک جای دیگر ببرید که همان جهت ساز است تکنولوژی، احکام، اخلاق است آنجا هم بحث رشد است می‌گویید رشد در اخلاق پیدا می‌کنید و به تبع آن احکام هم زمانش رشد پیدا می‌کند و به تبع آن تکنولوژی هم زمان آن رشد پیدا می‌کند یعنی اخلاق در مرتبه صبر پایین تر از اخلاق در مرتبه رضا است احکامش و تکنولوژی هم پایین تر است باز خود این عوامل جهت ساز که جهت را می‌سازد خودش در رشد عوض نمی‌شود بلکه برای ساختن مراتب عامل هستند، خودشان همیشه هستند در صبر می‌آیند اخلاق تکنولوژی احکام وجود دارد در رضا هم این سه وجود دارد، در تسلیم هم همین طور پس موضوع قرار گرفتن برای رشد اگر به معنای تبدیل باشد یا تغییر نسبت‌های ضریب فنی پیدا شود این چنین چیزی اصلاً برای زمان نیست زیرا اگر بنا باشد با حفظ موضوع در دو زمان دو فرمول برای زمان داشته باشید جامع زمانی ندارید یعنی فرمول ندارید که بتوانید منتقل کنید.

و السلام علیکم



## جلسه سیزدهم ۶۹/۳/۳۰

بسمه تعالی

فهرست جلسه سیزدهم

- «برای» نقش جهت سازی دارد و شیء است
- چرا تقسیمات داخلی جهت سازها و زمانسازها و مکانسازها رابطه توانی دارند
- تغییر نرخ شتاب به کجا باز می گردد
- ربط سرعت ساز شتاب ساز و نرخ شتاب
- آیا در هر تقسیم یکی نسبت به دیگران اصل می شود
- آیا با تغییر نرخ شتاب انفصال پیدا می شود
- تقسیمات چه شرطهایی باید داشته باشد
- دو احتمال در مورد ربط زمانسازها
- آیا این تقسیمات محتاج بحث کمیت است
- ادامه بحث ربط بین زمانسازها
- چند جمله اخلاقی



بسمه تعالی

مدر دوره سوم

جلسه: ۱۳

تاریخ: ۶۹/۳/۳۰

برادر معلمی: بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات واحد مقداری در مورد همان مطالبی که در جلسه مشترک قبلی بحث شده بود بحث شد چون به نظر دوستان به آن سه سؤال قبلی هنوز پاسخ تمام کننده‌ای داده نشده بود.

یکی در مورد اینکه چرا تقسیمات داخلی جهت سازها، زمانسازها و مکانسازها آثارشان لازم نیست در یکدیگر دوباره ضرب شود و مانند جهت، زمان و مکان نیست. چرا در یک جا آثار را ضرب می‌کنیم و در جای دیگر ضرب نمی‌کنیم.

دوم درباره اینکه «برای» نقش جهت سازی دارد و چون در جدول مکانی است باید شیء باشد. که در اینجا گفته شد هر چند ما در بحث جهت می‌گوییم برای و در بحث تغییر می‌گوییم تغییر و در بحث ترکیب می‌گوییم ترکیب، ولی چون در جدول وضعیت هستیم، اینها جنبه شیئیت دارند یعنی وقتی می‌گوییم برای منظورمان برای ساز است و هنگامی که می‌گوییم مثلاً «برای برای» منظورمان برای برای ساز است و هنگامی که در این جدول می‌گوییم تغییر منظورمان تغییر ساز است و وقتی می‌گوییم تغییر منظورمان تغییر ساز است، یعنی عاملی که تغییر تغییر که مثلاً شتاب باشد را می‌سازد. و به همین ترتیب به هر یک از اینها یک قید اضافه شده است که بدین وسیله شیئیت پیدا می‌کند، یعنی عاملی می‌شود که آن عامل تغییر یا ارزش ترکیب را برای ما می‌سازد و نشان میدهد.

بعد سؤال سوم مطرح بود که آیا جدول جهت مراتب رشد زمانسازها هست یا مراتب رشد جهت است، و آیا در جدول وضعیت لازم است که تنها دو ردیف زمانساز و مکان ساز را داشته باشیم یا اینکه نه به جهت ساز هم احتیاج داریم که این بحث هم مربوط به جلسات قبل بود.

آنچه که بحث اصلی بود و در جلسه مشترک گذشت نتوانستیم به آن بپردازیم و در جلسه واحد پیرامون آن مقداری صحبت شد، در این مورد بود که چرا تقسیمات جهت ساز و زمانساز و مکان ساز، یعنی تقسیمات داخلی خود اینها، رابطه توانی نسبت به هم دارند، یعنی در همدیگر ضرب می‌شوند، چرا می‌گوییم «تغییر»، «تغییر تغییر» یا عین همین را در مورد برای، یا عین این را در مورد ترکیب می‌گوییم و بعد می‌فرموده اند که به این مطلب چند اشکال وارد است.

یک اشکال این است که ما این تقسیمات را برای خود موضوع می‌گفتیم بنابراین اگر بحث «برای» باشد اینها ارزش ساز موضوع هستند، لذا مثلاً نمی‌توانیم بگوییم چرایی و برای دومی به اولی و سومی هم به دومی بر می‌گردد، یا عین همین مطلب را در مورد تغییر بگوییم زمانسازها عواملی بودند که حرکت موضوع را می‌ساختند، نه اینکه بگوییم دومی حرکت اولی را می‌سازد و سومی هم حرکت دومی را می‌سازد، اینها نسبت به موضوع مطرح می‌شوند، اگر به این ترتیب بین اینها ربط برقرار کردیم اینها شامل و مشمول می‌شوند در حالی که اینها باید هم عرض باشند و بعد مثلاً می‌گفتند ما بین این سه چون هم عرض هستند باید یک تناسبات دیگر وجود داشته باشد. فرضاً در بحث تغییر که می‌رسیم بگوییم سه سرعت در اینجا داریم که یکی کم یکی متوسط و یکی زاد می‌باشد. یا در بحث ارزش بگوییم سه امر و عامل داریم که یکی داریم ارزش کمتر یا ایجاد کنند ارزش کمتر، یکی دارای ارزش متوسط یا ایجاد کننده ارزش متوسط و یکی هم ایجاد کنند یا دارای ارزش زیادتر است. و در مورد ترکیب هم عین همین مطلب را بگوییم، یعنی یکی را ایجاد کنند یا دارای ترکیبات کوچکتر، یکی ایجاد کننده یا دارای ترکیبات متوسط و یکی هم ایجاد کننده یا دارای ترکیبات بزرگتر بدانیم. نه اینکه نحوه ربط آنها به شکل ضرب شدن آنها باشد.

در پاسخ به این مطالب گفته می‌شد این دو اشکال بر ضرب توانی وارد نیست هر چند ضرب به شکل توانی ممکن است از ابعاد دیگر اشکال داشته باشد، زیرا این نحوه ربط خاصی که دارند اینها را از ارزش ساز یا تغییر ساز یا ترکیب ساز بودن برای اصل موضوع خارج نمی‌کند. یعنی اینکه می‌گوییم بین دومی و اولی یک نسبت به این نحو برقرار است اینگونه نیست که دیگر نسبت به موضوع هیچ کاره شده باشد، اینکه بگوییم این جهت

ساز جهت ساز اصلی است و دو جهت ساز دیگر به تبع این معین می‌شوند، یا یک تغییر ساز اصلی است و دو تای دیگر به تبع آن می‌باشند و یا یک ترکیب ساز اصلی داریم و دو تای دیگر تابع آن هستند دلیل بر آن نیست که همان اصلی‌ها مهم باشند و آن دو تای دیگر که فرع هستند اصلاً قابل حساب نباشند و بی‌اثر و بی‌نقش باشند، بلکه وقتی تغییر ساز یا سرعت می‌گوییم این تغییر ساز یا سرعت برای موضوع است، وقتی که می‌گوییم تغییر ساز این تغییر (که شتاب ساز می‌شود) باز هم شتاب ساز در مورد اصل موضوع است. و وقتی که می‌گوییم تغییر ساز این شتاب (که مثلاً نرخ شتاب سازی می‌شود) باز نسبت به اصل موضوع است. بنابراین برقراری این نسبت خاص باعث خارج شدن آنها از حالت هم‌عرضی و شامل و مشمول شدن آنها نسبت به هم نمی‌شود و اینگونه نیست که این امر باعث فراموش شدن موضوع شود زیرا سرعت، شتاب و نرخ شتاب که می‌گوییم همه نسبت به اصل موضوع است یا وقتی برای نسبت ترکیب درست می‌کنیم باز همگی نسبت به اصل موضوع هر چند این نسبت بین آنها برقرار باشد آنها را هم از هم عرضی نمی‌اندازد یعنی باز وقتی در موضوع نگاه کنیم سرعت و شتاب و نرخ شتاب با یکدیگر حضور دارند نه اینکه موضوع الان دارای سرعت باشد ولی شتاب نداشته باشد، یا دارای شتاب باشد ولی سرعت نداشته باشد، یا در مرحله ای باشیم که دارای نرخ شتاب باشد ولی شتاب و سرعت نداشته باشد، بلکه سرعت، شتاب و نرخ شتاب یک مخلوطی است و یک مرکبی است که هر سه با هم این حرکت و تغییری که موضوع دارد را می‌سازند پس این موضوع با هم عرضی آنها نیز منافات ندارد.

یک اشکال ممکن است به این بحث وارد شود. و آن اینکه وقتی تصوراً می‌گوییم شتاب حافظ تغییرات تغییر و نرخ شتاب حافظ تغییرات نرخ شتاب است بپرسند تغییرات نرخ شتاب به جا بر می‌گردد؟ قبلاً اینطور جواب می‌دادیم که چون مبنای تقسیمات سه است ما نمی‌توانیم تغییر چهارم و عامل چهارمی در ترکیب وارد کنیم و باید عوامل را به نحوی انتخاب کنیم تا تنها سه عامل داشته باشیم و نه بیشتر و بعد بگوییم آنچه تغییرات نرخ شتاب را می‌سازد امری است که جایگاه آن در این موضوع نمی‌باشد یعنی اگر خواست نرخ شتاب هم عوض شود موضوع باید به موضوع دیگر تبدیل شود، این موضوع کشش و ظرفیت تغییر چهارم را

ندارد. بنابراین باید نرخ شتاب به نحوی انتخاب شود که تغییر نرخ شتاب به معنی تغییر موضوع باشد پس این اشکال را هم به ترتیب فوق حل کردیم بعد گفتیم اصولاً در دور قبلی بحث هم چون دیدیم بحث تغییر آسانتر مفهوم می‌شود. همین جا شروع کردیم که وقتی یک موضوعی در حال تغییر است فاصله بین دو نقطه را در یک فاصله زمانی طی می‌نماید، اسم نسبت بین مسافت به زمان را سرعت گذاشتیم و عاملی که باعث می‌شود سرعت این مقدار باشد را سرعت ساز می‌گوییم که به آن عامل اولیه گفتیم. بعد می‌گفتیم در این قسمت می‌خواهیم عاملهای زمانساز و زمان شما را بشناسیم، که از روی آنها بتوانیم معین کنیم در آینده موضوع به کجاها خواهد رسید یا اگر بخواهیم موضوع به جاهای خاصی برسد طوری تنظیم نماییم که در زمان مورد نظر در آن موافقت خاص حاضر باشد. فرضاً اگر یک ماشین با سرعت یکنواخت و ثابت پنجاه کیلومتر در ساعت در جاده معینی در حال حرکت است می‌توانیم پیش بینی کنیم که در چه ساعتی به چه شهرهایی می‌رسد. و یا بر عکس اگر بخواهیم در ساعت معینی ماشین به شهر خاصی برسد باید سرعت خاصی داشته باشد که می‌توانیم آن را معین نماییم، بعد عین همین مطلب را در مورد خود همین عامل سرعتی که باعث می‌شود موضوع دارای این سرعت باشد می‌گوییم که آیا خود ثابت می‌باشد؟ یا تغییر می‌کند؟ می‌گفتیم خودش نیز تغییر می‌نماید، می‌گفتیم در این صورت اگر دومی را نشناسیم یعنی شتاب این موضوع یا شتاب سازی موضوع را نشناسیم آیا می‌توانیم پیش بینی کنیم که موضوع در فلان ساعت در کجا است؟ یا می‌توانیم طراحی کنیم که در چه ساعتی کجا باشد؟ جواب منفی است، بنابراین لازم بود که عامل دوم را بشناسیم که هر چند ربط عامل دومی نسبت به عامل اول ربط ضربی بود یعنی تغییر است، و لیکن شتاب را برای موضوع می‌سازد و نه برای جزء هم عض خود و بعد همین تحلیل را هم برای نرخ شتاب بکار می‌بردیم که نرخ شتاب هم در مورد موضوع اصلی است و نه نسبت به شتاب دلیل توقف در این رتبه را و عدم طرح مرتبه چهارم و پنجم را هم که قبل از این توضیح دادیم.

عین همین تحلیل را که در مورد زمانسازها به کار بردیم در مورد جهت سازها و مکانسازها نیز بکار می‌بریم، پس با این تحلیل که در سابق داشتیم این اشکال وارد نمی‌شود که این سه هم عرض یکدیگر نیستند و هم

عرض یکدیگر حضور ندارند، بلکه می‌بینیم سرعت شتاب و نرخ شتاب، همین طور جهت ساز ۱، ۲، ۳ و مکانساز ۱، ۲، ۳ با نسبتی که ما بر قرار کردیم همراه با همدیگر در موضوع حضور دارند، و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز در مورد اصل موضوع است و نه در مورد فروع موضوع لذا دو اشکال وارد شده بر طرف می‌شود. باز سؤال می‌شد که آیا در این تحلیل یکی از اینها نسبت به بقیه اصل نمی‌شود؟ جواب می‌دادیم این امر حسن آن است و نه عیب آن، یعنی در بحث جهت ساز که می‌رسیم برای جهت ساز سوم یک نحوه اولویت وار شدیت قائل می‌شویم و این باعث می‌شود که در طراحی اول آن را معین کنیم و سپس دو تای دیگر را به تبع آن معین کنیم، در طراحی تقدم و تأخر دارند که یکی از آنها اول انتخاب می‌شود و بعد دو تا دیگرش متناسب با آن پیدا می‌شود. ولی در موضع عمل که می‌رسیم هر سه با هم واقع می‌شدند و تقدم و تأخر نداشتند و چون این برنامه ریزی برنامه ریزی عمل است، در عمل وقوعشان همراه با یکدیگر است ولی در برنامه ریزی یکی نسبت به دیگران تقدم وار شدیت پیدا می‌کند.

در بحث زمانسازها هم باز همین مطلب را به صورت دیگری می‌توانستیم بگوییم که عامل «تغییر ساز شماره سه» یک نحوه ارشدیت و اولویتی نسبت به تغییر سازهای یک و دو دارد، مثلاً اگر در جامعه تغییر ساز سه را ولایت قرار دادیم مطلوبمان این خواهد بود که هر چه سریعتر در ولایت تغییر پیدا شود تا به ولایت بهتری از حالت فعلی برسیم، چون این تغییرات ولایی بدون تغییرات مقدماتی که همان تغییرات هم عرض آن است وقوع پیدا نمی‌کند لذا نمی‌توانیم تغییر در ولایت را به سرعت انجام دهیم، که آن را در گذشته چنین مثال می‌زدیم که وقتی حکومت، حکومت اسلامی می‌شود هر چند اجمالاً برای همه روشن است که فرم ساختار نظام مدیریت کشور که از سابق مانده است با اسلام هماهنگی کاملی ندارد و فرضاً اگر بگوییم فرم ولایتی گذشته‌ها که ولی جامعه در هر شهری نماینده‌ای قرار می‌داد که به صورت خود گردان در ابعاد اقتصادی و فرهنگی عمل می‌کرد اسلامی بوده و بهتر از فرم متمرکز فعلی با این تعداد و کیفیت از وزارتخانه‌ها باشد باز هم تبدیل سریع و یکسبه فرم مدیریت متمرکز فعلی به آن نظام مدیریت غیر متمرکز غیر ممکن است و با اشکال مواجه می‌شود، اولین مانع و اشکال آن است که استانهای فعلی از نظر اقتصادی نمی‌توانند خود گردان

و خود کفا باشند تا مثلاً هر یک از ولات وجوهات شرعیه منطقه خود را جمع کند و خرج استان خود نماید. می‌گوییم الان وضع مملکت به نحوی است که وابسته به ذخائر نفی یک یا چند استان خاص است لذا آن نظام ولایتی فعلاً قابل اجرا نیست. مگر آن که فرم ساختار اقتصادی به نحوی بشود که این ولایت‌ها از نظر اقتصادی بتوانند خود گردان بشوند تا امکان مدیریت منطقه ای خود گردان فراهم شود. عین همین مسئله فرهنگی هم هست. از این رو هر چند برای ما ساختار مدیریت مطلوب چنان که ذکر شده باشد لکن یک امورات دیگری در کنار آن لازم است که وجود ندارند، لذا باید یک حرکت و تغییرات دیگری انجام دهیم تا شرایط تحقق آن امر ولایی جدید حاصل بشود، پس در اینجا ما هم از لحاظ تغییر سازی، یک تغییر ساز نسبت به تغییر سازهای دیگر در هنگام برنامه ریزی یک نحوه ارشدیت پیدا می‌نماید هر چند در موضع عمل هر سه اینها یک نحوه هماهنگی و همراهی لازم دارند، در مورد ترکیب ساز نیز همین مطلب را می‌شود گفت پس این اشکال هم که یکی از این سه برای دو تای دیگر اصل شود نه تنها اشکال نیست بلکه حسن هم هست.

تنها مطلبی که در بحث سابق باقی ماند این بود که در ابتدای طراحی در بحث جدول وضعیت سرعت، شتاب و نرخ شتاب را مطرح نمودیم ولی هنگامی که خواستیم جدول مراچی را بکشیم دیدیم اگر بخواهیم سرعت، شتاب، نرخ شتاب را مطرح کنیم، وقتی نرخ شتاب عوض می‌شود هم زمان باید شتاب و سرعت‌ها عوض شود بنابراین در تغییر نرخ شتاب یک انفصالی پیدا می‌شود، دقت کردیم و گفتیم وقتی مثلاً نرخ شتاب از حالت یک به حالت دو می‌رود روی چه شتابی این تغییر صورت می‌گیرد، آن شتاب ثابت که در همان حال عوض نمی‌شود، بعد در آنجا یک مثالی می‌زدیم که فرضاً اتومبیل دارای سه عامل گاز و دنده و سوخت باشد، که بعضی ماشینها و موتورها هست که با دو رقم سوخت می‌تواند کار کنند، حال اگر فرض کنیم هر سه این عوامل تغییر ساز باشند یعنی در سرعت آن وسیله مؤثر باشند، یکی ایجاد سرعت، دیگری شتاب و سومی ایجاد نرخ شتاب می‌کند بعد می‌گوییم وقتی اتومبیل یا یک سرعتی حرکت می‌کند وقتی می‌خواهیم دنده را عوض کنیم سرعت را که به صفر بر نمی‌گردانیم و سپس به دنده دو برویم، بلکه می‌گفتیم اولین سرعت دنده



دو آخرین سرعت دنده یک است و آخرین سرعت دنده دو اولین سرعت دنده سه است، لذا هیچ گاه از حرکت باز نمی‌ایستد و سکون پیدا نمی‌شود بلکه آخرین سرعت قبلی اولین سرعت بعد می‌شود، این مطلب را در چارت مراحل آوردیم که وقتی سرعت، شتاب و نرخ شتاب را درست می‌کردیم همیشه آنجایی که شکاف می‌افتاد و تغییر سرعت بالاتری بود پایین تری‌ها را با هم مشترک قرار می‌دادیم و می‌گفتیم اینجا دیگر مطلب جدیدی واقع نمی‌شود، با اینکار مدل یک مقدار به این نزدیکتر شد که بگوییم اینها دارای سه سرعت مختلف هستند، نه اینکه یکی نسبت به بقیه اصل باشد، یعنی نرخ شتاب حافظ تغییرات شتاب و شتاب حافظ تغییرات سرعت نیست، بلکه این موضوع طرفینی است، سرعت هم حافظ تغییرات شتاب است، یعنی وقتی می‌خواهیم از شتاب یک به شتاب دو برویم، چون آخرین سرعت شتاب یک اولین سرعت شتاب دو است، این سرعت خود دو شتاب را به یکدیگر وصل می‌نماید، یعنی دو شتاب در سرعت صفر اصلاً نمی‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند، نمی‌شود ماشین بایستد و بعد شتابش به شتاب دیگری تبدیل شود، بلکه یک سرعت خاصی برای رفتن از این شتاب به آن شتاب می‌خواهد، فرضاً از سکون نمی‌توان با دنده چهار حرکت کرد یک جای خاصی می‌توان شتاب را عوض کرد یک نحوه هماهنگی لازم دارد، از این صحبتها ممکن است بیشتر این مطلب به ذهن بیاید که اینها سه سرعت هستند که کمأ اختلاف سرعت دارند و شامل و مشمولی یک طرفه نباید باشند زیرا در آن صورت در تغییر آخری شکاف حاصل می‌شود که این مورد نظر نیست بنابراین گفتیم آن اشکالها که بگوییم چرا رابطه توانی بین آنها برقرار است وارد نیست بلکه باید این مطلب را حل کنیم و بر این مطلب دقت نماییم که در موضع جدول وضعیت هر چیزی که برای تقسیمات پیدا می‌نماییم اولاً باید شیئیت داشته باشد، و همراهی داشته باشند، یعنی تقدم و تأخر و شامل و مشمولی نباشند که وقتی در ترکیب که به آنها نگاه می‌کنیم یکی شامل بر دیگری باشد، یا در ترکیب و وقوع ترکیبی که به آن نگاه می‌کنیم یکی زودتر از دیگری پیدا شود بلکه در هر یک از این تقسیمات همراهی آنها با هم شرط است، این یک نکته، نکته دیگر اینکه این اموراتی که ما بین آنها تناسبات خاص برقرار می‌کنیم راجع به موضوع اصلی باشند و در داخل اجزاء گم نشوند. مطلب دیگری که باید در نظر بگیریم این است که وقتی

جهت ساز یا زمانساز و یا مکان ساز را تقسیم می‌کنیم فرمول دوئیت و ربط را رعایت نماییم، هر سه مطلبی که پیدا کنیم و کنار هم قرار دهیم نمی‌تواند مقبول باشد بلکه باید آن سه به نحوی باشند که دوئیت و ربط بین آنها لحاظ شود آن هم دوئیت و ربطی که متناسب با این موضع باشد. پس این مسئله که باید بین اینها تناسب برقرار کنیم حرف تمامی است این هم که تناسب باید مبتنی بر اصالت رابطه باشد حرف تمام شده ای است لکن در اینجا دو تصور مختلف می‌توان داشت که ظاهراً هر دو با تعیین در رابطه سازگار است. یکی اینکه بگوییم مثلاً سرعت ۲ ربط بین سرعت ۱ و ۳ است و فرض دیگر آن که بگوییم «سرعت»، «سرعت سرعت»، «سرعت سرعت سرعت» که شتاب ربط بین سرعت و نرخ شتاب است، که ظاهراً این دو با مفهوم تعیین در رابطه جور در می‌آیند. حال با دقت بیشتر ببینیم کدامیک از این دو احتمال را در این موضع لازم است به کار ببریم.

برادر حسینیان: اگر محصور بین این دو احتمالی که در آخر مطرح کردید باشیم ظاهراً بنابر استدلالی که در زمانسازها داشتیم در تغییر باید هر سه زمانساز با هم حضور داشته باشند اگر این برای ما اصل در اثبات قضیه باشد لا جرم باید بپذیریم که سه مطلبی که مثلاً در سرعت، شتاب و نرخ شتاب عنوان شد بیشتر با فرمول سازگار است، چون سرعت و شتاب و نرخ شتاب هر سه هم عرض با هم در هر سه حضور دارند یعنی اینطور نیست که در سرعت اولی شتاب یا نرخ شتاب نباشد. اما اگر گفتیم سرعت کمتر، سرعت بیشتر سرعت کمتر حضور ندارد، اینها در طول هم حاصل می‌شوند، مثل اینکه بگوییم اول اقتصاد را عوض کنیم، بعد فرهنگ و بعد سیاست را عوض کنیم که سرعتش بیشتر است. اما وقتی که می‌گوییم سرعت، شتاب و نرخ شتاب این سه هم عرض هم حرکت می‌کنند و کیفیت را تغییر می‌دهند، با این تفاوت که شتاب و نرخ شتاب شدت حرکت زایی آنها متفاوت است و نرخ شتاب سرعت بیشتری نسبت به آن دو ایجاد می‌کند، بنابراین به دلیل آن که سرعت، شتاب و نرخ شتاب هر سه می‌توانند با هم حضور داشته باشند با فرمول قبلی ما سازگار است و آن را به هم می‌زند، اما اگر محصور به این دو احتمال نباشیم و فرمول دیگری بیاید تا بر اساس آن سه تا سرعت ساز را با یکدیگر ترکیب نماییم و در عین حال سه تا نسبت تأثیر داشته باشند با توجه به اینکه

ما به دنبال سرعت ساز هستیم و نه خود سرعت، مثلاً در مقایسه اثر پدال گاز، دنده و سوخت با هم در اتومبیل این سه را باید از نظر نسبت تأثیری بسنجیم، یعنی باید سه تا اینجور چیز پیدا کنیم، نه اینکه این سه را از حیث وجه اشتراکشان ملاحظه کنیم. یعنی می‌گوییم سه تا سرعت داریم منتهی نسبت بین سرعت‌های آنها اینگونه است، اما وقتی می‌گوییم سه تا سرعت ساز داریم حالت شیئی و موضوعیت و کیفیت پیدا می‌کنند و رابطه آنها را هم از لحاظ نسبت تأثیری می‌توان ملاحظه نمود و رابطه آنها را با هم نیز از لحاظ نسبت تأثیری می‌شود محاسبه کرد که بگوییم این دارای نسبت تأثیر و قدرت بیشتری است، آن یکی قدرتش کمتر است، آن یکی قدرتش متوسط است. یکی چنین تصویری.

برادر معلمی: این مطلب که فرمودید به شکل سرعت، شتاب و نرخ شتاب بودن ترجیح دارد شاید وارد نباشد. همانطور که می‌فرمایید سرعت، شتاب و نرخ شتاب با همدیگر مخلوط می‌شوند و در تغییراتی که موضوع دارد همراه همدیگر واقع می‌شوند، احتمالی هم که گفته شد اینها سه تا سرعت در موضوع هستند، باز این سه سرعت مختلف مربوط به سه جزء از اجزاء آن موضوع است که سرعت موضوع مرکب از سرعت این اجزاء است فرضاً در اتومبیل سرعتی که چرخها دارند با سرعت چرخش میل گاردون و سرعت حرکت پیستونها با یکدیگر مساوی نیستند، در حالی که سرعت حرکت اتومبیل حاصل ترکیب تغییرات مختلفی است که اجزاء آن دارند، یعنی همراهی به این معنی است که این سه دسته که سه سرعت مختلف هم دارند همیشه همراه با هم یک سرعتی دارند یکی سرعتش ده است و دیگری سیزده و سومی هفده است، که مثلاً اولی سرعتش بیست می‌شود، دومی بیست و شش و سومی سی و چهار می‌شود، یعنی این سه متناسب با همدیگر یک حرکت‌هایی دارند. بنابراین این مسئله را می‌توان به این طریق توضیح داد و حل کرد.

برادر حسینیان: اگر واحدهای این سه یکی باشد، در فرضی که ما اقتصاد را واحد برای فرهنگ و سیاست قرار می‌دادیم، آنگاه آیا دیگر می‌توانیم بگوییم که سه تا چرخ دنده با سه تا سرعت در یک ماشین حرکت کنند؟ آنها قطعاً واحدهایشان یکی نیست.

برادر معلمی: مثل همان بحث فرهنگ اقتصاد و سیاست که می‌گفتیم همیشه، یک فرهنگ یک اقتصاد و یک سیاست همراه با هم هستند ولی سرعت عوض شدنشان فرق می‌کند، بعد که سرعت کل این جامعه را می‌خواهیم ببینیم که چیست و مثلاً با چه سرعتی به طرف خدا می‌رود یا از خدا دور می‌شود و به طرف جهنم می‌رود، باید ببینیم که سرعت عوض شدن اقتصاد، فرهنگ و سیاست آن جامعه چقدر است. اینکه سرعت اقتصاد را کمتر از فرهنگ و فرهنگ را کمتر از سیاست بدانیم به معنی آن نیست که این سه همراه هم نباشند و با یکدیگر ترکیب نمی‌شوند، اختلاف سرعتها دلیل بر عدم ترکیب و عدم همراهی آنها با هم نیست بلکه این سه سرعت بر سه قسمت مختلف موضوع حاکم هستند و این مجموعه با تناسباتی که با یکدیگر دارند، سرعتی را برای مجموعه ایجاد می‌نمایند، بنابراین این طور هم می‌توان گفت.

برادر سلیمی: بسم الله الرحمن الرحيم: یک نکته باید در مورد این موضوع که اگر زمانسازها دارای سه سرعت مختلف باشند را در نظر بگیریم و آن این است که اگر ما از لحاظ زمانی موضوع را به سه سرعت مختلف تقسیم نماییم، و بگوییم یک عده از کیفیات و اشیاء موضوع دارای سرعت الف، عده ای دیگر سرعت ب و عده ای دیگر سرعت ج را دارند این سه سرعت هم با یکدیگر مختلف هستند که این سه روی هم سرعت موضوع را می‌سازند، در آن صورت به نظر می‌آید اینها سه تا سرعت جدای از هم می‌شوند که در موضوع نمی‌توانند وحدت پیدا کنند مگر آن که این سه تا سرعت را به نحوی تعریف کنیم که تعریف هر یک از آنها متکی به بقیه باشد و اینها بودن همدیگر تعریف نشوند، اما در مورد سرعت، شتاب و نرخ شتاب یک چنین چیزی می‌توانیم بگوییم که شتاب بدون سرعت معنی نمی‌دهد و شتاب همان تغییرات سرعت است و در عینیت هم شتاب را مستقل از سرعت نمی‌توانیم پیدا کنیم. وقتی که تغییراتی واقع شود، به عاملی که باعث خود تغییرات اولیه بوده است می‌توانیم شتاب بگوییم، در این صورت با هم وحدت ترکیبی پیدا می‌کنند و می‌توانند در یک موضوع جمع شوند، و الا سه تا سرعت منفصل از هم خواهند شد که در یک موضوع نمی‌توانند جمع شوند. سه سرعت خود با یکدیگر باید مربوط باشند و الا مجبورید به وسیله عامل دیگری این سه را با یکدیگر مرتبط کنید تا وحدت ترکیبی حاصل شود.

برادر امیری: بسم الله الرحمن الرحيم: شاید مشکل عمده ای که داشتیم این بود که ما از زمانسازها شروع کردیم، اگر این را مقداری کلی تر کنیم بهتر است، در خورد زمانسازها که می‌آییم بحث تغییر عنوان می‌شود در حالی که ما یک بحثی می‌خواهیم شامل بر هر سه نوع و قسمتی که برای جهت عنوان می‌کنیم. شاید درحقیقت اگر یک فرمول جهت، زمانی و مکان باشد را پیدا نماییم و بعداً در وضعیت به لحاظ خصلت خاص ترکیبی آن مسئله هم عرضی را مطرح نماییم و در جای دیگر هم قید مناسب با آن موضع را می‌خورد، به هر حال اول باید فرمولی پیدا کنیم که حاکم بر جهت ساز زمانساز و مکانساز باشد، اگر بخواهیم این روش را پیش گیریم همان طوری که آقای معلمی فرمودند چند مطلب غیر قابل انکار را می‌توانیم تمام کنیم (و آن را مقدمه اینکار قرار دهیم)، یعنی ما از هر زاویه ای که وضعیت را تقسیم کنیم سه قسمت پیدا می‌کنیم که در قالب دوئیت و ربط باید مطرح شوند، یعنی به نحوی باید هم عرضی داشته باشند و از طرف دیگر از یک سنخ هم باشند، اگر گفتیم یک سنخ باشند، فرضاً از زاویه جهت ساز که در نظر بگیریم سه جهت ساز پیدا می‌نماییم آیا سه تا چیز را اگر ما به عنوان خصلت جهت ساز عنوان کردیم وجه اشتراک آنها جز همان اشتراک در جهت ساز بودن چیز دیگری هم خواهد بود؟ اگر وجه اشتراکشان این شد ما باید به دنبال وجه اختلافشان بگردیم. و قاعدتاً وجه اختلافشان جز کمی از وجه اشتراک نیست. یعنی اگر سه تا جهت ساز داشتیم باز دوباره سه مقدار از «برای» داریم با هر مقیاسی که برای «برای» و برای «تغییر» بگوییم، این سه کم از تغییر اعم از این است که رابطه آنها توانی باشد یا به صورت سه عددی که در کنار هم قرار می‌گیرند، بنابراین اگر بیان فلسفه کمی شود و رابطه کمی این سه امری که اختلافشان صرفاً از لحاظ کمی است مشخص شود مطلب تمام است، البته خود این مسئله نیز با یک بن بست مواجه است و آن اینکه تا جدول وضعیت را نداشته باشیم شاید مشخص کردن نحوه رابطه کمی کار مشکلی باشد، بنابراین بحث سر این است که اگر از یکی از اینها مثلاً از زمانسازها که شما شروع فرمودید شروع نماییم، هنگام تعمیم مطلب به جهت سازها و مکان سازها دچار مشکل خواهیم شد یعنی خصلتی که ما برای تغییر عنوان می‌کنیم همان خصلتی نیست که «برای» دارد لذا باید یک مقدار عام بحث کنیم.

مطلب دیگری که به نظر من رسید این است که در مسئله «تغییر تغییر تغییر» ایرادی که در مراحل به سرعت، شتاب و نرخ شتاب گرفتیم، آن ایراد به خود مفهوم «تغییر تغییر تغییر» وارد است، یعنی اگر زمانسازها بخواهند این رابطه را داشته باشند منطقاً این ایراد به آن وارد است یعنی نمی‌توانیم یک چنین رابطه ای بین آنها برقرار نماییم. یعنی این جور نیست که بگوییم فقط به سرعت، شتاب و نرخ شتاب این ایراد وارد است اما اگر گفتیم «تغییر تغییر تغییر» این ایراد وارد نباشد آن بحثی که شما فرمودید فرق می‌کند و سرعت و شتاب و نرخ شتاب ممکن است مصداق «تغییر»، «تغییر تغییر» و «تغییر تغییر تغییر تغییر» نباشد ولی به نظر من می‌رسد اصولاً نفس خود «تغییر»، «تغییر تغییر» و «تغییر تغییر تغییر» به نحوی است که با این بحث جور در نمی‌آید یعنی با رابطه زمانسازها منطقاً سازگار نیست. (چرا؟) برای اینکه اگر بنا باشد اینها نسبت به هم این رابطه را داشته باشند، بعد دیگر ارتباطشان نسبت به نتیجه هر کدام که بخواهند زمانساز نتیجه باشند و درعین حال ارتباط منطقی داشته باشند جور در نمی‌آید. (چرا؟ دلیل چیست؟) می‌گویم برای اینکه شما می‌خواهد بحث را نسبت به نتیجه عنوان کنید، بخصوص این مطلب در «برای» بیشتر ظاهر می‌شود.

برادر معلمی: شما که فعلاً بحث تغییر را می‌گفتید. می‌گفتید اشکال بر سرعت شتاب و نرخ شتاب وارد است و اصلاً بر تغییر تغییر تغییر و .... هم وارد است. بر تغییر تغییر و .... که هیچ و بر نرخ شتاب، شتاب و سرعت هم که وارد نشد، و اگر ما بین آن دو رابطه سرعت و سرعت و تغییر تغییر تغییر باشد، وقتی هم می‌گوییم سرعت، شتاب و نرخ شتاب نسبت به موضوع اصلی خواهد بود، نه نسبت به کنار دستی آن، این اشکال که به این وارد نبود.

برادر امیری: بله آن موقع می‌خواستیم ثابت کنیم که اینها سه مصداق برای زمانساز هستند، آن موقعی که می‌خواستیم این را عنوان کنیم می‌گفتیم سه چیز می‌خواهیم که آینده موضوع را برای ما بدهند، ولی گویا پذیرفته ایم. در حالی که اصل سؤال همین است که چرا زمانسازها باید این نحو رابطه را داشته باشند، یا در فرمول بالاتر آن چرا اگر وضعیت را خواستیم تقسیم کنیم، اقسام وضعیت باید این گونه باشند، کلی عرض

می‌کنم که بعد در تغییر هم همین سؤال مطرح می‌باشد - اگر آن را کلی کنیم معلوم « می‌شود که ما باید یک چیزی را در اینجا عنوان کنیم که اعم باشد از تغییر و برای و مکانساز بعد آمده ایم در یک مصداق آن استدلال می‌نماییم.

برادر معلمی: شما چند صحبت می‌فرمایید یک موقع می‌فرمایید باید کلی بحث کرد و وارد یکی از آنها نشد، صحبت دیگر این است که اگر در بحث تغییر بیاییم یک اشکال به سرعت، شتاب، نرخ شتاب وارد است که آن اشکال هم به سرعت، شتاب و نرخ شتاب نیست بلکه به اصل تغییر، تغییر تغییر و تغییر تغییر است. می‌گویند که این اشکال وارد نیست آن بحث که باید کلی بحث نمود سر جای خود ولی این قسمت دوم که می‌فرمایید این اشکال وارد است چون باید درباره اصل موضوع صحبت کرد، می‌گوییم خوب نتیجه اش که درباره اصل موضوع می‌شود.

برادر امیری: تبلور این را اگر می‌خواستیم در چارت مراحل بیاوریم، ایرادی که نسبت به تحول می‌گرفتیم، شاید رفویی هم که کردیم نسبت به چارت مراحل کافی نباشد همان طور که شما فرمودید اگر نرخ شتاب را عوض کنیم تحول می‌نماید اگر رابطه تغییر و تغییر تغییر و تغییر تغییر هم که باشد تغییر سه را هم که بخواهیم تغییر دهیم باز تحول می‌نماید.

برادر معلمی: حال با این توضیح که اضافه کردیم، و گفتیم که وقتی می‌خواهد نرخ شتاب عوض شود آخرین شتاب نرخ شتاب اول، اولین شتاب نرخ شتاب دوم است، اشکال رفع می‌شد.

برادر پیروزمند: بسم الله الرحمن الرحيم... در بحثی که خدمت یکی از دوستان داشتیم به نظر این طور آمد که با توجه به خصوصیتی که برای تقسیمات زمانساز، جهت ساز و مکاسناز تا به هر حال گفته شده است، یک نتیجه مقدماتی می‌توان گرفت که کمی در ادامه بحث مؤثر است. گفتیم این تقسیمات باید به نحوی باشند که خصوصیت مکانی داشته باشند واز جنس خود آن جهت ساز و زمانساز و مکان ساز باشند و تقسیم بر سه باشد و .... اگر بخواهیم این را رعایت کنیم، سه چیزی که به عنوان تقسیمات اینها ذکر می‌کنیم اگر جهت ساز است باید حاصل جهت سازی داشته باشد و اگر زمانساز است باید حاصل زمانساز و تغییری

داشته باشد و اگر مکانساز است حاصل ترکیبی داشته باشد و سه تا هم باید باشند، و از طرف دیگر گفتیم آنچه را بیان می‌کنیم یک نحو اختلاف و اشتراک بین آنها برقرار باشد طبعاً با این مقدمات اشتراکی که بین تقسیمات هر کدام از اینها برقرار خواهد بود آن وحدت سنخیتی است که این سه با یکدیگر باید داشته باشند. یعنی اشتراک در زمانسازها تغییر سازی، در جهت سازها ارزش ساز بودن و در مکانسازها ترکیب ساز بودن خواهد بود و ما که به دنبال بیان یک دوئیت و ربط و یک اختلاف و اشتراک برای هر کدام از اینها بودیم اشتراکشان پیدا شد که همان سنخیت واحد است. اختلاف آنها می‌ماند که طبعاً اختلاف بین این اشتراکات را اجباراً باید اختلاف کمی بدانیم، کمیات مختلفی از آن وجه مشترک به عنوان قسمت های مختلف هر یک از اینها قرار می‌گیرد. یک کمیت از سنخیت برای ساز جهت ساز اول و کمیت دیگری جهت ساز دوم و کمیت ثالث جهت ساز سوم می‌شود که این سه را در کنار هم می‌گذاریم. پس تا اینجا که پذیرفته شود یک پله از بحث جلو رفته و روشنتر شده است. باز به دنبال آن باشد روشن شود که این اختلاف کمی چه اختلاف کمی ای است، و به نظر می‌رسد این مسئله تابع قاعده کمی و فلسفه کمی کل جدول وضعیت ماست یعنی چون تقسیمات جهت ساز، زمانساز و مکان ساز خود بخشی از تقسیمات جدول وضعیت ما هستند طبعاً قاعده کمی بین آنها نمی‌تواند از قاعده و فلسفه کمی ای که بر کل جدول ما می‌خواهد جاری باشد جدا باشد. در نتیجه شاید حاصل صحبت این بوشد که ما مجبوریم برای مشخص شدن این اختلاف کمی بین آنها بحث کمیت را مقدم بداریم یعنی از دوباره در بحث کمیت فلسفه کمیت را مشخص نماییم و بعد به وسیله آن ببینیم چه اختلافی از این وجه اشتراک باید وجود داشته باشد تا تقسیمات اینها قرار بگیرد. البته به نظر بعضی دوستان این بود که خود بحث کمیت را هم نمی‌شود کرد مگر آنکه یک تصور کاملتری از جدول وضعیت و کل فرمول وجود داشته باشد.

برادر سیف: با توجه به بحثهای گذشته در مورد تعیین در رابطه نتیجه گرفتیم که همه کیفیت ها به یک نسبت برای یکدیگر وجه اختلاف و وجه اشتراک واقع می‌شوند یعنی همان طور که اولی برای دومی وجه اشتراک و وجه اختلاف واقع می‌شد دومی نیز برای اولی وجه اشتراک و وجه اختلاف واقع می‌شود، اگر این



مطلب درست باشد در آن صورت هر گاه سه چیز را هم عرض یکدیگر قرار می‌دهیم نمی‌توانیم نباید امر وسط یا امر دوم را صرفاً ربط و وسیله ارتباط دو طرف خود یعنی امر اول و سوم بدانیم بلکه هم امر اول باید برای دومی و سومی ربط واقع شود و هم دومی برای اولی و سومی و هم سومی برای اول و دومی. پذیرفتن خصوصیت خاصی که یکی از آنها برای ارتباط دادن داشته باشد که دیگران دارای آن خصلت نباشند با نتیجه بحثی که از تعیین در رابطه گرفته شد منافات پیدا می‌کند لذا اگر چنین نظری از فرمایشات آقای معلمی مد نظر است با آن مقدمات منافات دارد.

برادر حسینیان بسم الله الرحمن الرحيم ... سرعت شتاب و نرخ شتاب نسبت به اصل موضوع است، یعنی این سه، سه سرعت سازی هستند که تأثیر در سرعت خود موضوع دارند. یعنی اگر در جامعه اقتصاد، فرهنگ و سیاست می‌گوییم، اقتصاد یک نحوه سرعت به جامعه می‌دهد و فرهنگ هم سرعت جامعه را افزایش می‌دهد و سیاست نیز سرعت جامعه را برای مرتبه دوم افزونتر می‌کند. این قضیه حاکی از این مطلب است که ما نسبت بین سه سرعت ساز را هم عرض نمی‌توانیم بگیریم، مثل آن فرضی که گفته شد سه چرخ دنده با تعداد دندانه های متفاوت که با چرخش یک دور اولی و دومی سه دور و سومی نه دور می‌خورد، این تأثیری در سرعت موضوع ما که نتیجه ماست ندارد بلکه ما در حقیقت یک سرعت داریم می‌دهیم منتهی این سرعت در دومی سه تا و در سومی نه تا است. اما ما چیزی می‌خواهیم که موضوع را که نتیجه این سه سرعت است فرضاً اتومبیل را در سه سرعت مختلف حرکت بدهد نه اینکه سه تا سرعت با هم تغییر کنند، گرچه اختلاف سرعت داشته باشند، مثل میل لنگ پیستون و طایر که با هم حرکت می‌کنند و سه سرعت هم دارند لکن سرعت ماشین سرعت خاص خودش می‌باشد اما ما طبق فلسفه خود سه تا مغیر حرکت برای ماشین می‌خواستیم نه برا ی اینکه اختلاف سرعت ها را هم عرض قرار دهیم آنگاه طبعاً طرح اول که فرمودید باطل می‌شود بلکه ما سه تا نیروی مغیر می‌خواهیم که خود ماشین را در سه سرعت کم، متوسط و زیاد حرکت دهد و این با توجه به اینکه باید هم عرض هم باشند چیزی جز سرعت، شتاب و نرخ شتاب نمی‌شوند.

برادر معلمی: ... اگر ما بخوئیم موضوعی را طبق مبنای سه تقسیم کنیم احتیاجی به بحث کمیت ندارد باید بتوانیم تقسیم کنیم بعداً باید بگوئیم از لحاظ کمی چه تناسبی بینشان برقرار است. این مطلب هم شاید ناشی از آنجاست که سه امری را که از تقسیم به دست می‌آوریم قابلیت این را دارند که امر مشترکی در آنها فرض شود و از امر مشترک مقیاس گرفته شود و مبتنی بر مقیاس هر کدام از این‌ها سنجیده شوند و اختلافاتشان عددی از آن امر مشترک شود. که بعد بگوئیم این سه چیز نسبت به آن امر مشترک هر کدام چه کمیتی را از آن دارا هستند و لیکن در تقسیم دوئیت و ربط در قدم اول این مطلب ضرورت ندارد ما باید آن را به نحوه‌ای تقسیم کنیم که یک اختلافی و یک اشتراکی بین آن دو اختلافی که درست می‌کنیم برقرار باشد نه اینکه دوباره بیاییم این دوئیت و اشتراک را نسبت به یک امر مشترک دیگری کیل کنیم و مقیاس بگیریم بعد بگوئیم حالا هر کدام از طرفین دوئیت و آن چیزی را که به عنوان ربط از درون اولی به دومی بطور ممتد قائل شدیم چه مقداری از آن هستند، در قدم اول احتیاج به این نیست در قدم اول باید مشخص شود اختلاف و اشتراکشان چیست نه اشتراکی که بین دوئیت و ربط است بلکه آن اشتراک به رده شاملتر باز می‌گردد یعنی وجه اشتراک شامل وجه اختلاف نیست و گرنه تقسیم به سه نمی‌شود یک چیز به دو چیز تقسیم می‌شود همین که خود همین سومی را هم نسبت به آن می‌سنجیم یعنی سه چیز است که بعد بین سه چیز اشتراک گیری می‌کنیم برای کمیت گذاری که بحث دیگری است. در اینجا کمیت گذاری لازم نیست بلکه فقط لازم است بگوئیم اختلاف و اشتراک و ربطی که قرار می‌دهیم از چه لحاظ باشد یعنی دو زمان ساز از چه اختلاف و اشتراک و ربطی که قرار می‌دهیم از چه لحاظ باشد یعنی دو زمان ساز از چه لحاظ با هم فرق داشته باشند و اگر مثلاً فرقیشان از این لحاظ است ربطشان که خود باید امری سرعتی باشد چیست اگر مثلاً رفتیم قانون کمیت را پیدا کردیم و فرضاً یک و دو و سه شد حال در این دو احتمالی که داریم بحث می‌کنیم هر دو با بحث کمیت جور در می‌آید می‌توان گفت سرعت اولی یک متر در ساعت دومی دو متر در ساعت و سومی سه متر در ساعت یا یک ضربی از اینها. و هم می‌توان گفت اولی یک سرعت است دومی سرعت در سرعت است یعنی دو سرعت است و سومی سرعت در سرعت در سرعت یعنی سه سرعت

است یعنی یک و دو سه را هم می‌توان به این صورت توانی گفت و هم به صورت حسابی، پس بحث کمیت حل کننده مشکل نیست.

برادر امیری: بحث سر این بود که اگر ما از زاویه خاصی مثلاً جهت ساز تقسیم کردیم آن سه قسم که عنوان کردیم تعریف جهت ساز بر آنها بار هست یا نه؟ یعنی هر سه را می‌توان به عنوان بحث ساز مطرح کرد اگر این طور گفتیم آن معنایی که شما گفتید که یکی از اینها وجه اشتراک و دو وجه اختلاف باشد نیست بلکه در هر سه اینها باید وجه اختلاف و وجه اشتراک باشد (در اینجا مثلاً وجه اشتراک هر سه اینها جهت ساز بودن آنهاست).

برادر معلمی: حال آیا در احتمالی که ما گفتیم این مطلب صادق نبوده؟ مثلاً همین سرعت شتاب و نرخ شتاب هر سه سرعت هستند و سرعت کم و سرعت زیاد و متوسط هم هر سه سرعت است پس این مطلب را حل نمی‌کند.

برادر امیری: درست، پس اختلافشان در چیست؟ در کمیتشان از جهت ساز بودن است.

برادر معلمی: نه، سؤال همین است که کم از چه لحاظ؟ (البته کم بحثی سر جای خودش است) کم از اینکه در تعداد ضرب شدن آنها با هم اختلاف دارند یعنی یک و دو و سه در تعداد ضرب شدن آنهاست یعنی سرعت و سرعت در سرعت و سرعت در سرعت در سرعت داریم یا اینکه اولی سرعت یک را دارد و دومی سرعت دو را دارد و سومی سرعت سه را دارد این بحث کمیت را نمی‌تواند حل کند.

برادر پیروزمند: از طرفی همین الان هر رابطه ای که بخواهید بین اینها بگویید نمی‌توانید این رابطه را برقرار کنید مگر اینکه از یک قاعده کمی استفاده کنید هر چند که آن طرفش را هم درست می‌فرایید که اگر قاعده کمی هم داشتید ممکن است به نحوه‌های مختلفی کمیت گذاری کنید آن بحث دیگری است که باید آنرا به موقعش مشخص کنید.

ولی از این طرف هم نمی‌شود که بگوییم که پس حالا که حل نمی‌شود پس بحث کمیت نمی‌خواهیم.

برادر معلمی: همین تناسبات جدول ترکیبی را هم کسی می‌تواند بگوید تا کمیتش را نداشته باشید این تناسباتی را که اینجا برقرار کرده اید ناقص است فرضاً اخلاق و احکام و تکنولوژی اگر با هم مخلوط می‌شوند در مورد هر کدام چقدر باید پول مصرف کرد، در جدول که این را نوشته است می‌گوییم بله ناقص است ولی بعد می‌آییم کمیت می‌گذاریم، آنجا هم کسی می‌تواند بگوید سرعت زیاد و کم و متوسط را تا عددی نکنید معلوم نمی‌شود که این چیست و می‌گوییم بله، ولی فعلاً می‌خواهیم بگوییم اختلاف، اختلاف کم و زیادی است یا اختلاف از این لحاظ است که در هم ضرب می‌شوند حال چند بار در هم ضرب می‌شوند و میزان عددی آن چقدر است بعد به آن می‌پردازیم ولی فعلاً آن بحث ضرورت ندارد.

برادر امیری: وقتی که می‌گویید اینها سه جهت ساز هستند، درست است که بحث اساسی نسبت این سه کم از «برای» است که ما باید از لحاظ کیفی رابطه اینها را مشخص کنیم ولی اینکه اینها سه قسم یا سه کم از یک وجه اشتراک هستند این به نظر می‌آید که تمام شده باشد.

برادر معلمی: ما اینطور سؤال می‌کنیم که آیا برای تقسیم یک امر به دوئیت و ربط احتیاج به کم داریم.

برادر امیری: به دوئیت و ربط که الان تعریف خاصی برای آن داده اید.

برادر معلمی: اگر دوئیت و ربط خاص شود به احتیاج به کم داریم که بگوییم ما بین این دوئیت و ربط چه کمی هست ولی اگر بخواهیم بگوییم از چه لحاظ تقسیم می‌شود به دوئیت و ربط این احتیاج به بحث کمیت ندارد.

برادر امیری: همین که می‌گویید از لحاظ زمانسازی یا جهت سازی تقسیم می‌کنیم این لحاظ ها چه تأثیری در اقسامتان می‌گذارد با اینکه این را نگویید اگر سه چیز زمان ساز باشند یا وقتی که وصف زمان سازی بین آنها مشترک باشد فرق می‌کند از این وصف خالی نیستند.

برادر معلمی: در جدول وضعیت بودن هم وجه اشتراکشان است.

برادر امیری: خوب به همان دلیل می‌گوییم باید هم عرض باشند.

برادر معلمی: منظورمان این بوده که وقتی دوئیت و ربط را اینجا بیاورید چه معنایی پیدا می‌کند؟ وقتی دوئیت و ربط را در جدول وضعیت آوردیم چه معنایی پیدا می‌کند؟ می‌گوییم معنایش این است که اموراتی که پیدا می‌شود باید هم عرض باشند، حال اینکه از هر کدام چند تا باشد بحث دیگری است.

برادر امیری: ولی چون از زاویه خاصی تقسیم می‌کنیم از همان زاویه که تقسیم می‌کنیم اقسامی که پیدا می‌شود با هم وجه اشتراک دارند و اختلاف هم دارند اول باید ببینیم اختلاف و اشتراکشان در چیست؟

برادر معلمی: یک جا هست که می‌گوییم، بین دوئیت یک ربط است یک وقت است که خود این دوئیت و ربط که سه چیز می‌شوند این سه چیز، سه چیز از یک چیز دیگر هستند ما در این قسمت هستیم که این شیء را که تقسیم می‌کنیم به چه دوئیت و ربطی تقسیم می‌شود شما می‌گویید این دوئیت و ربط سه کم از یک کیف واحد هستند می‌گوییم این بحث دیگری است.

برادر امیری: وقتی می‌فرمایید به سه جهت ساز تقسیم می‌کنیم چرا اسم اینها را جهت ساز می‌گذارید، آیا اینها ماهیتاً جهت ساز هستند یا نه؟

برادر معلمی: این را در مورد هر تقسیمی می‌توان سؤال کرد، چون هر چیز را به یک لحاظی تقسیم می‌کنیم اگر این را بنزید باید بگویید بحث تقسیم بندی بعد از بحث کمیت است اصلاً دوئیت و ربط بعد از کمیت است. در حالی که ما کمیت را از دوئیت و ربط به دست آورده ایم شما می‌گویید کمیت از دوئیت و ربط به دست می‌آید.

برادر امیری: اینجا یک دوئیت و ربط خاص داریم، مثلاً دوئیت و ربط را از زاویه جهت سازی ملاحظه می‌کنیم این که از زاویه خاص تقسیم می‌کنیم آیا اثر نمی‌گذارد.

برادر معلمی: بله ولی در اثر گذاشتن ربطی به بحث کمیت ندارد. بله به بحث تغییر ساز که می‌رسیم می‌گوییم سرعت و شتاب و نرخ شتاب و در ترکیب که می‌رسیم می‌گوییم شیء، اثر و بردار و در جهت چیز دیگری می‌گوییم پس فرق می‌کند ولی اینکه آیا لازم است این سه تا را اول تبدیل به کمی از آن کیف کنیم و تا آن را نداشته باشیم نمی‌توانیم تقسیم کنیم می‌گوییم چنین چیزی نیست.

برادر پیروزمند: بستگی به این دارد که دوئیت و ربط ها را چگونه بخواهیم پیدا کنیم یک وقت است که می‌گویید این طبق فلان قاعده دارای فلان دوئیت و ربط است و بعد به دنبال این می‌گردیم که وجه اشتراک و کمیتش چیست.

برادر معلمی: همین دویت و ربط کردن معین کردن اختلاف و اشتراک است.

برادر پیروزمند: بله و لیکن یک وقت است که برایتان میسر نیست که ابتدائاً دوئیت و ربط را معرفی کنید مجبورید که از طرف وجه اشتراک حرکت کنید.

برادر معلمی: این وجه اشتراک با وجه اشتراک به عنوان رابطه دو چیز است شما اینها را یکی می‌کنید آیا رابطه یعنی وجه اشتراکی که ما بین دوئیت و خود رابطه است؟ یک دوئیت داریم و یک رابطه داریم و یک چیز هم داریم که بین سه تای آنها مشترک است چیزی که بین سه تای آنها مشترک است آن وسطی نیست و گرنه آن سه تا نیستند ما هم می‌گوییم آنها سه چیز از یک چیز هستند ولی دوئیت و ربط از چه لحاظ درست کنیم؟ می‌گویید به دست بیاور که اینها چه کم از آن امر واحد هستند. (در جواب سؤال آقای حسینیان این طرحی که شما می‌فرمایید این یک تصور است که سه عامل مختلف هستند که سه تغییر مختلف به موضوع می‌دهند مثلاً یک ماشین داریم سه موتور دارد یک موتور برای جاده صاف رفتن است یک موتور برای سربالایی رفتن و یکی هم برای سرازیری رفتن هر وقت به هر جا رسیدیم متناسب با شرایط از اینها استفاده می‌کنیم یک تصور دیگر این است که نه، سه موتور باید با هم کار کنند نه اینکه هر جا می‌رسیم یک موتور کار کند دو تای دیگر خاموش باشد (ج: بله همین طور است) وقتی که سه تایش بخواهد با هم کار کند باید سرعت موضوع ترکیبی از سرعت های آن سه موتور باشد نمی‌شود که فقط بستگی به سرعت یکی از آنها داشته باشد مثلاً اینجا فقط دارد به سرعت موتور یک حرکت می‌کند و در آنجا به سرعت موتور دو حرکت می‌کند پس اگر آن فرض که موضوع دارای سه سرعت ساز مختلف باشد یعنی سه چیز که در هر آن یکی از آنها کار می‌کند - کنار رفت پس باید ترکیب شوند حال در نحوه ترکیب آنها صحبت است، و این هم درست است که اگر ما آمدیم سه سرعت را طوری قرار دادیم که وقتی یکی تعیین می‌شود دو تای

دیگر بالاجبار از آثار آن هستند این فرض درستی نیست مثلاً چون سیلندر با میل گاردان و چرخ این تناسب را دارند همین که بگویید پیستون ها دارند با این سرعت حرکت می کنند دیگر معلوم می گردد که گاردن چند دور می چرخد و چرخها چقدر، چون تناسب تناسب خاصی است و سرعت خود ماشین هم بنابر آن شخص می شود. پس همه اش شد سرعت یکی. یعنی یکی از آنها سرعت اصلی شد و بقیه آثار این عامل شدند اگر این طور بگوییم اشکال دارد بلکه باید سه عامل باشد که قدرت تغییر داشته باشند هم مرتبط باشند هم خصلت شخصیه ای هم از خود داشته باشند و از آثار همدیگر نباشند و بگوییم از هر کدام یک چیزی ترکیب می شود تا به آن منتهی می رسد. یعنی سه چیز هم عرض باشند البته این مثال برای اینجا مناسب نبود آن مثال بهتر است که بگوییم سرعت عوض شدن قطعات، نه سرعت کار کردنشان، مثلاً با کار کردن ماشین هم شش ماه یک بار لاستیک هایش باید عوض شود ولی هر شش ماه یک بار گاردن یا پیستون آن را عوض نمی کنند عمر این ها بیشتر از آن است بعد این تغییری که این ماشین از وقتی از کمپانی بیرون می آید تا پنجاه سال چیزهایش مرتباً عوض شده اند بعد از پنجاه سال ممکن است هیچ کدام از قطعه هایی که از روز اول کمپانی برای این گذاشته بود در آن نباشد همه چیزهایش عوض شده باشد ولی این عوض شدنها مثل هم نیست ولی سرعت عوض شدن خود اتومبیل که می خواهیم بگوییم عوض می شود ترکیبی است از سرعت های دهه اینها یعنی تعویض تغییر قطعات در سرعت عوض شدن ماشین (نه سرعت راه رفتن آن) اثر دارد اینجا مثال را عوض کردیم اگر سرعت حرکت اتومبیل را در نظر بگیریم نسبت به گاردن و پیستون و چرخها از این لحاظ اشکال داشت که وقتی که سرعت پیستون تعیین می شود بقیه هم به تبع آن تعیین می شود یا شاید لازم به تعیین نباشد و لذا مثال دیگری زدیم که این طور تقسیم کنیم.

برادر سیف: اگر نور چراغ در شب و قدرت استحکام ترمز و میزان قدرت و موتور را در نظر بگیریم و بگوییم اگر ماشین قدرت موتور نداشته باشد نمی تواند حرکت کند و اگر هم چراغ نداشته باشد همین حالت است اگر ترمز هم نداشته باشد همین طور. اما اگر ماشین داشته باشیم که هر سه را دارد ولی مثلاً چراغش ضعیف است به همان نسبت که چراغش ضعیف است تا یک سرعت معینی بیشتر نمی تواند برود چون میدان دید

کمتری دارد ولی دیدش زیاد شد و متناسب با آن قدرت موتور و ترمزش بالا رفت می‌تواند مرتباً شتابش بالا برود و سرعت بگیرد ولی اگر اینها متناسب با هم تقویت نشود مثلاً یکی را تقویت کنیم و دو تای دیگر ضعیف بمانند به درد نمی‌خورد مثلاً قدرت موتور ثابت باشد و چراغ آن را مرتباً پر نور کنیم از یک حدی که بگذریم فایده ای ندارد یا مثلاً حتی ترمز هواپیما را هم روی آن بگذاریم کارایی برای آن ندارد بنابراین تناسب بین این سه امر در سیستم باید با هم متناسب باشد اگر با هم بالا بروند سرعت ماشین هم می‌تواند بالا رود.

برادر معلمی: حال اصل مطلب این است که سه امر باید باشند که با هم ترکیب شوند که ارزش یا سرعت یا ترکیب موضوع اصلی را نتیجه دهنده در اینکه زمانسازها باید با هم ترکیب شوند حرفی نیست اما آیا اینها سه چیز مختلفند یعنی سه سرعت عوض شدن مختلف دارند تا بتوانیم بگوییم موضوع چگونه دارد عوض می‌شود یا سرعت‌هایی هستند که در هم ضرب می‌شوند سه سرعت کم و زیاد و متوسط هستند؟ یا سرعت شتاب و نرخ شتاب هستند یا نوع دیگری؟

برادر سلیمی: اگر بگوییم ما سه کیفیتند و از همان سنخی که داریم تقسیم می‌کنیم هستند مثلاً اگر از بعد جهت سازی تقسیم می‌کنیم جهت ساز هستند و در زمانساز هم زمانساز داریم که اینها هر سه در زمان موضوع مؤثرند (نه در زمان خودشان) یعنی مثل سه موتور جدا از هم نیستند که هر کدام در یک موقع زمان موضوع را بسازند. و هر سه با هم ترکیب می‌شوند اما با نسبت تأثیرهای مختلف این مشترکات مسئله سرعت و شتاب و نرخ شتاب را تمام می‌کند.

برادر معلمی: این به هر دو احتمال می‌خورد زیرا سرعت و شتاب و نرخ شتاب با هم ترکیب می‌شوند و سرعت موضوع به هر سه آنها بستگی دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر نرخ شتاب عوض شود آیا موضوع عوض نمی‌شود.



برادر معلمی: بستگی به این دارد که چگونه تعریف می‌کنیم باید سه چیز داشته باشیم یا خود سرعت را تغییر مکانی می‌دانیم، تغییر سرعت هم دو تا پس نرخ شتاب را در چارت باید طوری تنظیم کنیم که با تغییر آن موضوع عوض شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوع که نباید در دستگاه ما عوض شود مثلاً جامعه که هست باید همیشه جامعه باشد می‌خواهیم بنیم تغییرات نرخ شتاب اصلاً قابلیت طرح دارد یعنی در مسئله برنامه برای جامعه مثلاً برنامه بیست ساله و بعد سی ساله قابل طرح است؟ اگر بگوییم سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز هر سه ثابتند هر چند تغییراتی را که ذکر می‌کنید موجب حرکت موضوع می‌شود ولی هیچ وقت نه خودشان را عوض می‌کند و نه موضوعشان را.

برادر معلمی: ما سه چیز را باید معین کنیم سه چیزی که تغییر را برای موضوع می‌سازند با حرکت و تغییر خودشان حال یک وقت است که به تغییر مکانی می‌گوییم سرعت یعنی رفتن از این مکان به این مکان را با چه واحد زمانی طی کرده است این می‌شود سرعت. این می‌شود یک نوع تغییر بعد می‌گویید از این سرعت به آن سرعت با چه فاصله زمانی می‌آید این می‌شود شتاب بعد می‌گویند از این شتاب به آن شتاب را درجه فاصله زمانی می‌رود این می‌شود نرخ شتاب. اگر اولی را مکانی گرفته باشیم این طور می‌شود و نباید چهارمی داشته باشد که یک بار این کار را در چارت ها انجام دادیم مثلاً مراحل وضعیت‌های مختلف گرفتیم یعنی از این مطلب نتیجه گرفتیم که در چارت مراحل ردیف‌های پایین آن همه مکان است یعنی باید بگوییم وضعیت یک و دو و سه ... بعد بگوییم این وضعیت‌ها به وسیله سرعت به هم متصل می‌شوند که بعد این به اشکال بر می‌خورد یک وقت است که می‌گوییم اصلاً فرمول مراحل نباید این طور باشد فرمول باید بگوید اصلاً اینها چطور عوض می‌شوند یعنی سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز را عوض کنیم. به هر حال ما سه چیز را آنجا می‌کشیم که یا یکی از آنها مکان است دومی سرعت است و سومی شتاب است. یا اولی سرعت است دومی شتاب است و سومی نرخ شتاب است در هر حال سومی هم عوض می‌شود چه اسم آن را شتاب بگذاریم و چه اسمش را نرخ شتاب بگذاریم اگر نرخ شتاب بگذاریم آن بالا سه نرخ شتاب داریم اگر

شتاب بگذاریم سه شتاب داریم و پایین ۹ سرعت داریم و پایین تر آن ۲۷ وضعیت داریم و یا ۲۷ سرعت و ۹ شتاب و سه نرخ شتاب داریم در هر دو حال که اسمها را عوض کنیم و تحلیل را عوض کنیم سومی که با آن بالا بالایی است وقتی عوض می‌شود و به دومی تبدیل می‌شود چه عاملی را در این تغییر نشان دادید که ثبوت را برقرار می‌کند اگر گفتیم یک طرفه است منفصل می‌شود و بعد نمی‌توانیم بگوییم نرخ شتاب است و در اینجا نرخ شتاب هست می‌گویند مگر نرخ شتاب ثبوت همیشگی دارد درست است که شما تغییرش را اینجا نیاورده اید اما آن هم خود عوض می‌شود یعنی دوباره این شکاف هست ولی بیرون از موضوع است که اثرش تا داخل موضوع هم می‌آید پس مجبور می‌شویم تحلیل خود را عوض کنیم و بگوییم شتاب هم برای نرخ شتاب ایجاد ربط می‌کند و سرعت برای شتاب ایجاد ربط می‌کند خلاصه اش این است که سومی (هر چه که اسم آن باشد) آن هم می‌تواند عوض شود اما در یک چیز ثابتی. اما چهارمی آن از موضوع بیرون می‌رود حال اسم آنها چیست کاری نداریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا آن وقت خیلی فرق دارد که بگوییم تغییر و تغییر تغییر و تغییر تغییر.

برادر معلمی: ما در پاسخ سؤال آقای سلیمی گفتیم هر چه را اینجا به این صورت گفتیم اشتباه بوده است گفتیم چون اینجا وضعیت است تغییر در وضعیت نمی‌آید اینجا هم تقسیمات تغییر ساز بود پس در جدول وضعیت هر چه را که می‌گوییم باید یک لفظ «ساز» یا «نما» به آن اضافه شود مثلاً بگوییم «برای ساز» یا «برای نمای» یک و برای نمای دو و برای نمای سه در مورد تغییر و ترکیب هم همین طور چون هر چند اینها وصف برای عینیت هستند و لیکن در جدول وضعیت باید خصلت عامل بودن و شیئیت داشته باشند.

برادر حسینیان: بنابراین صحبتی که فرمودند اگر ضرب شدن در هم به صورت توانی باشد، مرتبه سومش را دیگر نمی‌توانیم بگوییم تغییر دارد ولو تغییرش مستقیم الخط باشد و ثابت باشد دیگر مرتبه تغییرش مساوی با عوض شدن موضوع می‌شود یعنی «تغییر تغییر تغییر» یعنی تغییر به توان سه، یعنی تغییر خود موضوع پس این تغییر نباید باشد سه نحوه تغییر یعنی تغییر ساز یک و تغییر ساز دو و تغییر ساز سه، ولی اگر

گفتید تغییر ساز یک مساوی است با تغییر به توان یک و تغییر ساز دو مساوی است با تغییر به توان دو و تغییر ساز سه مساوی است با تغییر به توان سه ...

برادر معلمی: نه اینجا اشتباه شد. گفتیم این لغت ساز یا نما باید بیاید و در هر دو احتمال هم باید بیاید یا بنابر یک احتمال باید بگوییم آنچیزی که سرعت کمتر را می‌سازد و آنچه سرعت بیشتر را می‌سازد و آنچه که سرعت متوسط را می‌سازد و بنابر احتمال دوم باید بگوییم آنچه که تغییر را می‌سازد و آنچه که شتاب را می‌سازد و آنچه نرخ شتاب را می‌سازد یعنی تغییر ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز.

برادر حسینیان: درست، اما می‌خواهیم ببینیم ربط بین این سه عنصر تغییر ساز چیست.

برادر معلمی: منظور این است که لفظ ساز یا نما که جنبه شیئیت و عاملیت به آن می‌دهد در هر دو احتمال می‌تواند بیاید ولی تکلیف آنها را معین نمی‌کند.

برادر حسینیان: بله ولی این اشکال وارد می‌شود که تغییر ساز سه دیگر تغییر ندارد زیرا دیگر تغییر آن تغییر موضوع است.

برادر معلمی: نه سه چیز که تغییر می‌کند باید آنجا باشد ولی چهارمی ندارد.

برادر حسینیان: پس این فرمول را نمی‌توانیم آنجا بگذاریم (س: چرا؟) چون این فرمول نتیجه اش تغییر خود موضوع است.

برادر معلمی: این تحلیل ما به مبنای سه بر می‌گردد که گفتیم باید سه چیز در اینجا داشته باشیم و چهارمی نباید داشته باشیم.

برادر حسینیان: چهارم یعنی خود تغییر ساز به توان سه موضوعی است که تغییر برای آن نمی‌توانید ذکر کنید.

برادر معلمی: چرا، این تغییر دارد ولی چهارمی ندارد بستگی به این دارد که شما تغییر ساز اولی را چه چیز گرفته اید اگر تغییر ساز اول را تفاوت بین مکان‌ها گرفته اید وضعیت عوض می‌شود و سرعت تغییر وضعیت

عوض می‌شود و سرعت تغییر سرعت وضعیت عوض می‌شود دیگر نرخ شتاب را نمی‌توان گفت عوض می‌شود چون چهار پیدا می‌شود.

برادر حسینیان: نرخ شتاب هم که عوض می‌شود.

برادر معلمی: نه در این تحلیل نمی‌شود عوض شود.

برادر حسینیان: مگر شما یک عنصر زمانسازتان را نرخ شتاب نمی‌نامید یا تغییر تغییر تغییر ساز.

برادر معلمی: بستگی به این دارد که اولی را چه تعریف کنید.

برادر حسینیان: اولاً اولی را هیچ گاه سرعت بین دو مکان تعریف نمی‌کنید یعنی سرعت در زمان دارید.

برادر معلمی: اینکار را نکنید اما سه چیز را باید داشته باشید چهارمی نباید داشته باشید.

برادر حسینیان: اگر سه چیز داشته باشیم که چهارمی کان برابر با خارج شد از موضوع باشد این می‌شود زمانساز یک یک و زمانساز دو و زمانساز سه.

برادر معلمی: سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز هم می‌توانیم بگوییم. آن چیزی که نرخ شتاب را می‌سازد آن را دیگر نمی‌توانیم بگوییم.

برادر حسینیان: آن خودش نمی‌تواند تغییر کند که شاملتر داشته باشد اگر خودش تغییر کند برابر با تغییر موضوع است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به فرض محال نرخ شتاب را ثابت می‌گیریم شتاب را هم ثابت می‌گیریم و سرعت را هم ثابت می‌گیریم سه عامل هم برای آن معرفی کنید که اینها با سه ظرفیت خاص حرکتی این سه موضوع حرکتی را ایجاد می‌کند وقتی اینها را نسبت به هم ملاحظه کنید دومی ایجاد سرعت در نفس سرعت می‌کند و سومی با یک آهنگ ثابت در امر دوم ایجاد تغییر می‌کند حال اینکه وصف موضوع دارد عوض می‌شود. شکی ندارد عوامل هم ثابت هستند و عوض نمی‌شوند وصف منتجه هم دارد عوض می‌شود ولی برای وصف منتجه که ترکیبی از اینها است باید دو چیز قائل شویم یکی اینکه باید بگوییم تغییری است در زمان با حفظ ثبات موضوع که اگر نرخ شتاب آن ثابت باشد ولو دارد حرکت می‌کند نرخ شتاب ثابت است

معنایش این نیست که هیچ ظرفیتی نداشته باشد می‌گویید نرخ شتاب آن فرضاً دو است ولی مشغول فعالیت هست کما اینکه می‌گویید شتاب آن یک است آن هم مشغول فعالیت است کما اینکه مثلاً سرعت آن یک دوم است و آن هم مشغول فعالیت است و به مانند سه موتور نسبت به یک موضوع دارند کار می‌کنند و نتیجه هم دارد تغییر می‌کند و اوصاف آن عوض می‌شود و مرتباً از این مرحله به مرحله دیگری می‌رود ولی مرتباً عواملش تغییر می‌کنند نه اصل موضوع که آن ثابت است هر چند اوضاعی که بر موضوع می‌گذرد تغییر می‌کند و از مرحله ای به مرحله دیگر می‌رود می‌گویند امر ثابت دارد یا نه؟ بله امر ثابت آن مثلاً در عینیت چیست؟ می‌گویید اینکه نرخ شتاب آن مرتباً دارد در یک آهنگ تغییر می‌کند نه اینکه آهنگ اصل نرخ شتاب هم عوض شود.

برادر معلمی: عرض ما هم همین است شاید مثال عددی زود تر مطلب را روشن کند. یک وقت می‌گوییم سرعت ماشین ثابت است مثلاً ۴۰ کیلومتر در ساعت بعد می‌گویند شتاب آن چطور؟ یک وقت است می‌گوییم شتاب آن صفر است که به معنی آن است که شتاب ندارد و از ده بعدی نیست همیشه با سرعت ۴۰ کیلومتر حرکت می‌کند یک وقت می‌گوییم شتاب آن ده کیلومتر در ساعت است وقتی می‌گوییم شتاب ده کیلومتر در ساعت است و آن را ثابت می‌کنیم این اثر خودش را در سرعت می‌گذارد یعنی فرضاً سرعت در ساعت اول چهل کیلومتر در ساعت است و در ساعت دومی پنجاه کیلومتر در ساعت است سرعت سوم می‌شود شصت کیلومتر در ساعت این اضافه شدن ده تا ده تا نشان می‌دهد که شتاب هست و صفر نیست یعنی شتاب ثابت با شتاب صفر فرق می‌کند وقتی شتاب ما ثابت است ما می‌توانیم بگوییم عامل شتاب هست و حالت‌های مختلفی به خود می‌گیرد و آثارش در رده پایینی قرار می‌گیرد اما وقتی آن را صفر کردیم آثارش در پایینی نمی‌افتد و پایینی ثابت است حال اگر طبق قانون تقسیم بندی سه گفتیم اگر معلوم شد دوئیت و ربط باید به صورت ضرب شدن توانی این عوامل باشد اول و دوم و سوم حتماً پیدا می‌کند نه اینکه سوم دارد و سومی هم سه حالت دارد این سه حالتش سه حالتی است که یک آهنگ دارد یعنی آن دیگر نرخ ندارد زیرا تغییر ندارد که احتیاج به عامل دیگری داشته باشد.

برادر حسینیان: آهنگ نرخ شتاب را صفر می‌گیرید یا در عددی ضرب می‌کنید.

برادر معلمی: آخرین مرتبه را باید یک چیزی بگیریم که تغییر می‌کند ولی تغییرش ثابت است مثل وقتی که می‌گوییم این ماشین تغییر می‌کند و در یک جا نایستاده است ولی شتاب آن صفر است و سرعت آن ثابت است ولی خودش حالت‌های مختلف دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حال اگر بگوییم آنجا آهنگ ثابتی دارد در صورتی است که حفظ موضوع بشود ولی اگر ما موضوع را در دل موضوعهای بزرگتر ببینیم باید بگوییم به نسبت آنها عوض می‌شود ولی نه در زمانی که موضوع برنامه ماست زمان موضوع برنامه ما مثلاً در مدتی است که دنیا است، هر چند که این را به ملاحظه عالم برزخ و آخرت در نظر بگیرید این هم کل نرخش عوض می‌شود، ایشان (آقای حسینیان) می‌فرمایند اینکه جامعه هم عوض می‌شود و موضوع جامعه عوض شده دور یک مجموعه بزرگتر منحل می‌شود می‌گوییم به دلیل آن موضع که نگاه می‌کنید.

برادر حسینیان: یعنی ما یا بالا می‌رویم یا پایین می‌آییم یک جایی ثابت نایستاده‌ایم.

برادر معلمی: ما موظف به آن کارها نیستیم در محدوده‌ای که ما هستیم (موضوع کارها) این تغییرات است آن دیگر کار دیگر است یعنی ملاحظه تغییر در موضوع کارها نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جناب میکائیل حمله عرض خداوند (ص) کار خودشان را می‌کنند رتبه هم قیامت می‌شود یعنی موضوع برنامه ثابت است این ثباتی را باید در معنای حرکتی نرخ شتابش بیاورید که می‌شود آهنگ ثابت نرخ شتاب، یعنی تغییراتی دارد و گسترشی پیدا می‌کند و لکن صحبت‌مان از عوض شدن کل جامعه نیست موضوع از اینجا تا قیامت نیست از عوض شدن جامعه‌ای به جامعه دیگر نیست یعنی در دیدن یک حکومت و یک ولایت دارید صحبت می‌کنید نمی‌خواهید بگویید که امر خداوند می‌رسد و مثل اقوام گذاشته همه اینها را زیر و زبر می‌کند، بعضی اقوام را خداوند به ابتلائی‌هایی از بین برده بعضی را هم حکومتشان را از بین برده. یعنی آنجا لزوماً همه افراد از بین نرفتند مثل امت نوح (س) که جامعه اش را آب برد! و لکن جوامع دیگر را مثلاً با باد اصلش را از بین برد بعضی از جوامع را خدای متعال اینطور نکرده و مثلاً

سلطنت را از آنها گرفته و آنها را تکه تکه کرده است دیگر به صورت یک جامعه و نظام قبلی نمانده اند مثل قوم یهود که سلطنت و قوم مهمی داشته اند خدای متعال بر آنها منت می‌گذارد این یک نکته اخلاقی مهم هم دارد که خدا درباره بنی اسرائیل می‌گوید اینها را برتری دادم «علی علم» نه اینکه بی جهت و بی علت یعنی خدا ظرفیت و خصوصیت هایی را عطا کرده بود به فرزندان یعقوب و اینها را به آن خصوصیت بر اهل عالم برتری داده بود و بعد اینها به آنچه خدا عطا کرده بود کفران کردند و بر علیه خداوند بکار بردند بعد می‌گوید اینها را برای اینها قرار دادم این هم یک احتمال است که کسی می‌گفت ته مانده، همان ذلت را که خدا به آنها داده بود این است که الان هم اینها هر جای دنیا قرار بگیرند ولو طغیان در آنها هست و فساد می‌کنند اما ته مانده همان مطلب در آنها هست و در مفسدین هم رکن هستند و لکن انسجام اینکه نظام ولایت در عالم درست کنند که خودشان را اداره کنند از خودشان گرفته شد البته امت اسلام به برکت وجود مبارک حضرت نبی اکرم(ص) آن طور سرشان نمی‌آید ولی به ذهن می‌آید که ممکن است در صورت کفران در هر سطح که هستند بر سرشان بیاید درست که انتساب به ایشان موجب می‌شود که اصلشان در بین نمی‌رود و دلیل نمی‌شوند ولی آیا اگر افراد هم کفران بورزند در جایگاه خود می‌مانند و یا از آنها سلب می‌شود امت به برکت ایشان حفظ است ولی احتمال اینکه افراد عوض شود زیاد است. «در نزد تو اگر ما را عوض کنی آسان است ولی بر ما خیلی گران است» خداوند نوکری حضرت ولی عصر را به برکت خودشان برای همه ماها در دنیا روز به روز بیشتر و نزدیکتر قرار دهد. و اهمیت کار موجب عدم اهتمام به کار نباید شود، هر چه می‌رسد عنایت و بزرگواری آنهاست و خیراتش منسوب به این است که مفتون آن شویم اگر گدایی به در خانه ای برود و مولایش به خدمتکار بگوید این پول را برای او ببر، خیلی بیمعرفتی از گداست که خدمتکار را ببیند و متوجه غذا شود و یادش برود که چند دقیقه قبل استغاثه می‌کرد، بدتر از آن این است که حرف بدی هم بزند باز هم بد است که خدمتکار را بشناسد و دست صاحبخانه را ببیند، شما هم انشاء الله خدمه حضرت نبی اکرم(ص) هستید و در برخورد با هم مطلبی را که می‌گویید خوشحال شدیم ولی نباید غرق در هم دیگر شویم و یادمان برود و نه مضرر شود و نه فقط دست خادم را ببیند بلکه دست مولایی

که عطا کرده ببندد. انشاء الله التذاذ به نعم التذاذ حضور و محضر باشد نه التذاذ به خود غذا. این را هم عرض کنم که ابداً به فکر ارباب اصطلاحات نباشید کسی که خیال می‌کند اگر عمر را در اصطلاحات صرف کند مطلبی از اینها در می‌آید معنایش این است که به مانند آن گرا به فکر نوکرها یا غذاها در آن مثال است دنیا واقعاً خدا دارد و حضرت ولیعصر تشریف دارند و مشکلات را هم حل می‌کنند و اداره می‌کنند ذره ای هم در آقائیشان و اداره شان نیست هیچ فرقی در حضور و غیبت در اعطای خدای متعال نسبت به کسی که از خداوند بخواهد نیست و بخواهد خدمتگزار باشد. غیبت برای ماست دست آنها بسته نیست در هر کجای دنیا باشد هر جا که کسی چیزی را برای عبادت بخواهد حضرت بقیه الله بلافاصله به او می‌رساند. هر جا که کسی چیزی را برای عبادت بخواهد حضرت بقیه الله بلافاصله به او می‌رساند، و چه بسا زمان معصومین همه آنهاپی که شرفیاب می‌شوند که خیلی خیلی دست پر نمی‌آمدند، حضرت به اندازه‌ای که این سؤال و تقاضا کرده بود به او می‌داد اگر سؤال سطحی و زبانی بوده جواب نمی‌داد سفیان سوری خدمت حضرت آمد وقتی حدیث سجد خیف را خواست ایشان پاسخ ندادند گفتند کار دارم بعد آماده شدند برای سوار شدن و رفتن، این آمد حضرت را به قرابتشان به رسول الله قسم داد آن وقت گفتند قلم و کاغذ بیاورید، بعد یکی از سحابه عرض کرد که وقتی حدیثی می‌خواهیم فوراً لطف می‌کنید گاهی بیش از آن حد، حضرت فرمود این حدیث او را جهنمی می‌کند زیرا به آن عمل نمی‌کند و این علت جهنمی بودنش می‌شود و من می‌خواستم یک درجه به او لطف کنم گاهی یک چیزی عطا نمی‌شود برای اینکه هنوز ظرفیت شکرگذاری متناسبش در ما پیدا نشده. و الا مغرور می‌شدیم و جمله ای می‌گوییم که خلاف ادب نسبت به حضرت حق و اولیائش است وقتی هم چیزی از حضرت می‌خواهید بگویید با ظرفیتی که وسیله برای بندگی و قرب بیشتر بشود و هیچ گاه دور نکند...

برادر امیری: سرعت، شتاب و نرخ شتاب اشکالش چیست و در کجا ظاهر می‌شود؟



برادر معلمی: نسبت به رابطه زمان سازها و صحبت مطرح شده یکی اینکه رابطه شان «تغییر، تغییر تغییر و تغییر تغییر تغییر» یا «سرعت، شتاب و نرخ شتاب» باشد و دیگری اینکه رابطه شان «تغییر کم، تغییر متوسط و تغییر زیاد» باشد.

برادر امیری: آیا در وقتی که سرعت، شتاب و نرخ شتاب را مطرح می‌کنیم امری است بدون استدلال و احتمالی است و در کنار سایر احتمالات یا اینکه پشتوانه منطقی دارد؟ اگر دارای استدلال است و قبلاً مورد قبول واقع شده است، نسبت به آن استدلال قبلی چه ایرادی مطرح شده که منجر به تشکیک ما در آن گردیده است؟ به هر حال اگر این ایراد مشخص شود آن وقت است که بهتر می‌توان به بررسی هر کدام از این دو احتمال و صحت و سقم آنها پرداخت.

برادر معلمی: ایرادش این است که چرا زمان سازها رابطه تابع و متبوعی دارند؟

برادر امیری: آیا قبلاً که پذیرفتیم رابطه زمان سازها به صورت سرعت، شتاب و نرخ شتاب است که عبارت اخرای رابطه تابع و متبوعی است بی دلیل بوده است؟ آن دلیل چرا درست نیست؟  
 برادر سلیمی: اگر زمان سازها سه امری باشند که سرعتهای مختلفی داشته باشند، آن وقت با هم ربط ندارند و وحدت ترکیبی پیدا نمی‌کنند که تغییر موضوع را نشان دهند.

برادر امیری: اتفاقاً بر عکس است و ایراد فوق وارد نیست بلکه نسبت به موضوع هم رابطه دارند.

برادر معلمی: شما می‌گویید سرعت، شتاب و نرخ شتاب چه اشکالی دارد و ایشان می‌گویند اگر سه سرعت مختلف باشند با هم جمع نمی‌شوند و شما جواب می‌دهید که این ایراد وارد نیست یعنی اشکال شما نسبت به دو احتمال است نه یک احتمال.

برادر امیری: صحبت فوق نسبت به اثبات همین مطلب است.

برادر معلمی: در این صورت این سه وقتی روی یک چیز سوار می‌شوند چگونه جمع نمی‌شوند؟ جمع نشدن اینها تنها نسبت به احتمالی ممکن است مطرح باشد که به سه سرعت مختلف قائل است.

برادر سلیمی: با نقص احتمالی که مبتنی بر سه سرعت است، احتمال دیگر اثبات می‌شود.

برادر امیری: دلیل فوق دال بر نقص این احتمال نیست.

برادر معلمی: یعنی هر دو احتمال هم دارای حسنهایی هستند و هم دارای استدلالهایی می‌باشند و بحث در این است که آیا کدام یک درست است؟

برادر سلیمی: ولی به نظر می‌رسد که دومی (یعنی سرعت شتاب و نرخ شتاب) اثبات شده است یعنی موضوع یک تغییراتی دارد که اگر بخواهیم وحدت موضوع را حفظ کنیم و در عین حال سه عامل ذکر نماییم که جنبه مکانی نیز داشته و در تغییر موضوع اثر داشته باشند یا باید این سه موضوع را مثل سه عامل جدای از هم بدانیم که موجب تغییر موضوع شوند، که در این صورت این سه نمی‌توانند هم عرض باشند و بنابراین هر سه باید در تغییر موضوع نقش داشته باشند و نیز به هم مربوط باشند و مربوط شدنشان به این است که بدون همدیگر نتوانند در تغییر موضوع نقش داشته باشند، یعنی در رابطه با هم تعریف شوند، یعنی تغییر ساز ۱ معنا نشود، مگر در رابطه با تغییر ساز ۲ و آن نیز تعریف نشود مگر در رابطه با تغییر ساز ۳.

برادر حسینیان: چرا رابطه آنها را به صورت توانی بنویسیم که حکم سرعت، شتاب و نرخ شتاب را پیدا کنند؟ برادر سلیمی: برای ملاحظه تأثیر آنها در هم و به وحدت رسیدنشان راهی جز طرح آنها به صورت توانی، نیست. یعنی اگر برای اولی نسبت تأثیر خاصی قائل شویم، دومی تأثیر تغییر ساز دوم است در اول وسومی تأثیر تغییر ساز سوم است در اولی و دومی، مگر اینکه هر سه را دارای یک نسبت تأثیر بدانیم که در این صورت هم دیگر فرقی با هم ندارند.

برادر حسینیان: هر سه اندازه هم تأثیر ندارند اما تأثیراتشان نسبت به هم نیز لزوماً به صورت توانی نیست، مثلاً می‌توان گفت تأثیر اولی ۱۰ است تأثیر دوم ۲۰ و تأثیر سوم ۳۰ می‌باشد و نه اینکه تأثیر سوم برابر تأثیر اولی به توان ۳ باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی گفته می‌شود ماشین دارای تغییر است، بحث از این است که آیا بیستون آن باید دارای چه مقاومتی باشد؟ آیا باید چوبی باشد؟ در این صورت فروی می‌سوزد و از بین می‌رود، اگر پلاستیکی باشد از چه نوع باشد؟ از جنس مواد نفتی باشد؟ اگر از چدن باشد به چه میزان

مقاومت دارد؟ پس باید آن را روی سرعت تغییراتی برد که جناب آقای معلمی برای اجزاء و قطعات گفتند و بعد از آن موضع به طرف خود سرعتی که برای ماشین درست می‌شود برگشت و چنین گفت که هر پیستونی نمی‌تواند با این سرعت خاص بچرخد، کما اینکه هر بنزینی هم نمی‌تواند از این درجه از احتراق را داشته باشد، هر باطری هم توانایی تأمین این میزان برق را ندارد، پس در مدل‌های مختلف ماشین که می‌سازیم مرتب دستگاه برق رسانی آن را تقویت می‌کنیم و به تناسب بنزین و پیستون را هم درست می‌کنیم و اینها مجموعاً عواملی هستند که هر کدامشان در تغییر دادن یک سهم دارند، آیا نمی‌توان چنین گفت؟

برادر سلیمی: این امر تناسب بین اینها را تمام می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تناسب و تأثیرشان آیا اصلی و فرعی بودن آنها را مشخص نمی‌کند؟ آیا چه چیزی را می‌خواهد؟

برادر سلیمی: همین که گفته می‌شود پیستون باید چنین باشد بدان معنی است که این سرعت باید به آن شتاب سازگار باشد و یا تغییر ساز ۱ با تغییر ساز ۲ باید یک نحوه تناسبی داشته باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مطلب را که همه قبول دارند و موضع اختلاف نیست، موضع اختلاف این است که چرا رابطه این سه باید به صورتی باشد که بتوان آنها را به عنوان تغییر، تغییر تغییر و تغییر تغییر تغییر تلقی نمود؟ به عبارت دیگر شیء به صورت یک امر کلی خودش دارای سرعت، شتاب و نرخ شتاب هست یا نه؟ مثلاً آیا نسبت به جامعه (منتجه و کل آن) صحیح است که بگوییم دارای سرعت، شتاب و نرخ شتاب هست یا نه؟ فرضاً اگر بگوییم آهنگری شتاب ثابت است، شتاب آن هم دارای تغییراتی به تبع نرخ شتاب ثابت است و سرعت آنهم به تبع شتاب است آیا چنین مطلبی درست است؟

برادر حسینیان: لازمه اش این است که پیش از آن فلسفه سرعت، شتاب و نرخ شتاب را برای موضوع تمام کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: هر گاه صحبت از تغییر موضوع باشد، فرضاً جامعه به غیر جامعه تبدیل می‌شود آیا نباید این سه را داشته باشد؟ یعنی اگر تبدیل شدن و غیریت موضوع به وسیله تغییر در آهنگ

نرخ شتاب واقع شود، چنانچه بگوییم همه موضوعات و از جمله جامعه دارای چنین چیزی هستند غلط است؟

برادر حسینیان: اگر مطلب فوق تمام شود، رابطه زمان سازها تغییر، تغییر تغییر و تغییر تغییر می‌شود و تغییر موضوع هم موضوعیت ندارد، ولی در مقابل آن طرحی است که زمان سازها را به صورت سه شکل سرعت در موضوع مطرح کنیم و ترکیب آنها توانی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر رابطه سه زمان ساز به صورت توانی نباشد دیگر نمی‌توان گفت که هماهنگ با عوض شدن تاریخی موضوع است و از این گذشته آیا دوئیت و ربط و ما به الاختلاف و ما به الاشتراک در نفس سرعت چه می‌شود؟ آیا اگر در موضوع تغییر یعنی موضوع زمانی بخواهیم سه امر تحویل دهیم چه باید بگوییم؟ همان چیزی که بعداً می‌خواهیم کم را به واسطه آن اثبات کنیم و یا قبلاً مکان را با آن درست کردیم چیست؟ در این باید هر قاعده ای که از آنجا بیاید بر آن حاکم باشد.

برادر معلمی: وقتی می‌گوییم اینها سه سرعت هستند از زاویه ای به نظر می‌رسد که سرعت متوسط می‌تواند ربط بین سرعت کم و سرعت زیاد می‌باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما یک تحلیل نسبت به اصل زمان داشتید که یک تکه ای را انتزاعی می‌گرفتید و بعد می‌گفتید این تکه موضوعاً زمانی است، حال این مطلب را هم باید بر همان پایه بیان کنید، فرضاً اگر طرح وضعیت و غایت به صورت دو نقطه ای که بین آنها هم نقاط دیگری مطرح باشد، غلط بود و مد نظر امتدادی بود که صفر شدن آن محال بود، حالا هم باید با همان ابزار زمان را توضیح مجدد بدهید.

برادر معلمی: سعی ما بر این است که بر همین اساس، تحلیل کنیم و مبتنی بر آن دو تحلیل طرح شده است: یکی آنکه اگر بگوییم شیء در حال تغییر است، همه اجزاء آن با یک سرعت عوض نمی‌شوند چرا که در این صورت منتهی به انفصال می‌شود، بنابراین ما بین اجزاء (در عوض شدنشان) سرعت های مختلفی برقرار است و همین اختلاف سرعت باعث حفظ هویت موضوع و نفی انفصال می‌شود، تحلیل دیگر این است که بگوییم موضوع دارای تغییر است شماره ۲ یا شتاب می‌باشد، به همین ترتیب تغییر ساز شماره ۳ یا نرخ

شتاب نیز موضوعیت می‌یابد و در این حالت شتاب، ربط بین سرعت و نرخ شتاب می‌باشد، کما اینکه در تحلیل اول آنهایی که دارای سرعت متوسط هستند ربط بین اموری که دارای سرعت کم زیاد هستند می‌باشد، حال ظاهر امر این است که هر دو تحلیل فوق نسبت به بیان رابطه زمان سازها سازگارند ولی حقیق آن است که یکی از این دو بیشتر نمی‌تواند درست باشد و فعلاً بحث در این است که آیا کدام یک از این دو تحلیل درست و کدام غلط می‌باشد؟ فرضاً اگر سرعت، شتاب و نرخ شتاب درست باشد باید بطریقی اثبات کنیم که طرح زمان سازها به صورت سه سرعت کم، متوسط و زیاد غلط است.

برادر امیری: از آن طرف هم باید اثبات شود که آیا دلیلی که بر اثبات سرعت، شتاب و نرخ شتاب ارائه شده، چه اشکالی دارد؟

برادر معلمی: به فرض که این قسمت ایرادی نداشته باشد آیا قسمت دوم چه اثری دارد؟

برادر امیری: اگر احتمال اول ایرادی ندارد، پس مطلب درستی است و دومی را باید اثبات نمود.

برادر معلمی: ولی این دومی هم علی الظاهر اشکالی ندارد و درست می‌باشد و حال آنکه هر دو نمی‌تواند درست باشد، یعنی می‌توان سه دسته موضوع در شیء داشت که دارای سه سرعت مختلف باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر سه شیء خاص را در نظر بگیریم که از آن سه اثر پیدا می‌شود، آیا موضوع شما آن اوصافی است که ترکیب می‌شود و آن را دارای سه سرعت می‌دانید یا اینکه موضوعتان همان سه شیء است؟

برادر معلمی: اگر ما مثلاً بگوییم سرعت موتور، سرعت جعبه دنده و سرعت دینفرانسیل، در سرعت ماشین اثر دارد، حال اگر موتور را طوری تغییر دهیم که سرعت بیشتری ایجاد کند نقش خاص در سرعت ماشین دارد اما اگر جعبه دنده را بخواهیم تغییر دهیم طبعاً هر موتوری با هر جعبه دنده ای جور در نمی‌آید و باید غیر از بزرگ و کوچک شدن اندازه دنده ها فرم ترکیبی آنها هم فرم خاص دیگری شود در هر حال جعبه دنده هم در افزایش سرعت ماشین دخیل است همین طور تغییر در دینفرانسیل نیز در این امر دخیل است، پس نتایجی که از سه آزمایشگاهی که به ترتیب روی موتور، جعبه دنده و دینفرانسیل کار می‌کنند، آورده می‌شود،

منجر به افزایش سرعت ماشین می‌شود در عین حال می‌توان چنین گفت که سرعت جعبه دنده‌ها کمتر یا بیشتر از موتور است چرا که فرضاً دنده‌های مختلفی را می‌توان در موتور سوار کرد، یعنی یکی را بگوییم سریعتر عوض می‌شود یکی کندتر و یکی به طور متوسط در حال تغییر است و ترکیب این سه سرعت باید سه تا سرعت هم عرض بوده و مرتبط به سه عضو مختلف موضوع باشند از طرف دیگر هم باید توجه داشت که سه سرعت رابطه سرعت شتاب و نرخ شتاب هم می‌توانند داشته باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ولی به نظر می‌آید که هر دو این احتمالات متحد هستند، یعنی این سه امری که هم عرض بوده و متفکک و سازنده سه چیزند، از موضع اثر که به آنها بخواهیم نظر کنیم، آثارشان به گونه‌ای است که یکی تغییر دیگری تغییر تغییر و سومی تغییر تغییر تغییر می‌باشد و سرعت، شتاب و نرخ شتاب را نتیجه می‌دهند، اما از موضع اجزایی که متکفل آن هستند ملاحظه کنیم یکی جنس برق است دیگری جنس فلز است و سومی جنس فرضاً بنزین است بنابراین اینها دو چیز نیستند بلکه از دو بعد نگریسته شده و سپس دو چیز عنوان می‌شوند، اگر نظریه وصف بودن آن بکنیم یک جور است و اگر نظر به شیء بودن آن بکنیم جور دیگر است ولی اینها خودشان مختلف نیستند، لذا این طور نیست که وصف سرعتی، وصف شتابی و وصف نرخ شتابی پایش به هیچ جای عالم بند نباشد بلکه ضرورتاً چیزی وجود ندارد که متکفل امر فوق است یعنی وقتی این اوصاف مطرح می‌شود لزوماً باید یک صاحب اوصافی هم نسبت به اینها در شیء مطرح باشد و لذا اگر ما این صاحب خصلتها را از زاویه ربطی که مولد این رابطه هستند ملاحظه کنیم یک حرف می‌زنیم و اگر از زاویه وصف به آنها نگاه کنیم، حرف دیگری می‌زنیم.

برادر معلمی: وقتی می‌گوییم شیء تغییر می‌کند بلافاصله صحبت این است که آیا تغییرش یکنواخت است یا نه؟ مسلم جواب منفی است چرا که تغییر یکنواخت نمی‌تواند وجود داشته باشد لذا تغییر آن هم تغییر دارد، همین طور تغییر تغییر آن نیز دارای تغییر است، حال این سؤال جای دارد که اگر ما سه سرعت ساز مختلف برای موضوع قائل شدیم که ترکیب آنها سرعت موضوع را بدهد و سه سرعت ساز عبارت بودند از عاملی که سرعت کم، زیاد و متوسط را ایجاد می‌کند، در این صورت هر سه اینها سرعت موضوعند ولی آیا باملاحظه

سرعت موضوع می‌توان آینده آن را پیش بینی کرد و یا آینده آن را ساخت؟ طبیعی است که جواب منفی است چرا که موضوع شتاب و نرخ شتاب هم دارد و در نتیجه عاملی که شتاب و نرخ شتاب را می‌سازد هم لازم دارد، بنابراین معلوم می‌شود که ما در جدول باید سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز هر سه را داشته باشیم تا بتوانیم بگوییم موضوع به کجا خواهد رفت، از طرف دیگر وقتی می‌گوییم در موضوع امور همراه هم عوض نمی‌شوند و سه سرعت مختلف برای موضوع درست کرده ایم و نسبت عوض شدن کیفیات داخل در موضوع با همدیگر یکی نیست، می‌توانیم چنین بگوییم که موضوع به سه دسته تقسیم می‌شود: مثلاً در اتموبیل اموری هستند که باید ۶ ماه به ۶ ماه عوض شوند، اموری هستند که سه سال باید عوض شوند و اموری نیز هستند که باید هر ۱۰ سال عوض شوند، این اموری که عوض می‌شود در تغییر ماشین اثر دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در عین حال اینها نسبت به سرعت، شتاب و نرخ شتاب تابع هستند چرا که نمی‌توان پذیرفت که چیزهایی که دارای خصلت هستند، وقتی خصلتها با یک تناسباتی دارند عوض می‌شوند این ذی خصلتها از آن تناسب تبعیت نکند یعنی اگر بین اوصاف (که دارای تبادلی هستند) و صاحب وصفها انفصال باشد بدان معناست که باید قائل به وصف بدون موصوف شویم و این محال است، یعنی باید در جایی بتوان ملاحظه کرد که وصفی عوض شده ولی صاحب وصف آن اصلاً تغییری نکرده باشد و در این صورت اینکه وصف دوم (وصف جدید) متعلق به چیست هم معلوم نیست چرا که صاحبی ندارد که آن را به آن نسبت دهیم.

برادر معلمی: پس خلاصه استدلال جنابعالی این است که: وقتی قائل به سه سرعت مختلف شده و آنها را به ترتیب به عنوان سرعت کم، سرعت متوسط و سرعت زیاد قلمداد می‌کنیم، یا به گونه ای است که سرعت کم سرعت متوسط و سرعت متوسط سرعت زیاد را می‌سازد که در حقیقت عبارت اخرای این است که رابطه اینها همان رابطه سرعت، شتاب و نرخ شتاب است، یا به گونه ای است که هر سه اینها «سرعت» موضوع را می‌سازد که در این صورت سؤال این است که آیا مگر موضوع علاوه بر سرعت، شتاب و نرخ شتاب هم ندارد؟

اگر دارد آیا سازنده شتاب و نرخ شتاب آن چیست؟ به هر حال از دو حال خارج نیست، یا عاملی که شتاب و نرخ شتاب را می‌سازد در ترکیبات ما وجود ندارد که در این صورت باید خود به خود عوض شود یعنی بدون اینکه صاحب وصفی داشته باشد تغییر کند و طبیعی است که چنین چیزی محال است و بدون آن پیش بینی آینده موضوع هم محال است، یا بگونه ای است که همین سه عامل (سه سرعت) عامل سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز هستند که همان تحلیل اول است و یا اینکه این سه سرعت ساز هستند و لزوماً در کنار آنها سه چیز دیگر هم هست که شتاب سازنده و سه امر دیگر هم متکفل نرخ شتاب می‌باشند که در این صورت بدان معنی است که در تقسیم اولیه ما دارای سرعت، شتاب و نرخ شتاب هستیم و سپس با یک مرتبه خرد کردن آنها، هر یک را به سه قسمت از سنخ خودشان تقسیم کرده ایم، یعنی گفتیم سرعت خودش مرکب از سه سرعت شتاب مرکب از سه شتاب و نرخ شتاب نیز مرکب از سه شتاب می‌باشد و یا بر عکس سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز هر کدام به ترتیب دارای سه سرعت ساز، سه شتاب ساز و سه نرخ شتاب ساز هستند، بنابراین یا موضوع شتاب و نرخ شتاب ندارد و یا دارد، اگر دارد، این سه یا همان سه سرعت (مختلفی که قائلیم) هستند و یا آن که این سه سرعت مختلف یک قسمت از عوامل هستند و جای این باقی است که از دو عامل دیگر سؤال شود.

برادر حسینیان: نسبت به ربط سرعت، شتاب و نرخ شتاب یک تصور ممکن است مطرح شود: و آن اینکه بگوییم اگر فرضاً سرعت ۵ است شتاب  $۵ * ۵ = ۲۵$  و نرخ شتاب  $۵ * ۵ * ۵ = ۱۲۵$  باشد، یعنی تغییر را وقتی به صورت تغییر تغییر می‌نویسیم باید سرعت که مبین تغییر است بتوان دو برسد تا شتاب یعنی تغییر تغییر به دست آید.

برادر معلمی: وقتی گفته می‌شود رابطه سرعت، شتاب و نرخ شتاب، به صورت تغییر، تغییر تغییر و تغییر تغییر تغییر است به دان معنی نیست که اگر سرعت فرضاً ۵ باشد شتاب مساوی  $۵ * ۵ = ۲۵$  باشد بلکه ممکن است شتاب آن اعداد مختلفی مثلاً ۱ و ۲ یا هر عدد دیگری باشد همین طور نرخ شتاب آن و در هر حال مفهوم سرعت، شتاب و نرخ شتاب با اینکه عدد هر یک را به توان دو یا سه برسانیم کاملاً فرق دارد، به



عبارت دیگر تغییر عبارتست از فاصله طی شده در واحد زمان ؟؟؟؟ تغییر تغییر عبارت است از فاصله طی شده در واحد زمان بتوان دو یعنی مسافت تقسیم بر زمان بتوان دو ؟؟؟؟ و به همین ترتیب نرخ شتاب عبارت است از مسافت تقسیم بر واحد زمان به توان سه ؟؟؟؟ مثلاً اگر ماشین فاصله قم - تهران را که فرضاً ۱۳۵ کیلومتر است در ۳ ساعت طی کند سرعت آن عبارت است از ؟؟؟ و شتاب آن عبارت است از تغییرات سرعت در زمان یعنی ملاحظه اینکه از ۴۵ کیلومتر در ساعت که در وقت دیگر شده ۶۰ کیلومتر در ساعت در چه مدتی رخ داده است و به بیانی ملاحظه مسافت در دو زمان یا تقسیم مسافت بر زمان بتوان دو می‌شود، همین طور نرخ شتاب مسافت تقسیم بر زمان به توان سه می‌شود.

برادر حسینیان: آیا موضوع ما تغییر یا سرعت نمی‌شود؟ وقتی ما در شتاب به دنبال تغییر سرعت هستیم آیا بدان معنی نیست که سرعت موضوع است؟

برادر معلمی: وقتی بحث از تغییر ساز است، این امر عبارت است از عاملی که سرعت موضوع ما را می‌سازد، تغییر تغییر ساز عبارت است از عاملی که شتاب موضوع ما را می‌سازد همین طور تغییر تغییر ساز عبارت است از عاملی که نرخ شتاب موضوع ما را می‌سازد، یعنی در اینجا ما با سه شیء سر و کار داریم و نه سه سرعت.

برادر حسینیان: سه شیء هستند که معیارشان اولی است چرا که تغییرات آن است که شتاب محسوب می‌شود.

برادر معلمی: فرضاً اگر ماشینی با سرعت ۴۰ کیلومتر در حال حرکت باشد و در همان حال شتاب آن دو باشد لزوماً اینگونه نیست که در سرعت ۴۰ کیلومتر وارد شتاب دو شود بلکه می‌تواند وقتی سرعتش ۲۰ کیلومتر هم هست به شتاب دو برود، همین طور از هر سرعت دیگری هم می‌تواند به شتاب دو برود (س: شتاب را از روی سرعتش می‌فهمیم) اگر همه اش یکی شد تفاوتی ندارد و حال آنکه یکی نیستند آنها سه عاملند که در سرعت، شتاب و نرخ شتاب نقش دارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: موضوعی که داریم دارای سه خصلت زمانی (و نه زمان ساز) می‌باشد یعنی این موضوع دارای تغییر است، تغییر آن هم دارای تغییر است و تغییرات تغییرات آن هم دارای تغییر می‌باشد، پس سه وصف داریم که موصوف آن موضوعی واحد است، مثلاً اگر موضوع ما جامعه یا هر چیز دیگر مثل میکروفن است موصوف به وصف تغییری و زمانی است، یک وصف آن تغییراتش است فرضاً پوسیدن آن دیگری تغییرات تغییرش است، یعنی پوسیدن آن ثابت نیست و تند تر و کند تر دارد و به بیانی پوسیدنش دارای شتاب است، عمر پوسیدن آن مثلاً اگر ده سال باشد به گونه ای نیست که این پوسیدن با یک آهنگ ثابت و مستمر رخ دهد بلکه هر یک سالی، تغییر خاصی هم در آهنگ پوسیده شدن آن به وجود می‌آید به همین ترتیب خود این «آهنگ پوسیده شدن» هم در طول ده سال اینگونه نیست که ثابت باشد بلکه آن نیز در آهنگ سومی تغییر می‌نماید. حال اگر چه سه آهنگ برای پوسیدن شدن مطرح کردیم ولی همگی مربوط به یک موضوع یعنی میکروفن و پوسیدن آن است، یعنی این پوسیدن گاهی است که به نحو اجمال مد نظر است و گاهی است که به صورت تفصیلی مد نظر است و از ابتدا تا انتها که کاملاً می‌پوسد را تحت پوسیده شدن می‌آوریم.

برادر حسینیان: تغییرات و طول عمرش منوط به پوسیدن شدن آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در جایی که میکروفن نیست همان جایی است که پوسیدن واقع شده و چیز دیگری شده است ولی پوسیدن به سه صورت مطرح شده که مربوط به یک امرند (س: ولی یک چیز است و نه سه چیز) یعنی اگر پوسیدن شدن آن را با آهنگ ثابت بدانیم صحیح است که بگوییم روز اول عمرش این، روز دوم عمرش این و ... می‌باشد اما وقتی آهنگ آن را نیز دارای تغییر بدانیم (فرضاً سه هر دهساعتی تغییر دیگری هم در نفس این تغییر واقع می‌شود) در اینصورت تغییر دومی بر تغییر اولی واقع می‌شود و تغییر سومی هم بر تغییر دومی واقع می‌شود، چنانچه اینسه تغییر منفصل دیده شوند بدان معنی است که تغییر اول را کرد و به ده کیلومتری رسید و بعد یک باره تغییر دیگری پیدا شد اما اگر عاملی در آن باشد که موجب پیدایش تغییر در تغییر باشد و آن عامل هم بی اثر نباشد مرتباً با این همراه باشد لزوماً باید

کار خودش را بکند و در این صورت است که می‌توان چنین گفت که این وصف یک موصوفی دارد که صاحب این وصف است یعنی یک بعدی دارد که آن بعد علت این حرکت و آن بعد علت آن حرکت است (البته بعد و ربط تفاوت دارند البته بعد در یک منزلت معنای ربطی دارد و در یک منزلت معنای جزئی دارد) بنابراین پیدایش تغییر در تغییر آیا از خود شیء دارای تغییر است یا اینکه چیز دیگری دارد که آن را عوض می‌کند؟ برادر حسینیان: سه عامل وجود دارد که کیفیت را در تغییر کمک می‌کنند اما موضوع تغییر و آن چیزی که به تغییر جهت می‌دهد و تغییرات آن را مشخص می‌کند فرضاً اگر پوسیده شدن تغییرات موضوع ما باشد هر سه در پوسیده شدن به آن کمک می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا پوسیدن شدن ناظر هر سه است یا ناظر بر یکی از آنهاست؟ منتجه اش پوسیدن شدن است (س: باید سه تا منتجه در اینجا داشته باشیم) اگر داخل آن برویم سه تا منتجه می‌شود (س: ترکیب شده و پوسیده شدن را نتیجه می‌دهد).

برادر معلمی: این مطلب که «مورد نظر ما پوسیده شدن این موضوع خاص است» امر درستی است ولی چون ما چیزی را می‌خواهیم که این «پوسیدن شدن» را بسازد یعنی شیئیت داشته باشد، می‌توان در مقام تمثیل آن را اینگونه بیان کرد که: سرعت پوسیده شدن این شیء قبل از هر چیزی به جنس آن بستگی دارد، مثلاً اگر چوبی باشد یا آهنی یا آلومینیومی باشد، سرعت پوسیده شدن آن متفاوت است حال وقتی جنس خاصی مثل چوب یا آهن داشت، آیا سرعت پوسیده شدن آن ثابت است؟ قطعاً جواب منفی است چرا که اگر آهن را در هوای معمولی یا در آب یا در فضای مرطوب بگذاریم سرعت پوسیدن شدن آن نیز متفاوت می‌باشد در اینجا این عامل دوم که در پوسیده شدن جنس (اولی) اگر می‌گذارد و حاصلش هم در همان ظاهر می‌شود، مبین چیزی است که سرعت پوسیده شدن را عوض می‌کند، یعنی قرار گرفتن در آب یا هوا خود موضوعی است که علاوه بر جنس آن در پوسیده شدن آن دخیل است، البته این دو عامل هنگام عملکرد عینی، در هم ترکیب شده و پوسیده شدن را با تغییر خاصی صورت می‌دهند، مثلاً اگر در آب قرار بگیرد، علاوه بر آن که سرعت پوسیده شدنش به جنس آن بستگی دارد به خود قرار گیری آن در آب (و نه هوا نیز) بستگی دارد و

هر دو این عوامل نسبت به همان موضوع واحد است که مطرح می‌شود. (س: چرا پوسیده شدن را فقط مد نظر دارید؟ آیا صرفاً یک نحوه تغییر آن پوسیده شدنش نیست؟ تغییر رنگ هم نحوه تغییر دیگرش باشد؟) همه تغییرات شیء با هم جمع می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر سه عامل مستقل از هم باشند که دیگر نمی‌توانند معنای سرعت، شتاب و نرخ شتاب را بدهند؟

برادر معلمی: اگر ما گفتیم این چیز پوسیده می‌شود و پوسیده شدن در چند بعد تغییر ایجاد می‌کند مثلاً یکی اینکه سست می‌شود، دیگر اینکه رنگ آن عوض می‌شود، سوم اینکه حجم آن عوض می‌شود و ... می‌گوییم همه اینها سرعت می‌شود و فرضاً در وهله اول به جنس آن بستگی دارد ولی اگر همین جنس را در آب بگذاریم، همه این تغییرات (سست شدن، تغییر رنگ، تغییر حجم و ...) همگی تندتر و با سرعت زیادتری پیدا می‌شود، همین طور اگر این آب سرد یا گرم باشد یا با نمک و بی نمک باشد، اینها هم در تشدید تغییرات فوق اثر می‌گذارد و می‌توان از آنها به عنوان نرخ شتاب نام برد، بنابراین موضوع تغییراتش ثابت نیست بلکه تغییر دارد و تغییر تغییراتش هم تغییر دارد و در این صورت اگر ما سه چیز در موضوع پیدا کردیم که در سرعتش اثر دارند، این سه امر فرضاً از تقسیمات سرعت آن موضوع می‌باشند در حالی که شتاب و نرخ شتاب هم دارد، لذا تقسیم اولیه از لحاظ زمانی سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز است و به فرض که در موضوع اختلاف سرعت هم ملاحظه و اثبات شود سه سرعت متفاوت را هم بتوانیم به آن نسبت دهیم، اینها جزو تقسیمات سرعت ساز محسوب می‌شوند که برای اینها نیز دو مرتبه طرح شتاب ساز و نرخ شتاب ساز موضوعیت دارد.

برادر حسینیان: ما اول برای سرعت تعریفی خاص داده ایم و سپس شتاب و نرخ شتاب را تشدید کننده همان سرعت خاص می‌دانیم که در حالی که ما در ابتداء باید به سه سرعت قایل شویم و نه یک سرعت.

برادر معلمی: به فرض که مطلب شما درست باشد، یعنی ما ابتدائاً سه سرعت را برای موضوع اثبات کنیم، آیا

برای این سه سرعت می‌توان قائل به شتاب و نرخ شتاب شد یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به عبارت دیگر آیا تغییر را در سه بعد علی حده مطرح می‌کنید که سه شیء داشته باشیم که جداگانه تغییر می‌کنند یا نه؟ (س: این سه تا مربوط به یک موضوعند عین جهت، زمان و مکان) اگر هر کدام از اینها سه تا سرعت علیحده داشته باشند معنای تبدیل شدن کیفیت هر کدام از اینها را به ما تحویل نمی‌دهد (س: اگر ربط نداشته باشند نمی‌توانند ترکیب شوند این سه در مورد یک موضوعند ولی سه بعد آن دو سه سرعت دارند) در هر حال اگر این سه بعد سه اختلاف سرعت دارند و این اختلاف سرعت هم منشأ پیدایش یک منتهجه در تغییرات این موضوع خاص نشود، بدان معنی است که آنها سه چیز جداگانه می‌باشند اما اگر سه چیزی هستند که تغییراتشان به هم مربوط است به گونه ای که تناسبی خاص بین آنها برقرار است، در این صورت می‌توان گفت که یکی از آنها در سرعت موضوع مؤثر است، دیگری در شتاب موضوع و سومی در نرخ شتاب موضوع مؤثر می‌باشد.

برادر معلمی: به عبارت دیگر این سه سرعت یا با هم ترکیب شده و یکی می‌شوند یا نه؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی ترکیب این سه آیا برای موضوع سرعت، شتاب و نرخ شتاب را مطرح می‌کند یا نه؟ آیا اینکه اینها سه چیز هستند و سه گونه مختلف تغییر می‌کنند نسبت به موضوع واحد ما، سرعت، شتاب و نرخ شتاب را موضوعیت می‌بخشند یا نه؟

برادر پیروزمند: آیا حصر زمان سازها به این دو احتمال استدلالش چیست؟ یعنی اینکه زمان سازها سه سرعت مختلف باشند هم نفی شود به چه دلیل اثبات گر رابطه توانی آنها است به خصوص که قبلاً به رابطه یک طرفه بین سرعت، شتاب و نرخ شتاب اشکال داشتیم که که نمی‌تواند به صورت رابطه علت و معلولی باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر نظر به موصوف که سازنده این اوصاف باشد بکنیم، در اینصورت یک مسئول شتاب یکی مسئول نرخ شتاب و سومی مسئول سرعت است و این سه تا حضوری که دارند بگونه ای است که منفصل از همدیگر نیستند. یعنی گاهی است که می‌گویید سه وصف داریم که هر سه آنها بر این موضوع خاص بار است در این صورت نحوه بار بودن آن این می‌شود که وقتی می‌خواهد تغییری در شتاب

واقع شود (ولو با آهنگ ثابت) همه از همدیگر بریده می‌شوند ولی اگر برای آنها سه تا ذی وصف هم قائل شدید در این صورت اگر از موضع ذی وصف یا صاحب وصف نگاه کنید، یکی دارای سرعت بیشتر، دیگری دارای سرعت متوسط و سومی دارای سرعت کمتر می‌باشد، بنابراین این دو احتمال بیان یک موضوعند از دو موضع، یعنی گفتن «سرعت کم، متوسط و سریع» عین گفتن «سرعت، شتاب و نرخ شتاب» است منتهی هر گاه از مقوله سرعتی محض بدون عنایت به سازنده آن نظر کنیم صحیح است که بگوییم «سرعت، شتاب و نرخ شتاب» ولی هر گاه با توجه به سازنده آن ملاحظه شوند صحیح است که بگوییم «یکی سریعتر، دیگری کندتر و سومی متوسط حرکت می‌کند».

برادر پیروزمند: آیا ما یک رابطه ای بین وصفها ایجاد کرده و تغییرات سرعت را شتاب می‌نامیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر سه چیز معین کردید وقتی می‌گویید تغییرات سرعتی شتاب است، گاهی است که برای آن متکفل و صاحب وصف قائل نیستند و بدان معنی است که خود سرعت را شتاب می‌کنید ولی گاهی است که برای آن صاحب وصفی هم قائلید و می‌گویید با آن نسبت دارد و تناسبش هم این است.

برادر پیروزمند: همین رابطه علی و معلولی در ذی وصفها هم جاری می‌شود، یعنی علت در تغییر عامل شتاب، تغییر در عامل سرعت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در عامل سرعت یک چیز دیگری است که روی عامل سرعت اثر می‌گذارد کانه یک برد از نیرو از این طرف و دیگری از آن طرف می‌آید و برخورد اینها علت سرعت بیشتر شده است.

برادر معلمی: مثلاً اگر بگوییم سرعت پوسیده شدن این موضوع خاص به جنس آن بستگی دارد و سپس بگوییم علاوه بر این اینکه این جنس در هوا باشد یا در آب نیز در سرعت آن دخیل است بدان معنی است که آب سرعت پوسیدن این جنس خاص را سریعتر می‌کند ولی در عین حال بدان معنا هم نیست که آب به

صورت کلی تعیین کند که سرعت پوسیده شدن آن چقدر باشد، زیرا خود آن (نفس جنسیت آن) هم چیزی و خصلتی خاص دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این صورت وقتی خصوصیتی در درون آن هم قائل شویم (که در شرایط بعد ظهور کند یا ...) دیگر این شبهه که عامل دوم خارج از موضوع طرح می شود هم موضوعیت پیدا نمی کند.

برادر معلمی: آن عامل هم در خود موضوع مطرح می شود.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته





## جلسه چهاردهم - ۶۹/۴/۳

بسمه تعالی

فهرست جلسه چهاردهم

چرا رابطه اجزاء تقسیمات زمانساز توانی است

آیا سرعت و شتاب و نرخ شتاب به تنهایی هم محقق می‌شوند

تدریج دال بر همراهی سرعت شتاب نرخ شتاب

آیا موضوع یک تغییر دارد یا چند تغییر

آیا قبول سرعت و شتاب «نرخ شتاب» را نفی می‌کند

موضوع در جریان رشد سرعت و شتاب و نرخ شتاب را با هم دارد

ندیدن نرخ شتاب ندیدن موضوع است

آیا موضوع سرعت شتاب نرخ شتاب با ملاحظه آن متفاوت است

آیا ممکن است زمانی تدریج باشد و زمانی تحول

آیا زمان حرکت در مسافت است

رابط بین سرعت شتاب نرخ شتاب و عوامل آنها چیست



بسمه تعالی

مدل دوره سوم

جلسه ۱۴

تاریخ: ۶۹/۴/۳

برادر معلمی: بسم الله الرحمن الرحيم .... بحث جلسه قبل در مورد این بود که چرا وقتی جهت سازها یا زمانسازها یا مکان سازها را تقسیم می‌کنیم تقسیماتشان نسبت به هم رابطه توانی دارند یعنی در هم ضرب می‌شوند مثلاً می‌گوییم سرعت، شتاب، نرخ شتاب) تغییر، تغییر، تغییر، تغییر، تغییر تغییر تغییر) و چرا به این صورت نیستند که هم عرض واقع شوند (اما فقط اختلاف کمی داشته باشند) مثلاً در تقسیم زمانسازها سه سرعت داشته باشیم که نسبت به همدیگر کم و زیاد و متوسط باشند و در بحث ارزش و ترکیب هم به همین ترتیب تقسیم داشته باشیم، در پاسخ این سؤال گفته شد اگر هم ما سه عامل زمانساز قائل باشیم که سه سرعت مختلف در موضوع ایجاد کنند چون موضوع شتاب و نرخ شتاب هم خواهد داشت مجبوریم عوامل شتاب ساز و نرخ شتاب ساز را هم برای موضوع معرفی کنیم و اگر این سه عامل، سرعت ساز باشند ناچاراً از تقسیمات سرعت ساز خواهند بود (نه سه سرعت ساز) به عبارت دیگر گفته شده بود از آنجایی که موضوع سرعت و شتاب و نرخ شتاب دارد باید ما به ازایی در موضوع داشته باشد که این سه تا را بوجود بیاورند پس ما به سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز احتیاج داریم هر چند سر جای خودش بخواهیم بگوییم سرعت تغییرات این سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز با هم مساوی نیست و سریعتر و کندتر دارد. در جلسات واحد در مورد همین مطلب صحبت شد، یک سؤال اول کار مطرح بود و آن اینکه آیا سرعت بدون شتاب یا شتاب بدون نرخ شتاب و یا بر عکس آن را می‌توانیم داشته باشیم یا نه، که در این مورد گفته شد تحقق نرخ شتاب بدون شتاب و یا شتاب بدون سرعت ممکن نیست، زیرا وقتی می‌گوییم نرخ شتاب و یا شتاب، تغییرات پایینتری آن را مد نظر گرفته ایم. ولی به نظر رسید که عکس آن امکان تحقق داشته باشد، مثلاً سرعتی داشته باشیم که بگوییم ثابت است و شتاب آن صفر است یا شتابی ثابت داشته باشیم یعنی نرخ

شتابش صفر است. بعد فکر کردیم که این مطلب را به این ترتیب حل کنیم که اگر در موضوع سرعت ثابت و یا شتاب ثابت ممکن باشد چون برنامه ریزی، برنامه ریزی رشد است و باید هر چه سریعتر به آن رسد ممکن برسیم باید در سرعت هم بتوان تغییر داد و آن را افزایش داد به معنای اینکه شتابی به آن بدهیم و یا شتاب را هم بتوانیم تغییر بدهیم به معنای اینکه نرخ شتابی بر آن بدهیم. این کار مطلوب است پس مدل کامل مدلی است که در آن علاوه بر سرعت ساز شتاب ساز و نرخ شتاب ساز هم باشد تا بتوان هر چه سریعتر به رشد رسید و خواستیم وارد این مطلب نشویم که بگوییم آیا سرعت ثابت ممکن است در موضوع واقع شود و شتاب و نرخ شتاب هم ممکن است در موضوع صفر شود یا نه، ولی دوستان فرمودند به همین اندازه که بگوییم سرعت ثابت و شتاب و نرخ شتاب صفر ممکن است، باعث می شود که در بحث ایجاد اشکال کند، و بعد فرضاً اگر در یک موضعی گفته شود در اینجا نمی شود شتاب ایجاد کرد یا نرخ شتاب ایجاد کرد بگویید پس آن دو عامل شتاب ساز و نرخ شتاب ساز از ترکیبات خارج می شود و کل مدل عوض می شود پس در همین موضع بحثی باید اثبات شود که موضوع با سرعت ثابت بدون شتاب و نرخ شتاب قابلیت تحقق ندارد برای این مطلب یک سری استدلال شد به این معنا که فرضاً اگر یک موضوعی یا یک موتوری یا یک اتومبیلی تا مدتی با سرعت ثابتی مثلاً چهل حرکت می کند. بعد سرعت آن شتاب می دهد و به پنجاه می رساند بعدش به شصت و بعد یک دفعه به نود یا صد می رساند می گوئید در آن مدتی که موضوع با سرعت ثابت حرکت می کند که فرضاً می گوئیم شتاب و نرخ شتاب صفر است سؤال می شد شتاب ساز و نرخ شتاب ساز کجا هستند اگر در موضع هستند و اثر ندارند بودن و وجودشان به این شناخته شده است؟ یعنی اگر اثر نداشته باشند حتماً در موضع وجود ندارند و اگر عضو موضوع نیستند آنجایی که موضوع می خواهد شتاب یا نرخ شتاب پیدا کند باید چیزی از خارج به این موضوع اضافه شود که آن هم غیر ممکن است بنابراین نتیجه می گرفتند که سرعت ثابت و صفر شدن شتاب و نرخ شتاب امکان پذیر نیست چون شتاب ساز و نرخ شتاب ساز عضو ترکیب هستند از آن طرف هم گفته ی شد که نه، ما می بینیم که وسیله نقلیه می تواند تا مدتی با سرعت ثابتی حرکت کند که مثلاً می توان عقربه سرعت ماشین را روی عدد چهل نگه داشت و حرکت کرد و حتی

می‌شود پدال گاز و اینها را هم طوری بست و ثابت کرد که لرزش پا و هوا و اینها آن سرعت را عوض نکند مثل بعضی از ماشینها که گاز دستی دارد آن را روی یک اندازه ای می‌بندند و همین طور حرکت می‌کند و کم و زیاد هم نمی‌شود لذا در این استدلال از یک طرف گفته می‌شود که می‌توان سرعت ثابتی داشت و از یک طرف هم گفته می‌شد که نه، وقتی سرعت چهل است به نظرتان می‌رسد که سرعت چهل است و این یک تغییراتی دارد که شما تغییرات آن را متوجه نیستند یعنی بحث در اینجا یک گره ای پیدا می‌کرد که بر طرفین آن استدلالی نبود مگر اینکه بگوییم در عینیت این طوری هست یا نه.

پس از آن، یک استدلال دیگری پیشنهاد شد که بگوییم اگر می‌پذیریم موضوع دارای سرعت است احتیاج به عاملی درسی به نام سرعت ساز می‌باشد که این سرعت را بسازد بعد چون طبق قانون تعیین در رابطه امر ثابت مطلق نداریم آن سرعت ساز هم ناچاراً تغییر می‌کند، و تغییرش با بحث تغییر در تغییر می‌شود این می‌شود شتاب و عامل هم که این را می‌سازد شتاب ساز می‌شود و چون شتاب ساز هم که یک کیفیتی است نمی‌تواند ثبوتی داشته باشد آن هم دارای تغییر است پس تغییر در شتاب می‌شود نرخ شتاب که نرخ شتاب ساز آن را می‌سازد. به این استدلال هم این اشکال را وارد می‌کردند که این طریق ورود به بحث جریان را یک طرف می‌کند یعنی نرخ شتاب ساز شتاب ساز را می‌سازد و شتاب ساز سرعت را می‌سازد در حالی که به نظر می‌رسد که به این استدلال این اشکال وارد نیست یعنی اول از آن جهت که باید انفصال مطلق پیدا نشود و این وقتی است که اینها تغییراتشان هم زمان واقع نشود و سرعت تغییراتشان یکی نباشد که این سر جای خودش قابل دفاع است که بگوییم سرعت و شتاب و نرخ شتاب یا سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز با یک سرعت تعویض نمی‌شوند و بعد این مطلب این بود که بگوییم نرخ شتاب بدهیم این هم اشکال در بحث ایجاد نمی‌کند چون، در مدل هم همیشه مثلاً جهت ساز شماره ۳ یا تغییر ساز شماره ۳ یا ترکیب ساز شماره ۳ را نسبت به دو تای دیگر اصالت می‌دهیم و آن دو تا را به تبع این در طراحی طرح می‌کنیم و این اشکال هم ندارد در جلسه دیروز هم استدلال این بود که آیا سرعت ثابت ممکن است یا نه فرضاً در مثال یک کارخانه گفته می‌شود اگر طراحی را نرخ شتاب بگیریم و آزمایش را شتاب و کار تولیدی را هم سرعت

بگیریم. بعد تولیدات کارخانه ترکیبی از این سه تا است حال می‌بینیم تولیدات کارخانه در یک واحدهایی از زمان می‌تواند مساوی باشد مثلاً بگوییم این کارخانه روزانه یا ماهانه ده عدد ماشین تولید می‌کند و این همین طور هست تا وقتی که ما یک تغییری فرضاً در آزمایش که شتاب است بدهیم بعد می‌بینیم ماشین که ده تا ده تا تولید می‌شده است ماه بعد می‌شود بیست تا و ماه بعد می‌شود سی تا و یک شتاب ثابتی پیدا می‌کند و این شتاب ثابت هم همین طور ادامه دارد تا اینکه ما یک تغییر را در امر شاملتر آن که فرضاً طراحی است (نرخ شتاب) بدهیم تا بگوییم مثلاً هر ماه نسبت به ماه قبل اگر ده تا اضافه می‌شده است یک دفعه شتاب تغییر کرده و بیست تا بیست تا اضافه می‌شود یعنی هر ماه نسبت به ماه قبل بیست تا اضافه می‌شود در اینجا سه عامل که در موضوع هست، یعنی سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز خود تغییراتی دارند و می‌توان درباره آنها هم سرعت و شتاب و نرخ شتاب گفت که بحث دیگری است و به آن کاری نداریم در خود موضوع از یک طرف گفته می‌شد، وقتی که می‌بینیم کارخانه یک واحد زمانی ده ماشین تولید می‌کند این در آنجایی است که شتاب و نرخ شتاب نیست، زیرا اگر شتاب و نرخ شتاب بود این نمی‌بایست در دو واحد زمانی به یک میزان تولید کند بلکه باید تولیدش افزایش پیدا می‌کرد هر چند که وقتی که تولید صورت می‌گیرد آزمایشگاه و بخش طراحی دارند کار خودشان را می‌کنند اما کارشان به آن اندازه ای نرسیده است که به یک آزمایش جدید و یا یک طرح جدید رسیده باشند و آن را به قسمت تولید بیاورند و بگویند از این به بعد روی این طرح یا بر اساس این آزمایش کار تولید را انجام دهید بنابراین هر چند که دستگاه شتاب ساز در کارخانه مشغول کار است اما اثرش روی وضعیت نمی‌افتد فقط آثارش وقتی منتقل می‌شود که زمان تغییر یک طرح یا یک آزمایش است و آن اثر خودش را می‌گذارد و گویا کنار می‌رود و مشغول کار خودش است تا طرح جدید را تهیه کند بنابراین از یک طرف گفته می‌شد تولیدات ثابت یعنی شتاب صفر و وقتی با طرح قبلی عمل می‌شود و نرخ شتاب صفر است، یعنی تغییر در نرخ شتاب نیست. از طرف دیگر گفته می‌شد خیر وقتی کارخانه مشغول تولید است بدون طرح و آزمایش که کار نمی‌کند تولیدات موجودش مبتنی بر یک آزمایشاتی و یا مبتنی بر یک طرحی است بنابراین همیشه در تولید یعنی

در نتیجه اثر شتاب ساز و نرخ شتاب ساز هست، نمی‌توانیم بگوییم اثرشان صفر شده است باید بگوییم اثرشان ثابت است یعنی نقطه اثرش عوض نمی‌شود یعنی بین اینکه ثابت است یا صفر است فرق بگذاریم، این دو احتمال بحث شد حال به نظر می‌رسد که اگر بخواهیم بگوییم شتاب ساز و نرخ شتاب ساز در یک جا یک تغییر خاص را می‌دهند و اثری می‌گذارند و کنار می‌روند یعنی پس از آن نیستند اگر چنین چیزی مطرح باشد یعنی اگر بگوییم یک شیء فقط در یک آنی اثر می‌گذارد و بقیه مواقع اثر نمی‌گذارد با تعیین در رابطه جور در نمی‌آید یعنی اینها از هم بریده بریده می‌شوند چه سرعت آن و چه شتاب و چه نرخ شتاب آن همه از هم بریده می‌شود بلکه طبق تعین در رابطه که گفتیم تدریج است تدریج در همه جا جاری است. حال این تدریج در بحث شتاب و نرخ شتاب به چند صورت ممکن است گفته شود یکی اینکه طرحی که آماده می‌شود یا تجربه ای که به دست می‌آید دفعتاً واحده پیدا نمی‌شود در خود آزمایشگاه و در بخش طراحی زمان می‌برد تا یک مطلبی شناخته شود، و بعد در نتیجه کل کارخانه را که نگاه کنیم نتیجه آن فقط در امر تولید که بگوییم در تولید این ماشین که آزمایش آن آزمایش قبلی است شتاب صفر است بلکه ما تولید کارخانه را باید در همه ابعاد بدانیم اگر آزمایشگر و طراح را جزو این کارخانه بدانیم وقتی در راه طرح جدید گامهایی برداشتند و یا در راه آزمایش جدید مطالبی کشف کردند این در نتیجه کارخانه اثر دارد و دفعتاً پیدا نمی‌شود پس نتیجه کل که چیزی غیر از آن بحث کار تولیدی است، یعنی محصولات کارخانه فقط همان شیء مادی نیست و چیزهای دیگر هم هست وقتی اینها را در مجموع نگاه کنیم می‌بینیم تدریج در همه اینها لحاظ می‌شود تازه اگر یک درجه هم تخفیف بدهیم بگوییم در این بعد که مورد نظر است شتاب و نرخ شتاب و تدریج آنها چطور ملاحظه می‌شود می‌گوییم در این قسمت هم می‌گوییم در هر واحد زمانی در اول و آخر آن قطعه سرعت مساوی ندارد آنها واقعاً مساوی نیستند ما فرض مساوی بودن می‌کنیم در بحث های قبل هم در شکلهایی که مانند دیوار آجری می‌کشیدیم ی گفتیم که اول و آخر یک قطعه مساوی نیست اگر ما در آن هم دقت کنیم در همان اشتراک هم اختلاف است و درون این هم تغایر وجود دارد یعنی وقتی هم که یک طراحی یا یک آزمایش شتاب یا نرخ شتاب وارد می‌شود، اول و آخر آن اگر مثل

هم بود لازم نبود به آخرش برسیم تا تغییر صورت بگیرد همان اول آن می‌توانستیم مرتبه بعدی را بیاوریم همین که بر این زمان و تدریج می‌گذرد یعنی در این زمان موضوعاتی و تغییراتی اتفاق می‌افتد که امکان رسیدن به مرتبه بعد را فراهم می‌کند پس تغییر در آن قسمت هست اما لحاظ نمی‌شود. در ثانی وقتی می‌گوییم یک طرحی جایگزین طرح قبلی می‌شود در نتیجه این طور نیست که کلیه کارخانه‌ها، یا همه قسمت‌های این کارخانه یا همه تولیدات مبتنی بر این طرح کنار بروند و یک چیز دیگر جای آن بیاید، بلکه در آن هم تدریج است مثلاً وقتی که ماشین می‌آید این طور نیست که همه کارهایی که با استفاده از حیوان یا بازوی خود آدم انجام می‌شده است به یک باره همه تعطیل شود و با ورود طرح جدید حمل و نقل بار و نقل انتقال همه با ماشین انجام شود یا مثلاً وقتی نانوایی‌ها با تنورهای قدیمی کار می‌کردند وقتی تنورهای برقی طراحی شد این طور نبود که یک دفعه همه نانوایی‌هایی که تنوری بودند همه یک دفعه از فردا صبح برقی شوند بلکه اولاً در همان تنوری بودن اولاً مراتب رشدی هست که مرتباً کیفیت کارشان را بهبود می‌بخشند که مثلاً سوختش چگونه باشد هوا چگونه در آن دیده شود و شکل آن چگونه باشد و این اسمش تنوری هست اما اول و آخرش با هم فرق می‌کند بعد هم وقتی می‌خواهد برقی شود عده‌ای از آنها عوض می‌شود و عده‌ای هنوز به سبک سابق هستند و تولیداتی از نان که در جامعه پیدا می‌شود مقداری محصول تکنیک سابق است و مقداری مربوط به تکنیک جدید. و این تداخل ادامه قبلی در فعلی تا یک مدتی ادامه دارد تا تکنیک جدید بتواند در جامعه محقق شود و این در همه تغییراتی که در آزمایش و طراحی هست وجود دارد حتی در اندیشه‌ها هم این طور است وقتی اندیشه جدیدی پیدا می‌شود چیزهای قبلی به کل باطل نمی‌شود بلکه آثار آنها تا مدتی هست تا آن فرض جدید کم‌کم بتواند جای خود را باز کند و آثارش را در همه ابعاد نشان دهد. پس از همه طرف تدریج هست در نتیجه اثر گذاشتن و قطع شدن بر این اساس ممتنع است، مطلب دیگر این بود که اینکه بگوییم موضوع دارای یک تغییر است و بعد بخواهیم برای آن موضوع یک سرعت و یک شتاب و یک نرخ شتاب پیدا کنیم این اشکال دارد بلکه موضوع باید دارای سه دسته تغییر باشد نه یک تغییر. باید بگوییم وقتی موضوع در حال تغییر است فرضاً وزنش و حجمش و رنگش



و وزنش در حال عوض شدن هستند پس رنگ برای خودش یک سرعت شتاب دارد و وزن هم همین طور اگر این صحبت درست باشد پس ما باید اول سه سرعت ساز برای موضوع پیدا کنیم که سرعت های موضوع در سه بعد می سازند، بعد سر جای خودش بگوییم آن سه سرعت ساز خودشان تغییر می کنند لذا شتاب ساز می خواهند و آنها هم تغییر می کنند و نرخ شتاب ساز می خواهند که در پاسخ به این قسمت هم گفته می شد اگر ما می گوییم موضوع دارای سه سرعت است اگر آن سه سرعت قابلیت ترکیب با هم دارند پس می توانیم در رتبه بالاتر به صورت کلی بگوییم موضوع دارای این تغییر است و آن تغییر موضوع بر سه تغییر تقسیم می شود پس یک تغییر شاملتر بر این سه تا وجود دارد اگر تغییر شاملتر وجود نداشته باشد و اینها سه تغییر جدای از هم باشند، موضوع وحدت پیدا نمی کند، اگر بخواهند قابلیت جمع داشته باشند ما باید یک تغییر داشته باشیم برای آن تغییر موضوع باید مشخصاتی تعریف کنیم یعنی بگوییم آن تغییر دارای چه سرعت و چه شتاب و چه نرخ شتابی است بعد به تقسیم آن برسیم و بعد در مورد هر کدام از تقسیماتش دوباره این کار را انجام دهیم، یعنی سرعت ساز آن هم می شود سه دسته دیگر، شتاب ساز آن هم می شود سه دسته و نرخ شتاب ساز آن هم سه دسته می شود پس مجبوریم در رتبه بالا برای موضوع یک تغییر واحد یعنی یک وحدت ترکیبی تغییری قائل شویم و برای آن مدل درست کنیم.

برادر سیف: گفته شد وقتی که طرح می خواهد اجرا شود تدریجاً اجرا می شود و تأثیر آن تدریجاً در تغییر سیستم وارد می شود و آزمایش هم تأثیرش تدریجاً وارد می شود مثال دیگرش همان تغییر سرعت است مثلاً وقتی از سرعت ده کیلومتر در ساعت می خواهیم به سرعت بیست کیلومتر در ساعت برویم این تغییر سرعت دفعتاً واقع نمی شود مثلاً در دو سه دقیقه شتاب واقع می شود تا از ده به بیست برسد بعد در بیست می توان آن را ثابت نگه داشت تا به مرحله بعد برسیم پس تدریج در دو مرحله شتاب مضر به بحث نیست اشکال را حل نمی کند بلکه بیان جواب این سؤال این است آیا در هیچ مقطعی می توانیم شتاب ثابت یا سرعت ثابت داشته باشیم یا نمی توانیم داشته باشیم بنابراین ولو ما بپذیریم که بین زمان ی که یک طرح جدید وارد سیستم تولید ما می شود زمان می رود و مدتی به عنوان دوره انتقال طول می کشد پس از آن که دوره انتقال

به پایان رسید و آن طرح در آن سیستم تولید مستقر شد آیا می‌توانیم زمانی را داشته باشیم که تولید با ظرفیت ثابت کار کند ولو اینکه آزمایشگرها و طراحها هم مشغول کار خودشان هستند تا مرحله بعدی که نتایج کارشان وارد شود بنابراین سؤال ما راجع به نفس این مسئله بود که اشاره به این واقعیت که بین این دو مرحله هم دفعی واقع نمی‌شود حل اشکال را نمی‌کند مطلب دیگری که گفته شد اینکه در آن مثال اگر منتجه کل را به تولید کارخانه ببینیم گفتند ملاحظه کنید که نتایجی که ساعت به ساعت آزمایشگرها و طراحها مشغول تفکر هستند و به دست می‌آورند آنها را هم با منتجه تولید جمع کنید و در مجموع ببینید که منتجه چیست در آن صورت سرعت و شتاب و نرخ شتاب با هم واقع می‌شود و اشکالی هم وارد نمی‌شود جواب به این مسئله هم این است که ما راجع به نفس موضوع منتجه است که می‌گوییم سرعت و شتاب و نرخ شتاب با هم وجود دارند و یا هم وجود ندارند یعنی در مثال کارخانه اگر بگوییم ده واحد اتومبیل در یک روز تولید می‌کند این را می‌سنجیم با ماه بعدش که بیست تا تولید می‌کند و با ماده بعد که مثلاً چهل تا تولید می‌کند و خود این رفتن از ده تا به بیست تا و از بیست تا به چهل تا منتجه تأثیر عوامل شتاب ساز و نرخ شتاب ساز می‌دانستیم وقتی خود عوامل شتاب ساز را درون منتجه بیاوریم و خودشان را وارد منتجه بکنیم و اثر اینها را روی موضوعی به نام تولید ماشین بیاوریم، در آن صورت شتاب و نرخ شتاب نسبت به کل منتجه پیدا نخواهد شد یعنی شما وقتی که این سه تا تغییرات را با هم جمع می‌کنید این سه تا تغییرات همیشه اثر خودشان را می‌گذارند، یعنی فرضاً ضریب سه طراحی را لحاظ کرده اید و ضریب دو آزمایش را هم لحاظ کرده‌اید و ضریب یک اجرا را هم حساب کرده اید اگر این را در این مقطع حساب کرده اید و در مقطع بعدی هم حساب کرده اید و در مقطع بعد از آن هم حساب کرده اید در آن صورت هیچ وقت برای شما نرخ شتاب (حداقل) برای شما پیدا نخواهد شد همیشه شتاب پیدا خواهد شد برای اینکه سهم تأثیر اینها را در سرعت کل آورده اید یعنی هیچ تحولی واقع نمی‌شود ولو اینکه متفکرین کار می‌کنند و نتایجی می‌گیرند و این نتایجشان بعداً ظاهری شود ولی نکته حساس اینجاست که نتایج کارشان الان روی چه چیزی اثر می‌گذارد اگر نتایج کارشان را بیاورید روی یک بعد متجلی کنید به نام محصول کارخانه که همان

اشکال تکرار می‌شود و اگر بیاورید روی کار خودشان می‌گوییم تأثیرش روی کار خودشان مضاعف و مجدد نیست در این صورت این اشکال هم برقرار است.

اما سؤال اصلی ما این بوده است که آیا نرخ شتاب و شتاب و سرعت ضرورتاً با هم واقع می‌شوند؟ یا می‌توانند در خارج هم جدای از هم وقوع پیدا کنند در مورد خاص این سؤال آن جوابی که داده شد که عوامل تغییر ساز چون متغیر هستند لذا همیشه سرعت به تبعیت از تغییرات سرعت ساز تغییر می‌کند پذیرفتیم و گفتیم ولو چنین واقعیتی را بپذیریم دو مطلب هست یکی اینکه موضوعی که مورد بحث ماست راجع به مختصر تغییراتی است که قابل اندازه‌گیری یا کنترل برای ما نیست یا اینکه بحث با هم بودن یا نبودن سرعت و شتاب و نرخ شتاب، آن شتابی و سرعت و نرخ شتابی است که برای ما قابل کنترل است به عبارت ساده اگر در اتومبیل گفته می‌شود ولو با حداکثر دقتی که می‌توانید سرعت را بر روی پنجاه کیلومتر نگه دارید ولی چون اجزاء ماشین (پیستون و شمع ها و ...) دارند فرسایش پیدا می‌کنند حتماً قابل کنترل روی پنجاه کیلومتر به طور صد در صد نیست حتی اگر جواب داده شود که ما عواملی را که باعث این فرسایش می‌شوند متناسب با آن با سوخت اضافه جبران می‌کنیم باز آن جواب برقرار است که باز اندازه‌گیری شما صد در صد نیست که اینکار خنثی‌کنندگی را دقیقاً متناسب با آن انجام دهید بنابراین همیشه یک تالورنس خطا در آن هست لذا تغییرات سرعت هست یعنی شتاب هست اگر حرف این است که این واقعیتی است که می‌پذیریم اما یک وقت است که ما می‌توانیم سرعت را بین ۵۰ کیلومتر و ۵۲ کیلومتر ثابت نگه داریم و مدعی شویم که در این فاصله ثابت نگه داشتیم اما یک زمان هم از ۵۲ کیلومتر به سرعت به ۶۰ کیلومتر می‌رویم موضوع سؤال ما این است که عواملی که باعث شتاب از ۵۲ به ۶۰ یا ۷۰ می‌شوند آیا آنها در زمانی که سرعت ۵۲ است حضور دارند و اثر می‌کنند و شتاب واقع می‌شود یا اینکه اگر هم قائل هستیم که وجود دارد و در حال تغییر هم هست در یک زمان دیگری اثر می‌کند و تا تغییر سرعت از سرعت بین ۵۰ و ۵۲ تا ۶۰ واقع نشود آن شتابی که مد نظر ماست واقع نشده است بنابراین آن سؤال اصلی باقی است که چون پیدا شدن شتاب تغییر سرعت است مادامی که تغییر سرعت واقع شده است شتاب نداریم و چون نرخ شتاب تغییر شتاب است

مادامی که شتاب عوض نشده است نرخ شتاب نداریم ولو اینکه نرخ شتاب زائیده تغییرات همین سرعت اول و دوم و سوم است اما مادامی که این سه تغییر پشت سر هم واقع نشده است این محقق نمی‌شود اما مطلبی که ما را به تفاهم نزدیک می‌کند اینکه برای ما قابل لمس است و از نظر ریاضی هم می‌شود آن را فهمید که شتاب و سرعت مقوم با هم می‌توان داشت یعنی سرعت شتاب دار می‌توان داشت یعنی در هیچ دو لحظه ای سرعت مثل هم نباشد، البته این نفی سرعت یکنواخت به آن معنی که عرض شد نسبت که با یک تالورنس خطا سرعت ثابت باشد بلکه می‌خواهم عرض کنم سرعت شتابدار هم واقعیتی است یعنی از آن وقتی که ماشین شروع به حرکت کردن می‌کند مرتباً سرعتش افزوده شود و در هیچ دو نقطه ای از مسافت یا در هیچ دو لحظه ای از لحاظ هر چند آنها را کوچک کنیم سرعت ثابت نیست و مرتباً کیلومتر شمار بالا می‌رود این قابل فهم است که تغییرات سرعت همراه با شتاب وجود داشته باشد در اینجا پس گفتیم سرعت وجود دارد و شتاب هم وجود دارد توأم. اما این معنی هنوز برای ما روشن نیست که بگوییم در هر لحظه و یا هر نقطه از مسافت متحرک هم سرعت وجود دارد و هم شتاب و هم نرخ شتاب وجود دارد می‌گوییم دیگر به نظر نمی‌آید که نرخ شتاب در آن لحظه وجود داشته باشد باید این شتاب به شتاب دیگر عوض شود تا بتوانیم بگوییم نرخ شتاب هم داریم مادامی که در این شتاب اولی هستیم نمی‌توانیم بگوییم نرخ شتاب عوض شده است و چون شتاب را تغییرات سرعت می‌دانیم و سرعت است که با موضوع ما متحد است، یعنی موضوع ما همیشه سرعتی دارد که همیشه فزاینده می‌تواند باید هر جا که نگاه می‌کنیم حداکثر دو سرعت متوالی را می‌بینیم در دو مینیمم زمانی یعنی شتاب دارد ولی اگر خواست در همین زمان نرخ شتاب پیدا کند لازمه اش این است که سه سرعت با هم تغییر کند یعنی توأم از سرعت یک به دو برویم و هم از سرعت یک به سه برویم اگر از سرعت یک به دو برویم شتاب الف خواهیم داشت و اگر همزمان از سرعت یک به سه سرعت سه برویم در آن صورت یک سرعت دیگر یواقع شده است در نتیجه چون دو تغییر در سرعت پیدا نشده نرخ شتاب هم واقع شده است ولی چون چنین چیزی در واقعیت خارجی وجود ندارد و حتی با قلم هم نمی‌توان بطور تئوریک آن را نشان داد همیشه سرعتها متوالی هستند و شتابی واقع می‌شود و این شتاب باید عوض

شود یعنی به یک شتاب جدیدی برویم که بتوانیم نرخ شتاب را ببینیم لذا حداکثر این است که ما سرعت و شتاب را با هم ببینیم و لیکن نرخ شتاب را نمی‌توانیم ببینیم یک استدلال دیگری هم در جواب این قسمت بود که باز حل کننده اشکال نبود و آن اینکه گفته شد شما پذیرفتید که چون عامل سرعت ساز خودش متغیر است پس شتاب دار است ولی خود آن عامل شتاب ساز را هم فراموش نکنید که آن هم خودش تغییر می‌کند و چون عامل شتاب ساز متغیر است در شتاب تغییر واقع می‌شود در نتیجه سه تغییر در سرعت واقع می‌شود یعنی هم زمان هم سرعت است و عامل شتاب ساز دارد سرعت را تغییر می‌دهد و عامل نرخ شتاب ساز شتاب را تغییر می‌دهد لذا هر سه با هم حضور دارند و در مقطع و در هر لحظه هر سه با هم اثر می‌گذارند ما اینجا جواب دادیم درست که عامل شتاب ساز خود تابع عاملی است که آن عامل متغیر است ولی عامل متغیر شتاب ساز هر چه که تغییر کند باعث یک شتاب خاص در شتاب ساز می‌شود و این شتاب ساز شتاب خاصی را می‌سازد دو تا شتاب در عینیت نمی‌سازد لذا همیشه در اصل موضعمان که یک متغیر دارد حرکت می‌کند هیچ گاه از یک حرکت به دو حرکت نمی‌رود همیشه تابع یک شتاب واحد است ولو اینکه آن شتاب واحد در این لحظه و لحظه بعد متفاوت باشد لذا تغییراتی که عامل شتاب ساز دارد در شتاب باعث یک تغییری می‌شود که آن تغییر به وحده وارد تغییر سرعت می‌شود نه اینکه ما دو بار تغییر سرعت داشته باشیم بلکه دو بار تأثیر در سرعت به صورت متوالی داریم شتابی داریم بعد نرخ شتابی پیدا می‌شود ولی اینکه در موضوع خارجی شتاب داشته باشیم و نرخ شتاب هم داشته باشیم این هنوز معلوم نیست که چگونه ممکن است؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: ایشان می‌گویند دو فرض می‌شود کرد، یکی اینکه امکان هست که سرعت ثابت بدون شتاب داشته باشیم، و امکانش هم هست که سرعت داشته باشیم هم داشته باشیم لکن قبول نمی‌کنید که هم سرعت و هم شتاب و هم نرخ شتاب همزمان باشند.

برادر سیف: در قسمت اول گفتم اگر منظور از شتاب و نرخ شتاب آن تغییراتی هستند که قابل کنترل برای ما نیستند مثلاً ولو اینکه بین ۵۰ و ۵۲ باشد این را قبول می‌کنیم می‌پذیریم که هیچ گاه صد در صد

نمی‌توانیم در سرعت ۵۰ باشیم مگر اینکه به جای خدای ا معصومین باشیم و مرتباً عوامل خنثی کننده بیاوریم، ولیکن یک وقت می‌گوییم با حفظ همین طیف وقتی از ۵۲ به ۶۰ می‌روید و بعد هم این شتاب به شتاب ثانی تغییر می‌کند و نرخ شتاب پیدا می‌شود هر سه در فاصله ۵۰ تا ۵۲ وجود دارند اگر آن شتابی که بعداً پیدا می‌شود و نرخ شتابی که بعداً پیدا می‌شود بتوانید در همین ۵۰ تا ۵۲ نشان بدهید ما می‌پذیریم، ولی این شتاب و نرخ شتابی که بین ۵۰ تا ۵۲ است نمی‌توانید کنترل کنید و حتی اگر محاسبه اش کنید غیر شتاب و نرخ شتابی است که بعداً پیدا می‌شود و عددش فرق می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی یک ظریف خطائی را می‌پذیرند و لکن آن ضریب خطا را م صحیح شتاب و نرخ شتاب نمی‌دانند.

برادر پیروزمند: یعنی می‌فرمایید تسامحاً می‌توان گفت سرعت ثابت وجود دارد منتها چون این تسامح مقدار جزئی از تغییرات سرعت را می‌پوشاند اینها به درد ما هم در محاسبه نمی‌خورد و این را کالعدم می‌گیریم، ما هم در جواب می‌گوییم وقتی که مدعی می‌شویم سرعت بدون شتاب و نرخ شتاب نمی‌شود بحثمان از شتاب کم و زیاد نبوده دعوا بر سر این بوده که هست یا نیست شما هم می‌گویید در عینیت حتماً هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی تأکید شما روی این است که همین ضریب خطا برای اثبات کردن اینکه حرکت تدریجی واقع می‌شود کافی است. ولی من می‌خواهم بگویم این تغییرات یعنی این مقدار از پذیرفتن را که آقای سیف می‌فرمایند آن مدعای ما را اثبات نمی‌کند ما در پی چیز دیگری هستیم. یکی مثال کارخانه بود و یکی بحث فلسفی است درباره سرعت، شتاب و نرخ شتاب، اول همان مثالی را که درباره کارخانه زدند عرض می‌کنم اگر خاطرتان باشد گفتیم زمان را بدون تغییر یعنی با صفر کردن تغییر نمی‌توان پیدا کرد و الا موضعمان که مسئله زمان بود، کنار گذاشته می‌شود اگر یک قطعه از امتداد که موضوع برنامه ریزیمان است بگیریم مثلاً یک قطعه را به عنوان برنامه بیست ساله کارخانه در نظر بگیریم نکته ظریفی که در بیان شما بود و از آن عبور کردید اینکه آیا اثر شتاب دوباره روی خود شتاب باز می‌گردد و اثر سرعت روی خود سرعت باز می‌گردد و همین طور نرخ شتاب یا باز نمی‌گردد مثلاً شما سرمایه ای را داشتید و آن را به

کارخانه تخصیص دادید و بخش اجرا و طراحی و آزمایش کارخانه مجموعاً موضوع شما را می‌رساند بعد یک راندمانی داشت، راندمان را فرض می‌کنیم در سال اول به نظرمان می‌آید که هیچ شتابی نیست در روز ده ماشین تا یک سال به دست می‌آید هم زمان با این هزینه ای که می‌کردیم، در این دوره مالی بخش طراحی هم طرح خودش را داد و بخش آزمایش هم نتیجه کارش را داد و ما آمدیم کارخانه را تغییر دادیم و محصولات زیاد شد حالا در سال مالی دوم همان تخصیص قبلی را می‌دهید؟ یعنی شما از اضافه بازدهی که کارخانه پیدا کرده می‌خواهید دوباره تخصیص دهید می‌بینید که نقش بخش آزمایشگاه خیلی نقش بالایی بوده است می‌آید و به نسبت سهم بیشتری برای آن بخش تخصیص می‌دهد و اولویت دوم را به آزمایش و اولویت سوم را به کارخانه می‌دهید و دوباره تولیدات اضافه می‌شود تدریجاً می‌بینید که در کنار کارخانه شما دانشگاهها وارد پیدا شد که مراکز تحقیقاتی بزرگی به آن وابسته است و بعد می‌بینید نقش آنها در گسترده شدن کارخانه شما و حل مشکلات کارخانه شما اعم از تولید و توزیع و مصرف و اینها خیلی عجیب است بعد می‌بینید حتی نقش در این که کارگر مجانی برای خود هاروارد بنا شده که هم مطالعه در کارخانه کند و هم مطالعه در بازار بکند یعنی هم بخش مکانیک داشته و بخش طرح محصولات، و هم بنابر اینکه شما بودجه اضافه به آن داده اید روی بازار هم مطالعه می‌کند و اقتصادش را هم درست می‌کند و هم بخش داشته است که از دانشگاههای کشورهای که مبتلا به مصرف می‌شوند نفراشان را اینجا بیاورد و کار فکری مجانی از آنها بکشد می‌بینید مرتباً گسترده می‌شود حال بیست سال تمام شد، نگاه می‌کنیم ببینیم در محصولات کارخانه چه تغییرات پیدا شده است و می‌بینیم تغییراتش خیلی عجیب بوده است ولی یک امتداد متصل است نه اینکه قطعه، قطعه و بریده بریده باشد یک امتداد متصل است که آن را روی منحنی که بیاوریم می‌توانیم تغییرات برای آن ذکر کنیم و برای تغییراتش هم باز تغییرات ذکر کنیم، اینکه می‌توانیم ذکر کنیم یک انتزاعی است که بی جا داریم به کارخانه نسبت می‌دهیم و کارخانه حالا محصولاتش فقط اتومبیل نیست بلکه لوازم خانگی هم هست و لوازم الکترونیکی و چیزهای دیگر هم هست اصلاً محصولات فرهنگی آن به گونه ای است که کشورهای دیگر را دارد اداره می‌کند یعنی این راندمانی که مرتباً سرعتش عوض می‌شود،

یعنی اگر در ابتدا ماشین می‌ساخت فقط ماشین نمی‌سازد اگر سرعتش در روز ده تا یا صد تا ماشین در روز بوده حالا می‌بیند سرعتش این طور نیست و بعد اصلاً دارد اقتصاد را مهار می‌کند، یک وقت است که فیکس می‌کنید و می‌گویید مثلاً ایران یک کارخانه ای را از جای دیگر می‌خرد و تکنیکش هم مال خودش نیست بعد هم می‌گویید سود آن را هم سهامدارها می‌گیرند و می‌خورند یک وقت می‌گویید اثر در خریدن ضبط صوت یا تلویزیون و یا رادیو و چیزهای دیگر دارد تزریق می‌شود یک موقع اینگونه بصورت بریده می‌بینید یک وقت هم کارخانه را بصورت شرکتی می‌بینید که بنا ندارد پول را صرف کار دیگر کند، می‌گوید نرخ سهام من گرانتر شد چون سرعت حرکت کارخانه اینجوری است، سهامداران مرتب عوض می‌شوند، سودی هم که به دست می‌آورند روی بالا رفتن قیمت ارزش سهام کارخانه است، اصلاً کسی سراغ گرفتن سود از خود کارخانه نمی‌آید بلکه سود بالا رفتن قیمت سهم را می‌خورند، سود بالا رفتن قیمت سهم هم به این صورت نیست که بگویند سر سال مالی شده تقسیم کنیم ببینیم هر سهم چقدر سود می‌برد، نه، شتاب و نرخ شتاب کارخانه بالا رفته ارزش این سهام بالا رفته، یعنی کاری به اینکه بگویند لطفاً یک صدم فلان ماشین را به ما بدهید نیست، یک صدم ماشین دوباره به خود کارخانه بر می‌گردد، اما خود همین که قدرت کنترل اقتصادی کارخانه بالا می‌رود موجب رشد قیمت سهام می‌گردد و سود نرخ سهام را می‌برند، سهام را به قیمت بیشتر از آنچه خریده اند می‌فروشند سهامی را که هزار و پانصد دلار می‌خرد می‌داند که مثلاً الان سهام او پانزده هزار دلار می‌ارزد بنابراین همه صحبت این است که می‌شود موضوع را برد و رشد را از آن حذف کرد و می‌شود موضوع را در جریان رشد ملاحظه کرد هر گاه موضوع جریان رشد ملاحظه شود نمی‌توانیم سرعت شتاب و نرخ شتاب را از آن ببریم، هر گاه موضوع بریده از جریان رشد ملاحظه شد حتماً این موضوع یک موضوع عینی خارجی نیست چرا؟ از اینجا دیگر وارد بحث فلسفی مطلب می‌شویم.

حتماً آنچه که در دنیا می‌بینیم یا حرکتش در حال رشد است یا رو به نکس یعنی یا شتاب و نرخ شتاب منفی دارد و در حال از بین رفتن است و یا دارد توسعه تأثیر پیدا می‌کند جریانثابت یعنی لغویت در خلقت.

برادر سیف: ولو رشد ثابت داشته باشد ولو با سرعت ثابت در حال رشد کردنب اشد.



حجت السلام و المسلمین حسینی: نه سرعت ثابت یعنی نرخ شتاب هم دارد منتهی عوض می‌شود به موضوع دوم و موضوع سوم و موضوع چهارم ... یعنی شما اگر گفتید دنیا داریم آخرت نداریم می‌گوییم لغو است، گفتید مثلاً برزخ داریم قیامت نداریم می‌گوییم لغو شد، بگویید قیامت داریم ما بعد آن را ما با ظرفیت ذهنی خود درک نمی‌کنیم، ما قدرت فهم لقاء و مراتب رشد لقاء را نداریم، یک جا به کودک می‌گویید خدا یکی است دو تا نیست، این برای کودک درس توحید است چون احدیت را نمی‌تواند بفهمد و اگر به او فشا بیاورند که بفهمد دیوانه می‌شود، یک وقت است که ذهن ما سعه‌ای که فهم لقاء را بفهمیم ندارد لذا صحیح است که از عالم خلود سخن بگویند، و یک وقت سعه‌ای که فهم آنرا داریم و قطعاً یک ذره از نحوه فهم معصومین(ع) از عالم خلود را ما نمی‌توانیم بفهمیم، تازه ما از اینجا تا برزخ و قیامت را هم آن طور که باید نمی‌فهمیم، به هر حال سؤال اینجاست که یا جهت غایی داشتن و تبدیل شدن هست یا نیست، اگر سرعت ثابت شد، یعنی موضوع حفظ شود، و معنی حفظ موضوع این است که آن موضوع مطلوبیت به نفسه دارد، مطلوبیت به نفسه اگر باز برای موجود متغیر دیگری نباشد آن گاه ضرورتاً مطلوبیت باید به خداوند متعال برگردد که این محال است یعنی باید خداوند موجود را برای نفع خودش خلق کرده باشد و این غلط محال است اگر برای نفع خدا محال باشد یا باید برای انتفاع غیر باشد که در این صورت می‌پذیریم آنچه تحت آن است مرتباً عوض می‌شود، و اگر می‌گویید نه برای غیر است، نه برای خداست می‌گوییم پس لغو است، پس موضوع شما ضرورتاً متبدل می‌شود و تبدلش که معنی تغییر را به ما نشان می‌دهد حتماً دارای سرعت، شتاب و نرخ شتاب هست، یعنی چه؟ یعنی تبدل اگر دفعی واقع نمی‌شود و تدریجی واقع می‌شود حتماً باید میزان وضعیت تبدیلی، یا تغییری یا توالی آن هم عوض شود تا وقتی موضوع عوض نشده است باید رشد ادامه داشته‌باشد. سیب یا چوب یا آهن اگر بنا است رو به نقش باشد بپوسند و اگر بنا است سیب رشد کند باید برسد یعنی مرتباً تغییر پیدا کند، تغییراتش هم باید تغییر پیدا کند تا آنجا که به کیفیت ماکزیمم مورد نظر شما برسد که می‌گویید اینجا دیگر نرخ شتاب به نظر ثابت می‌آید ولی من عرض می‌کنم نه شما یک قطعه از آن را گرفته‌اید و الا این باید به چیز دیگری تبدیل شود و تبدیل شدنش هم همراه با تغییر سرعت،

شتاب و نرخ شتاب آن است و تمام این سه تا هم باید هم زمان با هم باشند و بر یکدیگر هم مؤثر باشند، مؤثر بودن آنها بر یکدیگر را نیز چنین توضیح می‌دهیم، سرعتی را که دارید باید چیز دیگری بر خود موضوع سرعت اثر بگذارد، حالا ممکن است این اثر گذاری را از طریق اثر گذاشتن بر عامل سرعت بدانید، می‌گوییم آن بحث دیگری سر جای خودش است و فعلاً صحبت دیگری است، باید بر نفس سرعت یعنی بر توالی اثر بگذارد، بعد بر خود این توالی هم که یک نوع حرکت است، چیز دیگری باید اثر گذارد یعنی بر کل حرکت هم باید چیزی بگذارد، یعنی اگر اثر نگذارد و ثابت بماند تغییر موضوع را نمی‌تواند ایجاد کند، شما می‌خواهید تغییر موضوع دهید ما می‌گوییم تغییر و تغییرات تغییر و تغییر تغییر سوی هست که وقتی به وسیله عامل چهارم تغییر می‌کند یک کیفیت موضوع جدید پیدا می‌شود مثلاً شکوفه بود، سیب شد، سیب می‌رسد روی زمین می‌افتد و ترشیده می‌شود تبدیل به سرکه سیب می‌شود، تا یک زمانی به آن لقب سیب کال، سیب رسیده سیب ترشیده می‌دهد از یک مرحله که گذشت دیگر موضوع عوض می‌شود و مثلاً به آن سرکه گفته می‌شود بنابراین آنچه که مطرح است را اگر با توجه به فلسفه خود مورد توجه قرار دهید یعنی توجه به سیر داشتن و آن هم سیر تکاملی و یا منفی داشتن بکنید آنگاه این سه تا را حتماً خواهید داشت (البته درعالم سیر منفی برای پیدایش سیر تکاملی لازم است و از این جهت در حقیقت سیر ضد تکاملی نداریم) به ذهن می‌آید که تنها مطلب این است که موضوع را همراه با جریان رشد ببینیم و یا آن را بریده از جریان رشد ببینیم اگر آن را از جریان رشد مثبت یا منفی آن ببرید، حتماً می‌توان گفت شتاب ثابت، یا سرعت ثابت و یا نرخ شتاب ثابت داریم و بعد هم آن را از دو تای دیگر ببرید و بگویید نرخ شتاب کاری به شتاب ندارد و موضوع را متعدد نمود، در حالی که به نظر ما اینها موضوع واحد دارند، و لیکن در عالم انتزاع می‌شود تا جدا کردن یک صفت سرعتی از خود سرعت جلو رفت، مانعی هم پیش نمی‌آید در عالم انتزاع ولو بگویند این جدایی در خارج وجود ندارد مثلاً بگویند این از عوارض سرعت است ولو عرض در خارج به صورت مستقل وجود نداشته باشد ولی مفهوم آن را به تحلیل عقلی از موضوع می‌توانیم جدا نماییم، اگر بگویید

نمی‌شود چنین کاری کرد، می‌گویند ما مفهوم عدم را از وجود جدا کردیم و آن را مورد بحث قرار دادیم به تحلیل عقلی مفهومی را درست می‌کنیم و روی آن صحبت می‌کنیم.

برادر سیف: محبت کنید و توضیح دهید در مثالی که برای کارخانه زده شد چگونه شتاب و نرخ شتاب با هم واقع می‌شوند، به نظر می‌رسد در همان مثال کارخانه اگر همه تأثیرات کارخانه را در ابعاد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بخواهیم تحلیل کنیم همه را باید روی یک بردار نشان دهیم و سرعت و تغییرات سرعت و تغییرات سرعت آن را با هم نشان دهیم به نظر می‌رسد در این مثال ما سرعت و شتاب را می‌بینیم مثلاً می‌بینیم که سرعت امروز و یا این ساعت و یا این سال نسبت به ساعت، یا روز یا سال دیگر فرق کرده است، لذا شتاب دارد و لذا رشد داریم شتاب سال دیگر هم قطعاً میزانش از شتاب امسال بیشتر است و سال سوم هم شتاب بیشتری از سال دوم دارد و همین طور سال به سال شتاب می‌تواند افزایش یابد گر چه که می‌شود در یک برهه هم مثلاً نرخ شتاب منفی باشد ولی دوباره رشد کند، و لیکن ما همیشه تغییر سرعت و تغییرات شتاب را به صورت متوالی می‌بینیم، یعنی امسال که شتاب موجود را داریم تا وقتی وارد سال جدید نشده ایم نرخ شتاب هم پیدا شده است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: این امسال را در دل بیست سال می‌بینید و یک امتداد می‌بینید و یا امسال را جدا از سالهای دیگر می‌بینید و سر سال می‌خواهید حساب کنید و بعد وارد سال دوم شوید؟ برادر سیف: نرخ شتاب را نمی‌توان دید مگر آنکه تغییر شتاب واقع شود یعنی رفتن از این شتاب به آن شتاب واقع شود.

حجت السلام و المسلمین حسینی: من ساده تر همراه شما می‌آیم، می‌گویم چرا شتاب بگوییم سرعت را در هر سال مورد دقت قرار دهیم، امسال با سرعت تولید ده ماشین در روز بود و سال دیگر هم با سرعت تولید بیست ماشین و سال سوم با سرعت تولید سی ماشین در روز و سال چهارم هم مثلاً با تولید صد ماشین در روز بود و سال دیگر هم با تولید دویست ماشین در روز این سرعتها هم از هم جدا هستند و کاری به یکدیگر ندارند.

برادر سیف: در موقعی که با سرعت سال اول جلو می‌رویم...

حجت السلام و المسلمین حسینی: چرا سال اول می‌فرمایید بگویید سال بیستم، سال هیجدهم یا چهاردهم چه فرقی دارد اگر سر مقطع‌ها را ببریم همیشه سرعتها ثابت است، یعنی گاه به نظر می‌رسد که ما هستیم که منحنی رشد را رسم می‌کنیم، ما هستیم که بین پارسال امسال مقایسه می‌کنیم و الا در خارج امسال این قدر تولید می‌کرده و سال دیگر هم اینقدر تولید می‌کند.

برادر سیف: اینکه در خارج هم پارسال و امسال فرق دارد یک واقعیتی است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: پارسال گذشت، با امسال ربطی ندارد سالهای آینده هم نیامده است.

برادر سیف: اگر پارسال نبود یعنی سرعت قبلی و سرعت فعلی نبود این تحلیل هم که بگوییم پس شتاب این قدر است هم نبود، لازمهٔ بیان این قدر شتاب این است که این سرعت و آن سرعت محقق شوند.

حجت السلام و المسلمین حسینی: این را از جهت اینکه خودمان ربط دهیم و تعریفی و بیانی داشته باشیم می‌گوییم یا در خارج یک اتفاقی می‌افتد آنچه در خارج مثلاً واقع می‌شود این است که در پارسال ده ماشین تولید می‌شده و امسال بیست ماشین تولید می‌شود ولی این چه ربطی با این دارد که شتاب پیدا شده باشد، شتاب یعنی چه؟ من در اینجا منکر شتاب می‌شوم.

برادر سیف: شتاب یعنی همین تغییر سرعت.

حجت السلام و المسلمین حسینی: تغییر سرعت که پیدا نشده است پارسال یک سرعتی بوده و امسال هم یک سرعت دیگری برای خودش دارد چه ربطی با هم دارند؟ ما شتابی هک نداریم؟ حتماً شتاب را شما برای اینکه در جلسهٔ مجتمع سالانه که سهامداران می‌آیند خوشحال شوند، انتزاع می‌فرمایید.

برادر سیف: چرا؟ چرا این تغییر سرعت واقع شده است؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: الحمد لله کارخانه ما بزرگ شده است!

برادر سیف: چرا بزرگ شده است؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر به دنبال این چراها هستید معنایش این است که می‌خواهید متصل ببینید.

برادر سیف: خوب متصل هم می‌بینیم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر متصل می‌بینید چرا شما تنها این دو تا را متصل می‌بینید، من هم بیست سال را متصل می‌بینم.

برادر سیف: در بیست سال پیدا می‌شود.

حجت السلام و المسلمین حسینی: در بیست سال چه چیزی پیدا می‌شود اگر گفتند جنرال موتورز سال اول که شروع به کار کرده است، یک کارخانه اقتصادی بوده بعد در کنار آن دستگاه تحقیقی اش رشد کرده است و فهمیده که رشد دستگاه تحقیقی آن است که این را حرکت می‌دهد لذا تخصیص بیشتری به دستگاه تحقیقی داده است، لذا تبدیل به یک دستگاه فرهنگی اقتصادی شده است، بعد فهمیده است که کنترل بازار بدون کنترل سیاستمداران ممکن نیست لذا عامل سیاسی را هم وارد کرده است، بعد از ورود عامل سیاسی جنرال موتورز دیگر به عنوان یک کارخانه نیست بلکه جنرال موتورز است که پیام سیاسی و قدرت فرهنگی و اقتصادی آن در عالم برش دارد، حال دیگر محصول جنرال موتورز تنها محصول اقتصادی نیست بلکه تولیدات آن تولید سلطه است بنابراین به نظر ما می‌رسد که گفتن اینکه طرح و آزمایش را دیدن در نمونه کوچک آن است و الا نمونه بزرگ آن فرهنگ سیاست و اقتصاد است، آنگاه بر می‌گردیم و می‌گوییم آن وقت هم که کوچک کوچک هم بود جدای از فرهنگ سیاست نبود، در یک فضای سیاسی و فرهنگی کاری می‌کرد که توانسبت نسبت تأثیر خود را بالا ببرد و آن فضا را تحت تأثیر بیشتری قرار دهد.

برادر سیف: آیا از یک زمانی با سیاستمداران ارتباط برقرار کرد؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: تأثیرات سیاسی داشت، سیاستمداران مجبور شدند سراغ او بیایند.

برادر سیف: آیا در یک زمان خاصی که قدرت اقتصادی او به اندازه خاصی رسیده باشد می‌تواند معامله

سیاسی بکند؟ تا نظر خودش را بر سیاستمداران تحمیل نماید؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: این مطلب حاکی از آن است که حین تولید ماشین فقط تولید ماشین نبوده است.

برادر سیف: من این را می‌پذیریم، این همان مثل همراهی طراحی، آزمایش و ساخت است ما با هم همراه هستیم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: هر گاه بر عکس یک کارخانه ای را از جای دیگری بخرید و فقط به صورت وسیله ای برای تبدیل مواد خام به محصول خاص باشد، می‌گویند آیا قسمت تحقیقات دارد؟ می‌گویید نه، می‌پرسند رابطه سیاسی، می‌گویند فرضاً ندارد - اگر بشود گفت که ندارد - در حقیقت چنین کارخانه ای کارخانه شما هم نیست اسمش هست که کارخانه شما است، شما شعبه ای از آن کارخانه بزرگ و شرکت مادر هستید، در چنین فرضی است که می‌گویید بیست سال هم که می‌گذرد تولیدات ما ثابت است.

برادر سیف: بحث و صحبت ما روی همان شرکت مادر و کارخانه اصلی است همه صحبت ما اینجا است که در عینیت حداکثر آن است که تغییر سرعت را همراه سرعت ببینیم یعنی شتاب و سرعت را توامان ببینیم آیا وقتی که سرعت موضوع فعلی موضوع بعدی فرق کند شتاب پیدا نشده است؟ آیا تا تغییر صنعت پیدا نشود شتاب پیدا می‌شود؟ و اگر آن دو تا هر کدام شتاب خاصی داشته باشند تا این تغییر واقع نشود می‌توانیم بگوییم نرخ شتاب واقع شد؟ ولو آنکه تا صنعت قبلی بر مرحله خاصی نرسد نمی‌توان وارد مرحله جدیدی از صنعت شد، زیرا این مطلب روشنی است تا به یک مرحله خاصی از سرعت نرسیم نمی‌توانیم وارد سرعت جدیدی شویم ولیکن مادامی که از سرعت اول خارج نشده ایم شتاب پیدا نشده است ما تا اینجا همراه دوستان هستیم که آنجایی که سرعت هست شتاب هم هست (می‌تواند باشد) دوستان یک پله دیگر هم اضافه می‌کنند و می‌گویند دره مان جا نرخ شتاب هم هست می‌گوییم لازمه نرخ شتاب بودن آن است که این به شتاب بعدی برود تا نرخ شتاب هم هست می‌گوییم لازمه نرخ شتاب بودن آن است که این به شتاب

بعدی برود تا نرخ شتاب پیدا شود، شما می‌گویید هنوز نرفته ایم، می‌گوییم مثلاً سال دیگر که تغییر شتاب پیدا شد نرخ شتاب هم پیدا می‌شود.

حجت السلام و المسلمین حسینی: ما می‌گوییم لازمه در جریان رشد قرار گرفتن آن است که سه سرعت مورد تبدیل قرار گیرد، یعنی جریان تبدیل خارج از این سه تا نیست، یکی نفس خود سرعت است، یکی تغییرات در سرعت و یکی تغییر در تغییرات سرعت که هر سه با همدیگر مشغول فعالیت هستند.

برادر سیف وقتی تغییر در تغییرات سرعت یعنی نرخ شتاب بر تغییر سرعت وسطی اثر می‌گذارد آیا باعث آن می‌شود که این سرعت اولی (مربوط به موضوع) به دو سرعت مختلف تغییر کند یا تنها به یک سرعت معین دیگر تبدیل شود؟ اگر می‌فرمایید سرعت اول مقدمه تغییر سرعت دومی به سومی است می‌گوییم درست است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: مقدمه نیست حضور همه آنها است.

برادر سیف: یا حضور بخشی از آن روندی است که این نرخ شتاب به آن روند نسبت دارد.

حجت السلام و المسلمین حسینی: به عبارت دیگر همین که در روند فرمودید ما چرای آنرا می‌خواهیم همان مطلب وسیله برقراری اتصال بود، یعنی انفصال آن را قبول نکردید من تأکید کردم که به صورت مطلق آن را منفصل کنم تا بعد هم اگر شما اقرار به انفصال آن بنمایید به سراع سرعت بیایم و سرعت را منفصل نمایم، شما قبول نمی‌کردید و می‌گفتید چرا دارد، من حق دارم سؤال کنم این چرایی که در رتبه سوم واقع می‌شود و به آن نرخ شتاب می‌گویید وجود عینی در شیء دارد؟ وجود عینی حرکت در شیء دارد؟

برادر سیف: وجود عینی حرکتی در شیء دارد که در زمان معین اثر خودش را می‌گذارد مثل اینکه طراحان یک دوره کار می‌کنند و مثلاً پس از ششم ماه یا یکسال به نتیجه می‌رسد و پس از چند ماه هم تدریجاً مقدمات تحقق و کار با این طرح جدید فراهم می‌شود تا زمانی که مدل کارخانه به طور کامل عوض می‌شود و با تولید افزاینده و شتاب جدید کار می‌کند.

حجت السلام و المسلمین حسینی: پس در چرایی هر سه را باید یکدیگر متصل می‌کنید یعنی سرعت شتاب نرخ شتاب را که در یک برنامه بیست ساله و یک پاره خط بزرگ نگاه می‌کنیم هر سه با یکدیگر متصل هستند، چرایی آنها متصل است، یعنی همانطوری که نمی‌توانیم بگوییم چرا کارخانه یک مرتبه بزرگ شد صحیح است بگوییم چرا کارخانه یک مرتبه موضوعش را از اتومبیل به الکترونیک عوض کرد، که هم اتومبیل دارد هم الکترونیک دارد چرایی آن را حفظ می‌کنید، چرایی آن جواب دارد آیا این چرایی به آن چیزی که در عینیت مشغول فعالیت بوده است بر می‌گردد.

برادر سیف: بله راجع به تغییر عینیت است دیگر.

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر راجع به عینیت است پس سه چیز در عینیت مشغول کار بوده اند، در راندمان شما گاهی می‌گویید از اینجا پیدا شده، گاهی می‌گویید خیر، اینها با یکدیگر فعالیت می‌کردند می‌توانیم دقیقاً تمام این منحنی‌هایی را که کشیده ایم همه را در یک خط منحنی صاف بیاوریم و بگوییم قانون حاکم بر کل جریان رشد آن است، آنجایی که از موضع قانون حاکم بر جریان رشد نگاه آیا می‌بینید که در اثر تغییر توأمان این سه هست که این نتیجه عمومی و رشد در موضوع حاصل می‌شود.

برادر سیف: اگر منظورتان مطلبی است که آقای معلمی فرمودند که شما تنها نگاه به میزان تولید ماشین نکنید بلکه به طراحان و آزمایشگران هم نگاه کنید که هر روز نسبت به روز قبل یک گاه پیشرفت کرده اند و بنابراین نتیجه راجع اینها بدانید، که ...

حجت السلام و المسلمین حسینی: نه، من می‌گویم نتیجه عمومی را که می‌بینید، گاهی می‌گویید حفظ موضوع تا آنجایی که هست، می‌گویم آنجا خط صاف نمی‌توانید بکشید، ولی خط صافی را که می‌توانید بکشید همه منحنی‌ها را باید بپوشاند، هم منحنی‌های سرعت را بپوشاند و هم منحنی‌های شتاب و نرخ شتاب را بپوشاند.

برادر سیف: آیا هنگام کشیدن خط صاف سرعت خود نتیجه را هم نشان می‌دهد؟



حجت السلام و المسلمین حسینی: اصلاً منتجه خود موضوع را اگر در عامترین وجه آن بخواهید نگاه کنید یک خط صاف بیشتر نیست که از مبدأ وجود موضوع تا مقصد و منتهای از بین رفتن موضوع و پیدایش موضوع جدید کشیده شده است، این منتجه عام شما است اگر منظورتان ذکر این باشد اینکه شما بخواهید چرایی تبدیل را هم تحلیل کنید آنگاه می‌گویید پله سه سرعت بود این جوری حرکت کرد به اینجا که رسید لزوماً تبدیل شد.

برادر سیف: آیا در آن برداری که می‌کشید اصلاً سرعت نیست.

حجت السلام و المسلمین حسینی: آن یک امتدادی است که هیچ چیز در آن نیست، ابتدائاً هم به نظر یک قطعه ثابت می‌آید، زیرا موضوع خود را ثابت گرفته اید بین اینجا که صفر است و آنجا که صفر است یک امتداد خط کشیده و می‌گویید بین این دو صفر را موضوع واحد می‌نامم، هر چه که باشد می‌گویم اگر موضوع را واحد می‌کشید سرعت هم در آن وجود ندارد.

برادر سیف: شاید اگر این سؤال مرا پاسخ دهید مطلب حل می‌شود که از روز اول که شروع می‌کنیم و نوک مداد را روی نقطه اول می‌گذاریم تا حرکت موضوع را از سال اول تا ده سال دیگر بکشیم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: نقطه نقطه رسم نمی‌شود، این حاکم بر همه اینها است اگر بخواهید نقطه نقطه رسم کنید، قطع می‌شود و موضوع دیگری می‌شود، مثلاً خود کار را درست می‌گیرید می‌گویید این از اول تا آخرش خود کار است.

برادر سیف: سؤال مورد نظر من شاید چیز دیگری باشد و آن این است که فرضاً مدیر عامل کارخانه می‌خواهد رشد کارخانه را در طول این مدت نشان دهد، نوک مداد را روی نقطه شروع کار می‌گذارید و متناسب با سرعت رشد کارخانه به حرکت دست خود سرعت می‌دهید، یعنی سرعت دست شما تدریجاً سریعتر می‌شوید و سرعتپایش عوض می‌شود.

حجت السلام و المسلمین حسینی: پس بنابراین تغییرات موضوع مورد نظر شما است نه خود موضوع اگر خود موضوع مورد نظرتان باشد یک قطعه کلی می‌نویسد.

برادر سیف: و قلمش را هم به صورت ممتد روی کاغذ می‌کشید ولی متناسب با سرعت و شتاب سرعت سرعت دستش را هم افزایش می‌دهد. سؤال بنده این است که آیا شتاب تغییرات رشد یا منتهجه تغییر می‌کند؟ (بله) در این صورت آیا تغییرات شتاب به صورت متوالی انجام یم گیرد یا توأمان؟ یعنی درحین تغییرات شتاب از سرعت یک به دومی رویم و از دو به سه می‌رویم یا از سرعت یک به دو و سه می‌رویم؟ یعنی دو و سه هم عرض تلقی شوند.

حجت السلام و المسلمین حسینی: به نظر ما می‌آید که حضور علت فلسفی که می‌گویید چرایی آن حضور دارد.

برادر سیف: این به همان معنایی است که بگویید سرعت آینده یا شتاب آینده پیدا نمی‌شود مگر آنکه سرعت‌های قبلی باشند، یا نرخ شتاب آینده پیدا نمی‌شود مگر آنکه شتاب‌های گذشته باشند (احسنت) به این مفهوم ما همراه هستیم (الحمد لله) ما احساس ما این بود که دوستان تأکید دارند که بگویند الان که سرعت یا شتاب یعنی تغییرات سرعت را داریم می‌بینیم.

در همین وهله هم داریم نرخ شتاب را می‌بینیم یعنی می‌توانیم آن را در همین وهله اندازه گیری کنیم و ما می‌گوییم اندازه گیری نمی‌توانید بکنید.

حجت السلام و المسلمین حسینی: عیبی ندارد که درجه نمای شما نشان بدهد و شما نتوانید اندازه گیری کنید، به نظر من معنایش این است که شما نتوانسته اید آن علت فلسفی را اندازه بگیرید.

برادر سیف: یعنی اگر تصمیم ما بر ادامه کار کارخانه عوض شد.

حجت السلام و المسلمین حسینی: این به معنای آن است که مجموعه موضوعتان را واحد فرض نکنید، موضوع را می‌شود عوض کرد.

برادر سیف: موضوعمان همان موضوع است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: خیر وقتی تصمیم شما عوض می‌شود و از بیست سال به پنج سال می‌رسد به معنای آن است که موضوع عوض شده است اصلاً می‌شود بگوییم کارخانه هم نمی‌خواهیم و به جای آن زمین فوتبال درست کنیم، پس فردا بگوییم زمین فوتبال را هم نمی‌خواهیم...

برادر سیف: قصد ما این بود که برنامه بیست ساله داشته باشیم و واقعاً هم برنامه ریزی بیست ساله را ریختیم ولی سال دوم به دلیلی تصمیمان عوض شد.

حجت السلام و المسلمین حسینی: این به معنای آن است که موضوع عوض شده ما حفظ موضوع را شرط کرده ایم، مبنی بر حفظ موضوع.

برادر سیف: حفظ موضوع یعنی پس از طی بیست سال؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: بله، تمام بیست سال یک موضوع است.

برادر سیف: یعنی اگر موضوع بیست سال را ده سال کردیم راجع به یک موضوع دیگری صحبت کرده ایم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: بله، صحبت ما با آقای حسینیان هم در بحث زمان سر همین است که موضوع را اگر امر زمانی گرفتید هر قدر آن را کوچک کنید موضوعتان عوض شده و موضوع دیگری شده است، با حفظ موضوع آنگاه علت - به فرمایش حضرتعالی - که می‌پرسید چرا بزرگ شد چرا تغییر کرد چرا گسترش پیدا کرد، این علت حضور عینی در خارج دارد و این به معنای آن است که هم زمان با هر سه مشغول فعالیت هستند اگر نتوانیم اندازه گیری کنیم معنایش آن است که علت فلسفی را نمی‌توانیم اندازه گیری کنیم نه اینکه حضور ندارد، حضور دارد و فعالیت هم می‌کند.

برادر سیف: حضور به همان معنایی که فرمودید دارد.

حجت السلام و المسلمین حسینی: من به صورت دیگری هم خدمتتان عرض کردم، در راندامن سال که پول به دست مدیر عامل می‌آید وقتی تخصیص می‌دهید چون علت را می‌شناسد می‌گویند این قدر سهم بدهید برای بخش فرهنگی این مقدار هم برای آزمایشگاه این قدر هم برای طراحی و ... می‌گوییم چرا؟ از طراحی که ماشین در نمی‌آید. می‌گویید تولید بیشتر ماشین منوط به آن است که به آن پول بیشتری اختصاص دهید،

یعنی یک سیکل است، بسته است، اینگونه نیست که راندمان آن خارج شود و به آن کاری نداشته باشیم بعد یک مرتبه ببینیم تولید از ده واحد به بیست واحد رسید، با تخصیص بیشتر است که تولید زیاد می شود وقتی شتاب و نرخ شتاب پیدا می شود به معنای آن است که دستگاههای مختلفی که در یک مجموعه تحت پوشش یک شرکت هستند دارند کار می کنند، البته صحیح است که کسی نگاه کند وب گوید موضوع کار جنرال موتورز مثلاً تنها ماشین ساتن بوده است حالا چرا کارهای فرهنگی و سیاسی هم می کند؟ ولی اگر موضوع را نفع اقتصادی در نظر بگیریم حتماً گفته خواهد شد نفع اقتصادی را بدون آنکه عوامل سیاسی فرهنگی را در موضوع دخالت دهد نمی تواند تأمین کند، نفع اقتصادی تنها با یک نرم افزار و سخت افزار فیزیکی حاصل نمی شود، یعنی در جریان رشد گاهی می گوئید موضوع کار یک کارخانه ساختن مداد و یا ماشین است و کار بیشتری با آن ندارید، گاهی هم می گوئید نه اینجوری که نیست، این مداد طرح داشته، این مداد آزمایش داشته است اگر طرح مداد معمول به مداد فشاری تبدیل شود کلاً کارخانه قبلی تعطیل می شود، اگر نوک مدادهای فشاری را فرضاً کمی کلفت تر بگیرند ممکن است بگویند اصلاً صرف ندارد که مرتب از خارج چوب وارد کنیم و مداد بسازیم و با تراشیدن دور ریخته شود، چیزی که برای نوشتن اصل است همان ذغال گرافیت است و بقیه مصارف، مصارف تحمیلی تکنیک ناقص، است که برای نوشتن به آن اضافه می شود.

برادر سیف: در اینجا گاه به طور طبیعی سیر طبیعی رشد منجر به این می شود که از ساخت این نوع مداد به ساخت نوع دیگری بپردازند و گاه شرایط خارجی این مطلب را تحمیل می نماید که ظاهراً شکل اول انتقال مورد نظر شما است (ای احسنت) این یک نکته و بعد هم به این نکته توجه دارید که اگر نفع اقتصادی بیست ساله مورد نظر باشد یا صد ساله در نظر باشد، یک نحوه رفتار خاص دارد که بر اساس آن می توانیم نرخ شتاب یا شتاب یا سرعت فعلی را اندازه بگیریم و اگر به دلیل آنکه قدرت پیش بینی بیش از ده سال یا بیست سال را ندارد بگوئید فعلاً برنامه ده ساله دارم بعد از ده سال هم به اقتضای شرایط عمل می نمایم، در این صورت اگر اینگونه باشد که بگوئید ده سال آینده فکر ده سال بعدی را می کنم یعنی شتاب های بعدی را که

عوض می‌شود الان نمی‌تواند در نظر بگیرد و تحلیلی که نسبت به سرعت فعلی می‌کند تنها در رابطه با همین ده سال است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: بله موضوع را عوض کرده است، در این صورت اگر موضوع را عوض بکنید آنگاه شتاب، نرخ شتاب و همه چیز را باید متناسب با عوض شدن موضوع ببینید به هر حال این بریده نیست.

به عنوان مثال الان راجع به این فکر می‌شود که کاغذ و قلم برداشته شود و هر گونه یاد دداشتی را از طریق کامپیوترهای کوچک دستی به حافظه کامپیوتر مرکزی بسپارند و در مواقع لزوم با فشار دگمه های خاصی اطلاعات خاصی روی صفحه کامپیوتر شخصی ظاهر شود، منظور این است که گاه با آمدن موضوع جدید از موضوع قبلی چیزی نمی‌ماند، این آمدن و رفتن تابع یک چرای و علت است، این علت در همه اشیاء حضور دارد و در سه مرحله هم حضور دارد.

برادر سیف: حضور دارد و در زمان خودش اثر خود را بر سرعت می‌گذارد.

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر اثر نداشته باشد یعنی حضور ندارد، اگر موضوع خود را کوچک بکنید درست است.

برادر سیف: قصدم این است که مفاهمه صورت گیرد و در کمان از موضوع به یک گونه باشد و دو نحوه نفهمیم، می‌خواهیم بگوییم اینکه طراحها تا الان مشغول به کار نباشند در آینده نمی‌توانند طریح ارائه دهند، این حرف، حرف مقبولی است اینکه الان هم کارخانه بدون طرح نمی‌چرخد و با یک طرحی دارد کار می‌کند، این هم حرف حسابی است، این هم که در برنامه بیست ساله کارخانه تغییر سرعت و تغییر شتاب را خواهیم داشت - با توجه به اینکه طرح و برنامه بیست ساله خود را می‌دانیم می‌توانیم بگوییم الان مثلاً در وضعیتی هستیم که شتاب یک به شتاب دو تبدیل می‌شود و در مرحله اول تغییر نرخ شتاب هستیم یا در بدو شروع تغییر شتاب هستیم، یعنی با توجه به آن روند است که در اینجا نرخ شتاب را معین می‌کنیم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: با توجه به روند که نگاه می‌کنید عامل مؤثر بر شتاب و نرخ شتاب را در حال حاضر نمی‌بینید؟

برادر سیف: به همین معنای حضور که حضرتعالی هم قبول دارید که طراحان دارند روی طرح جدید کار می‌کنند و به موقع هم اثر می‌گذارند و الان هم که طرحی دارد اجرا می‌شود دارد اثر خود را می‌گذارد و چیزی خارج از اینها هم وارد دستگاه نمی‌شود.

حجت السلام و المسلمین حسینی: همه آنها را هم دارای موضوع واحد می‌دانید.  
برادر سیف: بله، داخل دستگاه هستند.

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر داخل دستگاه هست، پس بنابراین کار ذهنی طراحان و کاری که آزمایشگران انجام می‌دهند حرکت را در موضوع شما ایجاد می‌نمایند (بله) درست است پس حرفی نیست یعنی سه تا حرکت را در موضوع می‌بینید.

برادر سیف: بله سه تا حرکت مختلف در موضوع در کنار هم وجود دارد که با سه سرعت مختلف حرکت می‌کند.

حجت السلام و المسلمین حسینی: و موضوع مورد تصرف یکی از آنها امری است که موضوع حرکت دومی است و موضوع حرکت دومی هم امری است که موضوع حرکت سومی است یعنی طرح را برای چه می‌کشند؟ برای آزمایش یعنی موضوع کار و حرکت آزمایشگر موضوعی برای تصرف طراحان است حرکت این دارد بر آن واقع می‌شود، حرکت آزمایشگاه هم دارد بر حرکت کارخانه واقع می‌شود و در مجموعه که ملاحظه شود هر سه اثر می‌گذارند و تصرف می‌نمایند.

برادر امیری: به ذهن می‌آید این تعبیری که شما می‌فرمایید موضوع را عوض می‌کنیم شاید درست نباشد، به ذهن من می‌رسد که آقای سیف اصلاً موضوع را ملاحظه نمی‌کنند موضوع را ملاحظه نکردن با تعویض موضوع فرق می‌کند.

حجت السلام و المسلمین حسینی: بلکه اگر تجریدی ملاحظه کنند فرمایش حضرتعالی می‌شود، اگر جدا کنند و انتزاع کنند، موضوع را به صورت اصالت شیء ملاحظه کرده اند نه اینکه ملاحظه نکرده اند، اما اگر کسی بخواد بگوید من بیست سال را نمی‌خواهم ببینم، ده سال را می‌خواهم ببینم این را عوض کردن موضوع می‌گوییم، باز همان ده سال را هم به صورت اصالت شیء می‌توان دید و هم در جریان رشد می‌توان دید.

برادر امیری: دیروز هم ما این بحث را داشتیم و چون به آن اشاره نشد عرض می‌کنم اگر برخورد فلسفی این باشد که ما در مفهوم تغییر، سرعت، شتاب و نرخ شتاب را داشتیم دیگر وقتی در عینیت می‌آییم، در مصداقهای می‌چرخیم و یک قسمت آن را می‌بینیم و یک قسمت آن را نمی‌بینیم خود مفهوم تغییر را که ارتباط مستقیم با موضوع ما دارد را نمی‌تواند مستقل از اینها دید (احسنت) دیروز هم می‌گفتند در فلان مقطع سرعت ده را داریم بعد بیست می‌شود و بعد هم سی می‌شود و می‌پرسیم به چه دلیل سرعت شما الان ده است و صد نیست، همین که می‌گویید سرعت من ده است یعنی در ارتباط با یک شتاب خاص و نرخ شتاب خصا متعین شده است و آنها حضوران در همین سرعت ده جلوه کرده است حال امکان ملاحظه صرف سرعت ده جدای از آن دو تا ممکن نیست مگر آنکه سکوت کنید یا بگویید اصلاً سرعت نداریم این یک طرف قضیه، ثانیاً لازمه منطقی آنکه بگویید من اول ده را می‌بینیم بعد بیست را بعد سی را این است که قبل از آن قائل به سرعت یکنواخت بشوید، یعنی در یک مدتی اینها سرعت یک نواخت ده دارند و یک مدت دیگر سرعت بیست و مدتی دیگر سرعت سی را دارد.

حجت السلام و المسلمین حسینی: عین سکون است قدم اول می‌گویید که سرعت دارند ولی قدم بعدی آن سکون است، ایشان پذیرفتند که از این سرعت به آن سرعت رفتن علت دارد همین که علت را پذیرفتید معنایش این است که ربطش را قبول کردند و لازم نیست تا آنجایی بروید که صفرش کنید.

برادر امیری: ولی ایشان یک بحث دیگر هم داشتند، تعریفی که از شتاب می‌دهند را در یک روند بالاتر می‌دهند، آنگاه روی یک قسمت از آن می‌ایستند، گویا روی یک قسمت کوچکی از نفس تغییر می‌ایستند،

یک بخشی از تغییر را می‌بینند و قسمت دیگر را می‌خواهند در این بخش ببینند، مثل اینکه می‌پذیرفتند سرعت ماشین از یک به صد می‌رسد ولی روی سرعت ده می‌ایستند و می‌گویند سرعت صد که اینجا نیست، خوب طبیعی است که اگر شما روی یک قسمت بایستید و تمام روند را نگاه نکنید خوب بقیه روند را نمی‌بینید، این است که من عرض کردم ایشان موضوع را ملاحظه نمی‌کنند نه اینکه تغییر موضوع را ملاحظه نمی‌کنند، این که روی سرعت ده بایستند و بگویند سرعت صد را نمی‌بینیم این تعویض موضوع نیست، این در حقیقت موضوع را ندیدن است و به عبارت دیگر تغییر را ملاحظه نکردن است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: یعنی به فرمایش حضرت عالی دو چیز را می‌شود مورد بررسی قرار داد، یکی اینکه منفصل منفصل ببینیم، موضوع را اول واحد ببینیم و تفکیک کنیم بعد آن را هم باز انتزاع کنیم تا به آنجایی برسد که بگوییم سرعت هم نیست، ثابت است، این یک صورت یک صورت دیگر اینکه بگوییم رفتن سرعت از ده به بیست چرایی دارد، اگر چرایی آن را پذیرفتیم، آنگاه وارد این می‌شویم که یک امتداد را داریم می‌گوییم، در یک امتداد می‌شود موضوع را عوض کرد یعنی بیست سال را ده ساله دید، می‌شود هم یک ساله دید، این یک امر دیگری است.

برادر سیف: از اول هم ما این را که سه عامل تغییر ساز داریم که روی هم موضوع واحدی را می‌رساند و تغییرات سومی در دومی و دومی در اولی اثر دارد و تغییرات یکی از آن سه به مرحله ای می‌رسد که باعث تغییر در تغییر دیگری می‌شود و آن به نوبه خود تغییر در تغییر بعدی ایجاد می‌کند را پذیرفته بودیم و حالا هم ظاهراً چیزی به این مطلب اضافه نشد.

برادر معلمی: پس این توضیحات که داده شد برای حل چه مطلبی بود؟

برادر سیف: ما می‌گفتیم در مقطعی که هنوز شتاب تغییر نکرده است نرخ شتاب هم پیدا نشده است تا آن را نشان دهید...

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر نتوانید نشان دهید فلسفه تغییرش را نمی‌توانید به دست آورید لذا برنامه ریزی نمی‌توانید بکنید.



برادر سیف: یک موقع غرض شما طراحی است که اگر شما ندانید تا ده سال یا بیست سال آینده یعنی در یک دوره برنامه ریزی چه کارهایی می‌خواهید بکنید، الان هم نمی‌توانید بگویید چه بکنید، این حرف درستی است که ما هم قبول داریم ولی می‌گوییم اگر یک متحرکی را در نظر بگیریم که سرعتش هم با یک شتابی در حال تغییر است، نمی‌توانید بگویید نرخ شتاب این را دارم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: درست است اگر چیزی موضوع تصرف ما نباشد موضوع تصرف ما نیستند.

برادر سیف: پدیده ای را که در حال حرکت است و شتاب خاصی هم دارد را دارید ملاحظه می‌کنید.  
حجت السلام و المسلمین حسینی: این لحاظ و شناسایی ما برای تصرف در آن است باید بتوانیم ببینیم، ولی خیلی چیزها در عالم هستند که لحاظ ما به آنها برای تصرف کردن نیست و تنها آن را می‌بینیم ناظر محترم هستیم.

برادر سیف: خیر، با دقت ملاحظه می‌کنید تا بعد نسبت به آن موضع گیری کنید مثلاً وضعیت امروز ایران در یک ساله اخیر را مورد دقت قرار می‌دهیم و می‌گوییم سرعتی دارد که با شتابی هم دارد تغییر می‌کند، می‌گویید خوب الان اینگونه است فردا چه خواهد شد؟ از روی خود این نمی‌توانید بگویید سال دیگر شتابش سه برابر شتاب فعلی می‌شود، مگر آنکه یک تحلیل جامعی از خود موضوع داشته باشید و بعد برگردید بر اساس این تحلیل جامع بگویید سال دیگر چه تغییراتی در دستگاه ایجاد خواهید کرد و چه چیزهایی وارد دستگاه خواهید کرد که موجب تغییرات خاص بعدی شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی با نظر بدوی وی نمی‌توان هرگز موضوعی را شناخت یا مورد تصرف قرار داد.

برادر سیف: یعنی با صرف دیدن آنچه در عینیت می‌بینید نمی‌توانید بلکه با تصرفاتی که خود در عینیت ایجاد می‌کنید و تغییراتی که در عینیت شما به عنوان فاعل انجام می‌دهید، بگویید اگر من این تغییرات را

ایجاد کنم شتابش به شتاب دیگری تغییر می‌کند و لذا الان این پاره ای از روندی است که دارای این نرخ شتاب خواهد بود.

برادر معلمی: همان طور که آقای امیری هم فرمودند، شما اشکالی را وارد کردید که در آخر کار توضیح دیگری می‌دهید، یک موقع می‌گوییم تفاوت در ملاحظه انسان است، یعنی یک انسان تا مثلاً دوتا شتاب را نبیند نمی‌توانید بگوید نرخ شتاب آن چقدر است و تا دو سرعت را نبیند نمی‌توانید بگوید که شتاب چقدر است و عین همین تا دو مکان را نبیند نمی‌تواند بگوید سرعت است. یک وقت است که شما از این استفاده می‌کنید و ضمن بحثهای می‌گویید نرخ شتاب ندارد عین همان استدلالی که شما برای عدم ضرورت نرخ شتاب به کار می‌برید الان شما می‌گویید از اول همان را می‌گفتیم ولی از اول می‌گفتید سرعت داریم، شتاب هم داریم نرخ شتاب نداریم قبل از آن هم می‌گفتید سرعت داریم و شتاب و نرخ شتاب نداریم ولی بعداً معلوم شد که سرعت داریم، شتاب هم داریم ولی نرخ شتاب نداریم و نرخ شتاب بصورت وهله‌ای اثر خود را می‌گذارد و می‌رود، بعد هم استدلالتان اینگونه بود که وقتی موضوعی با یک شتابی می‌خواهد عوض شود وقتی که می‌گویید نرخ شتاب هم هست آیا این از حالت اول به حالت دوم برود یا به حالت سوم برود؟ می‌گویند اگر این حرف حرف دستی باشد عیناً در مورد شتاب و در مورد سرعت هم جاری است، یعنی وقتی که با یک سرعتی از این مکان به مکان دیگر می‌خواهد برود، اگر شتاب هست، به این مکان اول که سرعت اول آن را بیان می‌کند برود و یا به سرعت دومی که شتابی که اعمال شده آن را می‌خواهد به آنجا برود؟ پس به همین استدلال شتاب هم در موضوع نیست نه اینکه من نمی‌توانم تشخیص دهم و عین همین هم در مورد سرعت است، یعنی موضوع وقتی بودنش در این مکان است، این در این مکان باشد یا در آن مکان باشد؟ یعنی زمان بعد کیفیت نیست یعنی همان اشکال مطرح است یک وقت است می‌پرسید من که بخواهم ملاحظه کنم چطور؟ می‌گویند شما فرض کنید در یک وهله زمانی از ماشینی که در حال حرکت است عکسی می‌گیرید، بعد نگاه می‌کنید می‌بینید این عکس نه سرعت، نه شتاب و نه نرخ شتاب دارد، بعد می‌گویند این ماشین چگونه از این محل به محل بعدی رفته است؟ اگر در آن وهله که اتومبیل را در مکان

متوقف کرده اید و بعد زمانی را از آن بریده اید طبعاً و سرعت ندارد، خوب طبیعی است که سرعت، شتاب و نرخ شتاب نداشته باشد ولی این انتزاع کرده غلط است، نه اینکه بعداً که می‌گوییم حالا شما دو مکان را با همدیگر در نظر بگیرید تا سرعت معلوم شود، یا فرضاً دو سرعت در نظر بگیرید تا شتاب معلوم شود و دو شتاب در نظر بگیرید تا نرخ شتاب معلوم شود، می‌گوییم پس معلوم می‌شود که این چنین چیزی ندارد و ما اضافه به آن می‌کنیم، می‌گویند اگر نداشته باشد که نمی‌تواند حرکت کند، دارد آنجایی که شما آن را می‌برید و آن را در یک نقطه مکانی حبس می‌کنید، این غلط است، این اصلاً در نقطه مکانی حبس نمی‌شود، در همان آنجا که از آن عکس گرفته می‌شود، همان موقع دارای سرعت، شتاب و نرخ شتاب می‌باشد، اگر نداشت نمی‌توانست حالتهای بعدی را طی کند پس اگر زمان از شیء بریده باشد، بله نه سرعت دارد و نه شتاب دارد و نه نرخ شتاب و چنین چیزی اصلاً وجود هم ندارد، اگر زمان بعد کیفیت باشد، همان شبهاتی که در جلسات دیگر هم مطرح می‌شود که یک شیء چگونه می‌وشد در دو زمان باشد، یعنی در دو مکان باشد، وقتی می‌گویید زمان بعد آن است، یعنی هم در این زمان هست و هم در آن زمان هست، دیروز، امروز و فردای آن در یک آن با هم جمع شده است عین همین را هم در مورد سرعت می‌گوییم، که وقتی شما می‌گویید این سرعت و آن سرعت یعنی این شتاب، می‌گوییم شتاب بعد آن است می‌گویید اگر شتاب بعد آن است یعنی این سرعت را دارد یا آن سرعت را؟ می‌گویند نرخ شتاب خود موضوع است، می‌گویید اگر نرخ شتاب بعد خودش است یعنی این نرخ شتاب را دارد یا آن نرخ شتاب را؟ این عیناً تا پایین پایین جاری می‌شود، یا باید از همان اول بگویید اصلاً زمان بعد کیفیت نیست و یا اگر پذیرفتید که زمان بعد کیفیت است، همانطور که آنجا می‌توان پرسید شما چگونه موضوع را در دو مکان می‌بینید و می‌گویید زمان بعد آن است یا دو تغییر را می‌بینید و می‌گویید زمان بعد آن است، عیناً می‌توان دو نرخ شتاب را دید و گفت زمان بعد آن است، هیچ فرقی با همدیگر ندارد.

برادر سیف: یعنی در مقطعی زمان بعد شیء است، در یک زمانی زمان بعد سرعت شیء و در یک ...

برادر معلمی: نه، زمان بعد شیء است یعنی سرعت، شتاب و نرخ شتاب بعد شیء است، زمان بعد شیء است یعنی سه عامل با یکدیگر بعد شیء هستند نه اینکه سه عامل هستند، یعنی یک چیز هم هستند، این معنی زمان بعد شیء است می‌باشد، اگر آن استدلال وارد باشد که نرخ شتاب که تغییر می‌کند موضوع گیج می‌شود که با این شتاب حرکت کند، یا با آن شتاب حرکت کند، عیناً میتوان گفت وقتی شتاب تغییر می‌کند موضوع گیج می‌شود که با این سرعت برود یا با این سرعت برود و اگر این وارد شود هنگام سرعت هم گیج می‌شود که در این مکان باید باشم یا در آن مکان اگر من دارای سرعت چهل کیلومتر هستم الان باید در این زمان و مکان باشم یا در آن زمان و مکان بعدی؟

برادر سیف: می‌گوییم تدریجاً از سرعت چهل به سرعت چهل و یک می‌رود.

برادر معلمی: یعنی شتاب، سرعت، نرخ شتاب هر سه بعد کیفیت هستند یعنی تدریج در هر سه هست اگر نرخ شتاب تحول، تحول، تحول بود، باید در مکان هم تحول باشد وقتی یک آن اینجا باشد و آن دیگر جای دیگر باشد، می‌پرسند این دو آن چگونه با یکدیگر وصل می‌شوند؟ باید بگویید وصل که نمی‌شوند! یک مرتبه اینجا خلق شده بعد معدومش کرده‌اند و یکی دیگر در آن دیگر و در مکان بعدی خلق می‌کنند، می‌پرسند ربط اینها با یکدیگر چیست؟ چه چیزی بود که از آنجا به اینجا آمد؟ و با اصالت شیء جوابی برای این سؤال نیست.

برادر سلیمی: دیروز هم بحث بر سر همین بود که یک وقت است که ما سرعت و شتاب و نرخ شتاب را از طریق خاصی به آن پی می‌بریم که مثلاً سرعت را از فاصله بین دو مکان متوجه می‌شویم و با ملاحظه نسبت بین دو مکان در واحد زمان سرعت شیء را متوجه شویم بعد از ملاحظه سه سرعت، به یک شتابی پی برده و از ملاحظه سه شتاب به نرخ شتاب پی می‌بریم یک وقت از این طرف می‌آییم و می‌گوییم سیر پی بردن ما و فهمیدن ما اینگونه است که اول دو مکان و بعد دو سرعت و بعد دو شتاب و بعد با ملاحظه سه شتاب یک نرخ شتاب به دست می‌آوریم ولی وقتی یک تعریف فلسفی می‌خواهیم ارائه بدهیم اگر زمان یا تغییرات اینها یک امتداد است و در هیچ جای آن انفصال نیست باید هر سه تایی اینها را با هم ببینیم و اگر هم بخواهیم

آنها را منفصل کنیم تا آخر آن یعنی تا آنجایی که آن دو مکان را ملاحظه می‌کردیم و می‌گفتیم ربط در این مکان و آن مکان سرعت است آنجا را هم باید منفصل کرده ربط مکان با مکان نبینیم همان گونه که این دو تا در ابتدا با هم ربط دارند تا اینتها هم با هم ربط دارند یعنی یک چیزی است که ربط ابتدا با انتهایش را تمام می‌کند که آن چیز زمانش از اول تا آخر شامل است و الا زمانش در یک نسبت منقطع می‌شود شما مثلاً می‌گویید رابط فاصله بین دو مکان سرعت است و اگر سرعت و شتاب را بپذیرید می‌گوییم این مطلب تا شتاب قطع می‌شود و نرخ شتاب نمی‌تواند ربط اینها را با هم متصل کند بنابراین در آنجایی هم که می‌گوییم در اینجا شتاب فرق کرد معنایش تغییر شتاب است تغییر شتاب با اینکه شتاب نباشد فرق می‌کند، قبل از تغییر شتاب، شتاب بود یعنی تغییر سرعت بود منتهی ما با تغییر سرعت به شتاب پی می‌بریم.

برادر سیف: یعنی وقتی می‌گویید شتاب داشت ولی شتاب جدید را نداشت آیا بدین معناست که نرخ شتاب را نداشت؟

برادر سلیمی: نرخ شتاب را هم داشت یعنی هر سه تای اینها اگر با هم نباشند حرکتش منفصل می‌شود یا اینکه این حرکت را یک امتداد نمی‌دانید که تا آخر منفصل می‌شود.

برادر سیف: زمان زاینده امتداد است، اگر زمان را منفصل کنیم نه زمان و نه تغییر و نه اتصال و ارتباط داریم عامل دومی برای ربط غیر از خود زمان و تغییر نمی‌خواهد که هم سرعت و هم زمان در آن است لذا سرعت در سرعت برای ما ایجاد امتداد جدیدی نمی‌کند و سرعتهای متوالی داریم که تفاوت آنها هم شتاب و هم نرخ شتاب را می‌سازد و چون سه سرعت متوالی لازم است تا شتاب پیدا شود.

برادر سلیمی: نگویید که سه سرعت م توالی لازم است تا شتاب پیدا شود بلکه اینگونه بگویید که سه سرعت متوالی یک ربط شاملی لازم دارد و آن شتاب و سه شتاب یک ربط شاملتری لازم دارد و آن نرخ شتاب است نه اینکه وقتی از سرعت ۱۰ به ۲۰ می‌رویم آن شتاب پیدا می‌شود آن زمانش شاملتر است اگر هم امتداد نمی‌گیرید آنجایی که سرعت در حال عوض شدن است باید شتاب بیاید و مهره وسط قرار گیرد.

برادر سیف: اگر امتداد باشد و تدریجاً شتاب پیدا شود و تدریجاً آن هم افزوده شود این حرف شما درست است اما اگر تدریجاً سرعت افزایش پیدا کرد و شتاب ثابت بود و بعد یک شتاب ثابت دیگری پیدا شود و از آن شتاب ثابت را دو تدریج صورت گرفت این تدریج در همه روند جریان پیدا نمی‌کند تدریج از شتاب را به دو در همان مقطع زمانی است که آن صورت می‌گیرد شما آن تدریج دومی را به کل روند نسبت نمی‌دهید؟

برادر سلیمی: آن خصلت شخصیه اش را که در این زمان کوچک در نظر نمی‌گیرید بلکه می‌گویید کل روند نیز شتاب دارد نمی‌گویید که شتاب در همه جای روند نیست و اینجا شتاب ندارد و در آنجا شتاب پیدا می‌شود...

برادر سیف: آن تدریجی که بین دو شتاب است مربوط به خاص همان فاصله است نه اینهک به ما قبلش هم جریان پیدا کند.

برادر سلیمی: اگر اینگونه باشد این مطلب در مورد سرعت نیز صادق است. آیا می‌گویید چون تدریجی است نرخ شتاب لازم نیست؟ در مورد سرعت هم با گفته شما می‌شود گفت چون تدریجی از این سرعت به آن سرعت می‌رویم دیگر شتاب لازم ندارد.

برادر سیف: در سرعت هم همین طور می‌تواند تدریج همه جای آن نباشد البته می‌شود از اول آن سرعت فزاینده باشد ولی در عین حال اگر سرعت ثابت هم باشد ممتنع نیست و با این معنا سرعت بدون شتاب می‌تواند باشد و لیکن آن صحبت آقای پیروزمند که در واقعیت درصد خاصی دارد که قابل اندازه گیری برای ما نیست غیر از این است.

برادر معلمی: پس با این استدلال می‌توان گفت شیء بدون سرعت هم می‌تواند باشد.

برادر سیف: شیء چون ذاتاً متغیر است ما ...

برادر معلمی: طبق صحبت شما می‌شود گفت شیء در حال سرعت در یک مکان می‌تواند بایستد و بعد حرکت کند که ما فاصله‌هایی با سکون و تدریج داشته باشیم.

برادر سیف: در مثالهای مکانیکی از قبیل حرکت ماشین این امر درست است اما کیفیتهای خارجی اینگونه نیستند کیفیات خارجی تدریج دائم دارند.

برادر معلمی: طبق استدلال شما از این نرخ شتاب به آن نرخ شتاب که می‌خواهیم برویم فاصله وسطش تدریج لازم دارد و خودش که تدریج نمی‌خواهد خودش ایستاده است بعد از اینجا اگر به جای دیگر خواست برود آن رفتن تدریجی است و الا خودش ثابت ایستاده است.

بنابراین حرکت توالی سکونهای مختلف که آن سکونها به وسیله تدریج به هم وصل شده اند و این همان اصالت شیء است که زمان را از شیء بیرون می‌کند.

برادر پیروزمند: پس آنچه را که در رابطه نرخ شتاب با شتاب می‌گویید اگر در مورد سرعت هم بگویید نتیجه اش سکون می‌شود.

برادر سیف: بله اگر فرض اینگونه باشد که در مکانی بایستد می‌توان گفت که در آن مکان حرکت ندارد، و این فرض در خارج صحیح نیست.

برادر معلمی: هر چه را که در مورد سرعت و شتاب گفتید عیناً باید در مورد شتاب و نرخ شتاب هم صادق باشد و فرقی با هم نمی‌کند، یعنی نمی‌شودز مانی بر شیء گذشته و تغییر نکند، و چون موضوع دائماً در حال تغییر است پس سکون معنایی ندارد و به همین دلیل شتاب ثابت هم معنایی نداشته و حتماً باید نرخ شتاب داشته باشد، تغییر اگر اثبات شد در هیچ کجا از اعضای زمان ساز ثبوت نداریم و همه متغیرند.

برادر سیف: نمی‌توان گفت که هر چه در مورد سرعت و شتاب گفته شد در مورد خود سرعت و فاصله های مکانی هم قابل تکرار است چون بنا به استدلال خود کیفیت بدون تغییر معنا ندارد اما اینکه خود تغییر هم تغییر دارد و تغییر تغییر هم تغییر دارد نیاز به اثبات دارد.

برادر سلیمی: صحبت آخر آقای سیف مطلب جدیدی است ایشان می‌فرمایند اول تغییر که ملاحظه کنیم تا آخر آن تدریج و امتداد است بین سرعت و شتاب هم تدریج است در این صورت منتهی را به صورت امر واحد ملاحظه می‌کنند که ترکیباب آن را می‌خواهند ملاحظه کنند این عیبی هم ندارد فقط در این صورت

نمی‌توانیم موضوع را تحلیل کنیم، شما می‌گویید این یک تغییر است هر کجایش را هم نگاه کنید منفصل از هم نیست ولی مورد بحث ما این است که می‌خواهیم تقسیمات زمانسازها را پیدا کنیم اگر بخواهیم عواملی را که در تغییر مؤثرند تقسیم کنیم باید به چند عامل تقسیم کنیم و آن عوامل چه ربطی با هم دارند آیا هم عرضند یا در طول هم اند؟

برادر پیروزمند: طبق گزارشی که در ابتدای جلسه عرض شد تا اینجای صحبت به این نتیجه رسیدیم که سرعت شتاب نرخ شتاب ۳ وصف زمانی هستند که نسبت به هم هم زمانند و عوامل ایجاد کننده ای هم دارند و لیکن ما به دنبال معرفی تقسیمات زمانساز هستیم حاصل این بحث این است که عوامل سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز عوامل زمانساز باشند تا اینجای بحث مورد قبول است اما این بحث شاید باقی باشد که این ۳ بتوانند زمان ساز قرار بگیرند اگر بپذیریم اینها زمانسازند در حقیقت پذیرفتیم عواملی که حرکت در مسافت را معرفی می‌کنند آنها زمانسازند یعنی زمان را فقط به حرکت در مسافت توصیف کردید و عواملی را هم که بیانگر حرکت در مسافت بودند سرعت شتاب نرخ شتاب معرفی کردید، اما اینکه سازندگان زمان عواملی باشند که حرکت در مسافت را ایجاد می‌کنند یا نمایش زمان به این باشد که حرکت در مسافتش شناخته شود اینجا شاید جای سؤال داشته باشد در تقویت آن سؤالی که مطرح بود کیفیات زمانی مختلفی را می‌توان مطرح کرد که یکی از آنها حرکت در مسافت است ممکن است حرکت در حجم و یا وزن و جرم هم پیدا شود بنابراین خلاصه سؤال این است که ثابت شود زمان کیفیت به شناسایی حرکت در مسافت آن شناخته می‌شود یا شناسایی عوامل سازنده اش نمایش داده بشود؟

برادر معلمی: تعریفی را که از سرعت دادیم تغییر موضوع در واحد زمان بود و این تعریف مربوط به هر نوع تغییر کیفیت است حتی سرعت پوسیدگی کیفیت حال با توجه به سؤال شما می‌شود اینگونه پاسخ داد که اگر گفتیم موضوع از لحاظهای مختلف تغییر می‌کند یا این لحاظها با هم ترکیب شده و یک حرکت را می‌سازند یا نمی‌سازند اگر ترکیب نشوند تعدد را درون خود کیفیت وارد کرده اید و ترکیب را نفی کرده اید و اگر هم ترکیب بشوند سرعت و شتاب و نرخ شتاب را در مورد آن می‌گوییم و آن قابلیت تجزیه دارد مثلاً



گفته شود اگر موضوع سرعت ساز شتاب ساز و نرخ شتاب ساز دارد حالا سرعت ساز موضوع تقسیم به ۳ سرعت ساز می‌شود که یکی از آنها در رنگ دیگری در وزن و دیگری در حجم اثر دارد، شتاب آن هم ۳ تا و نرخ شتابش هم ۳ تا که می‌شود هر کدام را هم دوباره تقسیم کرد.

برادر پیروزمند: با این بیان می‌فرمایید کل تغییرات واقع شده در موضوع را باید بتوان به یک تغییر واحدی برگردانید بعد تغییر واحد زمان آن تغییر معرف سرعت شتاب نرخ شتاب است آیا می‌شود گفت جمیع تغییرات یک موضوع را منحل در یک تغییر خاص مثلاً وزن یا حجم یا رنگ نمود؟

برادر امیری: سؤال من این است که سرعت و شتاب و نرخ شتاب را که ما عنوان کردیم ۳ وصف زمانی است که بنابر قاعده باید با سرعت ساز شتاب ساز و نرخ شتاب ساز تفاوت داشته باشد حالا گفته شده که تناسب یک به یک بین اینها با ۳ عامل وجود دارد آیا لزوماً تا سرعت را مطرح کردیم یک عامل اختصاصی در وضعیت مربوط به این سرعت باید پیدا کرد که اسم آن سرعت ساز باشد و همچنین آن دو تای دیگر یا اینکه وقتی گفتیم این ۳ تا را داریم هر چه که در وضعیت گفتیم در آن واحد این ۳ تا را با هم سازد یعنی وحدت ترکیب این ۳ زمانساز است که این سه تا را با هم می‌سازد یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم این عامل فقط سرعت و آن عامل شتاب را و دیگری نرخ شتاب را می‌سازد بلکه در آن واحد به واسطه وحدتی که در تغییر برای اینها قائل شدیم یک تغییر داریم، و اینها هم زمان سرعت و شتاب و نرخ شتاب را می‌سازند اگر این مطلب روشن شود در تبیین ارتباط سه زمانساز به ما کمک می‌کند.

برادر معلمی: در صحبت شما دو مطلب است یکی اینکه این سه تا آثارشان ترکیب می‌شود و موضوع همیشه دارای سرعت شتاب و نرخ شتاب هست یک وقت صحبت از این است که حالا که اینها با هم ترکیب شدند چرا به دو شتاب ساز و به سومی نرخ شتاب ساز می‌گوییم که استدلالش این بوده که دومی در اولی و سومی در دومی ایجاد تغییر می‌کند.

برادر امیری: ما زمان را به ۳ وصف توصیف کردیم ولی وقتی که می‌خواهیم به عواملش برسیم عوامل آن را اختصاصی عنوان می‌کنیم اگر رابطه بین سه زمانساز را متناظر با ۳ وصفی که در زمان مشخص کردیم بگیریم، این تناظر هنوز برای من مجهول است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در پاسخ جناب آقای پیروزمند عرض ما این است که تغییر شیء حتماً سیر در مسافت است و مسافت هم مسافت مکانی است یعنی شما جدا نبودن مکان از زمانتان ایجاب و الزام می‌کند که موضوع سرعت را که می‌گویید طی یک فاصله مکانی یا جریانی ترکیب باشد ترتیب را اول در ترکیب ذکر می‌کنید شیء مرکبی دارید، و آثار منتقل می‌شوید و کیفیات تناسباتی با هم دارند وحدت ترکیبی که دارید حتماً در آن سیر مکانی واقع می‌شود و موضوع سیر هم دارند تا شیء شما تبدیل شود و می‌گویید فاصله زمانی پیدا کرد اصلاً طرح فاصله زمانی یعنی گفتن بیست سال بدون لحاظ مکان که نمی‌شود زمان مجرد از مکان که ندارید معنایش این است که موضوع زمانتان موضوع مسافت است که عین همین را هم بای ک واسطه به سؤال آقای امیری منتقل می‌کنیم اینکه می‌فرمایید ۳ چیز است که نتیجه شان با هم سرعت شتاب و نرخ شتاب را درست می‌کند این معنای وحدتی شان معنای کثرتی شان را حذف نمی‌کند که باید حتماً یک صفت کثرتی متقوم به وحدت را در آن ببینید اگر متقوم به وحدت را در آن می‌بینید باید حتماً شتاب ساز و نرخ شتاب سازی که نمی‌توانند از هم تفکیک شوند ولی در عین حال با هم اختلاف دارند در آنجا نشان بدهید مثلاً بگویید طراحی روی آزمایش و آزمایش روی کارخانه اثر گذاشته ۳ موضوع حضور دارند و هر کدام هم موضوع کار رتبه بالاترش است یا سیاست فرهنگ اقتصاد یا هر چیز دیگر شما مجبورید ۳ وصف زمانی که ذکر می‌کنید وصف زمانی که بریده از موصوف باشد ندارید موصوفتان در عین حال وحدت داشتن در نتیجه به صورت واحد ملاحظه کردن و وحدت ترکیبی داشتن و ما به الاشتراک داشتن باید حتماً ما به الاختلاف هم داشته باشند و باید ما به الاختلافشان را بتوانید مشخص کنید به خصوصاتی که در اینجا از آن به سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز عنوان می‌کنید.

برادر امیری: اشکال بر سر این بود که آیا این مطلبی که تمام شده برای اثبات ارتباط سه زمانساز که یکی تغییر و درومی تغییر تغییر وسومی تغییر تغییر تغییر کافی است یا نه؟ که به ذهن می‌رسد که این مطلب کافی نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر بحث شما در اوصاف همین مطلب را اثبات کرد عین این استدلال منتقل به بعد می‌شود نه غیر آن یعنی اگر گفته شد در تغییر سبب به سرکه یک تبدیل موضوع دارید و این تبدیل صورت نمی‌گیرد مگر اینکه این شکوفه سبب این سیر را بیماید و برای پیمودن این باید حتماً معنای تغییریش را و تغییر تغییرش را ملاحظه کنیم تا سه رتبه که رتبه چهارم سرکه شده و موضوع عوض می‌شود، عین همین مطلب را شما باید نسبت به صاحبان وصف در وحدت ترکیبی تان معرفی کنید، اوصاف نمی‌شود بدون موصوفشان حرکتی داشته باشند همان طور که عرض می‌کنیم تغییر نمی‌تواند بدون مکان واقع شود یعنی در عینیت تغییر و مکان حقیقتاً با هم هستند معنای مسافتی را نمی‌توانید اصل قرار ندهید وقتی که می‌گویید وضعیت مرکب عوض شد معنایش این است که یک تاسباتی رفت و یک تناسبات دیگری آمد این تناسبات همان معنای عوض شدن مسافتها یا نسبتهای بین کیفیات و رابطه‌ها بود یعنی‌ها عوض شد، عوض شدن رابطه‌ها به معنای عوض شدن مسافتها است وقتی می‌گویید شدت تأثیرها و نسبت تأثیرها عوض شده است دقیقاً معنای مسافتی هم دارد یعنی آنچه را که در تغییر معنا کردید تغییری بود از مرکب متغیر نه ازبسیط متغیر، در مرکب که نمی‌توانید مسافت بین آن قائل نشوید و فاصله در آن ملاحظه نشود، این همان معنای فاصله بود لذا می‌گوییم اصلی که حاکم بر کل تغییرات است مسئله امتداد و مسافت است عین این مسافتی را که در زمان می‌گوییم همان را به مکان بر می‌گردانیم می‌گوییم سرعت یعنی حرکت در مسافت که اولین بیان ما است و تا آخرین مرتبه که نرخ شتاب است عرض می‌کنیم بعد می‌گوییم این هم حاکم در کل تغییرات است یعنی تغییر در رنگ هم اگر بخواهد واقع شود بدون تغییر در ترکیب نمی‌شود تغییر در حجم هم که می‌خواهد واقع شود بدون تغییر در ترکیب نمی‌شود. هر تغییری که بخواهد

واقع شود جز از راه تغییر در ترکیب ممکن نیست و تغییر در ترکیب جز از راه تغییر در مسافت ممکن نیست به عبارت دیگر تناسباتی که بین اوصاف هست عوض می‌شود که تناسبات مسافت است.

برادر امیری: حالا ما از سه وصف زمانی به اوصاف وضعیت بر می‌گردیم همان طور که فرمودید باید در وضعیت صاحب وصف داشته باشیم، پس این سه صاحب وصف را به عنوان ۳ زمان ساز تعبیر می‌کنیم حالا در اینجا دو مطلب است یک بحث این است که این صاحب اوصاف به ترتیب بنا به وصفهایی که ما برای آنها قایل شدیم موصوف باید متناسب با وصف باشد بنابراین یکی سرعت ساز یکی شتاب ساز و دیگری نرخ شتاب ساز می‌شود، حالا باید دید این مطلب تا چه حد اطلاعاتی را نسبت به ارتباط خود این سه تا به ما می‌دهد ارتباط اینها ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اوصاف حاصله اینها اگر موضوع تغییر است، اثر تغییرات در کجا ظاهر می‌شود؟ طراحی که تغییر می‌کند موضوع کار آزمایشگاه عوض می‌شود و از همین طریق موضوع کار سومی عوض می‌شود بعد می‌گویید کل این عوض شدنها را در نتیجه می‌بینیم یعنی شما در عین حالی که ربط اینها را با وحدت ملاحظه می‌کنید ربط اینها را به کثرت هم می‌بینید یعنی معنای وحدت ترکیبی شدن یک موضوع این نیست که جدا جدا کار کنند و کارشان فقط موضوع وحدت باشد بلکه اثرشان را هم در وحدت و هم در کثرت ملاحظه می‌کنید هم اثرشان را روی ما به الاختلاف هم روی ما به الاشتراک می‌بینید.

برادر امیری: حال ما اگر به صورت وحدت ترکیبی ببینیم روی منتجه می‌توانیم اثرشان را ببینیم منتهی در ۳ قالب یک جا در قالب سرعت و یک جای دیگر در قالب شتاب و جای دیگر در قالب نرخ شتاب.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا اگر اینها در عرض اثر نداشته باشند آیا در طول می‌توانند اثر داشته باشند؟ کیفیت اثر هم به همان برهانی که فرمودید منتهی به گونه ای که موضوع عوض شود تابع این است که یک سری تغییرات اولی داشته باشد ۲ - تغییرات دوم در تغییرات اولی ۳ - تغییر در موضوع دوم که موضوع سوم می‌شود و اگر تغییر کند موضوع عوض می‌شود عین همین اگر در موصوفش نباشد این امر نمی‌تواند واقع شود یعنی آن چه را که نسبت منتهی دادید باید نسبت به موصوف بدهید با همان قانون یعنی

همان قانون است که تجهیز می‌کند که ترکیبتان چه باشد؟ قانونی که بر زمان حاکم شد نمی‌تواند آن قانون بر تغییر مرکب حاکم نباشد تناسبات ترکیبی هم باید همان باشد یعنی تناسبات مرکب شما باید عوض شود همان گونه که زمانتان عوض می‌شود.

برادر امیری: آیا درست است گفته شود در عین حالی که سرعت - شتاب - نرخ شتاب داریم وحدت ترکیبی ۳ عامل زمانی ماست که اینها را با هم آورده است نه اینکه تفکیک کنیم سرعت را به یک چیز مستقل شتاب را به یک چیز دیگر و نرخ شتاب را به امر سومی مستقلاً ذکر کنیم، اگر استقلال را نپذیرفتیم می‌گوییم در هر حال وحدت ترکیبی ۳ وصف تغییر موضوع ما را معین می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سؤال من دقیقاً همین جاست که شما یک چیزی را درباره زمان گفتید آیا این چیز درباره زمان مرکب است؟ این ترکیبی که در نفس زمان معین کردند منظورتان از نفس زمان چه چیزی است؟ موضوع شما مرکب است گاهی موضوعتان را انتزاعی می‌گیرید که از اول تا آخر یک چیز است می‌گوییم این یک چیزی که گرفتید و جامعه یا برنامه بیست ساله بود آیا برنامه بیست ساله ترکیب نداشت؟ اگر ترکیب داشته باشد چگونه می‌شود اوصاف زمانتان منطبق بر اوصاف مکانی تان نباشد؟ یعنی اگر قوائمی را در زمان ذکر کردید عیناً مقومات مکانی هم آیا باید متناسب با آن مقومات زمانی باشد یا نه؟ یعنی آیا می‌شود تناسبات مکانی یک چیز و تناسبات زمانی چیز دیگری باشد؟ اگر می‌گویید اینها با هم ارتباط مستقیم دارند چگونه می‌گویید که آن استدلال منعکس نمی‌شود؟ این همان اشکال آقای پیروزمند به یک صورت دیگر است یعنی آیا آن مسافتی که ذکر شد مسافت مکانی است یا نه؟ یعنی تناسبات تناسبات مرکب است یا نه؟ اگر تناسبات مرکب است همان استدلالاتی که در زمان شد در مکان جاری است.

برادر امیری: اولاً اینکه هر گاه ما وصفی داشتیم صاحب وصفی هم داریم حالا همان نسبتی را که بین اوصاف وجود دارد لزوماً چون آن اوصاف مربوط به زمان بوده و زمان مستقل از مکان نیست زمان منعکس در مکان شده و عیناً همان ارتباط بین صاحبان وصف وجود دارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بالعکس این مطلب را هم می‌توانید بگویید یعنی بگویید همانگونه که زمان بریده از مکان نیست مکان هم بریده از زمان نیست نه زمان بدون مکان معنی و مفهوم دارد (جز یک صورت ذهنی خاص) نه مکان بدون زمان هم رابطه بین اجزاء اینها وجود دارد و هم کل اینها یک کل است. برادر حسینیان: اینکه می‌فرمایید موضوع سرعت مسافت است ما می‌توانیم مسافت را در سه بعد مطرح کنیم یعنی هم حجم آن مسافتی را طی کرده و هم وزن و هم رنگ ...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حالا سؤال اینجاست وقتی که موضوعتان مرکب قرار می‌گیرد آیا مسافت حکومت بر حجم وزن دارد؟ سختی و سستی به مسافت تفسیر می‌شود؟ این مطلب مهم است که بدانیم اصل در سختی و سستی چیست؟ آیا می‌گویید هیچ اصلی نداریم (امر شامل بر تغییر مکان)؟ مرکب به چه چیز تعریف می‌شود آیا به تناسبات ترکیبی تعریف می‌شود یا به چیز دیگر؟ می‌گویید من این عناصر را ترکیب کردم رنگ کیفیت سرخ شد یا این عناصر ترکیب شدند و حجم کیفیت بالا رفت یا پایین آمد آیا همه اینها به هر حال اوصاف تناسبات مرکب است یا چیز دیگر؟ اگر تناسبات مرکب است باید ابتدائاً معنی تناسبات را تمام کنید اگر تناسبات تناسبات مسافت شد همه آنها تناسبات مسافت می‌شوند یعنی شما تناسبات حرکتی بین فواصل مکانی تان ذکر می‌کنید، ما در ترکیب ۳ بعد مسافتی داریم که مفسر همه خاصیتها است، این ۳ بعد مسافتی باید شامل بر همه چیز بشود نه اینکه ۳ مسافت را جداگانه مطرح کنید. برادر حسینیان: شمولیت دارد منتهی وحدتش خود موضوع است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وحدتش ترکیب موضوع است، ترکیب موضوع یعنی تناسبات موضوع تناسبات یعنی مسافتهای موضوع، مسافتهایی بین اوصاف یا کیفیات یا رابطه‌ها ذکر می‌کنید.

س: چگونه تناسبات معنی مسافتی می‌دهند؟

ج: تعریف از مکان را باید دقت کرد تعریف شما از مکان چیست؟

س: تعریف از مکان تناسبات اوصاف در یک مجموعه هم عرض.

شج: وقتی می‌گویید شیء دارای یک اوصافی است اوصافش با هم نسبت‌هایی دارند یک دهم یا یک بیستم ....

اول اینگونه می‌گوییم مثلاً در مجموعه ۲۰ وصف یک شیء را تحویل داده است سؤال می‌کنیم یک دهم یعنی چه؟ آیا به معنای این است که حصه ای از این حصه ای از آن را دارد؟ آیا این‌ها از هم بریده هستند یا مرکبند؟ یعنی عین جریان تبدیلی را که می‌گویید در جریان ترتیب هم آیا می‌گویید. که اینها با هم نسبتی دارند یعنی معنای بالا و پایین و جایگاه و جا داشتن به هم دیگر آیا در این مجموعه مرکب که می‌گویید در هم منحل اند واقع می‌شود یا نه؟ این وجودی را که دارند جا دارد هر سهمی به سهم دیگر نسبت دارد می‌گوییم اگر نسبتش را عوض کنید فوراً خودش عوض می‌شود، تعویض نسبت به چه معناست؟ می‌گویید سهمی را که به این قسمت تخصیص دادیم یک بیستم مجموعه است و اگر یک نوزدهم یا یک پانزدهم شد عوض می‌شود می‌گوییم این نسبت‌های کمی را که بین اوصاف ذکر می‌کنید و در حقیقت وصفتان هم چیزی جز مسافت و حرکت در مسافت نیست (در پله آخر) آئی می‌شود گفت که این کیفیت دارای هیچ بعدی نیست؟ می‌گوییم اگر دارای هیچ بعدی نباشد اصلاً وجود ندارد بنابراین اگر بعد مکانی اش را صفر کنید ترکیب ندارید و اگر ترکیب داشتید تناسبات تناسبات ترکیب می‌شود (بالا و پایین) اگر تناسبات جهات مختلف و ابعاد مختلف شیء شد آیا می‌توان گفت انتقال اثر از یک وصف به وصف آخر بدون گذر از فاصله میشود؟ اگر بدون گذر از فاصله باشد که درون خودش است اول باید فاصله را تمام کنیم بعد اوصافی را که می‌گوییم اوصاف همان فاصله است اوصاف برای دوئیت است، دوئیتی که موضوعش صفر نشده انتقال از این وصف به آن وصف است، صاحب وصف ما دارای ۳ وصف است که ۳ فاصله هم دارند آیا اصل در نفس وصف همین فاصله نیست؟ یعنی اگر فاصله‌ها را تغییر بدهیم وصف‌ها عوض نمی‌شود؟ پس وصف به فاصله تعریف می‌شود که در این صورت فاصله امر حاکم بر اوصاف است اگر فاصله تغییر کند وصف عوض می‌شود پس وصف هویت تبعی فاصله است در وصف فاصله اصل است پس اوصافی را که می‌فرمایید فواصل بگویید.

س: ما فواصل را قبول داریم اما دیگر فاصله ای بین آن فواصل نیست.

ج: سؤال مهم همین جا است که اگر در وصف فاصله است به عبارت شما فاصله به معنای انفصال مطلق که نیست اتصال مطلق هم نیست اگر فاصله به معنای ربط است پس ربط مسافتی است.

س: ربط ۳ مسافت است.

ج: ربط ۳ مسافتی که ۳ بودنشان هم بازگشت به تعریفشان از مسافت می‌کند می‌گویید عوض شدن فواصل موضوع آخر را نتیجه می‌دهد آیا بین فواصل فصل مطلق یا وصل مطلق یا ارتباط است؟

س: بین فواصل خود کیفیت است.

ج: یا می‌گویید اینها انفصال مطلق یا اتصال مطلق باشد در قسم اول ۳ فاصله جدا از هم و در قسم دوم ۳ فاصله نیستند اگر ربط بین اینها هم فاصله باشد پس مصرف خود اینها هم در خصوصیت ما به الاختلافشان فاصله است یعنی خود اصالت ربط است که ما به الاختلاف و ما به الاشتراک را معین می‌کند اگر خصوصیت ربط را در مکان به فاصله تعریف کردید آن وقت فاصله زمانی و مکانی هم با هم متحدند آن وقت می‌توان گفت فاصله حاکم است.

س: خود کیفیت را اگر فاصله بگیریم می‌توان گفت این جدای از آن ۳ وصف نیست تغییرات این کیفیت مساوی تغییرات ۳ فاصله است.

ج: شما می‌گویید ۳ بعدی را که ذکر می‌کنید منحل در خودش می‌شوند یعنی فاصله که عوض شود تناسبات بینا ینها که عوض شود یک چیز دیگر دارید یعنی شیء شما تناسبات بین این فواصل است هک تناسباتش با خود فاصله تعریف شده (بله) که در این صورت مسافت در شیء شما اصل است یعنی ابعادشان با یکدیگر نسبت‌هایی دارند که در آن مسافت اصل است، اگر وزن و حجم و رنگ گرفتید تناسبات موضوعتان که عوض شد وزن و حجم و رنگ موضوعتان عوض می‌شود آنها از اوصاف تبعی هستند یک اوصاف اصلی برای موضوع می‌گیرد که باید ما به الاختلاف و ما به الاشتراک را در آن تعریف کنید که نفس فاصله و مکان است بعد می‌گویید مثلاً آهن مکان دارد نسبتی با اشیاء دارد، فولاد هم همین طور و چوب هم همین طور پس در اینکه مکان لازم دارد اختلافی نیست.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته



## جلسه پانزدهم - ۶۱/۴/۶

بسمه تعالی

فهرست جلسه پانزدهم

- دوئیت واشتراک ذاتی کیفیت است ص ۱
- آیا رابطه توانی منجر به انفصال مطلق نمی گردد ص ۱
- آیا ربط بین عوامل زمانساز همان ربط بین سرعت و شتاب و نوع شتاب است ص ۲
- تغییرات سرعت شتاب نوع شتاب چگونه است ص ۲
- با تعیین نرخ شتاب آیا سرعت و شتاب هم تعیین می گردند ص ۳
- علت تغییر زمانسازها به یکدیگر برمی گردد یا به عاملی خارج از موضوع ص ۵
- آیا رابطه علی و معلولی بین زمانسازها یک طرفه است ص ۱۸
- منطق تجرید نمی تواند ترکیب را تغییر کند ص ۲۴
- سرعت و شتاب و نوع شتاب یکدیگر تقوم دارند ص ۲۶
- آیا ربط بین جهت سازها و مکانسازها همان ربط بین زمانسازهاست ص ۲۸



بسمه تعالی

مدل\_ دوره سوم\_ جلسه ۱۵\_ ۶۱/۴/۶

برادر معلمی: اولین بحثی که داشتیم این بود که اگر بصورت کلی موضوع متغیر بتواند دوئیت را همراه خودش داشته باشد در این مطلب تفاوتی ما بین سرعت، شتاب و نوع شتاب نیست. عبارت دیگر اگر تغییر و زمان بعد موضوع متغیر باشد، هر آنی را که برای آن در نظر بگیریم، در همان آن از ابتداء تا انتهای آن گسترده است و لذا دوئیتی را همراه خودش دارد و به بیانی هر موضوع زمانی در یک دوئیت مکانی بسیر میبرد و با یک دوئیت مکانی را در دل خود دارد، این مطلب در سرعت، شتاب و نوع شتاب هم بعنوان سه امر زمانی وجود دارد و اگر در یکی از آنها اثبات شود در دو تای دیگر نیز موضوعیت دارد. بنابراین موضوع را در هر حالتی که ملاحظه کنیم چون باید همه این موارد را با هم داشته باشد و این امور در بعد زمانی گسترده اند پس نوع شتاب و شتاب و سرعت همه را با هم دارد و نمی توان گفت " چون هنوز شتاب بعدی نیامده است پس نرخ شتاب وجود ندارد و یا چون هنوز سرعت بعدی نیامده پس شتاب وجود ندارد و یا چون هنوز مکان بعدی نیامده سرعت وجود ندارد " چرا که در غیر این صورت مفهوم ربط " ربط ما بین " میشود و نه ربطی که از درون اولی به درون دومی ممتد باشد و "ربط بین " هم ربط را تمام نمی کند در ادامه بحث سئوالی مطرح شد که عبارت بود از اینکه آیا رابطه تقسیمات زمان سازها در تغییر ( همینطور رابطه تقسیمات جهت سازها و مکان سازها) چیست؟ در این ارتباط چنین گفته میشد که آیا اگر بین این اقسام نسبت توانی برقرار کنیم در بحث زمان آیا وقتی قسمت سوم را عنوان می کنیم به تبع آن قسمت اول و دوم هم عوض میشود یا نه؟

اگر عوض شود منتهی به انفصال مطلق می شود و اگر نه رابطه شان چگونه است؟ در پاسخ به این مطلب صحبت میشد که وقتی فرضاً شتاب می خواهد عوض شود، آخرین سرعت شتاب اول، همان اولین سرعت شتاب دوم است و همینطور وقتی سرعت می خواهد عوض شود آخرین مکان سرعت اول، اولین مکان سرعت

دوم است این امر در مورد تغییر شتاب و نوع شتاب نیز صادق است. بنابراین تغییر اینها طوری نیست که منجر به انفصال مطلق شود.

بحث دیگری که در همین رابطه مطرح گردید اینست که ما بین آثار موضوع اصلی است که سرعت، شتاب و نوع شتاب را عنوان کردیم ولی آیا ربط بین عوامل اینها یعنی سرعت ساز، شتاب ساز و نوع شتاب ساز چگونه است؟ آیا همان ربط توانی که بین سرعت، شتاب و نرخ شتاب برقرار است بین اینها هم برقرار است؟ در پاسخ این قسمت هم چنین گفته میشود که ما از اینطرف شروع به استدلال کردیم که موضوع تغییری دارد و بنابراین یک تغییر ساز میخواهد، حال خود این تغییر ساز هم چون خودش متکیف است و موضوعی است خودش هم تغییر می کند و لذا تغییر ساز میخواهد این تغییر ساز دوم نیز چون متکیف است دارای تغییر است و در نتیجه تغییر ساز لازم دارد، حال وقتی نسبت بین این سه امر را در نظر بگیریم دومی عبارتست از تغییر ساز اولی که چون اولی خودش تغییر ساز موضوع است می توان آنرا شتاب ساز نامید و سومی عبارتست از تغییر ساز دومی که چون دومی خودش شتاب ساز است، میتوان آنرا نرخ شتاب ساز نامید، بنابراین ربط بین اینها بگونه ای است که هر کدام تغییرات دیگری را بوجود میآورند.

مطلب دیگری که در این زمینه مطرح گردید اینست که اگر سرعت، شتاب و نرخ شتاب سه موضوع باشند، تغییرات اینها چگونه است که با دقتی اجمالی مشخص میشود که تغییرات نرخ شتاب باید کندتر از تغییرات شتاب و تغییرات شتاب باید کندتر از تغییرات سرعت باشد چرا که بواسطه نحوه تبعیتی که بین اینها وجود دارد، سرعت از شتاب و شتاب از نرخ شتاب نمی تواند دارای حرکت سریعتر باشد، حال اگر ما این سه امر را مخلوط کرده و در نتیجه بیاوریم، ملاحظه میشود که این سه که با ترکیب خود حرکت موضوع را میسازند، نسبتی که بین آنها برقرار است از این راه هم اثبات میشود یعنی آن امری که کندترین حرکت را دارد. حرکتش بمنزله رشد بیشتری است چرا که وقتی که آن تغییر مینماید امکان تغییر موضوعات پائینتر که سرعت بیشتری دارند فراهم میشود و موضوع میتواند با سرعت بیشتری ادامه دهد، پس آنکه سرعت کمتری دارد در حرکت مهمتر واقع میشود و حرکت موضوع منوط به آن میگردد.

بحث دیگر این بود که اگر امر سوم تغییر ساز دوم و دوم تغییر ساز اول باشد در اینصورت یک ربط علی و معلولی بین اینها برقرار میشود و چون تا علت باشد معلول هم هست، آیا همینکه بگوئیم نرخ شتاب و سرعت هم خواهد بود؟ در این رابطه پاسخ چنین بود که اگر اموراتی آثار جبری و غیر قابل تغییر یک امری باشند تعیین این آثار در برنامه ریزی مورد دقت قرار نمی گیرند بلکه با تعیین اصل موضوع آن آثار هم به تبع آن معین میشود لذا اگر مطلب فوق اثبات شود لازمه اش اینست که ما شتاب ساز و سرعت ساز را از جدول حذف کنیم چرا که با تعیین نرخ شتاب ساز بقیه امور هم مشخص میشوند اما اگر بد و نکته توجه شود، مفهوم فوق، متفاوت میشود و یکی اینکه اگر گفتیم حرکت تدریجی است به اینصورت نیست که وقتی علت واقع میشود، علت خودش یک وجود وهله ای باشد که ناگهانی واقع شود و با وقوع آن معلولش هم به تبع آن دفعی واقع گردد بلکه علت تدریجی واقع میشود و معلول آن نیز تدریجی خواهد بود، دوم اینکه هر کیفیتی امکان هر نحوه تغییری را ندارد چرا که هر کیفیتی هر اثری را ندارد بلکه چیزی از خودش دارد که با سایر چیزها متفاوت است، بنابراین بدنین معنا نیست که وقتی علت واقع میشود معلول آن هیچ از خودش نداشته باشد و هر علتی بر هر موضوعی قابلیت باز شدن را داشته باشد تا به تبع آن بتوان نتیجه گرفت که هر گونه که نرخ شتاب را بعنوان علت تغییر دهیم امور دیگر ( شتاب سرعت) بعنوان معلول به تبع آن بدست آیند و خودشان ضرورتاً نیاز به لحاظ نداشته باشند بلکه چون هر موضوعی تغییرات خاصی را می پذیرد، هر علت امکان وقوع ندارد مگر اینکه معلولش، معلول خاصی باشد یعنی این علت که می خواهد بر موضعی واقع شود، آن موضع باید شکل و تکلیف خاصی داشته باشد بنابراین به همین ترتیب که موضوعات تحت شمول وقتی میخواهند تغییر کنند، منطوط به اینست که چه علتی نسبت بآنها مطرح باشد، خود آن علت هم وقتی می خواهد محقق شود، منوط به اینست که موضوع تحت شمولش چه باشد، لذا رابطه اینها در موضع وقتی یک مطلب طرفینی میشود که لزوماً باید یک تناسب خاصی با هم داشته باشند تا امکان تحقق پیدا کنند، اما در موضع برنامه ریزی، یک از اینها نسبت به دومی و دومی نسبت به سومی یک نحوه اصلتی پیدا میکنند که مهمتر هستند و این مهمتر بودن نه تنها اشکالی ایجاد نمی کند که حسن کار هم هست.

برادر امیری: نسبت به ارتباط زمان سازها، نتیجه ای که گرفتیم چنین است که اگر ما بین سرعت، شتاب و نوع سرعت نحوه ای رابطه علی و معولی مبتنی بر اصالت رابطه و سازکار با آن (ونه علت و معلول مبتنی بر اصالت شیئی) قائل شویم، از آنجا که اینها اوصافی هستند متعلق به ذی و صفهائی خاص، قطعاً تناسبی که این اوصاف دارند به نحوه ای باید در ذی وصفهائی آنها هم رعایت شود، با این تفاوت که چون این ذی وصفهها یا عوامل در وضعیت قید شیئی بودن میخورند، علت و معلول بودن آنها مقید به همین قید خواهد بود و حالت شیئی دارد. بر این اساس شتاب ساز عبارت میشود از تغییر دهنده سرعت ساز و نرخ شتاب ساز عبارت میشود از تغییر دهنده شتاب ساز و در اینجا سئوالی که باقی می ماند، راجع به تفسیر خود سرعت ساز و رابطه اش با نرخ شتاب ساز است، یعنی عین تفسیری که راجع به شتاب ساز و نرخ شتاب ساز داریم باید نسبت با نرخ شتاب ساز است، یعنی عین تفسیری که راجع به شتاب ساز و نرخ شتاب ساز داریم باید نسبت به سرعت ساز هم داشته باشیم و حال آنکه به نظر میرسد که سرعت ساز واحد تغییر واقع میشود، البته یک احتمال نسبت به مطلب فوق بذهن میرسد که عرض میکنیم و آن اینست که رابطه این سه باید بگونه ای باشد که ارتباط هر یک با دوتای دیگر مشخص باشد یعنی شکل یک سیکل را داشته باشند بگونه ای که اگر نرخ شتاب ساز بر شتاب ساز و شتاب ساز بر سرعت ساز نوعی حاکمیت دارد، وقتی سئوال میشود که سرعت ساز بر چه چیزی حاکمیت دارد، به نحوی آن را مربوط به نرخ شتاب ساز قبلی کنیم که بر اساس آن در حقیقت سرعت ساز تغییر دهنده نرخ شتاب ساز موضوع قبلی که در اینجا بصورت سرعتی خاص متبلور شده میباشد، یعنی آخرین واحد تغییر نرخ شتاب ساز مطلبی است که بین موضوع قبلی و موضوع فعلی مشترک است و لذا برابر است با اولین واحد از سرعت سازی که ما داریم و به این ترتیب رابطه متقابل سرعت ساز هم با نرخ شتاب ساز مشخص میشود کما اینکه با دو زمان سازد دیگر هم معین گردید.

برادر پیروزمند: اینکه "عوامل زمان ساز در تغییر چه رابطه ای با هم دارند" هنوز مشخص نشده است. اگر یکی از این عوامل بخواهد تغییر کنند، بواسطه عاملی خارج از این سه تغییر میکند (و مثلاً سرعت ساز به صورتی تغییر می کند و وقتی تغییر کرد، موجب شتاب میشود و همینطور نسبت به شتاب ساز و نرخ شتاب

ساز) یا اینکه میخواهیم بگوئیم خود اینها عامل تغییر همدیگر هستند؟ اگر خارج از اینها امری عامل تغییر قرار بگیرد، ما در واقع سؤال را حل نکرده ایم بلکه سؤال در مراحل بعدی تکرار شده است، یعنی ما در پی معرفی زمان ساز بوده ایم و به تبع آن عواملی را معرفی کرده ایم که زمان را میسازند و برای فهم اینکه اینها چگونه زمان را میسازند، مجبور شدیم عواملی که تغییرات خود اینها را بیان میکنند معرفی کنیم و این مطلب به تسلسل می انجامد و هیچگاه به چیزی که بتوان آنرا زمان ساز نامید نمیرسیم، اما اگر بخواهیم بگوئیم خود این عامل هستند که همدیگر را تغییر میدهند، ما گفتیم زمان ساز و لذا باید جمع چیزهایی که در ایجاد مسافت دخیلید، در همین عوامل خلاصه شود و چیزی بیرون از آنها نداریم و در این صورت سؤال اینست که تغییر رابطه تغییر اینها چگونه است؟ اگر همان رابطه ای که بین سرعت، شتاب و نوع شتاب هست را بین عوامل آنها هم بیاوریم و بگوئیم تغییرات سرعت ساز، مربوط به دوتای دیگر میشود، در اینصورت چگونه میتوان انفصال مطلق را نفی نمود و در هر حال آیا چگونه میتوان تبیین نمود که تغییرات اینها در عین اینکه متاثر از هم هست و همدیگر را تغییر میدهند حافظ تغییرات همدیگر هم هستند؟ بعبارت دیگر در حالی که علت تغییر هم واقع میشوند، چگونه است که این علت و معلول با اصالت شیئی جور در نیم آید؟

برادر امیری: به نظر میرسد که مطالبی که آقای معلمی فرمودند در جواب به همین سؤال بود در هر حال رابطه علی و معلولی بودن اینها اثبات شده باشد چنانکه به این نکته توجه شود که بر اساس تعیین در رابطه، علت و معلول امری یک طرفه نیست، تغییرات آنها متاثر از هم هست وقتی میگوئیم آخرین واحد تغییر یکی برابر با اولین واحد تغییر دیگری است، این مطلبی است که با رابطه علی و معلولی فوق کاملاً سازگار است چرا که این درست است که ما میگوئیم فرضاً شتاب ساز، تغییر دهنده سرعت ساز است ولی سرعت ساز امری تهی نیست بلکه هویتی خاص از خود دارد که منشاء اثر آن بر علت خود (شتاب ساز) میشود.

برادر معلمی: بعبارت دیگر بحث در اینست که وقتی شما و فرض مطرح میکنید و لازمه یک حالت آنرا انفصال مطلق میدانید، ما در اول بحث، چهار استدلال مطرح کردیم که همگی نافی فرق فوق و ایجاد انفصال

مطلق بود، آیا اشکال این استدلالها چیست که شما هنوز انفصال مطلق را ممکن میدانید؟ یعنی با ارائه این مطالب در عین برقراری رابطه علی معلولی انفصال مطلق نیز نفی گردید که یکی از آن استدلالها همین است که آقای امیری به آن اشاره کردند که آخرین سرعت شتاب اول همان اولین سرعت شتاب دوم است، دومین استدلال این است که حرکت امری تدریجی است و نه نقطه ای که علت در نقطه ای خاص و به تبع آن معلول هم در نقطه ای خاص جمع شود و سپس بین ایندو نقطه انفصال مطلق باشد بلکه تدریج بودن آن مانع از این تحلیل است.

برادر پیروزمند: آیا سه عامل را چگونه تغییر میدهید؟

برادر معلمی: برای تغییر آنها ملاحظه می کنیم که اینها باید یک تناسباتی با همدیگر داشته باشند و چون وقتی یک علت میخواهد روی معلولی خاص بار شود هر علتی موضوع هر معلولی قرار نمی گیرد آنگاه که مطلوبمان اینست که فرضاً از نرخ شتاب شماره ۱ به نرخ شتاب ۲ برویم (تا سرعت ما افزایش پیدا کند) رفتن از اینجا بآنجا منوط به اینست که این نرخ شتاب که میخواهد شتاب و این شتاب که میخواهد سرعت را حرکت دهد و سرعت که میخواهد کیفیت حرکت را برای ما بسازد، این شتاب در وضعیتی است که نمیتواند آن نرخ شتاب را تحمل کند لذا باید آن را آنقدر تغییر دهیم تا به یک شتابی برسیم که بتواند بین نرخ شتاب اول و دوم مشترک واقع شود تا بواسطه این امر امکان اینکه نرخ شتاب اول به دوم برود باشد. عین این امر نسبت به تغییر شتاب هم قابلیت طرح دارد، یعنی این شتاب که میخواهد از حالت ۱ به ۲ برود هر سرعتی این شتاب بر آن بار نمیشود بلکه باید سرعتها اینقدر عوض شوند تا به سرعتی برسند که بتواند هم با شتاب شماره ۱ جور در آید و هم با شتاب شماره ۲ یعنی با آندو همراهی داشته باشد همینطور نسبت به تغییر سرعت.

بنابراین عاملی که نرخ شتاب را میسازد و منجر به تغییر شتاب میشود و بعبارتی سازنده تغییرات شتاب است، اینگونه نیست که هر نرخ شتابی بتواند سازنده و علت تغییر هر شتابی باشد یعنی این علت با هر معلولی جور در نمی آید و روی هر معلولی سوار نمیشود بلکه باید یک چیز خاصی مطرح باشد تا این علت آن



واقع شود و منتهی به تغییر شتاب گردد تا بتوان این را علت آن تغییر یا سازنده آن تغییر نامید، بنابراین وقتی میخواهیم از این نرخ شتاب به نرخ شتاب دیگری برویم شتابش باید یک شتاب خاصی باشد که امکان این امر وجود داشته باشد همینطور وقتی میخواهیم از این شتاب به شتاب دوم برویم و نیز از این سرعت به سرعت دوم برویم باید این تناسب برقرار باشد و این عوامل باید طوری تغییر دهیم که متناسب با آن بوده و قابلیت جریان را داشته باشد.

برادر پیروزمند: بفرض که این قابلیت ها را هم لحاظ کنیم آیا تغییرات را چگونه بدهیم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بیان برادر عزیزمان (آقای معلمی) ناظر بر اینست که همانگونه که شما ترکیب و تناسبات ترکیب دارید، تبدیل و تناسبات تبدیل نیز دارید، یعنی هم ترکیب زمانی داریم و هم ترکیب مکانی حال وقتی گفته میشود تناسب را عوض می کنیم، دو نکته ظریف در اینجا وجود دارد، مثلاً وقتی در مکان، تخصیص را عوض میکنید و میگوئید این مقدار پول را که تا به حال آرد می خریدیدم، به خرید شکر اختصاص میدهیم، این امر در نحوه تبدیل موثر است زیرا شما در مسافت مکانی تصرف کردید و از طریق تصرف مکانی و نسبتهای مکانی، نسبتهای زمانی را عوض کرده اید، بعبارت دیگر وقتی شما در مکان تصرف می نمائید، در منزلت خاص خودش اگر درست تصرف کرده باشید دقیقاً همان تصرف شما در زمان منعکس است، یعنی شما زورتان نمیرسد که سرعت و زمان یک چیز را از داخلش تصرف کرد و اضافه کنید، ولی میتوانید مسافت مکانی را تغییر دهید و مرکب جدید بسازید و در ساختن مرکب جدید، سرعت جدید، شتاب جدید و نرخ شتاب جدید درست میشود، پس وقتی به یک مرحله ای رسیدیدم که دیدم حالا که این سیریک تکه آن پیموده شده دوباره میشود یک تصرف مکانی جدید انجام داد ولی قبلاً این کار ممکن نبود و حالا میشود لذا وقتی مسافت را دوباره یک تغییر بدهیم، اگر این مسافت یا نسبتهایی را که تغییر میدهیم موقعش نرسیده باشد، عمل نمی کند و اثبات گراینست که هر نرخ شتاب خاصی با یک شتاب خاصی و هر شتاب خاصی با یک سرعت خاصی تناسب دارد و در سرعت دو نکته ظریف وجود دارد که باید به هر دو توامان توجه شود: یکی اینکه موضوع سرعت که جناب آقای امیری فرمودند مسافت یعنی تناسبات مرکب

بود دوم اینکه تناسبات زمانی اش شتاب قبلی بود، پس در اینجا دو چیز هست: یکی اینکه موضوع سرعت مسافت ( رابطه ای که بین امور وجود دارد) است که شما ابتدائاً قدرت دارید که نسبتها تصرف کنید و کار دیگری نمی توانید بکنید ( حال الگوی تخصیص شما گاهی بودجه است، گاهی نیروی انسانی است و ... اعم از اینکه موضوع کار چه باشد) فرضاً همینکه نسبت به یک جمعیت افراد کم و زیاد شوند، تصرف در تناسبات بخشی حاکم بر این جمعیت بوجود میآید، این تصرفات نمی تواند حق باشد و نتیجه درست بدهد مگر آنکه نرخ شتاب قبلی را مورد توجه قرار بدهیم که معین کند که جای این تغییر هست والا اگر تغییر مسافت چگونه ای باشد که به نرخ شتاب قبلی نخورد، حاصلی ندارد.

برادر پیروزمند: مطلب فوق، نسبت به مقدمات تغییر هست یعنی هرگاه خواستیم تغییر بدهیم، برای اینکه این تغییر درست باشد، باید به نکاتی که مطرح شود توجه داشته باشیم که تغییری را بدهیم که الان جای هست و قابلیت و ظرفیت آن در شرایط موجود وجود دارد ولی بفرض رعایت این امور و فهمیدن اینکه الان میتوان عامل سرعت ساز را به این مقدار تغییر داد، سؤال اینست که وقتی میخواهیم این عامل را تغییر دهیم، این عامل چگونه تغییر می کند و تاثیر عوامل دیگر در تغییر آن چیست و نه اینکه بخواهیم در پی شناسایی این باشیم که چه تغییری در این بدهیم که توضیح داده شده، بعبارت دیگر برای اینکه بفهمیم چه میزان تغییر دهیم، رعایت تناسباتی لازم است ولی در مقام تحقق که میخواهیم آن را تغییر دهیم، این شتاب ساز را چگونه تغییر میدهیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی است که شما میگوئید: " فاعل بودن شما نسبت به تغییر چگونه است؟ " یعنی شما که میتوانید نسبتهای مسافتی را متناسب با نرخ شتابهایی تغییر دهید، آیا شما چه فاعلی دارید و آن چه فاعلیتی دارد؟ این بحث به نظر میرسد که از انسان تا فاعل حقیقی و حضرت حق بالا می رود تا بآنجا میرسد که میگوئیم هر تغییر به حول و قوه الهی است که واقع میشود و این مطلب اصلاً موضوع فعلی بحثمان نیست بلکه موضوع بحثمان تحلیل زمان است و نه اینکه ما به چه قدرتی میتوانیم در شیی تصرف کنیم و آن چرا مسخر ما است.

(س: به وسیله آن کار داریم که به چه وسیله تصرف واقع میشود؟) وسیله ما در تصرف هم الگوی ما بود که مشخص کننده اینست که کجا را دست بزنید و این تخصیص را چگونه عوض کنید و ما هم نسبتهای بین این مرکب ( مسافت) را میتوانیم عوض کنیم ( متناسب با نرخ شتاب ) بنابراین اگر صحبت بر روی توانایی ما و قابلیت اشیاء در تغییر باشد، این بحثی است فلسفی که موضوع بحثش نیست، اما اگر صحبت در مکانیسم یا ساختار تغییر است، در اینصورت به نظر میرسد که بیان آقای معلمی نسبت به تبیین آن کافی و رسا بود، یعنی میگویند زمان مرکب است یعنی همانگونه که سرعت، شتاب و نرخ شتاب ( در عین حال اصل بودن یکی نسبت به دیگری) به هم ربط دارند و متاثر از هم بوده و متناسب با همند یعنی یک نحوه ترکیب زمانی مانند ترکیب مکانی دارید، یک نحوه ترکیبی دارید که اینجا هم یک وحدت پیدا میکند و اینگونه نیست که نرخ شتاب بریده از شتاب و شتاب بریده از سرعت باشد بلکه در هر مینیمم زمانی که برش داده شود، در ترکیب زمانی سرعت هم نرخ شتاب و هم شتاب و هم سرعت دیده میشود و این یک امتداد است که نمیتواند خالی از این سه باشد البته در بتدلیش هم تقدم و تاخر دارند یعنی یکی زودتر عوض میشود و دیگری دیرتر عوض میشود در عوض شدن نهایتشان هم تناسب دارند یعنی سرعت با نرخ شتاب قبلی یک تناسبی دارد، بنابراین باید مشخص شود که چرا و بچه دلیل این مطلب پاسخگوی سؤال شما نیست و اشکال به کجای این مباحث وارد است: یکی اینکه گفته شده این حرکتها با هم متناسب و متقوم به همدیگر هستند و هیچکدام بدون اینکه موضوع داشته باشند نمیتوانند کار کنند و مربوط به هم نیز هستند. دیگری اینکه رابطه بین آنها هم اصلی و فرعی و تند و کند بودن مطرح است سوم اینکه موضوع سرعت، مسافت متناسب با نرخ شتاب قبلی است، آیا از این سه مطلب، کدامش دارای اشکال است؟

برادر معلمی: بد نیست به این مطلب تاکید شود که وقتی گفته میشود، " این امر را چگونه تغییر میدهم " چند صحبت در مورد آن ممکن است مطرح شود، یکی اینکه مراحل آن را ریز کنیم، یعنی منظور از سؤال چگونگی رفتن از اینجا بانجا باشد و جوابش این باشد که : " اول به اینجا، دوم به آنجا " سوم به ... میرویم " در این حالت سؤال نسبت به ریز تر شدن مراحل است، حالت دوم اینست که سؤال این باشد که " برای

رفتن این موضوع از اینجا بآنجا، چه چیزی را باید تغییر دهیم" یعنی از عامل زمان ساز سؤال شود و حالت سوم وقتی سؤال میشود که " این تغییر چگونه صورت میگیرد " همان بحثی است که حاج آقا فرمودند یعنی سؤال از چگونگی انجام اینکار توسط انسان است و جواب آن اینست که ما بعنوان فاعل اختیار داریم و با اختیارمان این را از اینجا برداشته و آنجا میگذاریم یعنی باید مراتب جهت سازها و زمان سازها و مکان سازها و مراحل حرکت به اندازه ای ریز شود که به موضعی برسد که وقتی گفته میشود باید آن را تغییر داد، مفهوم آن روشن باشد و به فاعلش بر گردد، لذا اگر سؤال شما امری غیر از سه حالت فوق ( مراحل حرکتی، ابزار حرکت و فاعل و حرکت ) را میرساند، آن را مشخص کنید تا بررسی گردد.

برادر پیروزمند: ابتدائاً یک تصور نسبت به رابطه بین زمان سازها این بود که بگوئیم یک عامل سرعت ساز داریم که خود دارای تغییر است و عاملی دیگر آن را تغییر میدهد که شتاب ساز است شتاب ساز هم دارای ثبوت نیست و تغییر میکند و لذا عاملی به نام نرخ شتاب ساز متکفل تغییرات آن است اگر ما یک چنین تصویری از رابطه سه زمان ساز داشته باشیم آیا این سه در تغییر شان چه رابطه ای با هم دارند؟ مطالبی که گفته شد در آن فرض هم که کسی بخواهد عامل سرعت ساز را با عامل شتاب ساز و عامل شتاب ساز را با عامل نرخ شتاب ساز تغییر دهد صادق است که باید به قابلیت تغییر توجه داشت، این حرف در عین اینکه آنجا هم جاری است، اگر کسی سؤال کند که رابطه این سه در تغییرشان چگونه است، یعنی حالا که فهمیدیم این عامل سه سرعت ساز را با لحاظ قابلیتها و ظرفیتها باید اینقدر تغییر داد، چگونه تغییر میدهید، تا عامل سرعت ساز تغییر کند آن یک احتمال سات حال اگر از قالب این احتمال بیرون بیائیم، سؤال اینست که وقتی فهمیدیم که یک تغییری باید در این عوامل سرعت ساز رخ دهد در تغییرش عوامل دیگر چه رابطه ای با این دارند و چه مشارکتی در تغییر آن میکنند، یک جواب آن بر اساس احتمالی که گفته شد است که لازمه اش علت و معلولیت مسطح و در نهایت انفصال مطلق است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چگونه و چرا لازمه اش علت و معلول سازگار با انفصال مطلب میشود؟ وقتی تناسب سرعتی را عوض کردید، یعنی بقدرتی که خدای متعال بشما داده، مسافتها را مورد تصرف قرار

دادید، اولاً، یک ملاحظه ای نسبت به مجموعه تان کردید و دیدید نرخ شتاب در چه وضعیتی است و قابلیت تغییر را در مجموعه ملاحظه کردید، ثانیاً شما نسبت به موضوع تحت تصرفتان یک قدرت تصرف دارید و لذا تناسبات مجموعه مرکبتان یعنی تغییر سازهایتان را تحت تصرف قرار دادید، این تصرفی که شما می کنید هم به نظام فاعلیت حضرت حق تا اینکه بشما برسد ربط دارد و بواسطه فعل شما یک ترکب فاعلی واقع میشود یعنی هم خواست ( مشیت ) شماست و هم به مشیت حضرت حق تناسب دارد و تحقیقی که در خارج پیدا میشود یک فعل واحد است منسوب به دو فاعل، و لذا اصالت شیئی هم نیست زیرا اگر فعل واحد در یک سلسله ای قرار میگرفته که این مطلقاً مربوط به شما بود و بالاتری هم مطلقاً مربوط به خدا بود، مبتنی بر یک علت و معلولیت اصالت شیئی بود اما اگر گفتید فعل واحد که وقوع پیدا میکند و فاعل سفارش دهنده آن هستند و با یک فاعل محقق نمیشود، در هر حال فعلاً ما در این موضوع بحثی هستیم که شما تناسبات مرکب یعنی تناسب بین تغییر سازهایتان را با ملاحظه نرخ شتاب قبلی عوض می کنید و شروع به یک حرکت جدید میشود و همه دستگاه در یک مرتبه جدید کار میکند، آیا این مطلب چه ربطی به اصالت شیئی شدن دارد؟ (س: آن احتمال، احتمال درستی نیست ) در هر حال آنچه میگوئیم با اصالت رابطه سازگار است و اصالت شیئی نیست.

برادر پیروزمند: ولی بر مبنای جوابی که داده میشود باید دید که رابطه این سه چگونه است. میفرمایند: با لحاظ قابلیت تغییر ما فهمیدیم که این را باید تغییر داد، سؤال می کنیم با این حال، این را چگونه تغییر میدهید؟ میگویند: " این موردی ندارد و آنرا تغییر میدهیم، یعنی وقتی فهمیدیم زمان ساز این است و باید به این مقدار هم عوض شود، دیگر سؤال از اینکه چگونه عوض می کنیم معنا ندارد " ولی این مطلب بدان معنی است که وقتی میخواهیم یکی از عوامل زمان ساز را تغییر دهیم، در تغییر آن، کاری به دو عامل زمان ساز دیگر نداریم یعنی در تغییر دادن این آنها نیستند که این را موجب میشوند بلکه در واقع داریم یک عامل زمان سازی برای خود این عنوان می کنیم (س: که خود حضرتعالی هستید در مجموعه بزرگ. این مجموعه تحت تسخیرتان است و انسان و شما بر اساس منزلتان \_ که فرضاً منزلت یکی از عوامل سازنده حرکت

نسبت به این موضوع است \_ تصرف می کنید ) در هر حال گاهی است که تغییر ساده است و گاهی است که چنین نیست اگر چه همین فعل ساده را هم که انجام می‌دهیم نیز عاملی در تغییر آن هست و وجود دارد که شاید آنرا بیان نکنیم ولی با آن است که داریم این تغییر را ایجاد می‌کنیم.

برادر معلمی: یعنی زمان ساز دیگری برای خود زمان ساز قائلید؟

برادر پیروزمند: برای زمان ساز، یک زمان ساز دیگری وجود داشته که با همان، اینرا تغییر داده ایم هر چند که دیگر احتیاجی به اینکه در یک مرتبه ای آنرا بیان کنیم نیست و لکن در مرتبه دیگری که مطلب گنگ چه بسا که این مطلب مورد داشته باشد که وقتی یک زمان ساز را تغییراتش را هم مشخص کردید، آنقدر مطلب اجمالی است که گنگ است که چه کنیم تو لذا مجبور می‌شویم که ما عوامل تغییر را ریزتر کنیم پس وقتی ما می‌خواهیم یک عامل ساز را تغییر دهیم، این با یک عاملی که این را تغییر می‌دهد، تغییر داده می‌شود اعم از اینکه آنرا بشناسیم یا نشناسیم.

برادر معلمی: به نظر می‌آید سؤال از حالت اولیه خود کمی عوض شده است، اگر سؤال این باشد که اگر ما در قدم اول تقسیم کرده و گفتیم " مراحل حرکت این است " آیا همین قدم اول برای همه روشن است ( فرضاً دو نقطه دور از هم را معین کنیم)؟ جواب قطعاً منفی است و لذا مجبوریم بین ایندو مرحله هم نقاط دیگری را تعیین کنیم. گاهی هم هست که عین این مطلب در بحث زمان سازی آورده می‌شود، یعنی اگر ما در جایی سه عامل را بمنزله زمان ساز معرفی کرده و بگوئیم با تغییر اینها موضوع عوض می‌شود، آیا این امر کفایت می‌کند؟ جواب این هم ممکن است منفی باشد بعد برای تغییر خود آن زمان سازها یک فرمول دیگر بکار می‌گیریم و زمان ساز آن زمان سازها را پیدا می‌کنیم، یعنی تغییرات جزئی تر آنها را پیدا می‌کنیم و این مطلب را آنقدر ادامه می‌دهیم تا به مطلبی برسد که قابل حل باشد اما گاهی است که سؤال می‌کنید که " وقتی این موضوع را عوض کردیم، شما از طرفی می‌گوئید تغییر سرعت ساز به تبع شتاب ساز است یعنی وقتی شتاب را عوض می‌کنیم سرعت عوض می‌شود اما گاهی است که می‌گوئیم خودمان سرعت را عوض می‌کنیم، اگر شما سرعت را عوض می‌کنید نقش شتاب ساز و نرخ شتاب ساز چه می‌شود؟ " در هر حال اگر

سؤال این قسمت دوم باشد جوابش اینست که با همان استدلالی که گفتیم، در تغییر نسبت تاثیر این شیئی اثر میگذارد و وقتی نسبت تاثیر عوض شود میتوانیم بگوئیم خودش عوض شده است ( در عین حالیکه ثابت است و خودش را عوض نکرده ایم ) یعنی یک وقتی است که ما یک چیزی را خودش را عوض میکنیم و مثلاً آنرا برداشته و چیز دیگری سر جای آن میگذاریم و سپس میگوئیم اثر این عوض شد، و گاهی است که یک چیز دیگری را عوض میکنیم که اگر چه ظاهر امر اینست که این سر جای خودش است، ولی وقتی نسبت تاثیر دارد عوض میشود می فهمیم که ای نیز دارد عوض میشود ( هر چند که ما آنرا همان چیز قبلی ببینیم) مثلاً در جایی که برای جامعه زمان ساز معرفی کرده و می گفتیم ولایت، اطلاعات و مقدمات، گاهی است که ما مستقیماً مقدمات را تغییر میدهیم یعنی یک چیزی بر میداریم و چیز دیگری سر جای آن میگذاریم و فرضاً میگوئیم الان که ما با تراکتور شخم می زنیم نسبت به قبل که با گاو آهن شخم میزدیم، دارای نسبت تاثیر بیشتری است اما گاهی است که میگوئیم بواسطه اطلاعات جدیدی که پیدا کرده ایم کارایی همان مقدمات اثر گذاشته و نسبت تاثیر آن عوض میشود ولی خودش همان چیز سابق است و عوض نشده است و این با حالت قبل که گاو آهن را برداشته و تراکتور سر جای آن میگذاریم فرق دارد. بعبارت دیگر ما یک چیز جدیدی پیدا میکنیم که از همین مقدمات در ربط جدید، نسبت تاثیر بیشتری بدست میآوریم، این مطلب بدان معنی است که آن اطلاعات جدید در عوض شدن این مقدمات اثر گذاشته است چرا که دارای همان اثر سابق نیست ولی در عین حال اینگونه هم نیست که مستقیماً اقدام به عوض کردن خودش کرده باشیم، بنابراین هر دو حالت فوق صحیح است، یعنی هم می توان گفته مقدمات را عوض می کنیم و هم میتوان گفت وقتی وقتی اطلاعات عوض میشود نسبت تاثیرات مقدمات را هم افزایش میدهد همینطور وقتی ولایت عوض شود، در همان اطلاعات سابق اثر گذاشته است و همانها را نسبت تاثیرش را افزایش میدهد، پس طرفین مطلب حل شد، یعنی اگر سؤال اینست که وقتی یکی عوض میشود اثرش در دوتای دیگر چگونه واقع میشود، همین مطلب اخیر جواب میباشد و اگر سؤال اینست که چگونه عوض میکنید؟ جوابش اینست که با تغییر کیفیت آن یعنی اینکه آن را برداریم و چیزی سر جایش بگذاریم، این

مطلب به تبع دو تای دیگر و جبری نیست بلکه فاعل آن و عوض کننده آن ما هستیم اگر سؤال اینست که وقتی مابعد فاعل میخواهیم آن را عوض کنیم، چیز دیگری هم هست که با عوض کردن آن منتهی به عوض شدن آن عامل بشود؟ جوابش اینست که اگر هم یک چنین اموری مطرح باشد، زمان سازهای رده بندی هستند که در تقسیمات رده دوم به آنها میرسیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی در الگوی تخصیص اولیه تان خودتان فاعلید بعد ثمره این تغییرتان این میشود که آندو و فعالیت کنند و بتواند کار دیگری انجام دهید.

برادر پیروزمند: صحبت در اینست که وقتی من فاعلم، این فاعلیت چگونه اعمال میشود یعنی مکانیزم آن چگونه است که جواب اینست که با زمان سازهای خودش و مرتبه بعدش صورت می گیرد، پس اینکه ما در مراتبی می بینیم که عوامل تغییر زمان سازهای مرتبه بودنش هستند شاهد بر این است که آنجایی هم که تغییر میدهیم ولی در ظاهر زمان سازش را پیدا نمی کنیم، لازم نبوده که پیدا کنیم و نه اینکه نیست و نه اینکه تغییر از طریق آن واقع نمیشود، تغییر در همانجا هم از طریق زمان سازهایش واقع میشود منتهی اینقدر مطلب ساده و بسیط بوده که ضرورتی بآن نبوده است.

برادر معلمی: البته در بعضی جاها اینگونه است که با زمان سازهای خودش صورت بگیرد و نه همیشه، یعنی بعضی جاها عامل تغییر دهنده آن خود انسان است (س: ولی خود انسان با یک چیزی آن را تغییر میدهد) و همیشه اینگونه نیست چرا که اگر این امرتاً مبهم بخواد ادامه پیدا کند چیزی را حل نمی کند و نمیتوان کار رکد یعنی هر گاه بخوایم کار کنیم اگر فرض بر این باشد که بوسیله چیز دیگری آن را انجام دهیم، نسبت به آن هم این مطلب صادق است و پایانی هم ندارد مگر اینکه در جایی چنین گفته شود که در آنجا دیگر خود انسان فاعل است و بواسطه همین فاعلیت توانایی عوض کردن آن را دارد.

برادر پیروزمند: بنابراین وقتی پرسیده میشود تاثیر عوض شدن شتاب ساز در سرعت نیست و جواب داده میشود که با تغییرات شتاب سرعت عوض میشود، دیگر کسی که یک چنین جوابی میدهد که با تغییرات



شتاب سرعت عوض میشود، دیگر کسی که یک چنین جوابی میدهد نمیتواند بگوید با تغییرات شتاب سرعت را عوض می کنیم.

برادر معلمی: با توجه به مباحث و استدلالاتی که مطرح شد، جواب فوق نمیتواند غلط باشد، چرا که گاهی است که شما میگوئید " چگونه این مقدور را به مقدور دیگر تبدیل می کنیم؟ " که بدان معنی است که یک شیئی و کیفیت را برداشته و کیفیتی دیگری سر جای آن قرار میدهیم، این یک جواب است و جواب دیگر اینست که " بفرض هم که این مقدور را عوض نکنیم، یک چیز دیگری را عوض می کنیم و آثار این مقدور عوض میشود اگر چه ظاهرش همان چیز قبلی است و از تعویض آثاری می فهمیم که عوض شده است " اینها دو حالت است، در یک جا شتاب ساز در سرعت ساز اثر گذاشته و سرعت را عوض میکند و در جای دیگر اصولاً سرعت ساز را برداشته و چیز دیگری سر جای آن می گذاریم.

برادر پیروزمند: سؤال ما اینست که وقتی میخواهیم یک عامل را تغییر دهیم این عامل را چگونه تغییر میدهیم؟ اینکه وقتی این عامل را تغییر دهیم در دوتای دیگر هم اثر دارد، حرف درستی است ولی پاسخ سؤال ما نیست، یعنی اگر چه وقتی شتاب ساز را عوض می کنیم روی دوتای دیگر هم اثر گذاشته و آنها هم یک تغییری می کنند اما این مطلب بدان معنا نیست که همان رابطه ای که بین سرعت، شتاب و نرخ شتاب می گفتیم داریم قائل میشویم، یعنی تغییرات هر کدام با تغییر در دیگری دارد واقع میشود.

برادر معلمی: در هر حال بین اینکه بگوئیم " شتاب ساز را که تغییر دهیم در سرعت تغییر ایجاد میشود زیرا نسبت تاثیر آن زیاد میشود. " با اینکه بگوئیم " و این سرعت را برداشته و جای آن سرعت دیگری قرار میدهیم " تفاوت هست.

برادر سیف: اگر سؤال این باشد که وقتی یک عامل را تغییر می دهیم تاثیر آن دو عامل در شکل گیری منته ( یعنی در خود این ) چیست؟ جواب همان جواب قبلی است که تناسبات را در هنگام تغییر ملاحظه می کنیم یعنی به تاثیر آن دو عامل دیگر توجه می کنیم پس اگر گفته میشود این عامل را تغییر دهید تا در منته این تغییر حاصل شود اگر بگویند قرار بود بر اساس تعیین در رابطه هر سه آنها با هم باشند میگوئیم

همینکه به خاطر این شرایط این اقتضاء پیدا میکند که آن دو عامل دیگر شرایط هستند این یعنی تاثیر آن دو عامل دیگر در عمل ما که در مجموعه آن منتجه را میدهند.

برادر سلیمی: سؤال من نزدیک به این سؤال است که اگر این سه عامل زمانساز را نسبت به منتجه همعرض میگیرد و یک رابطه علت و معلولی به هم برای آنها قائل می شوید اگر این رابطه علت و معلولی را بطور ظریفی قائل هستید این قابل قبول است یعنی اگر بفرمائید شتاب علت واقع میشود برای تغییرات سرعت یعنی وقتی که سرعت میخواهد تغییر کند باید شتابی باشد تا علت آن قرار گیرد و همینطور برای تغییر شتاب نرخ شتاب لازم است و همینطور بالعکس آنها ممکن است یعنی اگر شتاب عوض شود سرعت باید به میزان خاصی رسیده باشد که بتوان شتاب را عوض کرد و وقتی هم یخواهیم نرخ شتاب را عوض کنیم باید شتاب و سرعت به میزان خاصی رسیده باشند بنابراین رابطه علت و معلول یک طرفه نمیشود یعنی نه تنها مطلق نمیشود و هم اینکه حالت یکطرفه نمیشود و هم اینکه حالت یکطرفه بدن خود را از دست میدهد، البته با حفظ این دو مسئله یکی نسبت به دیگری اصالت پیدا میکند یعنی آن عاملی که زمان تغییرش کند تر است اصل است و برای ما مطلوب تر است که آنرا تغییر دهیم و ما همیشه بدنال آن هستیم که مثلاً نرخ شتاب را در موضوع تغییر دهیم و بنابر تغییری که باید نرخ شتاب بکند می آئیم سرعت و شتاب متناسب با آن ملاحظه کرده و ایجاد می کنیم یعنی آن را اصل قرار می دهیم و اینها را به تبع آن ملاحظه می کنیم یعنی بخاطر اینکه این نرخ شتاب را میخواهیم می بینیم سرعتمان را باید به چه میزانی برسانیم تا شتابمان را به میزانی برسانیم تا بتوانیم نرخ شتاب را تغییر دهیم اگر غرض همین است مسئله حل است ولی اگر رابطه علت و معلولی را بطور یک طرفه قائل شومی محل اشکال است یک نکته دیگر اینکه بر اساس این صحبت که سرعت و شتاب و نرخ شتاب برای هم زمینه هستند نه علت یعنی یک احتمال اینطور است، اینها زمینه هستند یا علت برای همدیگر، یکوقت میگوئیم علت تغییر سرعت، تغییر عامل سرعت است، یک وقت است که میگوئیم علت تغییر سرعت شتاب است یعنی وقتی سرعت عوض میشود عامل شتاب ساز تغییر کرده است و عکس آن اینست که بگوئیم خیر، تغییر عامل شتاب ساز و موجب تغییرات شتاب میشود

فقط برای تغییر سرعت و زمینه می باشد علت اصلی تغییر سرعت خود عامل سرعت ساز است یعنی سرعت از سرعت ساز نشاءت میگیرد نه از شتاب ساز، به این معنا، علت ایجاد و نشاءت گرفتن سرعت را در خود سرعت ساز باید جستجو کرد نه در عامل شتاب ساز و نرخ شتاب ساز .

برادر معلمی: بله این مطلب هست که خودش از خودش چیزی دارد، بعد وقتی آن موضوع شتاب و نرخ شتاب عوض میشود، یعنی چند مطلب با هم است یکی اینکه هر سرعتی با هر شتابی و با هر نرخ شتابی قابلیت همراهی ندارد این طرفینی است یعنی از آنطرفش هم میتوانیم بگوئیم و هر شتابی هم همراه هر سرعتی نمیتواند باشد، یک صحبت دیگر هم اینست که این تناسب هم نقطه ای نیست یعنی اینطور که گفته شود این سرعت خاص و این شتاب و نرخ شتاب خاص با هم هستند و بعد اینها تغییر کرده و یک سرعت و یک شتاب و یک نرخ شتاب دیگری جای آنرا می گیرند بلکه چون تدریج است یکی میتواند همراه چند تا باشد یعنی وقتی می خواهد یکی عوض شود دیگری باید یک امری باشد که قابلیت همنشینی با دو تای آنها را داشته باشد تا امکان داشته باشد در آن وهله از زمان آن تغییر خاص انجام بگیرد و یک صحبت دیگر اینکه وقتی یکی از آنها عوض میشود نسبت تأثیر آندو تای دیگر را تغییر می دهد، وقتی که میگوئیم یک چیز قابلیت همنشینی با این دو چیز را دارد وقتی که دو چیز همنشینی کرد خاصیت آن در ارتباط با هر کدام از آنها فرق می کند و عوض میشود هر چند که در ظاهر بنظر میرسد که همان چیز قبل است ولی وقتی که با این دو چیز همنشینی کرد خاصیت آن در ارتباط با هر کدام فرق می کند و عوض میشود هر چند که در ظاهر بنظر میرسد که همان چیز قبل است ولی وقتی که با این دو چیز همعرض میشود در نتیجه دو اثر پیدا میکند این چند مطلب را که با هم در نظر بگیریم به انفصال مطلوب پیدا میشود نه علت و معلول بصورت یکطرفه ای پیدا میشود نه یک چیز ثابتی میشود یعنی آثار ثابت نمیشوند آثار چیزهای متغیر میشوند.

برادر سلیمی: یعنی علت وقوع یکی هم دیگری نمیشود.

برادر معلمی: از یک بعد چرا، یعنی وقتی از طرف نسبت تأثیر که نگاه کنیم وقتی می بینیم نسبت تأثیر یک شیئی عوض شد باید بگوئیم این همان شیئی سابق نیست چون نسبت تأثیرش عوض شده بعد میگوئیم چه چیزی باعث شد که این عوض شود جواب اینست عامل همعرض آن باعث شد این عوض شود و نسبت تأثیرش عوض شود یک وقت است که شما میگوئید من این موضوع را بر میدارم و یک موضوع دیگری را اینجا می گذارم این دو حالت با هم فرق میکند، حالت اینطرف که بگوئیم اینرا عوض کرده و چیزی دیگری را اینجا می گذارم این دو حالت با هم فرق میکند، حالت اینطرف که بگوئیم اینرات عوض کرده و چیز دیگری بجایش می گذارم ممکن است احتیاج به زمانساز دیگری داشته باشد یا به خود انسان بر میگردد که فاعل است، اما در حالت اول که یک چیز را عوض می کنیم نسبت تأثیر دیگری هم عوض میشود پس خود این هم عوض شده که نسبت تأثیرش عوض شده است علت این امر بوسیله دو امری که در همعرض این قرار گرفته اند می باشد.

برادر سلیمی: آن دو امر اینجا برای ایجاد این نسبت تغییر زمینه بوده اند یا علت؟

برادر معلمی: برای این تغییر خاص علت بوده اند نه زمینه.

برادر امیری: زمینه با علت بودن منافاتی ندارد.

برادر سلیمی: حال اگر این امر را بخواهیم تفسیر کنیم با استفاده از همان مثال که در بحث تعیین در رابطه زده میشد آسانتر است که در محفظه در بسته ای بادکنکی است اگر هوای داخل محفظه را بیرون بکشیم بادکنک بزرگ میشود آیا میتوانیم بگوئیم علت بزرگ شده بادکنک کم شدن فشار داخل محفظه است یا اینکه باد کمک از خودش فشاری داشت وقتی هوای داخل محفظه را کم کردیم زمینه برای بزرگ شدن آن ایجاد شد.

برادر معلمی: اگر بگویند علت این کیف تغییر خاصی علتش چیست کم شدن هوای داخل محفظه است ولی

اگر بگویند علت این تعیین خاص چیست خوب طرفین آن هستند.

برادر سلیمی: یعنی اگر بگویند علت وجود و وقوع این تغییر



بپرستید و یا اگر آن نحوه تغییر فکری که متناسب با پرستش است برایتان پیدا نمی شد، خوب پرستش خدا ممکن نبود حال اگر بنا شد که شما خدا را به همه زبان ها در آن واحد بپرستید خوب باید آن موجودات و لسانها باشند یعنی شما به عدد همه لسانها به عدد همه خلائق که خدا را بپرستید، به زبان همه اهل عالم، محتاج هستید، فرضاً یک نفر بدهکار است و طلبکارها در فشار شدید او را قرار داده اند و در حالت اضطرار خاصی می گوید یا ال.. یک نفر هم در موقع آمدن زلزله بچه هایش دارند از بین میروند آن هم یک اضطرار دارد و یک یا ال.. می گوید یک نفر هم دچار حریق شده است آنهم یک یا ال.. می گوید شما حالات مختلفی را که به شکلهای مختلف مضطر هستند در نظر بگیرید و لو همه مضطربند ولی گونه های مختلف اضطرار، همه هم دارند میگویند یا ال... شدتی که در مطلب هست در همان اضطراب تنهائش هزاران هزار شکل دارد در ابتهاجش هم شکلهای زیادی دارد اگر گفتید همزمان می خواهیم به هم زبانها خدا را بپرستیم و لازمه قرب این باشد که به تمام اسماء بپرستید، گاهی میگوئید یک اسم به او داده می شود و آن اسم اعظم که شامل همه این اسمهاست و به اسم اعظم می پرستد، و گاهی گفته میشود هم با آن اسم اعظم می پرستد هم با همه این اسماء می پرستد اگر کسی بگوید حالتهای قرب برای کسی حاصل نمیشود جز به افاضه معصومین اجابت هم جز به شفاعت معصومین نمیشود پس فاعلیت در توجه به خدا منسوب به آنهاست فاعلیت در قبول و شفاعت هم منسوب به آنهاست اینجا حسن فعل را ببیند منسوب به کیست؟ می بیند منسوب به معصومین است ولی نه اینکه آنرا مجرد کنید و ببرید و بگوئید هیچکدام از اینها را نمیخواهد همانطور که کلماتی باید باشد تا شما بگوئید یا ال.. یا رب، یا ارحم الراحمین، یعنی باید شما صدایتان در بیاید تا این کلمات را بگوئید شما محتاج به ابزاری برای پرستش خدا هستید و پرستش خدا را انشاءال... در برنامه ریزی جاری کنید و به عنایت معصومین انشاءال... شریک هستید در عبادت کسانی که خدا را بوسیله رفتاری که متناسب با حمایت از ولایت باشد می پرستند، شما قدر کارتان را با حفظ اخلاص و الجا نسبت به معصومین بدانید و اگر قدر آنرا آنطور که شأن اخلاص دنبال ولایت بودن را خدا عنایت کند بدانیم از شوق کار سزاوار است همه چیز را فراموش کنیم رابطه بین انسانها میتواند حق باشد یا باطل باشد و اکل ایكال مال در خدمت

جریان ولایت خدا یا باطل باشد، و لذا اگر اینکار بدست شما انجام شود در تبعاتی که در نظام دارد شریک هستید یعنی در منصب ولایت یعنی نسبی پیدا کرده اید که آثارش را می بینید، الان حضرت امام (ره) در اقصی بلاد عالم که مسلمانها پیروزی بدست می آورند شریک هست و در خیراتی که آنجا انجام میشود شریک هستند وقتی آنها شیعه خواهند شد یعنی نمیشود وصیتنامه امام را ببینند و تاثیر نپذیرند حال میخواهیم با رفتار متناسب با جریان بندگی الهیه خدا را بپرستیم با فعل میشود خدا را پرستید و میشود با فعل عصیان کرد مثل با قرض الحسنه اطاعت و با ربا عصیان است به دومی می گوئید پیام جنگ با خدا، یعنی یک اثری دارد در ولایت استکباری که آن اثر پیغام جنگ کردن است و لو اینکه آن بیچاره بدبختی که برای نزول گرفتن میروود هرگز در مخیله اش اینکه پیام جنگ با خدا و رسول با این فعلش بدهد ندارد ولی فعلش مناسب با آن مطلب است، پس اگر شما کار مهمی در نظام ولایت است اما درباره اصل خود ولایت اولاً تمام عوالم از عالم ملک و ملکوت و ... همه عوالم اول قوامشان به نظام ولایت است ثانیاً هم به طفیل آنها خلق شده اند و هم آنها در بندگی خدا نیاز دارند که خداوند چنین طفیلی را برایشان خلق کند نه اینکه خدا منت خشک و خالی سرشان گذاشته باشد که اینها را برای شما خلق کرده ام، یک وقت است که شما میخواهید بچه ای را گول بزنید میگوئید اینرا برای تو خریده ام می دانید هم که این چیز واقعاً به درد این نمیخورد بلکه یک چیز لازمه خانه بوده و برای کاری خریده اید حالا بچه از در آمده و به او میگوئید برای تو خریده ام و او هم خوشحال میشود اما وقتی که خدای متعال می گوید اینها را به طفیل شما خلق کرده ام یا ( هدا عطاء ربک ) واقعاً به تاریخ عوالم مختلف ایشان در سرپرستی به همه این عوالم محتاج هستند که به لسان همه عوالم خدا را بپرستید، گاهی گفته میشود زمینه ای برای امتحان ایشان شود که در کی زمان یک آزمایشی بشوند گاهی گفته میشود خیر، همه یا ال... هایی که گفته میشود و بلکه همه ابتهاجهایی که هست، از عالم حیوان گرفته تا اعلا مرتبه، بلکه همه ترکیب ها و تحرک هایی که هست لسان تسبیح تحمید و تکبیر حضرت هستند یعنی گاهی است که شما جسدی برای بندگی خدا لازم دارید به قد خود ما گاهی جسدی برای طاعت و عبادت خدا میخواهید به بزرگی کل عالم آنهم که تاریخ عالم، و صلوات خدا هم هر لحظه بر

بنی اکرم (ص) است بحث های دیگر هم هست که در همه عوالم در مراتب مختلف هم متناسب با همان مرتبه پرستش می شود اینجا فقط صحبت اینست که اینها وحدت ترکیبی دارد و به هم متقوم هستند البته شأن اینکه اول کار آنها خلق شوند و آخر کار آنها باشند، و مدتها خدا را بپرستد و هیچ چیز نباشد آنها شأن عالم انواری آنهاست هم در عالم انواری خدا را به اسماء حسنی می پرستند هم با همه عوالم خدا را می پرستند اینجا هم همه عوالم و همین معصومین (ص) هم در عین حال ابزار آنها و وسیله آنها در پرستش خدای متعال هستند الان هم می فرمائید که خدا پرستیدن گونه های مختلف دارد کمک به محتاج، فقیر، و .... حال اگر بجای کمک به یک فقیر یا بیمار و رفع فقر و بیماری او، تا حاق قلب و فکر او و روح او توجهش به خدا حضور داشته باشید و از او دستگیری کنید و در تمام مراحل حضور داشته باشید آنوقت صحیح است که بگوئیم شما دارید خدا را می پرستید به زبان او روح او و ذهن او، در منزلت هدایت او یک نحو پرستش است در منزلت دستگیری از او هم یک نحو پرستش است. حال در اینکه زمان همانطور وحدت ترکیبی دارد که مکان دارد و وحدت ترکیبی هر دوی اینها در نظام تعلق است، حال نظام ولایت معنا نمیشود مگر با کل اینها.

حال در پاورقی مطلب هم عوض کنم که واضح است ه از منطق صوری تنظیم امور بدست نمی آید و حق تصرف و نظر هم ندارند حق مشاوره دادن ندارند می دانید چرا؟ برای اینکه شما در منطق کی حد اولیه دارید بعد کلیه خصوصیتی را که می آورید لوازم عقلی حد اولیه تان هستند چه در بحث منطق آن که مواد و روش هر دو به یک حد بر می گردند و لذا می تواند ابزار واقع شود و چه در بحث منطق آن که مواد و روش هر دو به یک حد بر می گردند و لذا میتواند ابزار واقع شود و چه در بحث فلسفه اش که می آید برای تعریفها تا آخر کار، مبدأ را، " وجود " قرار می دهد، در آنجا شئون مختلف را تجرید و جدا می کنید یعنی امتداد اینرا از وزن این و رنگ این و سختی و سستی این جدا می کنید و موضوع قرار می دهید تا اینکه به جایی میرسد که می گوید همه اینها را جدا می کنم فقط هستی که در همه قضا یا واسطه اثبات است آنرا اصل قرار می دهیم، پس با جدا کردن کار را آغاز می کند ولی نظام مجموعه کارهای مربوطی است که در یک



جهت می‌رود ربط و نسبت بین اینها ملاحظه می‌شود مرکب باید اصل باشد حد اولیه تان باید ترکیب باشد نه وحدت بریده از کثرت و نه کثرت بریده از وحدت، بعد می‌گوئید این ترکیبمان را هم می‌خواهیم تغییر دهیم و به چیز دومی برسیم اصل دومی را که لازم دارید باید تعلق باشد تا بتواند این سیر واقع شود اصل سومی را که دارید اینست که در انتقال رهبر و سرپرست، محور و حافظی می‌خواهد که میشود ولایت و آن اثرش در کل جاری است شما باز برای منطقتان آمدید مرکب درست کردید، ترکیب از سه مفهوم، مفهوم ترکیب و تعلق و ولایت، حرف ما اینست که لوازم عقلی ترکیب از تجرید ساخته نیست، تجرید کردن ذاتاً خلاف جهت مرکب حرکت کردن است حال و لوازم لوازم یک دستگاه بسیار بزرگ منطقی ساخته اید می‌گوئیم اینها لوازم ذات یک مفهوم است آن مفهوم چیست؟ یک مفهوم مجرد شده است نه مفهوم مرکب، یعنی نه فقط حوزه و تصرف در مکان و زمان چیست؟ یک مفهوم مجرد شده است نه مفهوم مرکب، یعنی نه فقط حوزه و تصرف در مکان و زمان را نمیتواند نظر بدهد ( البته میتواند زمان را ملاحظه کند اما ملاحظه تجریدی) یعنی در ساختار کیفیت، مدل، روابط و تغییر وضعیت نمیتواند نظر دهد لذا اهمیت ولایت را اصولاً نمیتواند در اصول اعتقادات ملاحظه کند البته بنحوه تجریدی می‌آید یعنی اول می‌آید می‌گوید عالم محتاج به خالق است، قول به مسئله نظام اتم و اکمل نشان دهنده تناسبات نظام نیست فلسفه عمل در مسئله انسانشناسی و مسئله تذهیب، غیر از مسئله تنظیم امور مسلمین است فلسفه تنظیم را ندارند و از آنها ساخته نیست، با آن حد و با آن روش حق نظر دادن هم ندارند یعنی شما با دستگاهی که نمیتواند چیزی را ببیند بیائید و بگوئید می‌خواهم راجع به آن چیز نظر بدهم هم چگونه؟! با کدام ابزار؟ هر چند که آدم حدید الذهنی هستید و ذهنمان مأنوس به آثار ما انزل ال... است اما آن انس با چه ابزاری می‌خواهد پیاده شود؟ می‌گوئید با ابزار تجرید کردن می‌گوئیم این کارها از این ابزار بر نمی‌آید، ابزار دانشگاه هم که پیدا است که پایه کار را ابزار حس قرار میدهد که الان وارد می‌شویم حال در اینجا بصورت خلاصه مطلب اینستکه وحدت ترکیبی زمان عین وحدت ترکیبی مکان است تقوم شتاب و نرخ شتاب و سرعت باید به هم دیگر باشد نه بریده از هم کما اینکه در شکل بسیار بالا تقوم نظام ولایت باید به مراتب مادون و مادون به ما فوق است البته اگر بخواهید این

منتجه را که در کل عالم پیدا میشود ملاحظه کنید ممکن است کسی بگوید نه، خدا میتواند اصلاً عالم را خلق نکند و نبی اکرم (ص) و معصومین را خلق کند و آنها هم عبادت خدا را بکنند می گویم بله دست خدا باز است ولی آن دیگر این نحوه عبارت نیست و این نحوه صلوات و کمال نیست و طور دیگری است و اینکه میگویند اعلمیت آقای خامنه ای چگونه است با حفظ آن چیزی هم که امام فرمودند که اجتهاد مصطلح حوزه ها برای اداره کافی نیست و تصرف در زمان و مکان لازم دارد و انصاف مطلب این است که اگر کسی با دقت ملاحظه کند اینطور نیست که کسانی که دستشان در کار انقلاب و اداره نبوده بتوانند بگویند ما قدرت تصرف و تغییر بیشتر از آنهائی داریم که دستشان در کار بوده البته آنهائی که دستشان در کار بوده یک مدل تدوین شده تحویل شما ندهند ولی در عمل به یک کاری مسلط شده اند به بیان ساده، کار گرفتنی قدرت تعمیر ماشین و تنظیم و تراش دارد حال ولو هنوز دوره مهندسی خاصی را تنظیم نکرده باشند و کسی هم نخوانده باشد ولی در عمل قدرت اداره و تنظیم دارند و نکته دیگر هم اینکه بسیار زیاد در حوزه گفته میشود آن اینکه این دو مطلب را جدا می کنند می گویند بشریک نیازهایی معنون علاحده دارد و یک نیازهای مادی علاحده دارد در نیازهای معنوی ادیان می آیند او را کمک می کنند در نیازهای مادی او باز یک بخشی از آن مربوط به کمالات روحی است که ادیان نظر داده اند و یک بخشی از آنها هم مربوط به زندگی خودشان میشود و فانی و فنا پذیر هم هست مثل اینکه آب بکشیم و برق بکشیم و خیابان بکشیم و ماشین داشته باشیم اینها نیازهایی است که مادی است و اخص از آن است که دین در مورد آن نظر داده باشد اینرا دست خود مردم داده اند مردم هم برای ولایت این بخش عقل دارند خودشان بیایند تنظیم کنند الان هم عقلای بشر نشسته اند سازمان ملل درست کرده اند و به رای اکثر عمل می کنند می گویند بشر یک ادراکات عقل نظری علاحده دارد که بدیهیاتی دارد دوم عقل عملی دارد، قبح ظلم و حسن عدل را قائل است آنها هم علاحده که آنجا می گوید تابع پیامبران باش یک چیز دیگر هم دارند که وجدانی است آنها اینست که انسان مدنی بالطبع است یک نیازهای دارد، در مدنی بالطبع بودنش و ادراک وجدانیش حکومت سازی میکند و حزموت سازی آن اگر هم دمکراسی باشد خیلی هم خوبست چون همه در اداره کردن شریک هستند "الکل فی الکل

" این در مذاق بعضی آقایان هست آنوقت در کمک به حضرت آیه ال... خامنه ای گاهی کوتاه می آیند و نمی بینند که دو پرچم در نیا هست یکی پرچم کفر و دیگری اسلام نمی بینند آنکه تکنولوژی از همه پیچیده تر و پیشرفته است و پول و قدرت سیاسیش از همه بیشتر است او علمدار اولش است که آقا می فرمودند شیطان بزرگ آمریکا است بنظر من وقتی شش هزار میلیارد دلار آمریکا در بازار جهانی است معنایش اینست که پرچ مالی جهان کفر بدست آمریکاست اینکه بگوئید تکنولوژی او از همه بالاتر است معنایش اینست که پرچم سیاسی و ولایت کفر بدست اوست طبیعی است که ما باید با این مقابله کرد این میخواهد ولایت کفر را در دنیا جاری کند نمیخواهد ولایت خدا را بر عالم جاری کند اگر اینطور ملاحظه شود معلوم میشود چه کسی مقابل انی مطلب بایستد و ایستاده است آیا کسی که اعلم است از نظر فقهی که ناظر بر زندگی شخصی است و حتی موضوعات را برای زندگی شخصی هم نمیتواند درست تشخیص دهد و فقط احکام کلی را، مثل دانشمندی که حوزه کارش فقط ریاضیات است آنهم نه ریاضیات علمی یا کسی که بر موضوعات اجتماعی هم تسلط کافی دارد و میتواند نظام را اداره کند و در جهت پرستش اجتماعی الهی حد ببرد.

برادر امیری: در مورد زمانسازها رابطه مشخص شد حال آیا عین این ارتباط را میتوانیم بین تقسیمات جهت ساز و مکان ساز هم مطرح کنی یا نه به دلیل اینکه مصداقی برخورد کرده ایم یک قسمت از بحث را توانسته ایم مطرح کنیم حال آیا این مصداق یک قانون کلی در اختیار ما قرار می دهد که از یک موضع شامل بگوئیم رابطه جهت سازها و مکان سازها هم چیست حال احتمالی به ذهن من میرسد که اگر بگوئیم بواسطه عدم انفکاک زمان و مکان و جهت، نمیتوان توصیفی از زمان کرد که این توصیف مناسب با مکان و جهت نباشد حال اگر سه وصف زمانی به نام سرعت و شتاب و نرخ شتاب در زمان بدست آوریم اگر قرار باشد سرعت ماهیتاً بعنوان یک بحث مطرح باشد آیا ممکن است یک مفهوم از تغییر پیدا کنیم که مستقل از ارزش باشد یعنی ارزش متناسب با سرعت، همینطور ارزش متناسب با تعریف شتاب و متناسب با تعریف نرخ شتاب، به همین ترتیب در مکان هم میتوانیم عنوان کنیم از این زاویه شاید بتوانیم بگوئیم لزوماً متناسب با این اوصاف

زمانی که گفتیم یک اموری در جهت و مکان هم پیدا شود که وقتی بخواهیم عامل آنها را پیدا کنیم در جهت ساز بگوئیم سه عامل می‌خواهیم که یک " برای " ای به ما بدهند که متناسب باشد، سرعت و یک " برای " متناسب باشد و یک برای هم متناسب با نرخ شتاب، و عاملهای اینها را جهت ساز یک و دو و سه بگوئیم می‌خواستیم بینم آیا این بعنوان یک احتمال میتواند تمام کننده مطلب باشد.

برادر معلمی: آیا این حرف یعنی جهت ساز شماره یک ارزش زمانساز یک را معرفی میکند و جهت سازد و ارزش زمان ساز دو را و یا چیز دیگری؟ ( ج - نه)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: می‌خواهید بگوئید یک نحوه تناسب دارند؟ یعنی گاهی می‌گوئید جهت سازها موضوعشان غیر از دیگران است و ما به الاختلاف و مابه‌الاشتراکی دارند و دوئیت و ربطی علاحده دارند بعد می‌گوئید ولی یک نحوه تناسبی دارند و در مجموعه هستند هرچند که سرعت ناظر بر هر سه آنهاست و شتاب ناظر بر هر سه آنهاست و نرخ شتاب هم ناظر بر هر سه آنهاست یعنی موضوعات زمانی تغییرات آنها را ملاحظه میکنند، و تغییرات مکان را هم ذکر میکند

یک نحوه تناسب ذکر می‌کند یا یک نحوه تقومی که بگوئید آنها جهت ساز شماره یک را می‌بریم و مشخص به زمانساز میکنیم و جهت ساز شماره دو را هم برای زمانساز دومی نویسم کدام فرض است.

برادر امیری: قطعاً دومی نیست، یعنی نمی‌گوییم یک جهت ساز مختص به یکی از آنهاست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی آیا می‌خواهید بگوئید این تناسب به نحوی است که مثلاً نرخ شتاب را در برنامه ریزی به تبع شتاب و به تبع سرعت ملاحظه می‌کنیم و شناسایی انجام می‌گیرد و در تحقق با هم هستند، می‌گوئید آنجا هم اخلاق را ملاحظه می‌کنیم و به تبع آن احکام و سپس تکنولوژی را تنظیم میکنیم ولی در تحقق با هم هستند این درست است یعنی یک نحوه تناسب دارند ولی تداخل موضوع نباید بشود، یعنی موضوع سرعتی و تغییری با موضوع جهتی با موضوع ترکیبی فرق میکند.

برادر امیری: باز این تناسب کلی میشود ولی می‌خواستیم روشن کنید که هر چند نفی این تناسب کلی ممکن نیست ولی آیا این نحوه تناسب چگونه ارتباط خاصی را که بین سه جهت ساز می‌خواهم تمام میکند، یعنی آیا

لزوماً به این معناست که باز بتوانیم بگوئیم جهت ساز دو برای جهت ساز یک است و جهت ساز سه برای جهت ساز دو است؟ چگونه می توان این را از زمانسازها نتیجه گرفت آیا استدلال این از بحث زمانسازها مستقل است یا متکی به استدلال آن ها است اگر متکی به آنهاست تنها چیزی که میتوانیم بگوئیم اینستکه یک نحوه تناسبی با زمانسازها دارند اما اگر استدلال مستقل دارد خوب روی هر قسمت باید این استدلال مطرح شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گویا یک بار بحث جهت سازها شد مثلاً گفتیم اینجا دور هم جمع شدیم برای یک امری آن امر را میخواهیم برای یک چیز دیگر.

برادر سیف: اگر در اینجا بتوانیم یک نتیجه حتی سلبی بگیریم که حال که این نتیجه را در زمانسازها بعنوان رابطه نسبی گرفته ایم، متناظرش در جهت و مکانش و لو بطور سلبی چه میشود، خود مقدمه ای میشود که بتوانیم بهتر فکر کنیم و آنجا هم بتوانیم تعمیم صحیح بدهیم، و آن اینکه الان چون اینها اموری زمانی بوده اند و مثلاً سه مرحله از تغییر و یکی را متناسب با تغییر دومی و سه تغییر از دومی را متناسب با یک تغییر در سومی قرار بدهیم اینکه بگوئیم چون اینطور بوده در جهت سازهای یک و دو و سه هم همینطور است درست نیست زیرا جهت سازهای سه گانه در مورد یک موضوع هستند که اختلاف زمانی ندارند و نمیتوان گفت که مثلاً جهت ساز سه تحمل سه مرحله تغییر جهت ساز دو را دارد زیرا موضع جهت سازی موضع تغییر نیست یا میگوئید خیر، چون درهم ضرب میشوند مثلاً در مثال اخلاق و احکام و تکنولوژی سه کیفیت از تکنولوژی متناسب با یک سری از احکام است و سه سری از احکام که تغییر کردند یک تغییر در اخلاق صورت می گیرد که البته جواب این امر منفی است.

برادر امیری: رابطه توانی در مورد جهت سازها چگونه تمام میشود رابطه جهت سازها چگونه است.

برادر پیروزمند: رابطه تواین در مورد زمانسازها هم تمام نشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: چند مطلب در مورد زمانسازها تمام شد که بنظر میرسد جمع اینها با هم رابطه توانی را تمام می کند یکی اینکه همه زمانسازها با هم وجود دارند و ترکیبشان منتهی را می

سازد، نکته دیگر این بود که اینها دارای نسبیّت تاثیرهای مختلفی هستند نکته دیگر اینها امتداد زمانی اینها یعنی سرعت تغییر هر کدام از اینها فرق میکند یعنی یکی سریعتر عوض میشود و دیگری بطئی تر، و در عین حال اینها در هم موثر هستند و هر کدام را تغییر بدهیم تاثیرش در بقیه ظاهر میشود و نسبت تاثیر آنها را هم تغییر می دهد یعنی زمینه ای برای تغییر نسبت تاثیر آنها میشود زیرا این سه در ربط با هم هستند و به همین معنای رابطه علت و معلول هست.

برادر معلمی: اگر بخواهیم از بحث زمانسازها به جهت سازها برویم باید ببینیم مطالبی را که در اینجا گفتیم کدامش بطور خاص مربوط به زمانساز بوده و کدام عام بوده و قابلیت انتقال به جهت سازها و مکان سازها را دارد در آن موضع گفتیم چون جدول، جدول ترکیب است باید اموراتی که پیدا میشود همراه هم باشند این مطلب قابلیت انتقال به مکان سازها و جهت سازها دارد یعنی سه مکان سازی که پیدا می کنیم و یا سه جهت ساز باید قابلیت وقوع همراه هم را داشته باشد مطلب دیگری که به آن رسیدیم اینکه، اگر در زمانسازها به این رسیدیم که یکی از زمانسازها سرعت کمتری ایجاد می کند و دیگری سرعت زیاد تر، آیا در امر جهت سازی و ارزش سازی هم همین را میتوانیم بیاوریم و آنرا به ارزش تبدیل کنیم یعنی بگوئیم یکی ارزش بیشتری انجام میکند یعنی در ارزی موضوع نقش بیشتری دارد و یکی نقش متوسط و یکی نقش ضعیف تری دارد، در جدول زمان می گفتیم تغییرات هر کدام از اینها، منوط به بقیه است یعنی هر چیزی نمیتواند بیاید اینرا هم ببینیم آیا در تقسیمات جهت سازها و مکانسازها هم این امر صادق است و باید تناسب خاصی برقرار باشد، یک صحبتی که مخصوص ردیف خود و زمانسازها بوده است اینکه زمانساز اول که تغییر ساز موضوع است زمان ساز دوم تغییر تغییر است یعنی زمانساز عامل اول است و زمانساز سوم هم زمانساز عامل دوم میشود به همین تغییراتی که ذکر شد، حال آیا همین را در مورد بحث ارزش میتوانیم بگوئیم که اگر ارزش موضوع به جهت ساز شماره یک باشد ارزش جهت ساز شماره یک به تبع ارزش جهت ساز شماره دو است و ارزش جهت ساز شماره و به تبع ارزش شماره سه است که وقتی علت ارزش خرد آن موضوع را میخواهیم سؤال کنیم یعنی بگوئیم که چه چیزی است که به جهت ساز شماره یک ارزش میدهد

باید در تقسیمات پائینتری آن نگاه کنیم، ولی وقتی در همراهی آنها نگاه کنیم بگوئیم هر کدام علت برای قبلی است یعنی ارزش ساز شماره دو علت برای ارزش ساز شماره یک است. و عین همین را هم در مورد ترکیب بکار بگیریم خلاصه عرض همین است که ببینیم آنچه در مورد زمانسازها گفتیم چند تای آن مربوط به جدول ترکیب است که عیناً باید در مورد جهت ساز، و مکانساز تکرار شود و چند تای آن خاص زمانسازی است تا برداشتن قید خصوصیت شخصییه زمانسازی از آن، آنرا با قید خصوصیت جهت سازی برای جهت ساز و با قید خصوصیت شخصییه مکانسازی برای مکانساز بیاوریم، یعنی کلی آنرا بدست آوریم و به حسب هر کی به آن قید خصوصیت شخصییه بزنیم =

برادر امیری: در بحث زمان گفتیم اگر زمان را ملاحظه کنیم سه وصف زمانی برای زمان داریم و بعد بدنبال سه عامل بودیم که این سه وصف زمانی را ایجاد می نمایند حال در بحث جهت نیز اول باید ملاحظه سه وصف جهتی را بنماییم و بعد از آن بدنبال سه عامل جهت ساز و یا سه ذی وصف آن سه وصف جهتی بگردیم، اگر شیوه کار ما در زمانسازها همین بوده و این و شیوه هم صحیح بوده اینجا هم همینکار را انجام دهیم، مگر آنکه برای زمان خصوصیتی ذکر شود که اجازه چنین کاری را در آنجا می داده است ولی اینجا آن خصوصیت وجود نداشته باشد، بنابراین اول ضرورت سه وصف جهتی را تمام کنید و سپس بدنبال عوامل آن سه بگردیم.

برادر معلمی: عرض بنده هم همین بود که اول ببینیم آنها را از کجا بدست آوردیم، یا همان استدلال خصوصیت زمانسازی را از آن برداریم و به جای آن خصوصیت جهت سازی قرار دهیم، مثلاً اگر گفته ایم موضوع تغییر می کند پس یک تغییر ساز لازم دارد، بعد آن تغییر ساز هم یک تغییر ساز دارد و تغییر ساز دوم هم یک تغییر ساز سوم دارد، عین همینرا در مورد جهت و مکان بگوئیم بعد هم گفتیم این سه باید همراه هم باشند، چون جدول ما جدول مکانی هست و هر سه آنها با یکدیگر ترکیب میشوند، اگر میگوئیم سه جهت سازی که معرفی می کنیم باید با یکدیگر ترکیب شوند و با هم ارزش موضوع را بسازند، هر چند نسبت اهمیت این سه در ارزش سازی موضوع یکسان نباشد بعد میپرسیم ما به چه استدلالی سرعت،

شتاب و نرخ شتاب را معرفی کردیم آیا همینجوری گفتیم؟ اگر استدلال کردیم، حال قید تغییر را از آن استدلالها برداریم و آنرا مقید به قید ارزش بنمائیم.

برادر امیری: در آنجا میگفتیم حرکت یکنواخت نمیتواند باشد و حالا در ارزش که بحث حرکت نکنیم، نسبت به آن چه بگوئیم؟ ما یک ارزش میخواهیم تنها میگوئیم ارزش میخواهیم معبد یک چیز دیگری میخواهیم نمیتوانیم بگوئیم که چیزی میخواهیم که متکفل این ارزش باشد چون باز حالت عاملی پیدا میکند، من خودم به ذهنم نمیرسد که چه عرض کنم.

برادر معلمی: آنجا بحث تغییر بود گفتیم هر عاملی تغییر میکند، اینجا هم بحث جهت است میگوئیم هر چیزی جهت و برای میخواهد.

برادر امیری: چرا جهت جهت میخواهد و جهت جهت هم جهت میخواهد در بحث تغییر ملموس است و می دانیم که تغییر نمیتواند یکنواخت باشد.

برادر معلمی: آن هم ملموس نبود و خیلی طول کشید.

برادر سیف: یکی از مشترکاتی که میتوان نتیجه گرفت این است که در زمانسازها می گفتیم وقتی زمانساز سه عوض میشد ولو زمانساز دو همان تغییرات خود را داشت، یعنی موضوع خاص خودش را حفظ میکرد ولیکن نسبت تاثیر آن بالا می رفت یعنی در فضای جدید نسبت تاثیرش بالا میرفت، و همینطور با تغییر زمانساز دو تاثیرات زمانساز یک بالا میرفت، حال اگر متاظر همین را بخواهیم در مورد جهت ساز بگوئیم اینگونه میشود که بگوئیم اگر در موضع جهت سه جهت ساز داشته باشیم در آنصورت اگر جهت از سه تغییری بکند، با این تغییر، نسبت تاثیر همان جهت ساز دو بالا میرود و همینطور اگر در جهت ساز دو تغییری ایجاد شود نسبت تاثیر همان جهت ساز یک بالا میرود به نظر میرسد این نتیجه را در موضع خودش میتوانیم بگیریم.

برادر معلمی: بله این هست، غیر از چیزهای دیگری هم بود؟



برادر سیف: بله بوده آیا اینران که ماسه تا جهت ساز میخواستیم را نمیتوانیم از اینکه سه زمانساز داریم نتیجه بگیریم ولو اینکه ...

برادر معلمی: آنرا از روی دسته بندی به سه نتیجه می گیریم راه دیگری لازم نیست.

برادر سیف: از اینکه سه جهت ساز لازم داریم و اینکه این سه با هم ارزش موضوع را میسازند که بگذریم آیا این مسئله سومی که اخیراً اضافه کردم که هر گاه جهت ساز سه عوض میشود ارزش جهت ساز دو ارزش جهت ساز یک ولو که ظاهراً همان جهت سازها باشند تغییر می نماید را نمی توانیم اضافه نمائیم.

برادر معلمی: این مطلب در مورد جهت ساز و زمانساز فرق می کند!

برادر سیف: یعنی کیف آن فرق میکند یا اصل آن وجود ندارد.

برادر معلمی: اصلش قابلیت فرض دارد ولی در مدل قابلیت پیاده شدن ندارد علتش این است که زمانسازها در تغییر باید یک اموری را پیدا می کردمی که با یکدیگر عوض نشوند، در بحث جهت ساز هر چند این صحت درست است که بگوئیم اگر جهت ساز شماره ۲ و ۳ عوض بشود و جهت ساز یک همان جهت ساز یک سابق باشد نسبت تاثیر همین هم عوض میشود این حرف، حرف درستی است ولی در عمل ما نباید چنین کاری انجام دهیم زیرا اگر بین جهت سازها تقدم و تأخر قائل شدیم خصلت زمانی پیدا می نمایند لذا هر چند چنین امری قابلیت وقوع دارد و حرف صحیحی است ولی نباید به آن عمل شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قدرت لحاظ دارد ولی اگر جهت ساز باشد قابل وقوع هم نیست، اگر وقوع باشد جزء زمانسازها میشوند.

برادر معلمی: بهر حال جهت سازها هنگام تغییر متناسب با هم ولی همراه با هم باید عوض شوند و تقدم و تأخر با هم نداشته باشند در مکانسازها هم عیناً مسئله به همینگونه است، اگر مکانسازها هنگام عوض شدن تقدم و تأخر پیدا نمایند نقش زمانسازی پیدا می نمایند و باید در آن قسمت بروند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی شما به الاختلافی را بین جهت، زمان و مکان قائل هستید که نباید آنرا حذف نمائید.

برادر سیف: از این به ما به الاشتراکی که میفرمائید هست و میتوانیم آنرا لحاظ کنیم کجا استفاده میکنیم، از این واقعیتی که در خارج هست چه استفاده ای میشود کرد؟

برادر معلمی: اینکه میگوئیم قابلیت وقوع دارد به این معناست که فرضاً اگر جهت سازها را اخلاق، احکام و تکنولوژی دانستیم، آنگاه می گوئیم هر اخلاق خاص باید با احکام و تکنولوژی خاصی همراه باشد تا تعادل برقرار باشد، در اینجا میتوان این اخلاق را با احکام و تکنولوژی دیگری همراه کرد لکن دیگر نسبت تاثیر قبلی را ندارد، نسبت تاثیر کمتری دارد، از تعادل خارج شده است، آن آثار خود را نمیتواند بروز دهد بنابراین انجام این امر ممتنع نیست لکن در نسبت تاثیر دو تای دیگر اثر می گذارد تکنولوژی خاص با هر احکام و اخلاقی که باشد برای رشد در جهت الهی مناسب نیست، گاه وقتی حکم و تکنولوژی نامناسبی کنار یک اخلاق خوب قرار گیرد نقش منفی برای اخلاق پیدا میشود، بنابراین هر چند انی امر قابلیت وقوع دارد و لیکن انجام چنین کاری صحیح نیست.

برادر سیف: مطلوب نیست، لکن کسانیکه نظر ابزاری مثلاً به تکنیک دارند میگویند به همان اندازه ای که با فاعلیت خودش میتواند جهت آنرا تغییر دهد از همان اندازه در کجای دستگاه استفاده می کنید، بر فرض در مثال بانک غیر اسلامی وقتی وارد نظام اسلامی میشود هر چند هماهنگ با اسلام نیست لکن آثارش با آثار بانکی ....

برادر معلمی: باز سؤال دارد عوض میشود، منظور این است که این سه جهت ساز با هم عوض شوند چرا که اگر اختلاف زمانی داشته باشند زمانساز تلقی میشوند، حال با وجود این اگر کی اینها را با هم عوض نکرد وقوع پیدا میکند لکن نسبت تاثیر را پائین میآورد، ( تعادل ندارد ) حال این بحث که اگر چیزی را از جای دیگر وارد نظام کردیم نسبت تاثیر را چه مقدار کم و زیاد میوشد و اصولاً تعادل را چگونه می فهمیم و سه امر را چگونه انتخاب کنیم تا متعادل باشند بحث های دیگری است که سر جای خود باید بشود.

برادر سیف: تاثیر این سؤال در اینجا این نخواهد بود که وقتی جدول جهت و مراتب جهت معین شد که وضعیت فعلی ما وضعیت عدم تعادل است برای رفتن به وضع متعادل بدانیم از کجا شروع کنیم و به کجا ختم کنیم؟

برادر معلمی: بحث تعادل و عدم تعادل بحثی است که بعداً به آن خواهیم رسید و مختص به جهت هم نیست یعنی ممکن است عدم تعادل ترکیبی یا تغییری و یا ارزشی باشد، اینکه از عدم تعادل به تعادل چگونه می‌رسیم بحث دیگری است که سر جای خود به آن خواهیم رسید، بلکه فعلاً صحبت بر سر این است که اختلاف و اشتراک جهت سازها و زمانسازها در چیست؟ تا از اشتراک آن استفاده کنیم و قانون جهت سازها را هم تعیین نمائیم، اختلاف آنها را هم معین نمائیم و آنرا به امر بالاتری که کلی باشد برگردانیم و با زدن قید جهت به آن بحث جهت سازها را کامل نمائیم، مثلاً یک اشتراک این است که چون هر دو در جدول مکانی هستند، اجرائی که معین می‌کنیم باید همراه هم باشند، و اشتراکات دیگری که هست، و اختلاف آنها هم مثلاً این است که در زمانسازها می‌گوئیم سومی دومی را و دومی اول را عوض می‌کند اینکه تقدم و تاخر درست کنیم و بگوئیم یکی در فرض تعادل قابلیت همراهی با دو تای دیگر را دارد در مورد جهت سازها قابل طرح نیست زیرا جهت سازها باید نقطه نقطه ای باشند، می‌پرسید پس چطور انفصال پیش نمی‌آید، می‌گوئیم چون تغییراتشان بوسیله زمان سازها است، زمانسازها اینها را به یکدیگر وصل می‌نمایند، این تبیین موضع اختلاف و اشتراک آنها بود.

برادر سلیمی: اینکه فرمودید زمانسازد و مثلاً زمانساز یک می‌باشد و زمان ساز سه زمانساز و زمانساز دو، اشکال دارد، با این بیان نمی‌توان گفت ما زمانساز یک داریم و زمانساز دو هم زمانساز زمانساز یک می‌باشد، بلکه تنها می‌توانیم بگوئیم زمانساز یک و دو و سه. انتظار داشتیم که همانطور که دومی در اولی موثر است، اولی هم در دومی موثر باشد در اینصورت است که می‌توانیم بگوئیم سه زمانساز داریم که امتدادشان یا سرعت هایشان و سرعت تغییرشان با یکدیگر مختلف است.

برادر پیروزمند: اول معلوم شد که رابطه اینها اینگونه نیست که اینها برای یکدیگر زمانساز باشند اما در عین حال تغییر هر کدام باعث تغییر در دو تای دیگر می شود.

اما توجه به آنچه در پاسخ آقای سیف چند لحظه پیش فرمودید معلوم گردید این حرف را از آن جهت در مورد زمانسازها می توان مطرح کرد که بین تغییرات آنها اختلاف سرعت و تقدم و تاخر می باشد و همانطور که فرمودید آنچه در مورد زمانسازها گفته شد به این معنی آنکه آنها زمانساز یکدیگر هستند نیست بلکه زمانسازهای آنها چیزهایی است که تحت خودشان قرار گرفته است، لذا این خصوصیت که زمانسازها در تغییرات یکدیگر موثر هستند و به تعبیری و به اعتباری تغییرات همدیگر را می سازند، سرایت دارد، تازه به فرضی که بتوان به این اعتبار رابطه توانی بین زمانسازها قائل شد که خودش نیز محل کلام است، در آن دو تای دیگر حتماً نمی شود رابطه توانی را جاری ساخت.

برادر معلمی: بالاخره رابطه زمانسازها با یکدیگر چگونه تمام شد؟

برادر پیروزمند: آنها سه عاملی هستند که سرعت، شتاب و نرخ شتابی را می سازند که این رابطه را هم با هم دارند، سه عامل هم سازنده سرعت، شتاب و نرخ شتاب هستند که این سه عامل با یکدیگر هستند، با یکدیگر هم اثر می کنند، تغییرات یکی هم بر تغییرات دوتای دیگر موثر است، تغییر هر یک هم از طریق زمانسازهای خودش ممکن است، و هم از طریق تغییر خارج از سیستم ممکن است، اگر بخواهیم تنها به خودش بگوئیم می گوئیم سه عامل همعرضی که اثرشان همیشه با هم بوده که یکی سرعت، یکی شتاب و یکی نرخ شتاب را می سازد و تغییر هر یک موجب تغییر دوتای دیگر هم می شود.

برادر معلمی: نسبت بین خودشان چطور شد؟ به چه معنی تغییر یکی موجب تغییر دو تای دیگر می شود؟ قبل از این راجع به رابطه علت و معلولی که با توجه به بحث تعیین در رابطه و اینکه حرکت تدریجی است و هر علتی هم روی هر موضوعی بار نمی شود پس معلوم باید در وضعیت خاصی باشد تا علتش بتواند برقرار شود، آیا این به معنای مساوی شدن آنها می شود تا نتیجه بگیریم پس اینها سه چیز هستند که به یک نسبت بر یکدیگر موثر هستند؟

برادر پیروزمند: حال موثر باشند یا نباشند!

برادر معلمی: راجع به اینکه سه زمانساز صحبت کردیم و حالا می خواهیم راجع به رابطه جهت سازها صحبت کنیم.

برادر پیروزمند: پیرامون اینکه کدام اثر بیشتری بر دیگران دارند که بحثی نداشتیم؟

برادر معلمی: ما داریم در مورد نحوه اثر گذاریم صحبت می کنیم، گفتیم در برنامه ریزی که می رسیم یکی را نسبت به دومی و سومی اصل قرار می دهیم، اینجا هم می خواهیم ببینیم همین حرف در مورد جهت سازها هم صادق می باشد؟ تا یک "برای" را برای دو "برای" دیگر اصل قرار دهیم و آنرا "برای اول" بدانیم؟ اما در امر خودشان که برسیم بگوئیم این بدون آن و آن بدون این نمی تواند باشد.

برادر پیروزمند: اولییتی که به یکی از زمانسازها نسبت به دو تای دیگر می دادیم ناشی از تعریفی بود که برای سرعت، شتاب و نرخ شتاب می کردیم در گزارش هم اشاره کردید که چون تغییرات یکی سریع، یکی متوسط و یکی کند است و چون تغییرات بطیء تر نمایانگر شد بیشتر است پس اهمیت بیشتری دارد پس در...

برادر معلمی: این یک طرف صحبت بود، اگر سه عامل زمانسازی برای سرعت، شتاب و نرخ شتاب داشته باشیم، نسبت به انیها می توانیم بگوئیم سرعت نرخ شتاب کمتر از شتاب و سرعت شتاب کمتر از سرعت است و اینرا بر اساس تعریف سرعت، شتاب و نرخ شتاب می گوئیم پس زمانسازها نسبت به همدیگر ربط را دارند که سرعت تغییرات یکی کمتر از دو تای دیگر باشد، طرف دیگر صحبت می توان گفت موضوع وقتی عوض می شود زمانسازش این است و بعد تغییرات خود این زمانسازها بوسیله تغییرات کنار دستی آن معین هر چند خودش نیز باید حال خاصی داشته باشد تا کنار دستیت آن بتواند آنرا عوض نماید، پس نسبت علت و معلولی به این معنای تعیین در رابطه ای بین آنها صادق است. (برادر پیروزمند: بله، درست است) خوب عین همینرا در جهت ساز می بریم.

برادر پیروزمند: مانعی در بردن این نیست، ولی خاص این مطلب که بگوئیم اینها هر کدام حالت سازندگی برای آن یکی دارند، (به قید تغییر) حالا همین را به قید تغییر می آوریم در جهت و مقید به جهت بگوئیم، یکی برای بشود و دیگری برای ساز آن و سومی هم برای سازد و می، این نیست (چرا نیست؟) بخاطر همین توضیحاتی که عرض می نمایم، ما می گوئیم این مطلب را به یک اعتبار در زمانساز پذیرفتیم، و جان اعتبار هم این بود که هر کدام که تغییر می کنند تغییرش در دو تای دیگر موثر است، به این اعتبار پذیرفتیم که تغییرات هر کدام سازنده تغییرات دیگری هم هست.

برادر معلمی: حالا عین همینها را در مورد جهت طرح می کنیم.

برادر پیروزمند: بنابر همین جوابی که الان داشتید به آقای سیف می دادید نمی شود.

این اعتبار در زمان سازها جا داشت چون اختلاف سرت در تغییر داشتند، ولی در جهت ساز و مکانساز که اختلاف سرعت در تغییر و تقدم و تاخر وجود ندارد این اعتبار اصولاً راه ندارد.

برادر معلمی: حالا ببینیم چرا راه ندارد؟

برادر پیروزمند: خود شما الان به آقای سیف پاسخ می گفتید.

برادر معلمی: آن بحث تغییری آن بود، یعنی بحث تقدم و تاخر بود....

برادر پیروزمند: بحثی هم که الان داریم می کنیم، بحث در اختلاف نسبت به تاثیر داشتن یا نداشتن عوامل جهت ساز و اینکه نسبت تاثیر کدامیک بیشتر است نیست تا بحث کنیم چون در زمانسازها اهمیت یکی را بیشتر دانستیم در جهت سازها هم اهمیت یکی را بیشتر بدانیم آن بحثی سر جای خود می باشد که وقتی جهت سازها معلوم شد و رابطه آنها هم معلوم شد نسبت تاثیر آنها هم معلوم می شود، ما فعلاً بحثمان این است که ما یک چنین اعتباری را در زمانسازها قائل شدیم که این اعتبار در مورد مکانساز و جهت ساز نمی آید.

برادر معلمی: اگر متوقع باشیم اختلاف زمانی از آن در بیاید نمی آید، اگر بحث مربوط به تغییر باشد نمی آید ولی اگر آنرا تبدیل به جهت کنیم ببینیم چرا در جهت نمی آید؟ اما گفتیم که ارزش یک موضوعی به تبع

یک ارزش دیگر، معین می‌گردد که با آن اختلاف زمانی دارد یعنی اینکه بگوئیم یک ارزش در حال تعادل قابل‌همنشینی با دو امر را دارد، این حرف غلطی است که چون خصلت زمانسازی پیدا می‌کند اما اگر گفتیم ارزش یعنی چه؟ می‌گوئید یعنی "برای" یعنی موضوعی که جهت موضوع ما را نشان می‌دهد، عاملی که در وضعیت وجود دارد و جهت، ارزش و برای موضوع ما را درست می‌کند، بعد می‌گوئیم مثل آنجا که گفتیم عاملی در وضعیت وجود دارد و تغییر را درست می‌کند آنجا می‌گفتیم این تغییر را چه چیزی تغییر می‌دهد، اینجا می‌گوئیم جهت این چیز چیست؟ یعنی برای این مطلب چیست؟ آنجا از بحث تغییر حرکت می‌کردیم چرا که ردیف، ردیف موضع تغییر بوده است، حال می‌آئیم در موضع ارزش عین استدلال را درباره ارزش می‌گوئیم.

برادر پیروزمند: آنجا که می‌رسیم این تغییر را چه چیزی تغییر می‌دهد بخاطر خصلت خود تغییر بود (در جهت که نمی‌گوئیم تغییر بدهیم) بله نمی‌گوئیم تغییر بدهیم ولی این مفهوم تبعیت را تبعیت تغییر را نمی‌توانید بگوئید، شما اگر خواستید در جهت ساز هم یک رابطه ای قائل شوید و بگوئید این جهت ساز، آن یکی هم جهت این جهت، و آن یکی هم برای این برای، خوب این یک احتمالی است که برای آن باید یک استدلال مستقل بگوئید دیگر این چیزی نیست که از بحث زمانساز نتیجه بگیرید، اگر کسی برای این احتمال و موضوع جدید استدلال خاص خودش را آورد صحیح است ولی اینکه بفرمائید این حرف از بحث زمانساز نتیجه گرفته می‌شود بعید به نظر می‌رسد صحیح باشد زیرا این مفهوم خاص از تبعیت را به اعتبار خصوصیت زمانی بودن نتیجه گرفته ایم.

برادر معلمی: در بحث تغییرش را بنده عرض می‌کنم که نمی‌شود، بعد عرض کردم اشتراکشان را می‌آوریم و اختلافشان را هم ابتدا ملاحظه می‌کنیم و پس از آنکه آنرا به موضع شامل بردیم نگاه می‌کنیم تا ببینیم چه امری بوده که قید خورده و بحث تغییر شده، همانرا این مرتبه قید جهت می‌زنیم اینجا می‌آوریم پس این مطلب در اینجا (در بحث جهت) معلوم می‌شود که تابع و متبوعی اینها تابع و متبوعی زمانی نیست، تابع و متبوعی ارزشی است، تابع و متبوعی ارزشی با تابع و متبوع زمانی فرق دارد.

برادر پیروزمند: اصلاً تابع و متبوعی در اینجا نمی آید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آقای معلمی می فرمایند یک مبداء تقسیمی در سه داشته ایم مثلاً ما به الاختلاف و ما به الاشتراک، این در کل تقسیمات شما جاری است اگر این تمام شد، حال می گوئیم خصوصیت جهتی علیحده است، خصوصیت تغییری علیحده است و خصوصیت ترکیبی هم علیحده است، حال باز همان ما به الاختلاف و ما به الاشتراک در جهت که بیاید یک نحوه عمل میکند، در تغییر که بیاید یک نحوه عمل میکند، در ترکیب هم به یک نحوه دیگر ظاهراً تا اینجا اختلافی با هم نداریم، حال با این مقدمه میگوئیم اگر جهت معنی را برای داشته باشد ما به الاختلاف و ما به الاشتراک آنرا چگونه میتوان طرح کرد که معنی اصلی و فرعی را ندهد؟

برادر پیروزمند: از اصلی و فرعی بودن معنی اختلاف نسبت تاثیر بیرون می آید و نه معنی اینکه زمانساز هم باشند یا برای هم باشند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک ما به الاشتراک داشتیم و یک ما به الاختلاف که در امر جهتی هم باید حضور داشته باشند حضور اینها را در امر جهتی چه چیزی می گیرید که جهت ساز باشد و نه مراحل مختلف جهت باشد، مراحل مختلف جهت یعنی مثلاً اول صبر بعد تسلیم بعد رض ولی جهت سازی یعنی تکفل در امر جهت اگر باید ما به الاختلاف و ما به الاشتراک در ساختن پیدا شود چگونه آنرا تفسیر می فرمائید.

برادر پیروزمند: از اینکه اختلاف پیدا میشود چگونه اختلاف تاثیر را نتیجه می گیرید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، اول بگوئید چگونه سه تا را در می آورید تا بعد ما بگوئیم با قید جهت چه میشود.

برادر پیروزمند: این مورد سؤال ما بود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ما میگوئیم ما سه تا عنصر را معرفی می کنیم که عاملیت آنها عاملیت جهتی است و لیکن این سه مساوی محض نمیتوانند باشند اشتراکشان در این است که عاملیت همه آنها



عاملیت جهتی است ولی برای اینکه ما به الاختلاف و ما به الاشتراک بیاورید باید یک دوئیتی در اصل ساختن جهت نسبت به کل فرض کنید مثلاً شما یک کیفیتی حالات روحی دارید که اسم آن اخلاق است، یک کیفیت خارجی هم دارید که اسمش تکنولوژی است، حالا میگوئیم نام رابطه ای که بین این و آن که از حاق اولی تا حاق دومی باشد، احکام و روابط انسانی است که از یک طرف اخلاق انسان را بالا میبرد و از طرف دیگر همین مناسبات تکنولوژی را تغییر می دهد، در عین حالیکه یک چیز است، همین احکام را هم بستر رشد اخلاق می دانید یعنی می گوئید اگر ربا بنا شد و قرض الحسنه باشد اخلاق رشد می کند، از طرف دیگر میگوئید نمیشد قرض الحسنه را جایگزین ربا کرد مگر آنکه خلیقات مردم ربا را نخواهد و قرض الحسنه را بپذیرد، پس یکطرف آن بسته به اخلاص است و از طرف دیگر روابط انسانی معین میکند که چه نحو تکنولوژی در جامعه میتواند موجود باشد، یعنی احکام را به تکنولوژی ربط می دهید، حال اگر ما آمدیم بیرون و گفتیم این اخلاق، احکام و تکنولوژی که روی همدیگر جهت ساز هستند از این عوامل جهتی کدام برای ما مهمتر است؟ میگوئید هر کدام کیفیتی را تجسم جریان تعلقات روحی یا اخلاق است اخلاق در اینکه چه احکامی را انتخاب کنیم اصل است و هینطور اخلاق است که معین میکند چه تکنولوژی متناسب با این احکام است.

برادر پیروزمند: این مثالی است که میفرمائید تازه اگر در مثال هم اینگونه باشد چیزی را اثبات نمی کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر جهت ساز، دوئیت داشته باشد، ما به الاشتراک و ما به الاختلاف داشته باشد، ابتدائاً شما پذیرفتید تقسیم به سه میشود و ثانیاً پذیرفتید که همزمان با هم نسبت تاثیر آنها هم باید مختلف باشد و الاختلاف معنی ندارد.

برادر پیروزمند: این الان مورد بحث ما نیست، ولی در عین حال چون می پرسید عوض میکنم ممکن است اختلافشان از جنبه نسبت تاثیری نباشد و اگر هم اختلاف نسبت تاثیری را بپذیریم ....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به اعتبار جهتی به اختلاف آنها توجه کنید چون موضوعتان جهت است. برادر پیروزمند: بله به این اعتبار صحیح میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به اعتبار جهتی که گفتیم آیا اثر یکی بیشتر نمیشود و اثر دیگری کمتر؟ و اگر اثر یکی بیشتر شد، آیا وقتی در کل که به آن نگاه می کنیم آیا دو تای دیگر نباید صبغه آن را داشته باشند؟ یعنی هر گاه چیزی در نفس جهت تاثیر بیشتری داشته باشد، آثارش روی دو تای دیگر منعکس نیست؟ برای آندو معنی " برای " نمی دهد؟ در عین حالیکه حضور سه تا با هم است، مثلاً در عین حالیکه این ضبط صوت را داریم، رابطه انسانی را هم داریم و فرضاً یک مقصد خاصی هم داریم که تنظیم برنامه است.

برادر پیروزمند: آنگاه مطلب شما صرفاً اختلاف تاثیر را تمام می کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: کیف جهتی آنرا هم که قبول می کنید چون موضوع جهتی است. برادر پیروزمند: اما اینکه اختلاف تاثیرشان به این معنی آن باشد که تاثیر یکی کمتر، یکی بیشتر و یکی بیشتر از همه است را تمام نمی کند تنها اینکه اختلاف دارند تمام میشود ولی اینکه نحوه اختلافشان چگونه است را تمام نمی کند، مضافاً بر اینکه بحث فعلی ما این نبود، هر چند شاید این بحث را هم جدای از اینکه جایگاه طرحش کجاست الان مطرح کرد ولی بهرحال بحث فعلی ما این نبود، بحث اینکه آثار اوصاف جهتی اختلاف تاثیر دارند یا ندارند یک حرف است و یانکه اصولاً اینها خودشان با هم چه رابطه ای دارند یک حرف دیگر است، اینکه جهت سازها چگونه اند چه رابطه ای با هم دارند حرف دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آن نحوه اصلی و فرعی که آنجا گفتند در عین حالیکه همه را موثر بر یکدیگر هم گرفتند، معنی آن نداشت که پائینی ها بر بالایی ها اثر نداشته باشند، حال اینجا دوئیت و اشتراکی را بیاورید که موضوعش موضوع جهتی باشد، متقوم به همدیگر هم باشند، اختلاف تاثیر هم داشته باشند، اگر این سه را بپذیریم به نظر میرسد از این سه " برای " و " برای برای " و " برای برای " در می آید.

برادر سلیمی: اینجا که رابطه تبعی صرف پیدا نمی کنند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: رابطه تبعی صرف که رد شد ... اصلی و فرعی بودن نیست که اصالت شئی بشود.

برادر معلمی: البته باز این معنی دارد هر چند در برنامه ریزی اولی را اصل قرار میدهیم و دوتای دیگر را به تبع آن درست می کنیم ولی در عینیت و در موضع تحقق همان چیزی که فرعی است یا نسبت تاثیر کمتری دارد هم اگر نباشد، آن امری هم که ارزش بیشتر یا ارزش اصلی را دارد نمیتواند تاثیر خودش را به درستی بگذارد، در اثر گذاری آن ضعف پیدا میشود، یک اثر دیگری می گذارد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی تقوم آ«ها به هم غیر از این است که یکی را مهمتر از دیگری می دانید در تنظیم کار یکی را اول شاخص قرار میدهید و بعد دومی و بعد سومی را. برادر سلیمی": ولی نمیتوانیم هم بگوئیم که این یکی زمانساز دیگری است یا در ارزش بگوئیم این برای دیگری است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: زمانساز که نیستند، اینکه متناظر به زمان بگیردی یک حرفی است، تناسب داشته باشند یک حرفی است، ولی اینکه جهت سازها اختلاف زمانی داشته باشند چنین نیست. برادر امیری: شاید اگر همین بحث را مانند بحث تغییر و به همان طریق تقدم فلسفی دنبال کنیم بهتر باشد، بحثی که شما فرمودید عمدتاً بر عوامل جهت ساز تکیه داشت، اما اگر به یک ترتیبی بتوانیم روی اوصاف ببریم بهتر است، سه وصف تغییری عنوان کردیم بعد آمدیم تا سه عامل آنرا معین نمائیم حال باید همین مطلب را با حذف خصلت تغییر در بحث ارزش بیاوریم بگوئیم بهر حال هر شئی نمیتواند خالی از ارزشمندی باشد و بر اساس مبنای سه اگر بخواهیم سه ارزش در آن عنوان کنیم آیا لزوماً سه چیزی که بخواهند خصلت ارزشی داشته باشند، فکر میکنم بدینترتیب حرف حضرتعالی صدق کند تنها باید دنبال علت اختلافشان از جهت اختلاف کمی نسبت تاثیر برگردیم، و در عین حال اختلاف هم با یکدیگر داشته باشند، یعنی سه ارزش باشند....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بفرمائید از جهت ارزش با یکدیگر اختلاف داشته باشند و نه از جهت نوع، ممکن است سه چیز داشته باشیم که هر یک بیست تومان ارزش داشته باشد، این اختلاف ارزشی نیست تساوی ارزشی است، اختلاف ارزشی وقتی است که مثلاً یکی ده تومان، یکی پنج تومان و یکی بیست تومان بیارزد، شما در اینجا اختلاف ارزشی لازم دارید بعد هم اختلاف ارزش سازی باید داشته باشید.

برادر امیری: لزوماً در بحث جهت باید اختلاف ارزشی را پیدا کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همینکه میفرمائید اختلاف و اشتراک دارند بمعنی آن است که اختلاف ارزشی وجود دارد، آنچه از صحبت شما متوجه شدم این است که وقتی میگویند دو است و ما به الاشتراک هم دارد، دوئیتش نشانگر آن است که دو ارزش است، همینجا است که تساوی ارزشی آنها را نفی کرده اید، در همینجا بزرگتری و کوچکتری آمده است، اگر دو چیز مثل ساعت و پارچ هر دو یک قیمت داشتند اینها اختلاف ارزشی ندارند، اختلاف اینها از جهت دیگری است، اختلاف ارزشی به معنی آن است که یکی بیشتر از دیگری بیارزد، در این صورت همانطور که در بحث تغییر یکی را سرعت، یکی را شتاب و یکی را نرخ شتاب می دانستیم اینجا وقتی گفته میشود یکی بیشتر از دیگری بیارزد به چه معنی است؟ یعنی نسبت تاثیر و ارزشش در مجموعه اصلی تراست، سهم بیشتری از ارزش را به خود اختصاص داده است، یعنی یک نحوه تقدم در لفظ اختلاف ارزشی افتاده است.

برادر امیری: استدلال فلسفی را درست متوجه نشدم در عوامل زمانساز وقتی فرض را بگیریم که اثبات شده باشد سه تا جهت ساز داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظر من رابطه را در همین باید پیدا کرد بر چه اساس سه تاداریم؟ اگر غیر ارزش سه تا داریم کاری نداریم اگر بر اساس نفس ارزش سه تا داریم به معنی آن است که از نظر ارزش بالا و پائین داریم.

برادر امیری: اگر از لحاظ فلسفی بحث از عوامل نکنیم و بخواهیم اثبات کنیم سه وصف ارزشی داریم چگونه

می توانیم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: میگوئیم اگر ارزشی را نفس ارزش را ولو به عنوان یک وصف در نظر بگیریم و آنرا موضوع بحثمان قرار دهیم، آیا در آن وجه اختلاف و وجه اشتراک هست یا اینکه این از کیفیتهایی است که اختلاف و اشتراک در آن وارد نمیشود؟  
برادر امیری: قطعاً در آن وارد میشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر اختلاف و اشتراک وارد میشود آیا این اختلاف معنای اختلاف در ارزش را میدهد یا معنی اختلاف در چیز دیگری را میدهد؟ میخواهد اختلاف در موضوع بدهد، اگر اختلاف در ارزش است به معنای اینکه نسبت به موضوع ارزش یکی کمتر است و یکی بیشتر است می باشد یا نه؟  
آنگاه اگر ارزش را با کلمه برای معنی کردید، آنگاه باید از جهت برای بودن مختلف باشند و مساوی نباشند.  
برادر امیری: آیا صرف این اختلاف روشن می نماید که سومی بیشترین و اولی کمترین تاثیر را دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر اختلاف را قبول کردید، فعلاً کاری به بیشترین آن نداریم، اول معلوم بشود که یک چیزی از آن کوچکتر است، یکی چیزی از آن بزرگتر چیزی از آن هم ربط بین این دو تا است.  
برادر امیری: این را می پذیریم، منتهی در تبیین رابطه اینها مانده ایم، اینکه اختلاف تاثیر دارند درست، اما ارتباط این اختلاف ها چگونه میشود؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در موضوع ارزش، در موضوع ارزش طبیعی است که یکی بیشترین است یکی پائین ترین است اگر می خواستیم برای آن ترکیب مکانی لحاظ کنیم آنکه بیشترین بود و سهم تاثیر بیشتری در مجموعه داشت اصلی تر میشد یا نمیشد؟ ( بله) آنگاه یک صحبت دیگر هم در قدم دوم است و آن اینکه همینکه معنای بیشتر و کمتر در کار می آید معنایش این است که تنها آثاری که در مجموعه می گذارد بیشتر است یا آثارش در غیرش هم بیشتر است یعنی در غیر خود اصل میشود، غیرش همان است که کمتر است، بعد میگوئید این تنها قیمتش در مجموعه بیشتر است یا همین به معنی اثر بیشتر در بقیه گذاشتن است، دیگران هم البته اثر دارند منتهی به اندازه خود آن یکی به اندازه بیست تومان، دیگری به اندازه پنجاه تومان و سومی هم به اندازه صد تومان خودش تاثیر دارد.

برادر معلمی: عین همان استدلالی که در مورد زمانساز بود را برای جهت ساز تکرار می کنیم یعنی همانطور که الان فرمودند بگوئیم سه جهت ساز هستند که باید از لحاظ ارزشی قیمت‌های آنها کم و زیاد باشد، بعد برسیم به اینکه تاثیر قیمت به یکی از آنها بیشتر منوط است همینکه اینرا پذیرفتیم برای ما اینجوری میشود که اگر بخواهیم ارزش موضوعمان را عوض کنیم آن عامل را که اثر بیشتری در قیمت گذاری ما دارد عوض نمائیم، بعد میگوئیم آن دو تای دیگر چطور، آندو هم که اثر دارند، می گوئیم آندو اثرشان به اندازه این نیست، اصل این است که برای بالا رفتن ارزش موضوع آن حالت رشد یافته تر را داشته باشیم بعد اگر پذیرفته باشیم که جهت سازها نسبت به هم تقدم و تأخر ندارند مجبور میشویم آن دو تای دیگر را طوری قرار دهیم تا این یکی بتواند اینگونه باشد ( والا نمیتواند باشد ) بعد وقتی نگاه میکنیم میگوئیم هر چند مانند زمانسازها که می گفتیم این سرعتش کمتر است آن متوسط و آن بیشتر است، اینجا هم میگوئیم این ارزش کمتر این متوسط و این بیشتر را دارد، ولی درست مانند آنجا که می گفتیم یکی نقش نرخ شتاب را بازی میکند، یکی شتاب و یکی سرعت، در اینجا هم یکی نقش جهتی بیشتری را بازی میکند، یعنی چون مطلوب ما عوض شدن این است همین اصل میشود و دو تای دیگر را به تبع این طراحی می کنیم و باز دومی چون نسبت به سومی همین حالت را دارد آنهم تبعیت درجه دوم میشود.

پس میتوانیم بگوئیم برای آنکه آن " برای " باشد، اینرا قرار میدهیم، برای اینکه فرضاً اخلاق بتواند کارآیی خوب داشته باشد باید این قانونها بین مردم باشد تا بتوانند چنین اخلاقی داشته باشند و برای اینکه این احکام اجرا شود لازم است تکنولوژی به این شکل باشد تا مردم بتوانند این نحوه رابطه را بین خود برقرار نمایند، بنابراین لفظ " برای " در همدیگر عین همانجا ضرب میشود و کمتر و بیشتر هم دارند عین همانجا، منتهی با حفظ خصلت موضع خودش.

برادر حسینیان: یک استدلال دیگری هم برای این مطلب بود در زمانسازها وجود می توانیم بیان کنیم یکی اینکه بگوئیم سه زمانساز سه سرعت مجزا هستند که در خود کیفیت به وحدت می رسند و هر کدام از آن سه سرعت در موقف خودشان شتاب دارند و نرخ شتاب دارند و نرخ شتاب هم دارند، بعد استدلالی که

فرمودند این بود که اگر این سه سرعت به یک وحدت برسند و آن وحدتشان را مورد نظر قرار می‌دهیم، وحدتشان در تغییر تغییر مسافت است، خود کیفیت ترکیبش عوض میشود و فاصله این دو ترکیب را مسافت می‌نامیم آنگاه نسبت به این مسافت که شامل سه نوع سرعت بود گفتیم باید هم شتاب باشد، هم نرخ شتاب باشد و هم خودش که سرعت است، حال همین قضیه در سه جهت ساز هم قابلیت تکرار دارد، یعنی به یک فرم میشود بگوئیم اگر بنا باشد سه جهت ساز همعرض باشند، نسبت به یک موضوع اختلاف ارزش دارند اما اختلاف ارزششان اینگونه نیست که رتبی باشد و تبعی باشد، که در اینجا هم آن استدلال باقی است که اگر این سه به وحدت برسند و بدنبال یک چیز هستند، یعنی هر سه در سدد بیان ارزش یک موضوع می‌باشند آنگاه اختلاف ارزش نیست بلکه اختلاف مراتب ارزش یک موضوع میشود یعنی سه تا ارزش نیست سه تا مرتبه ارزش یک موضوع میشود نه اینکه سه چیز مختلف داریم که هر کدام جداگانه ارزش کیفیت را بیان میکنند، بلکه کیفیت یک ارزش بیشتر ندارد، و این سه سه مرتبه بیان ارزش آن موضوع است.

برادر معلمی: درست مثل بحث تغییر که میگوئیم موضوع یک تغییر دارد و این تغییر را در پائینی‌ها که می‌آوریم که تغییر را می‌سازند تاثیرش را مساوی نمی‌دانیم میگوئیم موضوع یک ارزش دارد، همه با هم ترکیب می‌شوند تا روی هم بگوئیم این موضوع چند می‌ارزد ولی در اینکه چه چیزی اثر میگذارد که این چند بیارزد یک عاملی ارزشش کمتر از یک عامل دیگر است و یک عاملی ارزشش بیشتر از آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر ما بتوانیم اینها را در سه رتبه و در یک خط قرار دهیم سؤال حل است مشکل این بود که این سه را همعرض قرار دهیم و سه تا نوع ارزش برای یک کیفیت مطرح نمائیم، عین همان چیزی که در زمانساز گفتیم، فرضاً بگوئیم سرعت و شد حجمش سرعت رشد و زنش و سرعت رشد رنگش، که آنجا پاسخ داده شد این سه در مسافت خلاصه میشوند و وحدت پیدا میکنند بنابراین سرعت، شتاب و نرخ شتاب در یک خط قرار میگیرند و رتبه این میشوند، حالا هم اینجا ارزش‌ها را در کی خط قرار می‌دهیم، آنگاه سه ارزش ساز سه رتبه سازنده ارزش آن موضوع میشوند، رتبه‌اش، رتبه ارزشی است.

برادر معلمی: آنجا رتبه رتبه تغییری بود اما اینجا رتبه اش رتبه ارزشی است، منتها ارزشی چون خصلت برای دارد، برای ما میشود، خصلت ترکیبی یا مکانسازی، ترکیب در ترکیب میشود، آن سه رتبه بودن مهم است، لذا باید سه چیز باشند که همراه هم باشند ولی سه رتبه از آن موضوع باشند، آنجا رتبه اش به تغییر معنی میشود، اینجا به برای و ارزش معنی میشود و در سومی به ترکیب معنی میشود، این همان مطلبی است که میگوئیم اختلاف است، باید اختلاف را در اشتراک ببریم ببینیم این چه چیزی بوده که اینجا آمده است، بعد عین همینرا در سطر دیگر هم با حفظ خصوصیت شخصیه خودش تکرار نمائیم.

برادر حسینیان: مطلب دیگری که هست اینکه در خود نفس دوئیت و ربط، در اختلاف و اشتراک ما خودش را اگر بدون قید جهت و مرتبه ذکر کنیم این صحبت از آن در نمی آید، باید آن قید را منسوب به خود آن اصل دوئیت و ربط کنیم و بگوئیم دوئیت و ربط یکی از آن جهت و خصلت جهتی دارد که به دو تای دیگر خط میدهد، یعنی خود دوئیت و ربط را در این بعد جهت، زمان و مکان مطرح نمائیم، یعنی میخواهیم بگوئیم آنرا باید قید خود دوئیت و ربط را در این بعد جهت، زمان و مکان مطرح نمائیم، یعنی می خواهیم بگوئیم آنرا باید قید خود دوئیت و ربط بنمائیم والا دوئیت و ربط به ما هو معنی همعرض صرف میدهد و هیچ نحوه تقدم و تأخر و رتبه ای از آن در نمی آید.

برادر معلمی: دوئیت معین اختلاف میدهد و اختلاف مال همان موضوعی است که از آن به موضع به آن نگاه می کنید، اگر زمانی است اختلاف تغییر دارند، اگر ارزشی است اختلاف ارزش دارند و اگر ترکیبی است اختلاف ترکیب دارند.

برادر حسینیان: یعنی اختلاف را میرساند اما رتبه را نمی رساند اگر دوئیت و ربط را به ما هو لحاظ می کنیم.  
برادر معلمی: ... ضرب کنید در موضوع

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی وقتی میگوئید اختلاف ارزش نمیشود دو تا چیز ثل رادیو میکروفن که هر دو هزار تومان بیارزند آنگاه بگوئید اختلاف ارزش زیرا از نظر ارزش هر دو را مساوی دانسته اید، اگر



یک ساعت و یک میکروفن یک قیمت بیارزد هر چند از لحاظهای دیگر با یکدیگر مختلف باشند مثلاً یک وقت نشان میدهد یک صوت را به ضبط انتقال میدهد، دوئیت ارزشی ندارد .

برادر حسینیان: میخواهم بگوئیم اختلاف ارزش را دو نوع میتوانیم مطرح کنیم یکی اینکه بگوئیم ایندو دو تا اختلاف ارزشی دارند ولی در یک رتبه نیستند، در یک خط و یک جهت نیستند که .....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید در جهت واحد باشند والا اختلاف جهتی معنی نمی دهد اگر در یک خط نباشند، مثل بحث مسافت که میفرمائید، اینجا هم باید در جهت ملاحظه شوند.

برادر حسینیان: خود جهت در دوئیت و ربط بدون اینکه قیدی به آن اضافه شود نمیتواند بین اختلاف واشتراک را معرفی کند .

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جهت باضافه دوئیت و ربط، خود جهت اگر بدون اختلاف و اشتراک ملاحظه شود لحاظ بسیط شدن آن است.

برادر حسینیان: به خود دوئیت و ربط و اما .... اگر بدون ....

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله به خود دوئیت و ربط هم بدون موضوع نمیتوان نظر کرد.

برادر سیف: لازم است بار دیگر فرمایش آقای معلمی را تکرار نمائیم که نباید فراموش نمائیم ما یک ارزش

داریم و یک ارزش سازهایی که آن ارزش را می سازند و بحث اختلاف ارزش ارزش سازها است، و اگر ارزش

یکی را بیشتر از دیگری می دانیم از جهت ارزش سازی اختلاف ارزش پیدا می کنند، این اختلاف ارزش با

اختلاف ارزش بالائی فرق دارد، آن مراتب ارزش است و این مراتب نسبت تاثیر و ارزش سازی است به همین

جهت این سه ارزش ساز با همدیگر هستند و با هم ارزش را می سازند، منتهی نحوه اختلاف نسبت تاثیر این

سه تا به این نحو است که آن نسبت تاثیر سوم جز در وقتی که آن نسبت تاثیر اول وجود داشته باشند وجود

ندارد لذا می گوئیم ارزش بیشتر را به آن سومی بدهیم، در واقع هیچکدام از این ارزش سازها به تنهایی

برای ما اصالت ندارد و از این جهت که یکی ظرف دیگری واقع میشود و دیگری هم ظرف دیگری مجبوریم

که باصطلاح تناسبشان را رعایت کنیم و بمعنی مراتب تعیین کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آنگاه تناسبش هم نسبت به چیزی که اثرش بیشتر است تابع میشود. برادر سیف: آنگاه اگر مراتب حقیقی ارزش را و نه ارزش ساز مثلاً مراتب تقرب را در اختیار نداشته باشیم و فقط مراتب ارزش ساز سه را داشته باشیم آنگاه مجبور می شویم رسیدن به مراتب ارزش ساز سه را محک و معیار بگیریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا این کار را به دلیل آنکه مراتب ارزشی حقیقی را نداریم چنین میکنیم یا به دلیل اینکه سهم تاثیر این یکی در کل موضوع ارزشی ما بیشتر است چنین می کنیم، یعنی دو تا فرض دارد یکی اینکه یکی را اصل قرار دهیم و بقیه را به تبع آن چرا که میخواهیم حفظ تناسب بکنیم، حال اگر کسی بگوید از بین سه چیزی که روی این میز با سه قیمت وجود دارند آنرا که دارای ارزش کمتر است اصل قرار دهید، تناسبات ارزشی آنرا اصل قرار دهید، صحیح است که گفته شود در اینصورت موضوعتان خیلی کم تغییر میکند، خیلی کم شما را به آن جهت میرساند چرا که آن دو تای دیگر را تابع این قرار داده اید، حال اگر بالعکس این کردیم و آنرا که بیشترین سهم تاثیر را دارد را برای نظم بقیه و تعیین تناسبات اصل قرار دهیم، معنای این میشود " برای " ، " برای برای " و " برای برای برای " یعنی اول موضوع را جهتی فرض کنیم و نه زمانی .....

والسلام علیکم و رحمہ ال... و برکاته

## جلسه شانزدهم - ۱۳۶۹/۴/۱۰

فهرست:

- آیا انسان می تواند سرعت بدون شتاب نرخ شتاب ایجاد کند
- خصلت مقسم و اجزاء یکی نیست
- آیا جون معیار ارزش واحد است تقسیم بندی جهت سازها غلط است
- آیا سیر استدلالی برای تقسیمات جهت سازها و زمان سازها و مکانسازها یکی است
- بررسی دو احتمال در مورد تقسیم بندی جهت سازها
- دوئیت و ربط قانون عام تقسیم است
- تفاوت تقسیم به مقومات و خرد کردن موضوع
- زمان بدون مکان نیست
- آیا ارتباط بین جهت سازها همان ارتباط زمانسازهاست
- سه احتمال در مورد ربط جهت سازها



بسمه تعالی

جلسه: ۱۶

مدل: دوره سوم

تاریخ: ۱۳۶۹/۴/۱۰

برادر معلمی: اعوذ... جند سؤال در جلسات واحد مطرح شده که عرض می‌کنم

۱- چون فاعل ایجاد حرکت انسان است آیا او می‌تواند سرعت بدون شتاب یا شتاب بدون نرخ شتاب ایجاد کند یا غیر ممکن است این مطلب در ادامه بحث جلسه قبل بود که گفته شد در نهایت وقتی می‌گوییم چه چیزی است که این حرکت را به وجود می‌آورد این کار به انسان بر می‌گردد که انسان ایجاد کننده تغییر است و انسان موجودی مختار است آیا این اختیار در حدی است که بتواند سرعت بدون شتاب یا شتاب بدون نرخ شتاب به وجود بیاورد یا اینکه لازمه حرکت این است که سرعت - شتاب - نرخ شتاب به صورت جبری در کیفیت وجود داشته باشد که در پاسخ این سؤال گفته شد چون ثبوت مطلق در دنیای ممکنات وجود ندارد بنابراین سرعت - شتاب - نرخ شتاب آمیخته با کیفیات هستند و بشر نمی‌تواند اینها را از آن جدا کند.

۲ - آیا در تقسیمات باید ۳ جزء پیدا کرد که هر کدام به تنهایی قسمتی از مقسم را تعیین می‌کنند یا اینکه هر سه رویهم آن را می‌سازند؟ یعنی طبق بحث یقین در رابطه که خصلت کل و جزء باید با هم تفاوت داشته باشد، نمی‌توان یک امر را به ۳ قشمت تقسیم کرد که هر کدام از آن تقسیمات خودشان خصلت مقسم را داشته باشند و بعد بگوییم ۳ تقسیم را وقتی از بعد کمی (از همین بعد خاص) جمع کنیم همان خصلت کلمی شود که این با اصالت شیء سازگار است و در اصالت نیز باید موضوع شامل یا کل خصلتی و جدای از اجزاء داشته باشد هر چند با همدیگر اشتراکاتی هم دارند ولی مشترک مطلق هم نیست در پاسخ این سؤال هم گفته شده است همانگونه که در بحث زمانسازها دیدیم در بحث جهت سازها و مکانسازها هم باید همان مطلب را رعایت نماییم و این حرف درستی است. اگر در زمان سازها ۳ سرعت ساز را معرفی کرده بودیم که هر سه همان سرعت کیفیت را داشتند منتها کمتر و بیشتر بود که اگر ۳ تا را با هم جمع می‌کردیم (جمع

عددی) سرعت کیفیت را تشکیل می‌دادند و همان اختلافی را که بین زمانسازها هست نیز رعایت بشود که بگوییم درجه ایجاد حرکت یکی بیشتر یکی متوسط و یکی کمتر است. مثلاً یکی درجات حرکت صدگانی یکی ده گانی و یکی یک گانی که وقتی با هم جمع می‌شوند سرعت کیفیت را تشکیل می‌دهند که در پاسخ گفته شد در این صورت این فرض پیدا می‌شد که در حرکت اگر صدگان آن هم صفر باشد یا هر کدام صفر باشد حرکتی از آن دو تای دیگر به جا می‌ماند و حرکت موضوع برابر با حرکت اجزاء باقیمانده می‌شد که در بحثهای ما دیدیم که اینگونه نیست و آن تناسبی را که ما بین زمانسازها برقرار کردیم اینگونه نیست که این ۳ تا با هم جمع عددی بشوند بلکه حرکت موضوع یک وحدت ترکیبی و واحد است که ما تقسیم به ۳ امر کردیم که این ۳ امر در آن حرکت نقش دارند و حرکت و تغییراتشان هم مانند آن از جمیع جوانب نیست البته مشترکات دارند ولی دقیقاً مانند آن نیست پس در بحث جهت سازها هم یک چنین امری را ما باید پیدا کنیم اگر گفتیم ۳ جهت ساز هستند که هر کدامشان ۳ ارزش دارند و یکی هم ارزش کمتر و یکی بیشتر و یکی متوسط دارد بعد این ۳ عدد را جمع کرده و ارزش کیفیت را برابر آن قرار دادیم دوباره اشکال پیدا می‌شود بلکه باید یک نحوه تناسب خاصی بینشان باشد که یک وحدت ترکیبی را بدهد و موضوع شامل و کل خصلتش برابر این ترکیبی باشد.

۳ - آیا چون معیار ارزش واحد است تقسیم بندی جهت سازها غلط است یعنی ما در نهایت باید معیار ارزشی را به یک امر واحد بر گردانیم اگر ۳ جهت ساز قرار ددیم که ارزش کیفیت به آن ۳ امر برگردد تعدد معیار است و اشکال دارد. که در پاسخ این قسمت هم گفتیم اگر معیار بخواهد واحد باشد عیبی ندارد که این معیار واحد را در امورات مختلف ملاحظه کرد یعنی ۳ جهت ساز هستند که هر کدام با توجه به آن معیار یک کم خاصی را پیدا می‌کنند همانگونه که در بحث زمانسازها اگر سؤال می‌شد سرعت چیست، گفته می‌شود مسافت طی شده در واحد زمانی را سرعت می‌گوییم که این هم برای سرعت هم برای شتاب هم برای نرخ شتاب و هم برای تغییر موضوع از این معیار می‌شود استفاده کرد هر چند متناسب با موضع و جایگاه خودش مسافت معنای خاصی را پیدا می‌کند، یک وقت مسافت بین دو نقطه مکانی، یک وقت مسافت بین دو سرعت

و یک وقت هم بین دو شتاب مطرح می‌شود ولی آن معیار اولیه عوض نمی‌شود و آن اشکال وارد نیست بنابراین در بحث جهت سازها هم می‌شود ما یک معیار واحد داشته باشیم و بر اساس یک جهت واحد ارزش گذاری کنیم و یک معیار واحد قرار دهیم ولی این معیار را در ۳ کیفیت مختلف ملاحظه کنیم.

۴ - آیا سیر استدلالی برای تقسیمات جهت سازها و مکان سازها همان سیر استدلالی زمانسازها است یا از یک قانون دیگری استفاده می‌کنیم چون در بحث زمانسازها گفته شد هر موضوعی یک تغییراتی دارد که آن تغییرات به وسیله یک کیفیت ساخته می‌شود که اسم آن کیفیت تغییر ساز است و چون آن تغییر ساز نمی‌تواند ثابت بود و خودش نیز متغیر است گفته شده که یک کیفیت دیگر نیز تغییرات آن تغییر ساز اولی را می‌سازد که تغییر ساز شماره ۲ است و به همین ترتیب تغییر ساز شماره ۳ ساخته می‌شود که به نظر می‌رسد ما شاید در اول خود خصلت تغییر را به سرعت شتاب نرخ شتاب تقسیم کرده ایم بعد هم گفتیم ۳ امر لازم داریم که این ۳ خصلتی را که در تغییر ملاحظه می‌شود برای ما بسازند آیا در بحث جهت هم همین کار را می‌خواهیم انجام بدهیم یعنی بیاییم جهت را به ۳ امر تقسیم کنیم و چیزی مثل سرعت شتاب نرخ شتاب را در جهت هم ملاحظه کنیم و بگوییم ۳ امر را هم لازم داریم تا این ۳ مطلب را بسازند یا اینکه باید از فرمول دیگری استفاده کنیم به این معنا که هر وقت بخواهیم تقسیماتی انجام دهیم این تقسیمات باید بر اساس دوئیت و ربط باشد، دوئیت و ربط را اگر بخواهیم در بحث جهت سازها بیاوریم ۳ امری می‌شوند که ارزش را می‌سازند اختلافشان ارزشی است یعنی یکی ارزش کمتر و یکی ارزش بیشتر وی کی هم ربط ما بین این دو ارزش می‌شود و بعد چون این ارزشها کمتر و بیشتر هستند وقتی آنها را ملاحظه کنیم بگوییم برای ما صحیح این است که آن چیزی را که ارزشش بیشتر است رشد دهیم نه آن چیزی که ارزشش کمتر است. و چون در جدول ترکیب هستیم آن دو تای دیگر هم باید همراه این حرکت کنند چون اینها زمانساز نیستند بلکه جهت سازند تغییراتشان همراه همدیگر است بنابراین وقتی تغییرات یکی را پیدا کنیم تغییرات آن دو تا را باید به نحوه ای طراحی کنیم که این یکی را با همان خصلت خاص مورد نظر بتوانیم محقق کنیم بنابراین بین امری که جهت ساز نهایی یا جهت ساز شماره ۳ هست با جهت ساز شماره ۲ و ۱ رابطه «برای»

و «برای برای» و «برای برای» مطرح می‌شود که در اینجا طبعاً دو سیر مطرح می‌شد یکی اینکه بیاییم خود جهت را به ۳ عامل تقسیم کنیم و بعد ۳ کیفیت را پیدا کنیم که این ۳ ابعاد را بسازد و یکی هم اینکه از یک قانون دیگر مانند دوئیت و ربط استفاده کنیم که در این زمینه هم مقداری صحبت شد که ما تقسیماتی را برای زمانسازها انجام دادیم در آن از دوئیت و ربط استفاده شده است به خاطر اینکه در آن قسمت سوم که بحث تغییر نرخ شتاب بوده است می‌گفتیم در اینجا موضع تغییر موضوع است و در آنجا از لحاظ تقسیم متوقف می‌شدیم که همین بیانگر استفاده از قانون تقسیم به ۳ است و دوئیت و ربط ملاحظه شده است ولی در بحث زمانسازها یک قانونی را به کار گرفته ایم که الان لزومی ندارد عین همان را تکرار کنیم بلکه می‌خواهیم این قانون را عیناً در مورد ردیفهای دیگر جدول به کار بگیریم البته با حفظ خصوصیت شخصیه ای که آن ردیف داراست مشترکات آنها این است که در جدول ترکیب واقع شده اند پس باید اجزایش با همدیگر حضور داشته باشند چون ردیفشان ردیف زمانسازی نیست لذا اختلاف تغییرات هم نباید داشته باشند و بعد در تقسیم هم باید اختلاف داشته باشند و اختلافشان هم باید از لحاظ ارزشی باشد و دوئیت و ربط در آنجا باید بر اساس ارزش تعریف شود بنابراین از آن بحث زمانسازها ما یک قانون استخراج می‌کنیم که آن قانون با قید خصوصیت شخصیه ای که در هر ردیف دارا می‌باشد به کار گرفته و جدول ترکیبی مان را کامل می‌کنیم.

برادر امیری: همان طور که گفته شد آن بحثی را که در زمان مطرح کردیم به خصلتی خاص که زمان دارای آن است رسیدیم و آنجا گفتیم لازمه تغییر این است که سرعت و شتاب و نرخ شتابی داشته باشد اگر خصلت شخصیه زمان را از این قانون حذف کنیم و آن را به عنوان قانون کلی مطرح کنیم به این معناست که هر جا خواستیم برای یک از اوصاف مراتبی ذکر کنیم از زاویه خصلت خودش مرتبه ای دارد که آن مرتبه از همان سنخ مرتبه دیگری دارد و در مرتبه سوم هم همان مطلب را تکرار کرده و در مرتبه چهارم هم به خاطر مبنای ۳ متوقف شده و بگوییم از آن بالاتر دارد موضع دیگری می‌شود این یک قانون قانون کلی دیگری که می‌توان از آن استنباط کرد این است که گفته شود بحث ما در اینجا بحث تقسیم است می‌گوییم هر کدام



اینها را از زاویه ای که دارند تقسیم می‌کنیم یعنی ابتدائاً وضعیت را تقسیم می‌نماییم و از هر زاویه ای که بخواهیم وضعیت را تقسیم کنیم، تقسیم ما خصلت آن زاویه را به خود می‌گیرد بنابراین در زمان هم همین کار را کردیم، یعنی آن بحثی را که ما در زمان گفتیم سرعت شتاب نرخ شتاب به این معنا بوده است که زمان را از زاویه خصلت زمانی به ۳ خصلت زمانی تقسیم کردیم عین همین مطلب را وقتی از زاویه جهتی بخواهیم تقسیم کنیم یک دوئیت و ربطی است از حیث جهت سازی، همین طور در قسمت مکان، حالا یک احتمال این است این دو احتمال نزدیک به همدیگر باشند و بتوانیم آنها به صورت یک احتمال مطرح کنیم اگر حالت اول باشد خیلی راحت تر می‌شود رابطه بین اقسام بدست آمده را به صورت توانی مشخص کنیم یعنی عین همان رابطه سرعت و شتاب و نرخ شتاب در جهت سازها بیاید مشخص شود و بگوییم هر کیفیتی را در نظر بگیریم خالی از «برای» نیست، و در اینجا می‌توان عنوان کرد که این «برای» نیز «برای» دیگری دارد و همین طور «برای» دومی هم «برای» دیگری دارد اگر یک چنین چیزی را در جهتس ازها بتوانیم بگوییم قانون اول حاکم است ولی اگر این با مشکل روبرو بشود مجبوریم از قانون دوم استفاده کنیم و بگوییم لزوماً ما باید یک دوئیت و ربط از هر کدام اینها پیدا کنیم و در این صورت باید به قسمت زمان برگردیم که در آنجا هم همین کار را کردیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: ایا عدم بودن در دوئیت و ربط با مسئله زمان منافاتی دارد؟ اینکه گفته شود زمان ۳ وجه دارد یا خصلت تغییر تبدیل به ۳ تغییر می‌شود این با دوئیت و ربط اختلافی ندارد. ما می‌گوییم در اولین قدم همه را به دوئیت و ربط تقسیم می‌کنیم و در قدم دوم توضیحی بگوییم قانونی که زمان را اینگونه تعریف کرده «تغییر» «تغییر تغییر» و «تغییر تغییر تغییر» است یعنی یک قانون اصلی را نمی‌شود با چه چیز تقسیم کرد یعنی هر جا برسیم با یک قانون تقسیم کنیم آن قانون اصلی را مشرف بر کل آن بگیریم یعنی هر جا که باشد مقسم اصلی خود دوئیت و ربط است در دوئیت و ربط اولین تقسیماتی که می‌خورد اوصاف ۳ جدولمان است یعنی یک بار بگوییم جهت و مراحل و وضعیت و این را باید در خود قانون دوئیت و ربط مرح کنیم دوباره برگردیم در جدول وضعیت و بگوییم دوئیت و ربط در جدول وضعیت جهت

ساز و زمان ساز و مکان ساز است و دوباره هر کدام از اینها را بر اساس دوئیت و ربط تقسیم کنیم. که در زمانسازها تغییر و تغییر تغییر و تغییر تغییر و در جهت ساز و مکان ساز هم بر اساس دوئیت و ربط تقسیم شده متناظرش هم متناسب با موضوع یک قانون دارد عرض من این است که ریشه همه را به یک قانون بر می گردانیم.

برادر امیری: این فرمول علی القاعده باید از ابتدا با ریز کردن تفاوتی داشته باشد در تقسیم درست است که ما از حیث خاصی تقسیم می کنیم ولی ظاهر آن تقسیم این است که به نظر می رسد ما آنها را ریز کرده ایم و فی نفس این تقسیم باید یک قیدی داشته باشد که اقسامی که بدست می آید به اقسام ریز شده هر کدام فرق داشته باشد و این عام است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: درست است ولی نفس خود تقسیم اوصاف که ریز نکنیم خود این هم باید از دوئیت و ربط بیرو بیاید که در این صورت مانعی ندارد که بگوییم این معنای ریز کردن نمی دهد چون قانون اولیه ای که تشریح اوصاف را آورده از دوئیت و ربط است، مثلاً اگر شما بگویید حتماً ملاحظه امر مکان بدون مسافت محال است یعنی تناسباتی بین اوصاف وجود دارد و به هر حال می گوئید این وصف غیر از آن وصف این و این بدین معنا است که فاصله ای را بین آن ملاحظه می کنید که اسم همان فاصله مسافت است مثلاً می گوئید یکی بالا و دیگری پایین قرار می گیرد یک حجمی و وزنی است و یک ربط و تناسبی بین آنها قائل می شوید عین همین را د باره حرکت آن و کیف حرکت به معنای جهتی ذکر می کنید که در حقیقت وضعیت را با همان ابزار اول که دوئیت و ربط باشد تقسیم کردید منتهی از جهت اوصافشان، یک وقت از جهت خرد کردن و یک وقت از جهت اوصافشان آن را مورد توجه قرار می دهید.

برادر امیری: وقتی موضوع را از حیث جهت ساز و یا حیث های دیگر تقسیم کنیم این حیث ریز شدن و یا تقسیم دیگر را شامل می شود، چون می پوشاند بنابراین آن قانونی که به درد ما بخورد نیست درست است که ما از آن استفاده می کنیم ولی ما چیز دیگری می خواهیم که اضافه بر این مطلب باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی بفرمایید که ما یک قیدی را می‌خواهیم که خود آن قید را هم باید به وسیله دوئیت و ربط پیدا کنیم یک طرف تقسیمات خرد شدن است و یک طرف تقسیمات هم خرد شدن نیست بلکه تقسیمات مثلاً هم عرض است که تقسیمات اوصافی موضوع است یعنی در نفس موضوع است یعنی در نفس موضوع بیاید نه خرد شدن موضوع، این خودش یک غیریتی دارد، یک دوئیت و ربطی می‌خواهد.

برادر امیری: در تقسیمات وصفی هم مشکل است این را بتوان گفت همین که بگوییم به صورت کلی دوئیت و ربط می‌خواهیم اگر این دوئیت و ربط را در حالت کلی آن نتوانیم قیدی بزنین که به هر سه قسمت سازگار باشد علی‌الاقاعده به یک قیمت خاص آن می‌رویم یعنی بلافاصله در زمان یا در جهت می‌رویم و می‌گوییم در اینجا هم ما رابطه توانی بین اوصاف را باید بتوانیم برقرار کنیم یعنی باز به صورت عام نتوانسته ایم مطرح کنیم و به هر کدام به صورت خاص برخورد کرده ایم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهم بگویم عام وقتی بخواهد تبدیل به خاص شود با همان قانون دوئیت و ربط باید بشود. یعنی باید قانون دوئیت و ربط خصوصیت تحویل ما بدهد. شما می‌گوییم دو نحوه تقسیم داریم یک تقسیم خرد کردن و یک تقسیم کار دیگری کنیم باید دوئیت و ربط را در متن همین مطلب تمام کنیم بگویید مثلاً دو نحوه تقسیم کردن داریم، یک نحوه اینگونه است و یک نحوه بگونه دیگری، و در موضوع هم این اثر را دارد و معنای دوئیت و ربط را در همین جا هم ذکر کنیم آن وقت اگر معنای دوئیت و ربط را گفتید می‌توانید در این بخش هم بر اساس دوئیت و ربط کار کنید.

برادر امیری: هر کاری را که ما انجام دهیم قطعاً مبتنی بر دوئیت و ربط است به همین دلیل وقتی بخواهیم تقسیم کنیم علی‌رغم عام بودن آن و کارایی داشتن آن این آن قانونی که ما می‌خواهیم نیست همان قید است که قانون حاکم بر سه چیزی که می‌خواهیم هست، آن قید را باید به صورت عام بتوانیم عنوان کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در زمان شما مفهوم تغییر و ادراکتان از تغییر را تقسیم کرده اید بعد هم تغییر ساز ۱ و ۲ و ۳ را مطرح کرده اید حالا باید خود جهت یا خود مکان را هم بتوانید تقسیم کنید.

برادر امیری: آیا تقسیم جهت زمان و مکان غیر از تقسیم ریز کردن است؟ این غیریت به کجا بر می‌گردد؟ آن چیزی که این غیریت را برای ما مشخص می‌کند و ویژگیهای تقسیمی که خرد کردنی نیست را به ما می‌گوید چیست؟ آن ویژگیها چیست تا ما بصورت عام آنها را در هر سه قسمت بتوانیم پیدا کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: گاهی می‌گویید مقوم اصل موضوع مورد صحبت ماست مثلاً شتاب نرخ شتاب و سرعت را مقوم تغییر می‌دانیم و گاهی هم می‌گوییم، کاری به مقومات موضوع نداریم بلکه انواع تغییری را که دارید توضیح می‌دهید، روی یک شدت و ضعفی می‌آید حرکتها را در چیزهای مختلف تقسیم می‌کنید این معنای ریز کردن است وقتی سخن از انواع یک چیز به میان می‌آید یک مجموعه ممکن است دارای هزاران نوع حرکت یا مکان یا زمان باشد البته به لحاظ خرده‌هایش، یعنی چه؟ یعنی می‌شود موضوع را تبدیل کرد، یعنی امروز جامعه مورد بررسی است فردا انسان را مورد بررسی قرار دهیم چند روز دیگر حیوان، چند روز دیگر گیاه و بعد از آن اجسام، .... به لحاظ عوض شدن موضوع شما می‌توانید خرد کنید ولی گاهی، می‌گویید من به لحاظ عوض شدن موضوع نمی‌خواهم خرد کنم بلکه می‌خواهم خود موضوع حرکت را شناسایی کنم نه انواع حرکت را، می‌گویم حرکت در هر جا در هر نوعی که پیدا شود نمی‌تواند از این ۳ خصلت حرکتی سرعت - شتاب - نرخ شتاب جدا باشد هر گاه شما سراغ انواع حرکت بروید مجبورید موضوع را عوض کنید، هر گاه سراغ تبیین مقومات خود موضوع حرکت بروید که طبعاً نسبت به تمام موضوعات هم شمولیت دارد - بنظر می‌رسد مطلب مورد نظر شما شاید این مطلب باشد. پس بنابراین مقومات موضوع هر گاه نباشد، حرکت نیست این نه به عنوان اجزایی است که آنها هر کدامشان جداگانه حرکت داشته باشند. در موضوع جامعه می‌گویید موضوع را به انسان عوض کردم در انسانشناسی در روانشناسی آدمم می‌گویم بسیار خوب همه خصوصیات را که می‌گویید جزء مقومات جامعه است باید در انسان هم باشد ولی قوام حرکت و تغییر را شما بر سرعت و شتاب و نرخ شتاب قرار می‌دهید هر موضوعی که می‌خواهد باشد از جمله جامعه، یعنی قانون زمان را که می‌گویید عام است چه بخواهید کائنات را اندازه گیری کنید چه جامعه، چه انسان همه سرعت - شتاب - نرخ شتاب است، این قانون، قانون زمانی است، ولی معنای خرد کردن این است که از

نوعی به نوع دیگر قدم می‌گذارید، از موضوعی به موضوع جدیدی قدم می‌گذاریم ولی معنای مقوم ذات موضوع این است که از موضوعی به موضوع دیگر نمی‌رویم بلکه داخل خود این مطلب اموری را ذکر می‌کنیم که منتجه آنها برابر خود نفس موضوع است نه منتجه شان موضوع آخری باشد بلکه منتجه آنها زمان است.

برادر امیری: همانط ور که فرمودید بنا بر قاعده اگر مقوم را مطرح کنیم باید فرمول و کیفیت به دست آوردن مقوم موضوع را به صورت عام بتوانیم مطرح کنیم، یعنی یک تعریفی برای مقوم باید ابتدائاً بدهیم.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مقوم آن است که در ترکیبش (چه جهت سازی، زمان سازی، مکان سازی) اصل موضوع را تحویل بدهد، اصل موضوع یک صفت است مثلاً صفت تغییر است باید بگوییم اصل تغییر از چه چیز پدید می‌آید.

برادر امیری: در اینجا دو مطلب است اولاً باید خصوصیات غیر از خارج کند، وقتی در بحث زمان می‌آییم و برای زمان بخواهیم مقوم مطرح کنیم مکان را نباید مقوم زمان بدانیم یعنی مقومی از حیث زمانی لازم داریم. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مقومی را که از حیث زمان می‌گوییم نسبت به نفس زمان است و در مکان هم که می‌آییم مقوم مکانی را نسبت به نفس مکان مورد لحاظ قرار می‌دهیم یعنی مثلاً اگر مکان را به مسافت تعریف کردیم باید مقوم مسافت ذکر کنیم ممکن است مثلاً گفته شود سه مسافت متداخل در یکدیگر ذکر کنیم تا یک تغییری حاصل شود بعد باید مقوم نفس مسافت را ذکر کنیم تا بتوانیم سه مسافت را تعریف دهیم.

برادر امیری: مقومات دیگر را به چه دلیل خراج می‌کنیم، اگر کسی بگوید مقومات جهت زمان وم کان است، این را چگونه خراج می‌کنیم تا به درون خودش بیاییم و در آنجا مقوم پیدا کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: باید توجه داشت که مقوم نسبت به موضوعمان سه چیز است جهت، زمان، مکان نه اینکه مقوم در مفهوم جهت بتواند زمان و مکان قرار بگیرد مقوم در موضوع مثلاً جامعه یا انسان یا هر چیز که باشد چه کوچک چه بزرگ، سه چیز است جهتی، زمانی و مکانی است این غیر از این است که خود ادرکمان از زمان مقوم می‌خواهد.

س: اختلاف این دو مقوم چیست؟

ج: شما اختلاف موضوعی این دو را می‌خواهید نه موضوع کلی شامل شما همین که می‌گویید زمان یک موضوع است مکان هم یک موضوع و جهت هم یک موضوع است صحیح است کسی بگوید اینها یک ما به اختلاف و یک ما به الاشتراک دارند قوام ما به الاختلافشان به چیست؟ شما می‌گویید قوامش به خودش و غیرش است، می‌گوییم بسیار خوب غیرش را قبول دارم که هست و لکن به خودش که می‌گویید خودش چیست؟ این ریز کردن مطلب را علاج نمی‌کند، این مطلب را عنایت کنید اینکه زمان چیست معنا ندارد که شما موضوعتان را از جامعه به انسان عوض کنید، می‌گوید سؤال من این نبود که جامعه باشد یا انسان یا جماد یا حیوان...

برادر امیری: یعنی در حقیقت اجزایی می‌خواهیم که ماهیت زمان را برای ما مشخص کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که در ترکیب منتهی شان خود زمان باشد نه چیز خاص دیگر.

برادر امیری: آن موقعی هم که ریز می‌کنیم همین نتیجه را می‌توانیم بگیریم...

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بلی ولی با یک فرق که وقتی شما ریز می‌کنید موضوع را عوض می‌کنید در اینجا موضوع وصف را ملاحظه می‌کنید فرق است بین اینکه می‌گویید موضوع وصف را خرد کنید تا ترکیبات ذی وصف را بیابید...

برادر امیری: علیرغم صحت این مطلب باز سؤال اصلی مان می‌ماند که فرمول و کیفیت عامی که می‌خواهیم بدست بیاوریم باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس قدم اول این است که ما موضوع را نمی‌خواهیم خرد کنیم که جامعه به چیز دیگری عوض شد و بلکه می‌خواهیم وصفی را به عنوان وصف جهت یا وصف زمان یا وصف مکان را پیدا کنیم که اینها را هم از هم بریده ندانسته هم متقوم به هم می‌دانیم و هم در خود اینها به چیزی قائلیم، آن چیزی که ما به الاختلافشان هست موضوع کلامان است در اینجا می‌خواهیم ببینیم زمان بسیط نیست کما اینکه ماهیت مکان و جهت بسیط نیست در حقیقت ماهیات مرکبه ای هستند که می‌خواهیم

ببینیم از چه چیزهایی ترکیب می‌شوند تا خصلت خاصی را بدهد که هر گاه این خصلت خاص با دو خصلت دیگر جمع بشوند معنای جهتی یا زمانی یا مکانی را تحویل بدهند، پس بنابراین یا یک قانون تا اول کار داده شد که بین خرد شدن و مقوم پیدا کردن فرق گذاشته شد حالا قانون دوم این است که آیا ما به الاشتراکی و ما به الاختلافی را که در زمان می‌خواهیم چه نحوه بایدب اشد (از موضوع اشتراک) خصوصیت داشتن یعنی چه؟ خصوصیت داشتن آیا می‌تواند معنای مقوم را به گونه ای مطرح کند که ارتباط به همدیگر نداشته باشند و موضوع مستقل تحویل ما بدهند؟ که در حقیقت اینگونه نیست حالا دقیقاً هر کدام از این سه قاعده چه «تغییر» و چه «تغییر در تغییر» و چه «تغییر در تغییر در تغییر» را پیدا کنیم چه «برای» و «برای برای» و «برای برای برای» را پیدا کنیم چه «مسافت» و «مسافت در مسافت» و «مسافت در مسافت در مسافت» را پیدا کنیم هر کدام که پیدا شود بقیه باید طبق همین قاعده و قانون به آنها برخورد شود.

برادر امیری: یا به صورت کلی چیزی بگوییم که این سه تا سه مصداق آن باشند مثلاً تقسیم وضعیت از هر حیثی شامل این است که اول به «الف» «ب» و «ج» تقسیم شود بین الف، ب، ج ارتباط منطقی پیدا کنیم که وقتی قید خصوصیت زمان مکان و جهت پیدا می‌کند آن سه تا برای برای یا تغییر تغییر یا مسافت در مسافت را به ما بدهد اگر این کار را کنیم مزیتی که دارد این است که ما یک قانون عام پیدا کردیم یک راه هم این است که شما می‌فرمایید که در مورد یکی از اینها به صورت مصداقی حل کنیم بعد سعی کنیم از آن مصداق از طریق قانون عام به آن دو تای دیگر برویم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: که مثلاً ذکر کنیم خود این ۳ حکم مسافت و کیفیت در مسافت و امتداد در مسافت خودش سه قانون اصلی است که جدول ما را تقسیم می‌کند.

س: آیا این غیر از تقسیمات مکانساز است؟

ج: به نظر من همان تقسیمات باید بیاید یعنی دوئیت و ربط چگونه وضعیت را تقسیم می‌کرد خود زمان به عنوان یک وصف که ملاحظه می‌شود نمی‌تواند خارج از تقسیمات موضوع باشد یعنی همان گونه که گفتیم موضوع دارای ۳ تقسیم است که جهتی زمانی و مکانی است خود موضوع وصفها را هم که می‌گیریم همین

طور است وصف زمان را هم که می‌گیریم چگونه در عوض کردن موضوع می‌گفتید عین همین قاعده را به کار ببریم در پیدا کردن مقدمات هر یک از موضوعات هم ولو به عنوان وصف باشد باید عین همان قاعده را بکار ببرید، مثلاً در جهت سازها باید یک امر مسافتی را برای آن جهت ساز ذکر کنیم یعنی سه خصلت را برای آن باید ذکر کنیم که آن سه خصلتی را که در موضوع بالاتر که جامعه هست ملاحظه می‌کنیم نمی‌تواند عین این سه خصلت در نفس جهت نباشد، این سه تا روی هم منتهج شان مووضعمان یا همان جامعه است، عین همین را هم نسبت به خود جهت باید بگویید به معنای خرد کردن هم نیست، وصف است اگر شیء بود آن وقت خرد می‌شد پس در جهت سازها هم اول وصف را معین می‌کنید بعد سراغ سازنده های آن اوصاف می‌رید، حال ارتباط اینها چگونه است جهت اصلاً توأم است با حرکت و مکان یعنی جهت بدون آن دو تا نمی‌شود آن دو تا را باید در خود جهت نشان دهید، از حیث جهت سازی باید سه خصلت را داشته باشند.

برادر امیری: پس و جه اختلافشان همان کمتر و بیشتری است که فرمودند (ج: بله) علی الاقعدہ این مطلب باید در بحث زمان هم قابل تکرار باشد ولی این با بحث قبلی شاید جور نباشد.

ج: تغییر و تغییر در تغییر و تغییر در تغییر چه چیزی را در تغییر اثبات می‌کند؟

س: درست که سه خصلتی را به ما می‌دهد که اینها زمان را می‌سازند.

ج: آیا تغییر اول که مسافت است معنای مکانی نسبت به خود زمان را ندارد؟ یعنی حرکت یا امتداد در مسافت معنای مکانی نمی‌دهد؟ یا حرکت در حرکت معنای زمانی ندارد یا حرکت در حرکت در حرکت به معنای کیفیت حرکت که معنای جهتی است نمی‌دهد؟ تغییر نرخ شتاب را معنای کیفیت تغییر می‌نمودیم که تا وقتی باقی بود موضوع باقی بود تغییر دومش تغییرات درون موضوع سابق است که معنای زمانی می‌دهد و تغییر اولیش تغییر در مسافت و امتداد در مسافت است که از معنای مکانی می‌دهد، در عین حال که مکان نیست و آن سه تا سه تغییر است ولی سه مناسبت و سه تناظر دارند.



س: آنجا که در زمان می‌آمدیم یک رابطه رفت و برگشت بین خود اوصاف و ذی وصف‌ها داشتیم می‌گفتیم ما سرعت داریم سرعت به عنوان یک وصف دارای ذی وصف است در عاملش می‌آوریم چون عاملش شیئیت داشت می‌گفتیم خودش هم دارای تغییر است، که از این راه یک وصف دیگر برای تغییر پیدا می‌کردیم آن را باز برایش یک عامل پیدا می‌کردیم...

ج: خودش را به صورت یک کیف هم می‌شد ملاحظه کرد.

س: ولی به صورت سه وصف مستقل بگوییم رفت و برگشت چگونه می‌شد یا اگر این رفت و برگشت را نداشته باشیم چگونه می‌توانیم سه وصف برای جهت بگوییم؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من این است که در ابتدا از خود حرکت آغاز کنیم مفروضات قبل را اصل قرار دهیم بعد قانون کلی برایش درست کنیم، مفروضات اولیه ما این بود که تغییر دارای تغییر است تغییر تغییرات هم باز دارای تغییرات آیا این سه تغییری را که می‌خواهیم بدون مسافت ممکن است؟ پس بگویید ترکیب و ترکیب ترکیب و ترکیب ترکیب ترکیب، مسافت می‌خواهید آیا مگر مسافت یک موضوع ترکیبی نیست؟ فاصله مگر معنای ترکیبی نیست؟ بعد می‌گویید هر فاصله ای یک گونه ای است و سه گونه مسافت یعنی سه گونه کیفیت معنای جهتی معنای کیفیتی می‌دهد، جهت به معنای کیفیت، مکان به معنای مسافت، زمان به معنای امتداد، امتداد در مسافت، امتداد در کیفیت.

برادر امیری: اگر ما سه نوع حرکت و سه نوع جهت و سه نوع مسافت را مطرح کردیم اگر سرعت گفتیم مسافت سرعت برابر با مکانسازی است و جهت ساز یک هم جهت سرعت می‌شود که این مطلب با بحث جور نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما یک بار از دریچه اوصاف تنها اینها را ملاحظه کنید بعد بگویید هر کدام از اینها خصلتی است که پایش باید به یک ذی خصلتی بند باشد بعد مجموع کلی شان که جامعه باشد اینها باید پایشان به یک چیزی بند باشد.

برادر امیری: هر جا مصداقی از تغییر به نام سرعت و شتاب و نرخ شتاب پیدا کردیم لزوماً مکانی و جهتی یا مسافتی و جهتی را دارا هست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: و در موضوع بزرگتر جهت سازی و زمان سازی و مکان سازی است و لکن به موضوع بزرگتر که نگاه می‌کنیم آیا می‌توانیم بگوییم حرکتش دارای مسافت نیست، آیا می‌توانیم بگوییم مسافت ساز ندارد؟ (ج: نه) آیا می‌توانیم کیفیت یا کیفیت ساز ندارد؟ (ج: نه) معنای جهت را به کیفیت در اول بپذیریم وقتی می‌گویید در این جهت است یعنی مفسر کیفیات درونی این در این جهت بودن است، جهت کیفیت حرکت به طرف مقصد است این باید تمام باشد، به عبارت دیگر وقتی می‌گویید به این جهت مناسبت دارد یعنی متکیف به کیف این جهت است این حرکت مناسبت دارد، تناسب جز معنای کیفیت چه چیزی ممکن است باشد، مناسبت نحوه کیفیتی است که منسوب به این راه است حال کیف حرکتی یا کیف مسافتی یا نفس خود کیفیت باشد که کیفیت به ربط بین مبدأ و مقصد تعریف بشود اگر مطلب را کیفیت گرفتیم آن وقت صحیح است کیفیت را موضوع کلام قرار بدهیم (در تفکیک) بگوییم کیفیت باخصوصیاتی که در ترکیب و تغییر می‌گویید مناسبت دارد، کیفیت ساز هم لازم داریم.

برادر امیری: یعنی اثبات جهت ساز و جهت همان طور مثل زمانساز و اوصاف زمانی و مکان ساز و اوصاف مکانی باید باشد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس صحیح است بفرمایید تقسیماتی را که در زمان ذکر کردیم عاری از مسافت و کیفیت نیست اینکه عاری نیست یعنی آنها هم متکیف به این سه تقسیم هستند، این از راه زمان سراغ جهت و مکان رفتیم.

س: فقط اثبات کردیم اینها مستقل از همدیگر نیستند.

ج: اینکه مستقل نیستند یعنی باید تناسبانشان هم حفظ شود، یعنی همان گونه که حرکت در حرکت در حرکت داریم باید کیفیت در کیفیت در کیفیت را هم دارا باشیم هیچ حرکتی را نمی‌توانید ذکر کنید عاری از جهت یعنی کیف باشد عاری از مسافت هم محال است باشد.

برادر امیری: گاهی بصورت کلی گفته می‌شود، یعنی هر گاه ما اوصاف زمانی داشتیم اینها نمی‌توانند اوصاف جهتی یا مکانی باشند این یک بحث است یک وقت آن را خاص می‌کنیم می‌گوییم همانطور که ما یک وصف خاصی را در زمان داریم یک وصف خاص متناسب با همان را در مکان داریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: عرض من این است که تقسیمات زمانی نمی‌تواند از تقسیمات کیفی جدا باشد اگر یکی را ثابت کردید در دو تای دیگر عکس آن افتاده است اگر در اینجا سرعت و شتاب و نرخ شتاب داشتید ۳ فاصله در مقابلش در مکانسازها افتاده است سه کیفیت هم در مقابلش در جهت سازها افتاده است و این را نمی‌شود کاری کرد کما اینکه اگر بر عکس آن می‌آمدید در جهت سه چیز را ثابت می‌کردید باید در دو تای دیگر حتماً باشد.

برادر امیری: استنباط من از فرمایش شما آیا درست است؟ آیا می‌توانیم نتیجه بگیریم که وقتی که سرعت شتاب نرخ شتاب داریم لزوماً باید سه عامل که جهت ساز و مکانساز هم داشته باشیم این یک قسمت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تناسبشان هم باید یک گونه باشند، اگر یک گونه را پیدا کردیم آن دو تای دیگر هم عین همان گونه را باید داشته باشند اگر گفتید سرعت ساز دارید و معنایی برای سرعت کردید و گفتید سرعت بدون مسافت نمی‌شود آن وقت عیناً وقتی گفتید شتاب داریم آن هم باید یک مسافت دیگری غیر از مسافت اولی را داشته باشد پس ترکیب ساز دو را هم باید داشته باشید کیفیت هم باید داشته باشد و معنایش این است که جهت ساز ۲ را هم باید داشته باشید.

برادر امیری: لازمه اینکه ما متناسب با اینها داشته باشیم این است که متناظر با سرعت ساز یک مکانساز و متناظر با آن دو یک جهت ساز می‌خواهیم و این بدین معنا است که وقتی زمان ساز یک را گفتیم مربوط به جهت ساز و مکانساز یک شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در مجموعه که هستید که می‌گویید موضوع زمانستان حاصل نمی‌شود مگر به این سه تا، اینها جداگانه به او تماس نمی‌گیرند بلکه در هم ضرب می‌شوند چون شما از آن طرف می‌فرمایید این سه روی هم مقوم زمان هستند.

برادر امیری: اگر اینگونه باشد دقیقاً رابطه تناظر را تمام نمی‌کند می‌توان فقط سه نیت را تمام کرد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: می‌خواهم بگویم باید حتماً متناظر باشند تا در ترکیب کل آنها یک موضوع را تحویل بدهد مگر کل آنها یک موضوع را تحویل نمی‌دهد؟ ما از آن طرف فرض می‌کنیم می‌گوییم هر گاه تغییر باشد ولی با مکانساز اختلاف در مسافت داشته باشد می‌گوییم یعنی چه؟ مسافت که امر زمانی نبود؟ می‌گوییم امتداد در مسافت بود و لکن نمی‌شود مسافتش امتدادش بیشتر باشد ولی زمانش امتدادش کمتر باشد. اگر مسافت را بدون حرکت بدانیم، قطعاً سیر و امتداد پیدا نمی‌شود.

برادر امیری: وقتی می‌گوییم مسافت، گاهی منظور مسافتی است که نسبت به آن سرعت، شتاب و نرخ شتاب تعریف می‌شوند و گاهی است که منظور ترکیبات مکانی است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تمام صحبت در همین است که زمان بدون مکان و بریده از آن نیست، یعنی در مفهوم زمان تقوم آن به مکان اخذ می‌شود و نه اینکه این تقوم را به آن تزریق کنیم، یعنی گاهی است که موضوع زمانی را بریده از مکان بحث می‌کنیم و سپس می‌گوییم اینها هیچ گاه بدون همدیگر نیستند، یعنی یک موضوع تجریدی و بریده را اول تمام می‌کنیم و بعد تألیف می‌نماییم و آن را کنار مکان می‌گذاریم، مثل اینکه وحدتی را علیحده فرض کنیم، کثرتی را هم علیحده فرض کنیم (و آنها را به عنوان دو مفهومی که مستقل بوده و دوئیت هم دارند و بگونه‌ای هستند که به نفی وحدت کثرت شناخته می‌شود و دو مفهوم انتزاعی درست می‌شود و سپس این دو مفهوم را با همدیگر ترکیب کرده) و بگوییم وحدت آن عین کثرتش و کثرتش عین وحدت است، اما گاهی است که می‌گوییم در حاق مفهوم زمان، مبتلای به مکان هستیم و نمی‌توانیم آنها (در هیچ مرحله‌ای از آن، نه در سرعت، نه در شتاب و نه در نرخ شتاب) حذف کرده و نادیده بگیریم چرا که امتدادی است در مسافت، حال آیا امر مسافت چیست؟ برای مسافت دیگر تعریف زمانی نمی‌دهیم بلکه تعریف مکانی می‌دهیم، هر چند که تبدیل امری است که امتداد تدریجی است ولی این تدریج را در حقیقتش متقوم و ترکیب به خود امر مکانی می‌کنیم کما اینکه بالعکس آن (یعنی اینکه مسافت هم هرگز نمی‌تواند قوام داشته باشد مگر به حرکت، یعنی تأثیر و تأثر) صادق است.

برادر امیری: پس خلاصه بحث این است که باید در هر یک از زمان، مکان و جهت، در پی دست یابی به مقومات ذات آنها باشیم و بر همین اساس وقتی زمان را بررسی کردیم به سه وصف زمانی سرعت، شتاب و نرخ شتاب رسیدیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این سرعت، شتاب و نرخ شتاب امر زمانی است و تعریف زمان را نتیجه می‌دهند ولی خود این تعریف زمانی در کنهش که جلو برویم، امتدادی است تدریجی و امتداد تدریجی یعنی امتداد در فاصله و فاصله یعنی مسافت و معرفی امر مکانی. کما اینکه مکان را هم که بخواهیم معرفی کنیم بعدش به امر حرکت معرفی می‌نماییم و سپس می‌گوییم اینها از هم جدا نیستند، در عین حال کیفیت هم دارد یعنی امر جهتی نیز دارد.

برادر امیری: به این ترتیب به واسطه طرح سه وصف فوق در زمان، می‌گویید باید متناظر با آن در مکان و جهت هم اوصافی باشد ولی صحبت در این است که این تناظر به چه معناست؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به نظر می‌رسد که از دو راه می‌توان به این اوصاف رسید، یک راه این است که مصداقی از آن را بررسی کنیم (مثل زمان) و سپس از آن قاعده ای کلی استخراج کنیم و فرضاً بگوییم قاعده «تغییر، تغییر تغییر و تغییر تغییر تغییر» در زمان، اثبات گر «کیفیت، کیفیت کیفیت و کیفیت کیفیت کیفیت» یا «برای، برای برای و برای برای برای در جهت و «مسافت، مسافت مسافت و مسافت مسافت مسافت» در مکان نسبت به موضوع اصلی می‌باشد. راه دوم این است که به صورت کلی به نحوه ای معنی جهت، زمان و مکان را در موضوعات وصفی اینها و به قید وصفشان، منعکس کنیم یعنی باید بگوییم خود تغییر سه خصلت دارد، یکی از قبیل مسافت است، یکی از قبیل کیفیت است یعنی وقتی می‌گویید شتاب که عوض می‌شود موضوع عوض می‌شود معنایش معنی «کیفیت» است و نیز وقتی گفته می‌شود موضوع در مسافت سیر کرد، معنایش معنی مکانی است و آن چیزی هم که بین این دو است، امر زمانی است.

برادر امیری: در هر حال به نظر می‌رسد که مطلب فوق به نحوی کلیت دارد و سؤال اصلی هنوز مشخص نشده است که آیا از این امر چگونه می‌توانیم استفاده کنیم فرضاً رابطه بین جهت سازها را به صورت توانی تمام کنیم؟ یعنی تناظر و ضرورت آن بصورت کلی مطلب درستی است اما اینکه از آن به عنوان یک قانون استفاده کنیم و فرضاً با دست یابی به سه وصف زمانی، سراغ سه وصف جهتی بیاییم و سه «برای» یا رابطه توانی را از این تناظر نتیجه بگیریم هنوز کیفیت آن معلوم نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی می‌گوییم حرکت سه امتداد دارد آیا سه کیف هم دارد؟ اگر سه کیفیت هم دارد؟ نسبت این کیفیتها نیز (با توجه به اینکه شتاب، نرخ شتاب و سرعت علیحده واقع نمی‌شوند بلکه هر سه با هم هستند) به گونه ای است که با هم هستند که یک کیفیت از آنها اصلی است و در عوض شدن کیفیت آن می‌گویید موضوع عوض شده است، یعنی این مرحله عوض شده است. حال همان گونه که برای سرعت، شتاب و نرخ شتاب خصلت ذکر می‌کردید آیا عین همین خصلتها را از جهت کیفیت (یعنی از جهت جهتی) نسبت به هم نمی‌توان بیان کرد؟ یعنی آیا می‌توان چنین گفت که کیفیت اول موضوع است برای کیفیت دوم (در عین همزمانی ای که دارند) ولی از جهت کیفیت برای آن موضوع است و متقوم به آن است، کیفیت دوم نیز نسبت به کیفیت سوم چنین است.

برادر امیری: تنها در صورتی می‌توانیم چنین بگوییم که تناسب اینها را به هم به صورت یک به یک یا متناظر بیان کنیم، یعنی این طور بگوییم که جهت سه متناسب با نرخ شتاب و مکان ساز سه می‌باشد و همین طور جهت ساز ۲ و ۱ نیز به ترتیب با شتاب و سرعت و مکان ساز ۲ و ۱ متناسب می‌باشد و این مطلبی است که با اشکال مواجه می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جهت ساز ۳ متناسب با نرخ شتاب هست ولی در ساختن جهت و موضوع کیفیت و نه اینکه جداگانه، یعنی گاهی است که می‌گویید این کیفیت مال این یکی است جدای از آن یکی، ولی آیا می‌توان در تغییر گفت که شتاب بریده از بقیه اش میب اشد؟

مسلم نه، پس این را هم که متناظر با آن بگیرید، معنی تناظر، معنی اصالت شیء نیست. بنابراین اگر معنای تناظر را معنای اصالت شیء بکنیم می‌توان گفت که در برابر هر یک از تغییرات یک کیفیتی در بالا داریم که بریده از دو کیفیت دیگر است اما اگر مفهوم آن چنین باشد که سه امر زمانی فقط یک تغییر را در موضوع تحویل دهد.

برادر امیری: مفهوم تناظر را بر اساس اصالت شیء تعریف نمی‌کنیم و بلکه بر مبنای اصالت رابطه ملاحظه می‌نماییم اما در عین حال چگونگی تمام شدن رابطه سه وصف جهتی با استفاده از آن مشخص نیست، یعنی همین که ما می‌گوییم چون قسمت سوم زمان یعنی نرخ شتاب را عوض کردیم متناسب با آن باید جهتی باشد، مطلبی است کلی و باید معلوم شود که سه رتبه بودن جهت و ربط آنها را چگونه تمام می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: منظور از سه رتبه بودن جهت، سه رتبه بودن کیفیت است چرا که حرکت در هیچ رتبه ای نمی‌تواند بدون کیف باشد، یعنی حرکت در مرحله سرعت، شتاب و نرخ شتاب نمی‌تواند بدون کیف باشد و حال کیفیت خصلتی است که خودش کیفیت ساز می‌خواهد، بنابراین به ازاء آن سه کیفیت، سه تا هم کیفیت ساز داریم، در این صورت اگر منظور از تناظر، تناظر تفکیک شده باشد که بگوییم «این سرعت مربوط به این جهت و این شتاب مربوط به این کیفیت و این نرخ شتاب مربوط به این کیفیت است» بدان معنی است که بر اساس اصالت شیء تناظر را تحلیل کرده ایم، اما اگر این طور بگوییم که «سه تا زمان یا سه تا تغییر بدون هم نمی‌توانند باشند چرا که هر یک موضوع دیگری هستند و متقوم به همدند مطلب فرق می‌کند.

برادر امیری: ولی به نظر می‌آید که در هر وصف زمانی مثل سرعت باید به نحوی حضور هر سه کیفیت یا وصف جهتی ملاحظه شود و نه اینکه صرفاً مربوط به یک وصف جهتی بشود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: حضورش از طریق کیفیت سازهاست، یعنی این اوصاف بدون ذی وصف نیستند لذا اگر اینکه هر وصفی ذی وصفی می‌خواهد یک قانون باشد، پس وصف کیفیت یا جهت هم ذی وصف می‌خواهد که اینک وصف مسافت و وصف حرکت هم ذی وصف می‌خواهد و نحوه ترکیب آنها هم به

گونه ای نیست که بریده بریده با هم ترکیب شوند بلکه این وصف به صورت مجموعه زمان را تحویل می‌دهد و اینها متقوم به هم زمان می‌شوند، کیفیتها هم متقوم به هم کیفیت می‌شوند و مسافتها هم متقوم به هم «ترکیب» می‌شوند.

برادر معلمی: نسبت به بحث تناظر دو مطلب است که باید به آن دقت کرد یکی این است که ما مثلاً در بحث زمان اگر آن را به سرعت، شتاب و نرخ شتاب تقسیم می‌کنیم یا عوامل آن را به صورت سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز عنوان می‌کنیم، در تقسیم دیگر که از حیث جهت سازی یا مکان سازی است، فرمولی که بکار می‌گیریم باید مشابه و متناظر با همین فرمول زمانی باشد منتهی بر اساس خصلت شخصیه ای که داراست اما دوم گاهی است که می‌گوییم چون سه امر تغییر ساز پیدا کردیم، هر تغییر سازی بدون جهت و بدون مکان نیست و تفاوت این دو حالت در این است که اگر از قانون دوم استفاده کنیم، هر چستی مربوط به یک زمان ساز و هر زمان سازی مربوط به یک مکان ساز می‌شود، فرضاً سرعت خودش دارای یک مکان است و یک جهت، یعنی ما علاوه بر سرعت، یک جهت سرعت و یک مکان سرعت داریم و در این صورت جهت سرعت دیگر جهت شتاب و جهت نرخ شتاب نیست و منجر به جدا شدن سه ستونی که در جدول است می‌شود هر چند که سر جای خودش هم بگوییم که همان طور که سرعت، شتاب و نرخ شتاب رابطه دارند، آن سه امر جهتی و مکانی هم با هم ربط پیدا می‌کنند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای پیدا شدن جهت اینها باید ربط پیدا کنند، یعنی جهت به احد اینها به تنهایی پیدا نمی‌شود و معنایش این است که جهت برای سرعت هم تقومش فقط اثبات می‌شود، یعنی تناسب و قوامش پیدا می‌شود و نه اینکه آن جهت می‌تواند بریده شده از دو تای دیگر و مخصوص این (این سرعت) باشد. اینکه متناظر با این آنجا هست، غیر از این است که بگوییم آن مال این است به صورتی که بتوان این را با جهت و مکانش علیحده کرد.

برادر معلمی: در حالت اخیر هم نمی‌توان آنها را علیحده فرض کرد چرا که هیچ یک جدای از دو تای دیگر نیست ولی در عین حال وقتی بحث از ترکیب و تقسیم بندی می‌شود می‌توان چنین تقسیم کرد که فرضاً



اخلاق، احکام و تکنولوژی اگر مد نظر باشند، تقسیمات اخلاق، اخلاق غضبیه، شهویه و واهمه است، تقسیمات احکام باید، نباید بی جهت (یا واجب، حرام، مباح) است و تقسیمات تکنولوژی، دستی، مکانیکی و برقی است، حال طبق آن احتمال می‌توان چنین گفت که اگر چه اصولاً صنایع برقی بدون اینهک همراه یک «باید و نیایدی» باشد ممکن نیست ولی در عین حال اینطور هم نیست که صنایع دستی در اخلاق ضرب شود چرا که هر کدام تقسیم بندی خاص خودشان را دارند و لذا لزوماً به معنی اصالت شیء نیست.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر در مفهوم تناظر و تناسب، هم تصرف بکنیم و بگوییم تناسب در اصالت شیء آن است که این یک چیز را مال این یکی بداند و دیگر کاری هم به این نداشته باشد که این به تنهایی قابل پیدا شدن نیست و معنای کیفیت مستقل هم ندارد.

برادر معلمی: همین طور می‌توان گفت، صنایع دستی بدون اینکه یک حکمی در کنارش باشد و بدون اینکه یک اخلاقی در کنارش باشد ممکن نیست ولی یک وقتی است که می‌گوییم اخلاق غضبیه متناسب با چیست و یک وقت است که می‌گوییم آن چیزی که تقسیم بندی برای اینها پیدا می‌کنیم باید در همه شان قابل ضرب باشد و اگر گفته شود علتش چیست می‌گوییم بخاطر اینکه زمان سازها بایداختلاف سرعت با همدیگر داشته باشند و جهت سازها و مکان سازها بایداختلاف داشته باشند، لذا وقتی از این سه جهت ساز می‌خواهیم به سه جهت ساز دیگر برویم، باید در هر کدام یک تغییر بدهیم چرا که متعادل با هم تغییر می‌کنند، حال وقتی می‌خواهیم در هر کدام یک تغییری بدهیم، آن قسمتی که از هر کدام تغییر می‌کند معلوم می‌شود یک وجه تناسبی یا شباهتی با همدیگر داشته اند که اگر یک چیز را در اخلاق عوض کردیم حتماً باید در احکام و تکنولوژی هم یک چیزی مشابه این را عوض کنیم. این شباهت و تناسبی که در اینجا وجود دارد، یک اسم دارد که به آن زمان ساز می‌گوییم، پس زمان ساز باید قابلیت ضرب در همه آنها را داشته باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا قابل ضرب بودن به معنای اینکه مقوم زمانی است و زمان بدون این سه روی هم پیدا نمی‌شود، وقتی در امر جهتی مان بخواهیم تناسب یا تناظر این را در آنجا ببینیم، به معنای این است که این را پاره کند و بگوید که مثلاً در امور جهت ساز لازم نیست که در همه اینها ضرب شود؟ برادر معلمی: این احتمال در مورد این مطلب ساکت است، اگر ما گفتیم سه زمان ساز بدون همدیگر نیستند، در آنجا می‌توانیم نتیجه بگیریم که سه جهت ساز هم بدون همدیگر نیستند ولی اگر به طور دیگری صحبت کردیم، دلیل بر آن نیست که تقسیم مربوط به زمان ساز مربوط به جهت ساز اول، عیناً در جهت ساز دوم و سوم هم ضرب شود و لذا مطلب فوق در این رابطه ابزار نظری نمی‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: اگر تناظر را به گونه ای معنا کردیم که معنایش این نباشد که امر جهت و زمان در هم ضرب نشوند بلکه بدان معنی باشد که جهت سازی پیدا نمی‌شود الا اینکه شبیه تناسبات زمان سازی را داشته باشد (س: شبیهش را که دارد) یعنی کیفیت ساز دارد، اگر جهت را به کیفیت معنا کردیم و گفتیم کیفیت سازی پیدا نمی‌شود مگر سه تا چیز شبیه آن چیزی که در زمان دارید بدست آورید، آن وقت می‌توان گفت که هر یک از این سه چیز تغییر می‌کند و تناسبات تغییرش در زمان ساز است، مثلاً اگر موضوع اصلی ما جامعه است، کیفیت جامعه به سه کیفیت ساز ساخته می‌شود. یعنی قبل از هر چیز باید مشخص شود که خود جهت یعنی چه؟ اول باید یک معنایی برای خود جهت و مکان به دست بدهیم و سپس بگوییم آن معنا قوامش به سه امر متناظر در زمان است و نه اینکه سه امر زمانی است، بنابراین در اولین قدم باید مشخص شود که «برای» یعنی چه؟ خود این مفهوم «برای»، «برای برای» و «برای برای برای» چه چیزی را می‌رساند؟ اگر «برای» معنای کیفیتی دارد می‌توانیم بگوییم مقوم این کیفیت سه تا کیفیت یا «برای» است. یعنی از همان سنخی که تعریف کردیم، دارای سه امر می‌باشد.

برادر معلمی: اگر ما سیر بحث را عوض نکنیم و همان سیر قبلی باشد، آنجا که بحث از جهت ساز زمان ساز و کان ساز بود می‌گفتیم هر کدام از اینها به تنهایی تمام کیفیت را می‌پوشانند و بنابراین اگر جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز را تقسیم کنیم، تقسیمات آنها باید در همدیگر ضرب شوند اما اگر سیر استدلالی جدیدی

مطرح است، اشکالی ندارد ولی باید مخالف آنچه که تا کنون تمام کرده ایم نباشد، یعنی چون ما زمان ساز را بحث کرده ایم، اگر گفتیم هر زمان سازی مکان سازی دارد و هر مکان سازی جهت سازی دارد، این مثل این می ماند که می گوییم جهت ساز، زمان ساز و مکان ساز یک دسته با هم هستند، هر چند که در جای خود اثبات شود که این مکان ساز بدون آن ممکن ساز قابلیت وقوع ندارد یا این جهت ساز بدون آن جهت ساز قابلیت وقوع ندارد در این صورت علی رغم اینکه این امر مطلب درستی باشد با سیر استدلالی قبلی ناسازگار است چرا که لازمه اش این است که بگوییم زمان ساز یک جهت ساز و مکان ساز یک زمان ساز، مخصوص خودش است و در دو تای دیگر ضرب نمی شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این مخصوص خودش بودن به شرطی است که معنای تناظر را اینگونه تفسیر کنید و صحبت در این است که قبل از اینکه بحث از تقسیمات جهتی بکنیم، مشخص شود که اینکه «یک جهتی و یک ارزشی دارد یعنی چه؟» یعنی نسبت به «ارزش» یا «برای» اول توصیف خاصی بدهیم و سپس سراغ مقومات آنها بیاییم و بعد از آن این طور بگوییم که تناظر اگر بر اساس اصالت شیء معنا شود بدان معنی است که هر کدام از اینها وصفی مال خودشان دارند ولی اگر بگوییم اینها در عین تناظر هر سه روی همدیگر یک امر را تمام می کنند که ضرب در کل می شود، چنین نیست.

برادر معلمی: اگر ما از این راه برویم که دیگر احتیاجی به این بحث نیست یعنی اگر ما گفتیم معنای جهت این است و بعد در جهت توانستیم سه امر را نشان دهیم و بگوییم هر جهتی مرکب از این سه امر است، مسلم به دنبال آن فوراً تمام می شود که این سه امر هر کدام یک عامل سازنده می خواهد و لذا به جهت ساز ۱ و ۲ و ۳ می رسیم و طبق همان بحثهای قبلی هم که کردیم در هم ضرب می شود، در این صورت دیگر احتیاجی نداریم که بگوییم متناظر زمان در جهت و مکان هم باید باشد، اینکه تأکید داریم که از این راه نیرویم بدان خاطر است که پیدا کردن سه امر جهتی مشکل است، حتی در زمان هم همین طور بحث نکردیم (ولو اینکه بعضی از دوستان تصورشان این است که اول چنین گفته ایم که حرکت مرکب از سرعت، شتاب و نرخ شتاب است و بعد نتیجه گرفته ایم که سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز احتیاج داریم و حال آنکه

سه زمان ساز را از این طریق اثبات نکردیم) بلکه اینطور گفتیم که طبق بحث تغییر، موضوع تغییر می‌کند، لذا یک عامل تغییر ساز می‌خواهد بعد آن عامل تغییر ساز هم (چون خودش کیفیت می‌شود) تغییر می‌کند و از آنجا که عاملی است که در امر دیگری ایجاد تغییر می‌کند، تغییر خودش برای عامل اول، این مطلب ایجاد کننده شتاب است. یعنی سرعت در سرعت یا تغییر در تغییر پیدا می‌شود و شتاب ساز می‌شود، نرخ شتاب هم عین همین پیدا می‌شود، ولی اگر نخواهیم از این راه برویم مشکل آن این است که باید بتوانیم بگوییم امر جهتی مرکب از سه چیز است و به صورت کلی هر ارزشی را مرکب از آن سه بدانیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: قدم اول این است که مشخص شود مفهوم ارزش چیست و قدم دوم این است که این ارزش مرکب از سه چیز است.

برادر معلمی: برای این منظور باید به سه کیفیت برسیم که سه عنوان برای آن قرار دهیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این عناوین هم باید بگونه ای کلی باشد که فرضاً اخلاق، احکام و تکنولوژی از مصادیق آن باشد، همین طور اگر سرعت، شتاب و نرخ شتاب را پیدا کردیم، از مصادیق آن اقتصاد، فرهنگ و سیاست است.

برادر معلمی: این شیوه را نه مادر بحث زمان انجام دادیم و نه در امر جهت می‌توانیم انجام دهیم، بلکه به نحوه دیگری در مورد زمان بحث کردیم که اگر همان را در مورد جهت بخواهیم بکار ببریم بدان معناست که بگوییم: هر موضوعی ارزشش به یک امری بر می‌گردد، یعنی در کیفیت یک عامل وجود دارد که آن عامل «برای» و ارزش کیفیت را نشان میدهد، یعنی نشان میدهد که این برای چه ساخته شده و برای چه جهتی است، و بنابراین در آن جهت یک جایگاه خاص پیدا می‌کند و به واسطه این جایگاه خاص ارزشش مشخص می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی، بنابراین مجموعه جهت دارای کیفیتی است که جایگاه خاص داشتن معنی قدر و منزلت نسبت به آن را می‌دهد، یعنی تا نگوییم تناسب و کیفیت، معنای جهت را نمی‌رساند و لذا موضوع تعریف ما کیفیت می‌شود.

برادر معلمی: هر کدامی از اینها هم کیفیت می‌شود چرا که در اینجا موضع ترکیبی است. یعنی در وضعیت زمان سازها سه کیفیت می‌شوند، یعنی سرعت، شتاب و نرخ شتاب به عنوان سه وصف در وضعیت مطرح نیستند بلکه به منزله سه کیفیت باید باشند لذا گفتیم سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز در وضعیت دارم و سرعت، شتاب و نرخ شتاب مال خود موضوع است و از امور جهتی هم که در ترکیب بیایند باید کیفیت باشند یعنی برای ساز ۱، برای ساز ۲ و برای ساز ۳ داشته باشیم و نه «برای» چرا که وضعیت یک امر ترکیبی است و نه یک امر جهتی، کیفیتی است آن امر جهتی را می‌سازد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به هر حال آیا به جای «برای ساز ۱، ۲ و ۳» به ترتیب می‌توانیم «کیفیت ساز ۱ و ۲ و ۳» را قرار دهیم؟

برادر معلمی: همه آنها کیفیت هستند، سرعت، شتاب و نرخ شتاب هم کیفیت است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا همین امر بدان معنا نیست که هر یک از اینها کیفیتی دارد که کیفش به جهت بر می‌گردد؟

برادر معلمی: به همین استدلالی، هر کدام از اینها یک کیفی دارد که کیفش به تغییر یا ترکیب بر می‌گردد و از این لحاظ هیچ فرقی با هم ندارند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا کیفیت تغییر و کیفیت مسافت به کیفیت تعریف می‌شود (یعنی تناسبات به نسبت تعریف می‌شود) یا بالعکس است؟

برادر معلمی: این هم سر جای خودش درست است، یعنی چون ما جهت ساز را بالاخره داده‌ایم، تغییر ساز و مکان ساز به تبع آن درست می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی، بهر حال آیا هیچ معنایی برای موضوع جهت نمی‌توانیم ارائه دهیم و وصف جهت را معلوم کنیم؟

برادر معلمی: مگر مفهوم جهت معلوم نیست؟ چه چیزی کم دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا کلمه «برای» را به چیز دیگری هم می‌توانیم توصیف کنیم یا اینکه فقط به خودش توصیف می‌کنیم؟

برادر معلمی: خود «برای» یک توصیفی دارد یعنی به چیز دیگری توصیف می‌شود. لذا اگر کسی بپرسد «برای» چیست؟ یا «جهت» چیست؟ بر اساس مباحث قبلی جواب این است که جهت امری است که در کیفیت وجود دارد و کیفیت در تغییراتش از آن خارج نمی‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همینکه می‌گوید: «امرئ است که...» بدان معنی است که برای را به «امرئ» تعریف می‌کنید. (س: هر کار دیگری هم بکنیم مجبوریم لذتی را بکار ببریم و بدن لغت امکان توصیف آن نیست) ولی آن امر را نسبت به موضوع تا مقصد حافظ می‌گیرید حال آیا آن حافظ که تمام سیکل را در بر می‌گیرد را می‌توان به کیفیت معنا کرد که بگوییم همه کیفیتها به آن معنا می‌شود و آن در کیفیتها اصل است به طوری که اگر گفته شود چرا اینگونه حرکت می‌کند جواب دهیم برای اینکه متناسب با این کیفیت باشد. یعنی تناسبها به یک نسبتی بر می‌گردد و برای معنای نسبتی دارد.

برادر معلمی: اینها درست است. یعنی اگر کسی سؤال کند که چرا اینگونه تغییر می‌دهیم می‌گوییم برای اینکه می‌خواهیم در این جهت باشیم. ولی در هر حال بین جهت، هدف، حرکت، ترکیب و مکان تفاوت قائل شدیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آیا خلاصه مطلب اینگونه نیست که «کیفیت نسبت» جهت را می‌دهد؟ برادر معلمی: هر «کیفیت نسبتی» متناسب با یک جهتی است ولی جهت چیزی است که در کیفیت که در همه مراتب کیفیت و در تغییرات کیفیت آن امر وجود دارد و این تأکید که در مراتب حرکت آن نیز افزایش و شدت پیدا می‌کند. البته این غیر بحث مراحل و ترکیب است. زیرا مراحل مرتبه ای از کیفیت هستند که کیفیت از آن عبور می‌کند و یا ترکیبات اموری هستند که اگر چه همیشه در کیفیت هستند ولی ثابت اند. حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی گفته می‌شود، جهت چیزی یا امری است، اشاره به یک امر مبهمی می‌کنید.

برادر معلمی: بعد از آن توضیح هم می‌دهیم، می‌گوییم جهت چیزی است که در کیفیت وجود دارد، در همه مراتب آن هست و شدت پیدا می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: آثارش را مطرح کرده اید ولی ذاتش را ذکر نکرده‌اید. ذات آن معنای نسبت حاکم بین مبدأ و مقصد (که تمام تناسبات به آن نسبت تغییر می‌شود) می‌باشد، یعنی هم می‌توان گفت جهت دارای چیزی است که دارای این اوصاف است و برای آن صفاتی مثل همیشگی، شدت یابی و ... معرفی کرد و هم می‌توان بجای آن چیزی گذاشت که نسبتها به آن شناخته می‌شود و لذا هر کیفیتی که منسوب به آن نسبت باشد، قابل قبول است و هر کیفیتی که منسوب به آن نباشد (چه مکانی و چه زمانی باشد) قابل قبول نیست. پس اگر در نسبت و تناسب جهت را اصل می‌دانید، به جای چیزی است که ... «باید بگوییم» نسبتی است که ... و در این صورت نسبت به عوامل آن هم باید بگوییم «نسبت ساز» چیست؟

برادر معلمی: جهت که نسبت نیست. نسبت طرفین می‌خواهد.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: جهت نسبت حاکم بین مقصد و مبدأ است اگر یک پاره خط زمانی و برنامه را مد نظر بگیرید، نسبت حاکم بین اول و آخر آن که حافظ مبدأ تا مقصد است جهت می‌باشد.

برادر معلمی: جهت امری است مشترک از مبدأ تا مقصد که از مبدأ تا مقصد رشد می‌کند و حاکم بر ماحل تغییر و ترکیب هم می‌باشد. بنابراین بحث از ارزش به همین سادگی تمام می‌شود. لذا در جهت خاص بودن یعنی اینکه مراتب تغییر بگونه ای باشد که آن امر ثابت حفظ شود و در عین حال رشد کند. یعنی بودن در جهت به معنی رشد در آن امر است حال اگر کسی بگوید تغییرات باید چگونه باشد؟ جواب این است که تغییرات باید طوری باشد که آن امر ثابت که قرار دادیم در آن جهت رشد کند و در غیر این صورت قابل قبول نیست، همین طور اگر از چگونگی ترکیبات سؤال شود، جواب این است که باید به نحوه ای باشد که این تغییرات رشد یابنده را ممکن کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: مبدأ و مقصد را که می‌گوییم بین دو نقطه معنا نمی‌دهد.

برادر معلمی: در این صورت باید به صورت کلی مطلب را طرح کنیم و فرضاً چنین بگوییم که جهت امری است که در تغییرات ثابت یعنی وجود دارد و رشد می‌کند، چرا که اگر بخواهیم با طرح مبأ و مقصد به تعریف جهت بپردازیم، هر گاه جهت یک چیز خاص را بخواهیم عنوان کنیم، قبل از هر چیز باید نقطه آغاز و هدف نهایی آن را مشخص کنیم و سپس این دو را به هم وصل کرده و از آن به جهت تعبیر کنیم. (س: این که معنای دیگری می‌شود) بنابراین اگر بخواهیم اینگونه عمل کنیم، باید به صورت کلی بگوییم جهت امری است که در موضوع در حال حرکت وجود دارد و در حال تغییر رشد می‌کند و به همین ترتیب حاکم بر زمان و مکان هم می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: وقتی می‌گویید «رشد در آن امر» آیا معنای قرب بدهد یا نه؟ و آیا این کم شدن مسافت نیست؟ یعنی اشتدادی را که در اینجا مطرح می‌کنید معنای اشتداد ارزشی و کثرت وجودی است که به معنی قرب و کم شدن فاصله است. به هر حال آیا بعد و قرب در آن هست یا نه؟ آیا از امر جهت می‌توان بعد و قرب را حذف کرد؟

برادر معلمی: بعد و قرب نسبت به چه چیزی؟ بعد و قرب مطرح است مثلاً از آغازش دور شده و به انجامش نزدیک می‌شود و لذا از یک طرف بعد پیدا می‌کند و از طرف دیگر قرب پیدا می‌کند. ولی در موضع فعلی که هستیم، آیا طرح این امر چه مشکلی را حل می‌کند؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: طرح آن به این دلیل بود که ما به دنبال مقومات «برای بودن و لذا اگر بتوانیم معنای حقیقت» برای «برای» بفهمیم بهتر می‌توانیم «مقومات» آن را ذکر کنیم.

برادر معلمی: اگر از همان راهی که نسبت به زمان رفتیم در «برای» هم برویم، مطلب تمام می‌شود، یعنی اگر بگوییم ارزش در کیفیت به یک امری است و یک امری ارزش را می‌سازد و بنابراین دو مرتبه همین قانون را در مورد خودش تکرار کنیم و بگوییم برای دوم همین طور برای سوم پیدا می‌شود. این یک سیر استدلالی است که اگر نخواهیم از آن هم استفاده کنیم با یک پله تنزل می‌توانیم بحث زمان سازها را عیناً در مورد



جهت سازها تکرار کنیم و بگوییم به همان علت که در آنجا سه زمان ساز گفتیم که رابطه سرعت، شتاب و نرخ شتاب دارند، در اینجا چون خصلت «برای» است این نسبت بین سه «برای» وجود دارد.

حجت الاسلام و المسلمین: همین طور که آقای معلمی فرمودند، آیا چه اشکالی دارد که آن طور که گفتند عمل کنیم و ضمن پرهیز از مباحث ذات جهت و مقدمات آن از این طرف بحث کنیم؟

برادر معلمی: علاوه بر این باید توجه کرد که، رفتن از این راه جدید یک اشکال برای ما ایجاد می‌کند و آن اینکه لازم می‌شود که ما اول در امر جهت سه امر کلی که به هر موضوعی بخورد (مثل سرعت، شتاب و نرخ شتاب در زمان) پیدا کنیم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین که من تأکید داشتم که نسبت به «برای» «چیز» نگوییم و آن را به آثار تعریف نکنیم، برای این بود که یک امری را تحویل بدهیم «مثل تغییر» که آن امر مقومات ذاتش مثلاً سه تا موضوع باشند که برای هر موضوعی مطرح شوند لذا اگر نخواهیم از این راه برویم و از این طرف حرکت کنیم آیا چه اشکالی دارد که بگوییم: «چیزی را که شما ملاحظه می‌کنید یک «برای» دارد و برای این نمی‌تواند ذی وصف نداشته باشد و برای ساز دوم نخواهد»

برادر معلمی: در هر وضعیت کیفیت نمی‌شود «برای» (یعنی چیزی که با ملاحظه آن بتوانیم بگوییم این کیفیت برای چیست و به کدام سمت سیر می‌کند) وجود نداشته باشد. (س: و باز خود آن هم به معنای یک موضوعی است) آن هم یک موضوعی می‌شود که عیناً مطلب فوق درباره اش تکرار می‌شود و یک «برای» دارد، حال اشکال در اینجا است که این مطلب دومی را که برای موضوع اول می‌گوییم وقتی در موضوع اول ضرب می‌شود وقتی در نتیجه می‌آید اسمش چیست؟ جواب می‌دهیم که اسمش هر چه می‌خواهد باشد و لزومی ندارد که اسمش را بدانیم. در زمان اسم آن را شتاب و سومی را نرخ شتاب گذاشتیم ولی در جهت نمی‌دانیم که اسمش چیست، آنچه مهم است این است که اگر ما این امور را پشت سر هم انجام دهیم آن امر پیدا می‌شود و لزومی هم به دانستن اسم آن نیست.

برادر امیری: اگر ما نخواهیم اینگونه حرکت کنیم، بدان معنی است که از شیوه ای که در زمان به کار گرفته ایم عدول کرده ایم.

برادر معلمی: این راهی که عرض شد دقیقاً همان راهی است که در زمان طرح بود.

برادر امیری: این راه با آن تفاوت دارد و مطلبی هم که شما فرمودید کمی در آن تصرف نمودید.

برادر معلمی: در برخورد با جهت سازها دو راه مطرح شد: یکی عیناً مثل راه زمان است و دیگری با استفاده از فرمول زمان ساز مطرح می‌شود.

حجت السلام و المسلمین حسینی: شاید بتوان این طور گفت که نسبت به این امر سه راه مطرح شده است: راه اول این است که ما بتوانیم «برای» را به نفسه و «به غیره» توصیف کنیم، یعنی هم آثارش را در غیر خودش ذکر کنیم و هم وضع آن را به نفسه بیان کنیم. مثلاً اگر به نفسه «الف» شد به دنبال مقومات «الف» بگردیم و سه امر کلی (مثل سرعت، شتاب و نرخ شتاب در زمان) برای «الف» پیدا کنیم و این را به عنوان یک قانون نسبت به هر موضوعی مطرح نماییم. راه دوم این است که بگوییم: هر چیزی را که می‌بینیم «برای» دارد. برای عینک خودش یک موضوع قابل ملاحظه است. عینک می‌خواهید برای چه؟ برای اینکه بهتر بینیم. «بهتر دیدن» خودش موضوعی قابل ملاحظه است ولو به لحاظ عقلی که بگوییم بهتر دیدن موضوع است برای اینکه بهتر بتوانیم شناخت حسی داشته باشیم. در اینجا شناخت حسی خودش یک موضوع است و خود این موضوع شناخت حسی هم برای این است که تجرید کنیم و بفهمیم و در اینجا است که دیگر مطلب تمام می‌شود.

راه سوم این است که بگوییم سه تا زمان سازی را که داریم متناظر با آن سه تا جهت ساز داریم.

برادر امیری: آیا تا کنون همان راه اول را ما طی نکرده ایم؟

برادر معلمی: راه اول در مورد زمان سازها هم مطرح نشد. یعنی اول نیامدیم بگوییم حقیقت تغییر مرکب از سرعت، شتاب و نرخ شتاب است و لذا سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز داریم. بلکه از راه دوم آمدیم، یعنی گفتیم که این موضوعی که تغییر ی کند یک عامل دارد هک این تغییر را می‌سازد و آن عامل هم

خودش تغییر می‌کند و عامل می‌خواهد. همین طور عامل سوم مطرح می‌شود. حال اگر عین همین امر را در جهت مطرح کنیم چنین می‌شود که: هر موضوعی یک برای دارد و خود آن برای وقتی به صورت یک موضوع مد نظر قرار گیرد یک برای دارد و همین طور برای سوم مطرح می‌شود. البته اگر گفتیم فرمولی که برای زمان به کار گرفتیم چون یکی از ردیفهای جدول وضعیت است با فرمولی که در مورد جهت و مکان به کار می‌بریم نمی‌شود که سه فرمول بی ربط با همدیگر باشند، بدان معنا نیست که کارمان را عوض کرده باشیم بلکه مشترکاتی دارد و باید دید که مشترکات و اختلافات آنها چیست. مشترکات آنها این است که اولاً هر دو در جدول وضعیت اند، ثانیاً باید با همدیگر باشند و ثالثاً بین آنها باید دوئیت و ربط برقرار باشد. اختلاف آنها در این است که دوئیت و ربط در اینجا به صورت زمانی تعریف شده و در آن دو باید به ترتیب به صورت جهتی و مکانی تعریف شود. لذا اگر ظاهراً امر از بعدی این است که فرمول عوض شده است ولی از فرمول اول استفاده کرده ایم و این همان راه دوم است و نه راه اول.

برادر امیری: حال اگر بخواهیم بر اساس فوق، رابطه بین سه جهت ساز را تمام کنیم، چگونه صورت می‌گیرد؟ اگر اولی «برای» است آن هم با این استدلال که موضوع ما برای دارد، آیا برای دوم نسبت به این چه رابطه ای دارد؟ آیا سازنده برای اول است؟

برادر معلمی: عین مطلبی که در مورد زمان گفتیم، در اینجا هم مطرح می‌کنیم.

برادر امیری: زمان صحبت از تغییر است (س: و در اینجا بحث از ارزش است) اما وقتی می‌گوییم موضوع ما «برای است، نفس «برای» غیر از برای ساز است لذا اینکه بگوییم موضوع ما دارای «برای» است غیر از برای ساز داشتن آن است.

برادر معلمی: موضوع ما یک «برای» یا «جهت» یا «ارزش» دارد و لذا نمی‌توان در موضوع قائل به چیزی که از روی آن رازش موضوع را فهمید نشد.

س: این همان جهت ساز یا برای ساز است

حال این برای ساز، چون در جدول ترکیب است یک کیفیت است و آن کیفیت هم عیناً همین مطلب در مورد صادق است که یک برای دارد

برادر امیری: وقتی برای موضوع می‌خواهید برای ساز معرفی کنید، کل وضعیت برای ساز و جهت ساز آن است.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به عنوان مثال بحث از این است که وقتی گفته می‌شود عینک را برای بهتر دیدن می‌خواهیم، آیا بهتر دیدن برای چیست؟

برادر امیری: خوب بهتر دیدن نیز برای مقصد خاصی مثل بهتر خواندن یا نوشتن است.

حجت السلام والمسلمین حسینی: آیا آن کار را برای چه می‌خواهید؟

برادر امیری: نسبت به هر موضوع ممکن است صد تا برای درست کرد یعنی از جایی شروع کرد و مدام نسبت به آن برای عنوان نمود.

برادر معلمی: ولی بر اساس مبنای سه، سه «برای» باید مطرح باشد و به سومی که رسید باید موضوع عوض شود.

برادر امیری: وقتی به صورت کلی گفته می‌شود «موضوع دارای برای است» بدان معنی است که کل موضوع ما دارای چیزی است که متکفل برای است. یعنی در حقیقت در اینجا ما خود وضعیت را معرفی می‌کنیم. کل وضعیت برای ساز و جهت ساز موضوع است ولی بلافاصله وقتی صحبت از تقسیم جهت سازی پیش می‌آید، همان را به عنوان جهت ساز ۱ یا «برای ۱» معرفی می‌کنیم و بر این اساس وضعیت یک جا جهت ساز موضوع است و یک جا جهت ساز ۱ است.

برادر معلمی: در مورد زمان ساز هم این مطلب مطرح است. در آنجا هم می‌گوییم همه موضوع تغییر می‌کند و این تغییر یک عامل دارد که همه موضوع را تغییر می‌دهد. آیا چرا آنجا درست است و اینجا اشکال دارد؟

برادر امیری: اگر آنجا هم چنین چیزی بگوییم علی الظاهر اشکال دارد.

برادر معلمی: این بحث دیگری است و لذا دیگر اشکال نکنید که فرمول عوض شده است. همان فرمول را بکار می‌گیریم. اگر آنجا اشکال داشته باشد اینجا هم اشکال دارد و بر عکس اگر آنجا بی اشکال باشد اینجا هم اشکال ندارد که باید آن را بحث کنیم.

برادر امیری: بر اساس احتمال اولی که مطرح شد (که تصور من این بود که از آن استفاده کرده ایم) به نظر می‌آید که چنین اشکالی وارد نیست. یعنی اگر برای طرح جهت سازها راه این باشد که نفس زمان ما دارای سه وصف هستیم (سرعت، شتاب و نرخ شتاب) و متناظر به آنها عاملهای زمان سازی هم داریم، در این صورت دیگر زمان ساز ۱ متناسب با وصف خاصی از زمان است و نه اینهک به صورت کلی مربوط به موضوع شود که اشکال فوق مطرح گردد. (س: ما که بر اساس این روش بحث نکردیم) در هر حال استنباط من این بود که بحث متبنی بر این روش است کما اینکه سؤالات جلسه قبل هم اشاره به همین احتمال داشت حتی مباحث حاج آقا هم بر محور آن بود ولی شما می‌فرمایید اصلاً چنین چیزی نبوده و طور دیگری بوده است. برادر معلمی: اگر چنین بود که این همه بحث احتیاج نداشت. فوراً می‌گفتیم سرعت، شتاب و نرخ شتاب در دنیا وجود دارد، پس کیفیت هم سه چیز می‌خواهد.

برادر امیری: ما به دنبال فرمول و رابطه اوصاف زمانی هستیم و یکی از فرمولهای احتمالی مطلب فوق است. به هر حال وقتی بحث از زمان سازها بود یکی از مطالب این بود که آیا از نظر فلسفی می‌توانیم برای تغییر این سه وصف را مطرح کنیم یا نه؟ در بررسی این سؤال به این نتیجه رسیدیم که امکان آن وجود دارد و لذا در تحلیل زمان به سه وصف سرعت، شتاب و نرخ شتاب رسیدیم و حاج آقا فرمودید که چون این سه، سه وصف زمانی هستند، لزوماً سه ذی وصف هم لازم دارند که از آن سه ذی وصف به سه عامل زمان ساز یعنی سرعت ساز، شتاب ساز و نرخ شتاب ساز تعبیر کردیم.

برادر معلمی: ولی ذی وصف ها را یکی یکی مطرح کردیم. یعنی گفتیم تغییر، تغییر ساز می‌خواهد. بعد چون خود تغییر ساز موضوعی است خود آن هم تغییر دارد و تغییر ساز می‌خواهد.

برادر امیری: به هر حال در طرح زمان سازها، در اینجا دو شیوه مطرح است. یک شیوه به صورت رفت و برگشت بین وصف و ذی وصف ها مطرح می شود و شیوه دیگر این است که یک بار اوصاف را تمام کنیم و سپس بگوییم دارای ذی وصف هستند.

برادر معلمی: آیا استدلال اینکه موضوعات دارای سرعت، شتاب نرخ شتاب هستند چیست؟

برادر امیری: استدلال آن این است که هر موضوعی را که در نظر بگیریم حرکت و تغییر دارد و حرکت آن نمی تواند یک نواخت باشد (س: چرا؟) چرا که حرکت یکنواخت داشتن به معنی مستقل دیدن آن و اثر نپذیرفتن آن از غیر است و در نهایت سازگار با اصالت شیء است. حال اگر دارای حرکت یکنواخت نبود بدان معنی است که تغییر آن با یک آهنگ عوض نمی شود، یعنی خودش تغییر دارد و این نیز بنوبه خود دارای تغییر است و بر اساس مبنای سه، سرعت، شتاب و نرخ شتاب را نتیجه می گیریم.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به عبارت دیگر، اگر تغییرات این موضوع را ثابت بگیرید، یعنی وقتی یک تغییراتی یک جاذبه خاصی را می دهد، یک جاذبه خاصی یک میدان انرژی خاصی وی ک اتمهای خاصی می دهد و اگر تغییر کیفیت را صفر کنید و بگویید اتمها همیشه روی یک آهنگ و بدون کوچکترین تغییری حرکت می کنند، در این صورت آیا اگر می خواستید این را ثابت نگهدارید چه می کردید؟ ثبوت گاهی است که ثبوت در ذهن است که بدون مطلب حرکت قابل لحاظ است اما گاهی است که ثبوت جاذبه در خارج مطرح است و لزوماً بسیط نیست. البته در مورد ماهیات ذهنی شاید بتوان گفت قابلیت شکستن ندارد ولی درباره شیء خارجی نمی توان گفت قابلیت شکستن ندارد چرا که محدود است و اگر محدود است توانائیش محدود است و اگر توانائیش محدود است قابلیت شکستن دارد، اگر قابلیت شکستنی دارد، ثبوتش را باید در ثبوت جاذبه اش و ثبوت در حرکتش ذکر کنید و بگویید: به یک نحو ثابتی دارد حرکت می کند، زیرا بسیط بالذات نیست و می خواهید بسیط بالحرکه و بسیط در جاذبه درست کنید و این اگر بخواهد بسیط بالانشاء شود اینگونه می شود، آن وقت شما می گوید تغییر می کند یعنی کهنه می شود پس باید بگویید در آن حرکتی و

آن جاذبه ای که دارد، تغییری واقع می‌شود، بعد می‌خواهید بگویید کهنه می‌شود تا زمانی که تبدیل می‌شود.

برادر امیری: کهنه شدنش هم تند و کند دارد و این معنای یک نواخت نبودن حرکت است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: و این مطلب ادامه دارد تا موضوع از بین نرود و موضوع ثانی شود، حال اگر گفته شود که چرا از این به بعد برایش تغییر قائل نیستید، می‌گوییم، از اینجا به بعد رفتن به معنی تعویض موضوع و وارد موضوع دیگری شدن است. پس اگر بخواهید این را حفظ کنید یک بحث است و اگر بخواهید آن را در دل یک مجموعه دیگر مطرح کنید بحث دیگری است، اگر بخواهید در دل مجموعه ملاحظه اش نکنید و تنها یک قطعه را بردارید و مطالعه کنید، یک زمانی می‌رسید که دیگر این نیست (بر اساس عاملی که آن هم رفته و چیز دیگری آمده است).

برادر امیری: همان گونه که فرمودند از بحث یکنواخت نبودن حرکت استفاده کرده و گفتیم در نفس زمان سرعت، شتاب و نرخ شتاب هست و از آن حیث که اینها به عنوان سه وصف مطرح بودند، لزوم سه ذی وصف برای آنها تمام شد و ذی وصفهای آنها را به منزله سه عامل زمان ساز معرفی کردیم.

برادر سیف: علت دیگری که ما سه تا جهت ساز پیدا کردیم این بود که وقتی ما تغییر داریم یک بحث از فلسفه رشد بود که آقای امیری اشاره کردند که اگر تغییر بخواهد ثابت باشد به معنی عدم رشد و لازمه رشد تغییر، تغییر تغییر و تغییر تغییر میب اشد علت اینکه اینجا می‌ایستادیم این نبود که چون مبنای سه هستیم دیگر نگویید چهارمی هم هست، بلکه می‌گفتیم موضوع وض می‌شود، یعنی اینجا ولو اگر موضوع در رتبه چهارم عوض می‌شد می‌گفتیم تا چهار رتبه، اینجا مبنای سه به این معنا دخالت ندارد، یا باید یک توضیح دیگری بدهیم که بگوییم این هم به همان مبنای سه بر می‌گردد و الا بی ربط نیست باز هم بر می‌گردد به همان مبنای سه ولی به هر حال توضیحی داده نشده که چون ما بنای سه هستیم، اینجا متوقف می‌شویم ولو موضوع عوض نشود بلکه می‌گفتیم می‌رویم تا آنجایی که موضوع عوض شود، این یک سیر بود

که به دلیل اینکه موضوع آنجا تا رتبه سوم عوض می‌شود، می‌گفتیم که پس بحث را متوقف می‌کنیم و سه تا برای ساز دارد.

برادر معلمی: چرا در رتبه سوم موضوع عوض می‌شود؟

برادر سیف: خودشان توضیح بدهند که چرا عوض می‌شود، من خودم این طور فهمیدم - ولو اینکه به صراحت توضیح نمی‌دادند - که اینکه در هر حرکتی، در هر مینم حرکتی، این مسأله هست که سرعت، شتاب و نرخ شتاب وجود دارد (س: چرا چهارم ندارد؟) و حداکثر آن این است که به اقتضای خود تغییر است، وقتی می‌گویید تغییر سرعتی دارد، سرعتش تغییر می‌کند به سرعت دیگر، یا سرعتش منظم‌اً تغییر می‌کند یا نامنظم، اگر منظم تغییر کند می‌شود شتاب و اگر نامنظم تغییر کند می‌شود نرخ شتاب و دیگر از نامنظم بالاتر نداریم، از این دیگر نمی‌توانیم تغییر بکنند از این سرعت به آن سرعت و از آن سرعت هم یک تغییر سومی بتواند واقع شود (ولو در مینیمم زمانی ...) همین که نامنظم شد یعنی نرخ شتاب پیدا شده است.

برادر معلمی: ممکن است تا رسیدن به عوض شدن موضوع صد پله بخورد و نرخ شتاب و مراتب بالاتر از آن هم موضوعیت پیدا کنند، چرا چنین چیزی ممکن نیست؟ (ج: دیگر بالاتر از نرخ شتاب ندارد) علاوه بر این عین همین را می‌توان در مورد مکان هم گفت و بر اساس استدلال شما نرخ شتاب حذف می‌شود، یعنی می‌گوییم یا ثبوت در مکان است یا تغییر در مکان است یعنی تغییر در مکان یا ثابت است که در این صورت سرعت صفر است یا نامنظم است که در این صورت شتاب دارد و لذا در اینجا نرخ شتاب برای چه می‌خواهد؟ بنابراین بحث از تغییر نامنظم و تغییر آن به معنی اینکه به عامل بالاتر ختم می‌شود، استدلال تمامی نیست.

برادر سیف: نرخ شتاب تغییر شتاب است، شما می‌گویید تا سه سرعت عوض نشود، یعنی از سرعت ۱ به ۲ و از ۲ به ۳ نویم به این نحو که رابطه تغییر سرعت ۱ به ۲، همان رابطه نباشد که بین ۲ و ۳ هست، اگر اینگونه نباشد، می‌گویید نرخ شتاب پیدا شده است ولی اگر منظم بود بگونه ای که از سرعت ۱ به ۲ و از ۲ به ۳ رفت به صورتی که شتاب اینجوری داشت، یعنی اگر در شتاب ۱ ثابت باشد، اگر نرخ شتاب صفر باشد،



شتاب هم ثابت باشد ولو شتاب عدد ۲ باشد این به معنی اینکه تغییرات سرعت از سرعت ۱ به سرعت ۲ و از سرعت ۳ یعنی در طول زمان این نسبتها مساوی باشد، هر گاه این نسبتها تغییر کرد، به معنی اینکه نسبتتغییر سرعت یک به دو با نسبت تغییر سرعت ۲ به ۳ فرق کرد، یعنی نرخ شتاب داریم، یعنی دو تا شتاب با دو تا نرخ پیدا شود، اگر شتاب ثابت نبود و شتاب یک جا ۲ بود و یک جا ۳ شد یعنی نرخ شتاب داریم حالا این بحثی که نرخ شتاب داریم. (س: نظمی هم بر آن حاکم است) وقتی نرخ شتاب ثابت شد تغییرات شتاب منظم می شود (س: بی نظمی آن معنای بی نظمی نمی دهد بلکه به معنی تبدیل موضوع است) خلاصه اینها که چرا اینجا متوقف شدیم، هر گاه ما یک کیفیت را چه یک ساعت آن را موضعمان بگیریم و چه مینیمم و لحظه اش را موضعمان قرار دهیم و چه یک سال آنرا، از اینکه سرعت، شتاب و نرخ شتاب در همه مطرح است، نمی تواند خارج شود، و چون بالاتر از نرخ شتاب نمی توانیم مطرح کنیم (چه در یک قرن و چه در یک سال یا یک لحظه) لذا ما به بیشتر از آن نیازی نداریم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: پس هر گاه نرخ شتاب عوض شود موضعمان عوض شده است.

برادر علمی: ما به دنبال استدلال همین مطلب هستیم که از این راهی که مطرح کرده اند چرا با طرح نرخ

شتاب موضعمان عوض می شود؟

س: خصلت کیفیات اینگونه است؟

چرا خصلت کیفیات چنین است؟ از آن طرف هم می توان گفت که خصلت کیفیات این است که سرعت،

شتاب نرخ شتاب و مثلاً توان داشته باشند، به چه دلیل شما در همان سه قسمت اول توقف می کنید؟

س: توان را نمی توانید نشان دهید

یعنی می گوییم نرخ شتاب هم عوض می شود و منظمأً تحت قانون دیگری است که اسمش توان است.

برادر سیف: وقتی نرخ شتاب عوض شود، موضوع عوض می شود.

برادر معلمی: ما هم می گوییم اگر نرخ شتاب عوض شود، موضوع عوض نمی شود.

برادر امیری: بحث از این است که آن گونه که شما شروع به بحث کردید و با تکیه به همان مطالب به چه دلیل برای موضوع سه مرتبه تغییری مطرح می‌کنید و فرضاً ۲۰ مرحله ارائه نمی‌دهید؟

برادر سیف: ما از مفهوم حرکت کردیم و بعد به مؤدا رسیدیم گفتیم که اگر تغییر را به صورت کلی نگاه کنید، تغییر در تغییر می‌تواند با شتاب ثابت صورت بگیرد و نیز می‌تواند با شتاب غیر ثابت صورت بگیرد و شتاب غیر ثابت یعنی نرخ شتاب.

برادر معلمی: اگر این استدلال نسبت به سرعت درست باشد - که نیست - عیناً می‌توان آن را نسبت به مکان هم مطرح کرد و در نتیجه نرخ شتاب را هم حذف نمود، یعنی این طور بگوییم که تغییر در مکان یا منظم انجام می‌شود یا نا منظم، اگر منظم انجام شود، یعنی سرعت و اگر نا منظم انجام شود یعنی شتاب و نرخ شتابی دیگر ضروری پیدا نمی‌کند.

برادر سیف: تغییر در مکان همان تغییر است، یعنی ما یک تغییر در مکان و یک تغییر در غیر مکان نداریم، نفس تغییر، تغییر در مکان است.

برادر معلمی: عیبی ندارد، می‌توان چنین گفت که تغییر یا نیست که در این صورت سرعت صفر است یا هست که در این صورت یا منظم تغییر می‌کند یعنی سرعت هست و ثابت یا تغییر نا منظم است یعنی سرعت و شتاب مطرح اند ولی نرخ شتابی موضوعیت ندارد، در این صورت آیا نرخ شتاب یعنی چه؟  
برادر سیف: نرخ شتاب یعنی تغییرات شتاب.

برادر معلمی: به همین ترتیب توان هم یعنی تغییرات نرخ شتاب.

برادر سیف: اگر خواستید نرخ شتاب را تغییر دهید باید شتاب را تغییر دهید.

برادر معلمی: ما هم می‌گوییم اگر خواستید نرخ شتاب را تغییر دهید باید سرعت را تغییر دهید، اینها چه ربطی به اثبات عوض شدن موضوع همراه با عوض شدن نرخ شتاب دارد؟

برادر سیف: همه اینها مقوم نرخ شتاب و شتاب به سرعت و سرعت به اصل تغییر است و به هر حال می‌توانیم این قسمت را بحث نکنیم.

برادر معلمی: شما دارید مطلبی را مطرح می‌کنید که دارای اشکال است و نمی‌توان از آن عبور کرد، یعنی وقتی به نرخ شتاب می‌رسید ادعا می‌کنید که در آنجا موضوع عوض می‌شود ولی استدلالی برای آن ارائه نمی‌دهید و طبیعی است که چنین چیزی را که بی استدلال باشد نمی‌توان در جهت ساز و زمان ساز هم رعایت کرد و حال آنکه طبق استدلالات قبلی داشتیم، مطلب فوق را اثبات نمودیم و کیفیت اثبات آن هم اینگونه بود که طبق مبنای دسته بندی که سه هست، ما سه امری را در موضوع پیدا می‌کنیم که مطابق با تعریف آنها و ارتباط خاصی که بین آنها قائلیم، باشند و در این صورت است که دیگری چهارمی پیدا نمی‌کند. یعنی ممکن است ما آن قدر آن فاصله مکانی را یا فاصله زمانی را کم بگیریم که وقتی نوع دوم و سوم آن را بر قرار می‌کنیم دو مرتبه نوع چهارم هم برای موضوعی که مورد نظر ماست جا پیدا کند بعد می‌گوییم برای این موضوع که ما داریم این سرعت و شتاب و نرخ شتاب نیست بلکه اینها مال یک موضوع دیگر است می‌گویند چرا؟ می‌گوییم چون سرعت و شتاب و نرخ شتاب سه چیز هستند و امر چهارم نباید در موضوع پیدا شود اگر امر چهارمی موضوعیت پیدا کرد فاصله را اشتباهاً آنقدر کوچک کردیم که این چهارم پیدا شده اشکال دارد استدلال اصلی این مطلب به مبنای سه بر می‌گردد نه به اینکه حال حرکت منظم است یا نامنظم است که مثل این را می‌توان در صد پله گفت.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: شما نمی‌توانید بگویید اشیاء طبق نظم عوض نمی‌شوند تغییرات همیشه نظم دارد، اگر نظم را به معنای تناسب بگیرید نامنظم نمی‌شود.

برادر سیف: بله به آن معنی عام تناسب درست اما تناسب را به چه معنا می‌گیرید؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: تناسب در اینکه موضوع که عوض می‌شود مثلاً از چوب تبدیل به خاک می‌شود تغییراتش عوض می‌شود و با نظم هم عوض می‌شود و بر عوض شدن آن نظمی حاکم است یعنی بدون قانون نیست.

برادر سیف: بله اما عدد شتاب آن با اینجا فرق می‌کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: نه، همه اینها عوض می‌شود طبق قانون و نظم (ج: بله) حال اگر زمان را کوتاه کنید موضوع زمانیتان را عوض کرده اید و اما سرعت، نرخ شتاب و شتاب در همان موضوع به مقیاس خودش است.

برادر سیف: یعنی یک سرعت شتاب و نرخ شتاب دیگری است.

حجت السلام والمسلمین حسینی: یعنی اگر موضوع عوض شود برای هر موضوعی سه رتبه دارد حال آیا از رتبه و سوم به رتبه چهارم نمی‌توان رفت، یعنی اگر گفتید اشیاء ثابت نیستند و می‌پوسند و بعد گفتید پوسیدگی آنها هم ثابت نیست و تغییر می‌کند بعد دوباره لقب تغییر را اگر روی تغییر در پوسیدگی آوردید آیا به معنای تغییر در موضوع نیست؟ مثلاً می‌گویید پوسیده شدن آهن با یک آهنک است پوسیده شدن چوب با یک آهنک دیگر، پس تغییر در نفس پوسیده شدن علامت تبدیل شدن چوب به خاک یا خاک به آهن است اینطور به نظر می‌رسد که سه تغییر هک بخورد با تغییر چهارم موضوع عوض می‌شود، البته آن نکته‌های را که اشاره کردند که به ما به الاشتراک و ما به الاختلاف، در خود نفس همین می‌توان گفت که از آن اول که به موضوع عنوانی اطلاق می‌شود تا وقتی که از آن موضوع خارج می‌شود حتماً یک دوئیت و ربطی در وضعیت حرکتی آن وجود دارد، حرکتی ثابت و یکنواخت نیست اگر این دوئیت و ربط را از مقوله نفس حرکت بیاورید سه حرکت در همدیگر می‌شود (کما اینکه آن دوئیت و ربط را از مقوله نفس ارزش می‌آوردید و می‌گفتید اختلاف ارزش دارند) و سه حرکت در همدیگر اسمش سرعت و شتاب و نرخ شتاب می‌شود، یعنی اشیاء به چه چیز شناخته می‌شوند؟ (ج: به تغییراتشان) تغییر در پوسیدگی است یعنی اشیاء به عمر و داومشان شناخته می‌شود شما می‌گویید امتداد یک شیء ده سال است اما شیء دیگر امتدادش کمتر است عمر این بیشتر از عمر آن است نسبتی را که بین این دو تا برقرار می‌کنید شاخصه زمانیتان در شناختن موضوعتان است، مثلاً تغییر شیمیایی در طلا این امتداد طولانی را دارد، و بعدش دومی را می‌کشید که زودتر از آن می‌پوسد، تا می‌رسید به چوب می‌گویید قابل قیاس با طلا نیست چوب در مقابل نور، حرارت و آب خیلی زود می‌پوسد، می‌گوییم خوب، شاخصه‌های اینها که همان عمر آنها و امتداد آنها در زمان است به تغییر

در پوسیدگی‌شان عوض می‌شود پوسیدگی آهنگی دارد هر وقت عوض شد موضوع عوض شده است یعنی امتداد موضعشان عوض شده و به امتداد دیگری تبدیل شده است پس تغییر خودش معنای امتداد است آن هم امتدادی نسبت به سایر امتدادها یعنی بین امتدادها تناسبی است.

برادر سیف: یعنی نه فقط نفس امتداد، برای اینکه هر سه آنها امتداد هستند و در عین حال هر سه هم همعرض.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: وقتی یک مجموعه بالاتری بیایند که در آنجا چوب هست آهن هست، مس است، قلع هست سرب هست، خاک هست، آب هست و آهن هست می‌گویید اینها به عمرشان یا به امتدادشان شناخته می‌شوند.

برادر سیف: چه چیزشان به امتدادشان شناخته می‌شود؟ یعنی اگر گفتید یک شیء هزار سال عمر دارد شما همه چیز آن شیء را از آن می‌فهمید.

حجت السلام و المسلمین حسینی: امتداد هویت زمانیشان چیست مگر زمان به امتداد تعریف نشد، هویت زمانیشان به امتدادشان است.

برادر سیف: بله درست است یعنی وقتی که می‌گویید یک چیز صد سال عمر دارد.

حجت السلام و المسلمین حسینی: حال وقتی این چیز به یک جایی رسید که این موضوع دوم پنجاه سال عمر و امتداد دارد یعنی بر این عنوان موضوعاً صد سال عمر داشتن صادق نیست یک جسم دیگر است یعنی موضوع را عوض کرده اید پس شما به تغییرات در پوسیدگی اشیاء را می‌شناسید.

برادر سیف: یعنی عمر هر شیء علامتی است برای معرفی زمانی شیء.

حجت السلام و المسلمین حسینی: پس زمانش را که بخواهید بشناسید به عمرش می‌شناسید اگر گفتید زمان پوسیدگی عوض می‌شود یعنی عمر عوض شد.

برادر سیف: یعنی اگر گفتید این موضوع صد سال دیگر نیست ...

حجت السلام و المسلمین حسینی: نه اینکه صد سال دیگر، بلکه اگر گفتیم موضوع آهن صد سال بیشتر نیست.

برادر سیف: بله اگر این سه موضوع را در یک شرایط متعارف بگذاریم یکی از آنها پنج روز دیگر نیست و یکی صد روز دیگر نیست و اینها تبدیل به موضوعات دیگری می‌شوند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: به آن موضوع دیگری هم که تبدیل می‌شوند برای آنها هم یک عمر زمانی دیگری می‌گویید تبدیل شدن عمر زمانی تغییرات در پوسیدگی.

برادر سیف: یک وقت است تغییرات در پوسیدگی درونی آنها را می‌گویید یعنی اینکه بعد از صد سال تبدیل به یک چیز دیگر می‌شود در این مدت حفظ خصلت آهن بودن را کرده است در عین حال یک تغییراتی هم در آن بوده است بعد هم بعد از صد سال یک تغییرات دیگری می‌شود بین این تغییرات و آن تغییرات باز هم امتداد است ولی به این تغییرات خاص می‌گویید آهن و به تغییرات دیگر عنوان دیگری می‌دهید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یعنی اگر ما یک خط بکشیم یک قطعه از آهن را علامت بگذاریم و بگوییم تا اینجا آهن است و یک قطعه دیگر را بگوییم تا اینجا اکسید است و یک قطعه دیگر را خاک بنامیم یک چیز است که این سه عمر را دارد.

برادر سیف: کما اینکه خود آهن را در داخلش تقسیم به آهن یک و آهن دو و سه تقسیم کنید یعنی مراحل مختلف پوسیدگی آن را بنویسید.

حجت السلام و المسلمین حسینی: حال از نظر موضوع زمانی که بخواهیم آن را نگاه کنیم امتداد آهن یک مقدار از این امتداد را پوشانده است، امتداد اکسید هم یک مقدار و امتداد خاک هم یک مقدار، حال اگر بگوییم کی این امتداد ها عوض می‌شوند می‌گوییم وقتی وضعیت زمانی آنها عوض شوند یعنی وضعیت پوسیدنشان عوض شود.

برادر سیف: شما لحظه به لحظه وضعیت پوسیدن را در حال تغییر می‌بینید یا نه؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: این مثل این است که بگویید سرعت و شتاب و نرخ شتاب همیشه حضور دارند.

برادر سیف: بله همین را می‌گوییم که فقط آن موقعی که اسم آهن را می‌آورید به اعتبار اینکه در این فاصله این خصلت خاص را می‌بینید اسمش را آهن می‌گذارید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: یک خصلت مشترک را می‌بینید که به آن خصلت مشترک نمی‌توانید نسبت دهید.

برادر سیف: این خصلت مشترک را می‌بینید و می‌گویید این خصلت مشترک در این دامنه از پوسیدگی قرار دارد حال اگر یک ذره این طرف تر آمد دیگر این خصلت را ندارد.

حجت السلام و المسلمین حسینی: می‌گویید دیگر چکش خوار نیست و حجمش اینطور نیست.

برادر سیف: بله آن خصلت های دیگر بر این قسمت از امتداد بار می‌شود اتفاقاً من سؤالی که از خود شما داشتم همین بود که شما تغییر موضوع را لحظه به لحظه مجبورید قائل شوید چون نرخ شتاب لحظه به لحظه عوض می‌شود شما نمی‌توانید بگویید، این یک ساعت عوض نمی‌شود بعد عوض می‌شود.

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر این طور شد باید برای لحظه به لحظه آن اسم بگذارید و اگر اینطور باشد کارشناسایی محال می‌شود.

برادر سیف: می‌خواهم بگویم که شناسایی شما و اسم گذاری شما به اعتبار این است که یک نرخ شتاب خاصی را می‌بینید یعنی می‌آید می‌گویید تسامحه می‌کنیم و ما به الاشتراکاتی را می‌گیریم یعنی یک تغییراتی را می‌بینیم و یک نرخ شتابهایی هم درون اینها عوض می‌شود ولی من تسامحاً اینها را لحاظ نمی‌کنم چون کاری به این تغییرات جزئی ندارم رروی هم ثابت فرض می‌کنم و به آن می‌گویم آهن، ولو در خود آهن هر قسمت آن با قسمت دیگر فرق کند ولی می‌گویید در هر قسمتش سرعت و شتاب و نرخ شتاب هست و به همین معنا هم در هر لحظه یک موضوع جدید است ولی من به دلیل اینکه یک موضوع دیگری را و یک شاخصه دیگری را مبنای دسته بندی قرار داده ام آن برای من اصل است و بعد که آن را در موضوع

شتاب و نرخ شتاب ضرب می‌کنم و می‌گویم این حد از تغییر نرخ شتاب را (یعنی این تغییرات درونی را) لحاظ نکن و اسمش را ثبوت بگذارد و فرض کن ثابت است و به ما به الاشتراک آن توجه کن با آن مقداری که خودتان گفتید غیر از این نمی‌توانید بگویید مگر غیر از این است که موضوع در هر لحظه سرعت و شتاب و نرخ شتاب دارد؟ و آیا غیر از این است که سرعت شتاب و نرخ شتاب این لحظه با لحظه دیگر تفاوت دارد؟

حجت السلام و المسلمین حسینی: اگر به ما به الاختلاف تکیه کنید و ما به الاشتراک را حذف کنید.

برادر سیف: نه می‌خواهم بگویم ما به الاشتراکی را که شما می‌بینید...

حجت السلام و المسلمین حسینی: می‌بینید یا وجود دارد؟ ما به الاشتراک یعنی من به هر حال دارم از سیم مسی برای عبور برق استفاده می‌کنم به هر حال یک کارایی‌هایی و یک کاربردهایی وجود دارد با این برهان فلسفی شما که بر ما به الاختلاف تکیه کنید نه به ما به الاشتراک و هر دو را با هم نبینید موجب این نمی‌شود که قائل شویم که مثلاً شما یک لحظه قبل این حرف را فرمودید و الان انسان دیگری غیر از آن هست.

برادر سیف: اتفاقاً ما می‌خواهیم بگوییم که شما در تعریف اولیه‌ای که برای اثبات نرخ شتاب برای هر موضوعی کردید و گفتید هر جا برویم نرخ شتاب هست چه موضوع را کوچک و چه بزرگ کنیم نرخ شتاب هست این با تکیه به ما به الاختلاف بود لذا استدلالمان در آن بحثها این بود که هنوز در اینجا نرخ شتابش عوض نشده است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: نرخ شتابش عوض نشده یا در یک آهنگ الان وجود دارد.

برادر سیف: یک بحث می‌کردید که ما اصلاً نمی‌خواهیم بگوییم این نرخ شتابی که اینجا عوض نشده وجود دارد و موقع عوض شدنش نرسیده است. یک بحث دگر هم عنوان می‌کردید و آن اینکه ما می‌خواهیم بگوییم در نفس تغییر نرخ شتاب وجود دارد و هر چه موضوع را کوچک کنیم این مسئله منتفی نمی‌شود مثلاً امتدادی را که کشیدند، می‌گفتند بین این امتداد متوالی اختلاف سرعت است و باز هر کدام از اینها را هم که تقسیم کنیم باز بین آنها هم اختلاف سرعت است به این معنی است که در این فاصله‌ای که پیدا می‌شود



شتاب پیدا شده پس هر چه تقسیم کنید این مطلب هست پس شما نمی‌توانید نفس تغییر را بدون نرخ شتاب در نظر بگیرید.

حجت السلام و المسلمین حسینی: یعنی می‌فرمایید دفعی واقعی نمی‌شود یعنی شتاب هست سرعت هست و نرخ شتاب هم هست اما نمی‌توانید بگویید تغییرات در نرخ شتاب را نمی‌توانید بگویید الان هست و اما بگویید الان در نرخ شتاب هم تغییر است موضوع مرتباض عوض می‌شود و ما به الاشتراک نخواهید داشت اگر ما به الاشتراک رها شد نه فقط نمی‌تواند برایتان کارایی داشته باشد بلکه اگر برای موضوعات هیچ نحوه برقراری در هیچ رتبه ای فرض نشود نه جهت دارند و نه هیچ چیز دیگر.

برادر سیف: بله به همین دلیل می‌گوییم ما نرخ شتاب های خاصی را مورد نظر داریم یعنی هر نرخ شتابی را که در هر مقطعی واقع می‌شود از نظر ما به معنی تغییر موضوع نیست (ج: بله سقف برای آن قائل می‌شوید) چرا که ما خودمان موضوع را تعریف می‌کنیم بله اینکه ما به این ما به الاشتراک را مورد نظر قرار داده ایم لذا مادامی که این ما به الاشتراک هست تغییر نرخ شتاب پیدا نشده است نمی‌گوییم آن ما به الاشتراک نیست مثلاً یکطیف رنگ را که ملاحظه می‌کنیم می‌گوییم بین خاکستری تا سیاه این اشتراکی است من رنگ آبی و خاکستری و سیاه هم یک اشتراکی است می‌گویید در این طیف اشتراک بین آبی و خاکستری و سیاه یک اشتراک خیالی نیست اما آن اشتراکی که من این سه رنگ است غیر از آن اشتراکی است که بین دو رنگ خاکستری و مشکی است هر دوی آنها اشتراک است، اما حد اشتراکشان فرق می‌کنید شما برای اشتراکات حد می‌گذارید و می‌گویید این حد از اشتراک را موضوع الف می‌نامم و این حد از اشتراک را موضوع ب می‌نامم کما اینکه در دسته بندی فلزات هم می‌گویید این دسته مواد را می‌گویید فلز و در فلزات هم تقسیم بندی می‌کنند به شبه فلز و فلز قابل اکسید شدن و فلز .... بنابراین ما نمی‌خواهیم بگوییم اشتراکات نیست بلکه آنجایی که اصل نرخ شتاب را در تغییرات اثبات می‌کردیم بر اساس وجه اشتراک بود و بعد که می‌خواهید اسم موضوع روی قسمتی از امتداد و تغییرات بگذارید و بگویید از اینجا به بعد موضوع عوض می‌شود، تغییر موضوع حتماً با تغییر نرخ شتاب است و اینکه این اسم خاص را به موضوع می‌دهید در واقع

برابری آن ما به الاشتراک اسم می‌گذارید که همان موضوع است. لذا می‌گویید چون این ما به الاشتراک هست و تغییر نکرده تغییر را به نرخ شتاب نسبت نمی‌دهیم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: پس موضوع ما چه کوچک کوچک باشد وحدت موضوع اشتراک در نرخ شتاب نسبت به موضوع را می‌آورد پس بعد که نرخ شتاب تغییر کرد موضوع ما عوض می‌شود، حال موضوع را می‌توان کوچک گرفت و گفت آهن با کربن یک و می‌توان آن را بزرگ گرفت و گفت آهن یا فلز. برادر معلمی: چرا شما روی نرخ شتاب می‌ایستید.

برادر سیف: به این دلیل که تعریف نرخ شتاب تغییر در تغییر است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: بفرمایید تغییر در تغییر در تغییری که نتیجه می‌دهد تغییر موضوع را یعنی اگر در نرخ شتاب تغییر واقع شود به معنی آن است که موضوع ما عوض شده است. متناسب با کوچک یا بزرگی موضوع نرخ شتاب معین می‌شود تغییر در پوسیدگی را یک وقت می‌گویند پوسیدگی و یک وقت می‌گوییم پوسیدن آهن، یک وقت یک چیز خیلی کوچکی را از آهن می‌گیریم و می‌گوییم آهن کربن ۱۴ که اگر کربن آن ۱۲ شد می‌گوییم دیگر این آهن آن آهن نیست پس تغییرات در موضوع می‌شود تغییرات نرخ شتاب. تعریف فلسفی آن اینطور می‌شود که هر گاه پوسیدگی دچار تغییر شد موضوع عوض شده است می‌گویند موضوع چیست می‌گوییم موضوع را به صورت انتخابی انتخاب کنید اگر موضوع را بزرگ بگیرید یا کوچک به همان دلیل که بدون انتخاب موضوع یعنی بدون ما به الاشتراک نمی‌توانید کار کنید به همان دلیل که بدون انتخاب موضوع یعنی بدون ما به الاشتراک نمی‌توانید کار کنید به همان دلیل نرخ شتاب ثابت است.

برادر معلمی: یعنی سیر شما از این طرف است که آنجایی که تغییر موضوع واقع می‌شود می‌گوییم نرخ شتاب عوض شد که بعد می‌گوییم بر اساس همین که نرخ شتاب را این طور توصیف می‌کنید شتاب و سرعت را هم بر اساس آن توصیف می‌کنیم.

حجت السلام و المسلمین حسینی: احسنت اگر از این طرف بمانیم واضح تر می‌شود یعنی هر گاه موضوعتان عوض شد امتداد زمانی عوض شده امتداد را چقدر در نظر گرفته اید می‌گویید یک عنوانی روی یک تکه ای از زمان گذاشته ایم یا عنوان را بزرگ می‌گیرید یا کوچک آن امتداد موضوع شماست این قانون فلسفی است که شما چه عنوان را بزرگ و چه کوچک بگیرید بر آن صادق است.

برادر سیف: به همین دلیل می‌گوییم استدلال ما هم همین بود.

برادر معلمی: نه، استدلال شما چیز دیگری غیر از صحبت حاج آقا بود.

برادر سیف: استدلال ما در اینکه بگوییم نرخ شتاب بالاتری وجود دارد این بود که ما می‌فهمیدیم که هر وقت سرعت به سرعت دیگر تغییر کند، اگر همین نسبتی که بین تغییر سرعت است ثابت بماند می‌گویند شتاب ثابت است اما اگر این تغییر سرعت را از سرعت اول به دوم و از سرعت دوم به سوم نسبتش تغییر کند، می‌گویند نرخ شتاب پیدا شد و عملاً در موضوع سه بار تغییر صورت گرفته است. حال می‌گوییم اگر یک بار دیگر سرعت عوض شود یعنی تغییر چهارم صورت بگیرد حداکثر این است که شتابی که قبلاً پیدا شده بود حال یک شتاب جدید و یک نرخ شتاب جدید پیدا شده اگر این تغییر چهارم صورت بگیرد، شما در واقع یک تغییر سرعت جدیدی را داده اید که قبلاً داشتید که نرخش ۲ بود به یک نرخ دیگری تبدیل کرده اید.

برادر معلمی: یک صحبت می‌کردید در مورد اینکه نرخ شتاب را حذف کنیم بعد خدمت شما گفته شد که اگر این استدلال درست باشد که وقتی موضوع شامل تر عوض می‌شود موضوع تحت شمول گیج می‌شود نمی‌داند در این وضعیت باشد یا آن وضعیت این از بالا به پایین در همه اش جاری است این استدلال را یک بار برای حذف نرخ شتاب می‌گفتید حال برای بودن نرخ شتاب و حذف رده بالاتر از آن عنوان می‌کنید اگر این استدلال درست باشد سکون محض می‌آورد زیرا در مورد هر دو شیء عین همین را می‌توان گفت.

برادر سیف: من اصراری ندارم که شما از این راه حرکت کرده اید آنچه من فهمیده ام در اینکه چرا اینجا می‌ایستیم این است که هر چه سرعت برای بار چهارم پنجم عوض شود در دامنه نرخ شتاب قابل توصیف است، مثلاً ما می‌گوییم نرخ شتابمان چهار است هم توانسته ایم سرعتمان را توصیف کنیم هم تغییرات

تغییرات در سرعت را. حداکثر این است که نسبت اولی به دومی فرق می‌کند که اگر رفتن از اول به دومی نسبتش تغییر کرد و خواست امر چهارمی هم پیدا شود در واقع چهارمی را باز هم تغییر نسبت بین دو سرعت متوالی است.

برادر معلمی: عین همان را دوباره می‌توانید درباره نرخ شتاب و مکان بگویید یک چیزی نگوید که جای دیگر کار را خراب کند آیا عین همین را که می‌فرمایید در مورد نرخ شتاب و مکان می‌توانیم بگوییم و نرخ شتاب را حذف کنیم با این استدلال می‌خواهید یک جایی را درست کنید اما جای دیگر را خراب می‌کنید. یعنی اگر گفتیم یک امر مغیر که دو امر در پایینتر آن است در دوتایش نمی‌تواند حضور داشته باشد عین همین در مورد ذات خود مکان هم صادق است بنابراین نمی‌توانیم بگوییم سرعت داریم همین که بگوییم سرعت ۷۰ داریم اشکال می‌شود که موضوع در این نقطه یا در نقطه آخر یا در نقطه وسطی است و اگر این حرف درست باشد و بتوان گفت بنابر آن می‌توان گفت سرعت هم شتاب دارد و نرخ شتاب هم چیزی به نام توان دارد و همین طور بالا بروید.

برادر سیف: ما هم همین را می‌گوییم.

برادر معلمی: بسیار خوب اما استدلال اینکه وقتی به سومی رسیدیم دیگر می‌ایستیم این است که مبنای تقسیم بندی سه است و باید سه امری را پیدا کنید که وقتی به سومی رسیدید اگر آن عوض شود موضوعتان عوض شود نرخ شتاب را باید این طوری تعیین کنید و شتاب را آن طوری و سرعت را هم متناسب با آن.

برادر سیف: یعنی شما می‌گویید ما از اول تعیین می‌کنیم که هر گاه سه مرحله عوض شد اسمش را تغییر موضوع می‌گذاریم و اگر دو مرحله عوض شد اسمش را تغییر در موضوع نمی‌گذاریم.

برادر معلمی: دو مرحله ای و یک مرحله ای نیست به خاطر اینکه آن مطالب مرتباً در همدیگر تکرار می‌شود اما اگر سؤال شود که چرا چهارم مرحله نیست می‌گوییم چون قبلاً تمام شده که مبنای تقسیم بندی سه است یعنی وقتی که سه بار تقسیم بندی صورت گیرد موضوع عوض می‌شود اینکه مبنای تقسیم بندی سه است را قبلاً اثبات کردیم و بعد برای هر کدام از آن اجزاء یک تعریف پیدا کردیم بعد در موضوع که برسیم

می‌گوییم باید اجزایی پیدا کنید که این خصلت را داشته باشد، نرخ شتاب باید چیزی باشد که وقتی عوض می‌شود موضوع عوض شود می‌گویند مگر نرخ شتاب عوض نمی‌شود می‌گوییم چرا، اما عوض شدن آن مساوی است با عوض شدن موضوع، نه اینکه هی چگاه عوض نشود و به این معنا ثابت باشد و نه اینکه عوض شود و در دل موضوع جا داشته باشد. چون مبنای تقسیم سه است چهارم در موضوع جا ندارد و استدلال آن سر جای خودش است و بر همه جا ساری است و وجه اختلاف و وجه اشتراک به همه چیز می‌خورد و مال یک چیز خاص نیست منتها چیزی که هست باید دوئیت و ربط متناسب با جای خودش را پیدا کنید مثلاً اگر بخواهیم امروز و فردا را تقسیم کنیم اگر بگوییم ساعت اول و ساعت دوم و ربط بین دو ساعت این تقسیم بندی غلط است چون در این تقسیم بندی این مطلب باید چندین بار تکرار شود یک چیزی باید بگویی که وقتی موضوع را به دوئیت و ربط تقسیم کنیم چیز دیگری از موضوع اضافه نیارید و همه موضوع را بپوشاند اینجا هم نرخ شتاب را باید چیزی قرار دهید که وقتی عوض می‌شود موضوع عوض شود و موضوع سابق نباشد. اگر کسی سرعت را در دل این موضوع گرفت و شتاب برایش گرفت و نرخ شتابی هم برای آن در نظر گرفت به طوری که اگر آن نرخ شتاب را عوض کنید موضوع عوض نمی‌شود چنین چیزی ممکن است اما آن سرعت و آن شتاب و نرخ شتاب برای این موضوع نیست، نرخ شتابی مال موضوع است که اگر عوض شود موضوع عوض شود.

پس آن استدلال که چرا به نرخ شتاب که رسیدیم می‌ایستیم بستگی تام به مبنای سه داشت این یک قانون کلی است. البته می‌توان بیشتر از سه تا تقسیم کرد اما در یک رده پایینتر نه در همان رده. و یا اینکه یک موضوع خاصی را مورد لحاظ قرار دهید بعد این امر را در آن نشان دهید مثلاً در یک ماشین یک چیزی را معرفی کنید و بگویید این سرعت است و سرعتش هم اینطور عوض می‌شود و این شتاب است و این هم نرخ شتاب و اگر این چیز هم عوض شود دیگر این دستگاه نمی‌تواند آن کار را انجام دهد پس معلوم می‌شود که سرعت و شتاب و نرخ شتاب درست است که اینجا در آن یک مصداق اثبات می‌شود نه همه جا.

برادر سیف: به عبارت دیگر شما تغییر موضوع را معنی کرده اید.

برادر معلمی: نه، قبلاً تقسیم بندی تعیین شده نه تغییر موضوع، تقسیم بندی بر تغییر و بر ترکیب و بر ارزش و بر هر چیز دیگری هم که اثبات شود صادق است چون مبتنی بر دوئیت و ربط اختلاف و اشتراک است این مطلب هر جا که تکلیف باشد و هر جا که تعیین باشد جاری است و جایی که تکلیف نداشته باشد موضوع بحث ما نیست و ما هم نمی‌فهمیم که چیست حال اگر کسی آمد و یک چیزی گفت که موضوع غیر از مکان و زمان و جهت چیز دیگری هم دارد هر چند که این خلاف مبنای سه است می‌گوییم در مورد آن هم جاری است.

حجت السلام و المسلمین حسینی: من یک سؤال از آقای سیف کنم که اگر شما یک نظام از تعاریف نداشته باشید و یک نظام احکام که نسبت های بین آنهاست اگر بخواهید چنین چیزی داشته باشید یک قانون فلسفی برای طبقه بندی تعاریفتان و تعیین جایگاهها و نسبت هایشان می‌خواهید و الا قدرت نظام سازی ندارید مدل هم که کاری جز این نمی‌کند مدل در پایان یک قواعدی به شما می‌دهد که قدرت نظام سازی دارید و قدرت تعریف و اثبات نسبت دارید و بر اساس اینها می‌آیید عینیت را توصیف می‌کنید و در مورد اینکه نسبت به کیفیت باید چه کرد نظر می‌دهید. پس باید یک شناخت و تعریفی از زمان و مکان و همه اشیاء و همه تغییر و تغایر ها داشته باشید، حال شما از آنجا آمده اید و یک قانونی دارید گفته اید اتصال مطلق و انفصال مطلق نیست و رسیدید به اینکه ما به الاشتراک و ما به الاختلاف در هم جا وجود دارد و بر اساس این ما به الاختلاف و ما به الاشتراک است که تقسیم به سه را ذکر می‌کنید. باید هر جا در هر تعریفی بتوانید ما به الاشتراک و ما به الاختلاف را تمام کنید تا بتوانید موضوعی را ببینید که بتوانید طبقه بندی کنید ملاحظه موضوع از دستگاههای دیگر که نمی‌توانند آن را طبقه بندی کنند از نظر شما «دیدن» نیست چون بعد نمی‌توانید حکم کنید و نمی‌توانید نسبت دهید، جایگاهی در دستگاهتان ندارد برای اینکه در موضع گیری دچار تشتت نشوید مجبورید تناسباتش را ببینید و برای اینکه تناسباتش را ببینید مجبورید نظام تعاریف داشته باشید، نظام تعاریف شما باید به پایه فلسفیتان برگردد، بنابراین وقتی آقای معلمی اصرار دارند که در مسئله زمان نیامدیم زمان را به صورت تغییر و تغییر در تغییر و تغییر در تغییر ببینیم

بلکه به دلیل اینکه یک تعریف از امتداد خاص تدریجی داشتیم در آن تعریف ما به الاشتراک و ما به الاختلاف داشتیم آن وقت مسئله سرعت و شتاب و نرخ شتاب را بر اساس آن معنی کرده‌ایم می‌خواهند بگویند از قواعد تعاریفمان عدول نکرده ایم به همین دلیل است که بعداً می‌توانیم آن قاعده را جاری کنیم و طبقه بندی کنیم.

برادر سیف: چرا اصلاً ما وارد موضوع سرعت و تغییر سرعت شدیم، این را چرا دنبال کردیم، زیرا ما به دنبال رشد بودیم و مدل ما مدل پیدایش رشد است و ما می‌خواستیم رشد را حداکثر کنیم، به این می‌رسیم که چقدر می‌توانیم تغییر دهیم که حداکثر رشد را ایجاد کنیم، بعد از این بحث...

برادر معلمی: نه اینطور نیست شما یک بار گفتید سرعت بدون شتاب یا شتاب بدون نرخ شتاب و بالعکس ممکن است یا خیر ما گفتیم نرخ شتاب بدون شتاب و سرعت ممکن نیست و چنین چیزی قابل تصور نیست ولی از آن طرف فرض آن ممکن است یعنی می‌شود گفت سرعت باشد ولی شتاب نباشد و یا سرعت و شتاب باشد نرخ شتاب نباشد، ما گفتیم اگر چنین چیزی هم قابلیت داشته باشد مطلوب این است چون ما دنبال حداکثر رشد هستیم نرخ شتاب را هم در دستگامان بیاوریم آقای پیروزمند گفتند چنین چیزی را نگوید زیرا بعداً گفته می‌شود شتاب و نرخ شتاب صفر هم ممکن است بعد رفتیم و اثبات کردیم که سرعت بدون شتاب و شتاب بدون و نرخ شتاب نداریم، یعنی آن استدلال کنار گذاشته شد.

برادر سیف: اصل بحث راجع به این بود که زمانسازها را چگونه اثبات کردیم که در جهت سازها متناسب با آن چگونه باید اثبات کنیم. آنجا ما موضوعی به نام تغییر را می‌فهمیدیم حال در مورد ارزش هم اگر ما مفهومی را داشته باشیم دسته بندی هم در مورد آن زمینه پیدا می‌کند که اینجا در مورد ارزش و چیستی آن و مؤدای ارزش چیزی نداریم و لذا بعد که می‌خواهیم ارزش را تقسیم بندی کنیم دچار توقف می‌شویم اگر که اینطور باشد یا باید برویم دنبال اینکه ارزش را معرفی کنیم یا اینکه باید بطور مصداقی آن را معرفی کنیم مثلاً بگوییم در دستگاه الهی ارزش این چیزهاست و بعد بر اساس آن چیزهایی که به عنوان ارزش معرفی می‌کنیم عوامل آن را پیدا کنیم این اشکال است که موجب توقف ما شده، آیا این طور نیست اگر این

اشکال هست آیا راه حل آن این است که مفهومی برای ارزش بدهیم همان طور که مفهومی از تغییر داشتیم یا منتظر بمانیم که ببینیم ارزش به صورت مصداقی چه چیزی است.

برادر معلمی: قسمت اول بحث جا ندارد یعنی اگر کسی بگوید من ارزش را نمی‌شناسم و تغییر را می‌شناسم می‌گوییم تغییر را چگونه می‌شناسی می‌گوید می‌بینیم که یک چیزی عوض می‌شود همین را می‌گوییم تغییر. ما هم می‌گوییم به همین طریق وقتی در بازار می‌رویم می‌بینیم یک چیزهایی را ده تومان می‌خرند و یک چیزهایی را دو ریال می‌خرند و یک چیزهایی نمی‌خرند؟ و بالعکس این را ارزش می‌گویند، بعد می‌بینیم در دستگاه الهی اگر یک مهر کربلا را بیاورند برای همه مطلوب است و آن را می‌خواهند ولی اگر یک شیشه عرق که در آنجا خیلی می‌خرند بیاورند همه آن را دور می‌اندازند می‌گوییم آن ارزش دارد و این ارزش ندارد اگر شناختن تغییر به همین معناست شناخت ارزش هم به همین معنا میسر است یک وقت یک صحبت دیگر مطرح است که بگویید که آن وقت که تغییر را می‌شناختیم یعنی می‌دانستیم در تغییر سرعت شتاب و نرخ شتاب است می‌گوییم ما اول از چنین چیزی استفاده نکردیم یعنی اول نگفتیم سرعت شتاب و نرخ شتاب داریم و بعد بگوییم برای تغییر برویم سرعت ساز و شتاب ساز و نرخ شتاب ساز پیدا کنیم، و آن یکی احتمالی می‌شود که آقای حسینی فرمودند که بگوییم ارزش سه بعد دارد یا سه امر در ارزش وجود دارد بعد بگوییم آن امور را چه چیزهایی می‌سازد گفتیم اگر از این راه نخواهیم برویم که در بحث تغییر هم نرفتیم آیا ممکن نیست بگوییم ارزش موجود در کیفیت به دلیل چیزی است که باعث دادن قیمت خاصی به آن می‌شود یعنی ارزش به «برای» تعریف می‌شود و همان طور که در مورد زمان گفتیم اگر یک بار آن را تکرار کنیم و دوباره بگوییم برای آن برای و به سومی که رسیدیم به همان استدلالهای متوقف شویم، این یک راه است که به نظر می‌رسد اشکالی هم ندارد یک راه هم این است که بگوییم از همان فرمولی که در مورد زمان استفاده کردیم از همان استفاده کنیم، و آن را در موضع خاص بیاوریم، و بگوییم در آن فرمول تقسیم بندی به این ترتیب بود حال عین همین را در موضع خاص بیاوریم، و بگوییم در آن فرمول تقسیم بندی به این



ترتیب بود حال عین همین را در موضع جهت ساز بکار بمی گیریم حال چون که آنجا تغییر در تغییر بود اینجا می شود برای برای و الی آخر، این هم راه دوم بود به کدام راه اشکال دارید.

برادر سیف: اگر راه اولش را بپذیریم وب گوییم هر کیفیت یک «برای» یعنی یک ارزش دارد و به دنبال این باشیم که عامل سازنده این چیست، به نظر می رسد که عامل ارزش سازی یک با خود موضوع وحدت پیدا می کند یعنی در جواب این سؤال که ارزش این موضوع به چه چیز است می گویند همه موضوع است که آنرا ارزشمند کرده است، یک عامل خاصی که قسمتی از موضوع باشد بخشی از موضوع مسکوت خواهد بود یعنی کل موضوع را به صورت کل نمی بینیم اگر قبول کردیم که ارزش ساز یک را مساوی با کل موضوع بگیریم در آن صورت به نظر می رسد که مراتب رشد موضوع با مراتب رشد جهت و مراتب رشد ارزش یکی می شود. بعد ما باید دنبال این بگردیم که آنچه که باعث این می شود که این موضوع به این کیفیت که اسمش را موضوع دارای ارزش می گذاریم چیست یعنی عواملی که این موضوع را از بعد ارزشمندی فراهم کرده اند چه عواملی هستند.

برادر معلمی: جواب این است که عین همان چیزی که در زمان گفته شد بگویند که موضوع تغییر می کند پس یک تغییر ساز دارد آن تغییر ساز تمام تغییر موضوع را می سازد پس دوم و سوم برای چه می خواهد که این اشکال یا به هر دو وارد است یا به هیچ کدام اگر به آنجا وارد نبوده اینجا هم وارد نیست اگر اینجا وارد است آنجا هم وارد است بعد روی دو تایش دقت می کنیم وقتی برای بار اول تغییر ساز یا جهت ساز یا مکان ساز معرفی می کنیم کار تمام می شود یا دوم و سوم هم می شود آن تکرار کرد.

برادر سیف: ما سه عامل هم عرض می گفتیم که روی همدیگر موضوع را می دادند.

برادر معلمی: نه، این طور شروع می کردیم که موضوع تغییر دارد پس عاملی باید آن را بسازد که اسم آن را سرعت ساز می گذاریم می گویند همین جا تمام شد سرعت ساز خودش با موضوع یکی است یعنی عین همین استدلال را که شما در مورد جهت می کنید ما در مورد زمان می کنیم، شما آن قسمت را نادیده می گیرید که درست است که این همه موضوع را می پوشاند، ولی خودش یک دارد مثلاً بگوییم

ارزشمندی این کیفیت به این است که از طلاست و بعد بگوییم حال ارزشمندی طلا هم به یک چیز دیگر است شما می‌گویید دیگر به آن کاری نداریم مگر همه موضوع طلا نیست، پس برای دوم چه معنی دارد ما هم می‌گوییم پس وقتی که می‌گوییم موضوع که تغییر می‌کند تغییر ساز یک همه موضوع را تغییر نمی‌دهد می‌گویید بله می‌گوییم پس تغییر ساز دوم و سوم نمی‌خواهیم.

برادر حسینیان: این قاعده ای را که برای تغییر سازها و جهت سازها فرمودید به نظر می‌رسد که در هر دوی آنها با توجه به اصل قاعده دوئیت و ربط ما نمی‌توانیم رابطه بین سرعت و شتاب و نرخ شتاب را بین سه عامل تغییر ساز مطرح کنیم یعنی از خود فرمول دوئیت و ربط این قاعده در نمی‌آید مگر آنکه یک قید دیگری به آن بخورد که آن قید باید در مرتبه فلسفی خودش تمام شود یعنی بیاییم بگوییم، فرمولاً دوئیت و ربط رابطه شان با هم باید توانی باشد در خود دوئیت و ربط باید این مطلب تمام شود تا در زمانسازها و جهت سازها که آمدیم بگوییم باید رابطه شان توانی باشد و هر جا که تقسیم به سه کردیم رابطه توانی آنها را باید قائل شویم ولی اگر صرفاً گفتیم دوئیت و ربط این رابطه توانی را نمی‌تواند تمام کند مگر اینکه قید دیگری به آن بزنی که دوئیت و ربطی مورد نظر ماست که رابطه بین آنها توانی باشد یعنی توان را در فلسفه تقسیممان ببریم اینجا این رابطه اثبات نمی‌شود مطلب دوم اینکه می‌فرمایید چون در زمان اینکار را کردیم در جهت هم باید این طور تقسیم کنیم این احتیاج به اثبات یک رابطه تناظر بین زمان سازها و مکان سازها داریم که اگر اثبات شود همان راه حل سوم که جناب استاد فرمودند می‌شود و اگر اثبات نشود هیچ گاه نمی‌توانیم از تقسیمات قبلی زمانسازها استفاده کنیم و در مورد جهت سازها بکار ببریم مگر اینکه رابطه توانی را در مورد نفس دوئیت و ربط اثبات کنیم که هر دوئیت و ربط اولی آن باید توانش یک باشد و دومی توان دو و سومی سه داشته باشد و این در همه جا صدق کند.

برادر معلمی: مطلبی را که آقای حسینی فرمودند کدام قسمت است.

برادر حسینیان: همان مطلبی که بیاییم رابطه سه تقسیم را توانی قرار دهیم مثلاً در زمان فرمودند نفس کیفیت سه زمانسازش هر کدام مغیر دیگری است نه اینکه بگوییم سه تقسیم داریم که آنها را ش املترین

قرار دهیم و نرخ شتاب را آن عامل زمانسازی قرار دهیم که اگر تغییر کند موضوع تغییر کرده است به نظر می‌رسد در اینجا اعتبار کرده ایم در حالی که حقیقت تغییر باید سرعت و شتاب و نرخ شتاب باشد و همین طور است در مورد جهت و مکان و اگر بخواهیم حقیقت آن را تعریف کنیم باید بیاییم در نفس فرمول تقسیمات دقت کنیم و در حد اولیه تقسیم یک دو و سه را تمام کنیم آن وقت هر تقسیمی که بخواهیم بکنیم دیگر نیازی ندارد که قید آنجا را هم به آن اضافه کنیم و بگوییم یک و دو و سه آنجا هم باید برقرار باشد.

برادر معلمی: چنین چیزی به صورت کلی درست نیست که بگوییم دوئیت و ربط در همه جا رابطه شان توانی است، زیرا، وقتی در امر زمان می‌رسید در مراحل زمانی (مثل دیروز و امروز، فردا) این ربط توانی را با هم ندارند این یک دلیل واضح، چون این هم یک نوع تقسیم بندی است پس این قانون که همه جا شمولیت ندارد می‌گویید چرا این نسبت را در جدول مکان می‌خواهید در سه جا بکار بگیرید می‌گوییم چون اینها یک وجه اشتراک دارند و آن این است که از جدول ترکیب (مکان) هستند و بعد می‌خواهیم عواملی را اینجا قرار دهیم که اثرشان جمع می‌شود و در نتیجه می‌افتد و همه صحبت کردیم همین را می‌شود فرمول کرد و در مورد جهت ساز و مکان ساز هم با توجه به خصوصیت های شخصیه آنها استفاده کرد.

برادر حسینیان: فوئش بفرمایید دوئیت و ربطی را که ما صحبت کردیم دو قسم است.

برادر معلمی: نه دوئیت و ربط به هم قسم است جاهای مختلف فرق می‌کند در اینجا که هستیم این طور معنا پیدا می‌کند.

برادر حسینیان: قید اینجا بودن را از خود دوئیت و ربط باید در بیاورید.

برادر معلمی: قید اینجا بودن را از این در می‌آوریم که اینجا چون جدول ترکیب هستند باید با هم باشند.

برادر حسینیان: خوب با هم هستند اگر رابطه توانی نباشد مگر ترکیب ندارند عین همان چیزی را که در مراحل زمانی می‌گویید که آنجا رابطه توانی نمی‌خواهیم در مکان هست.

برادر معلمی: تقسیم بندی مکانی، تقسیم بندی خاصی است.

برادر حسینیان: خوب آن قید خاص را باید از فلسفه تقسیم بندی بدست آوریم.

برادر معلمی: آن قید خاص در همین بحث های چند روز گذشته بوده شما می گوئید آن را عام کنید و همه جا ببرید می گوئیم عام نیست، هر جا که می رسیم دوئیت و ربط شکل جدید و معنی جدیدی پیدا می کند باید متناسب با جای خودش ببینیم چه می شود.

برادر حسینیان: یعنی استقرایی عمل کنیم.

برادر معلمی: نه همین طور که این چند روز بحث کردیم.

برادر حسینیان: این کار کار عقلانی بود.

برادر معلمی: متناسب با این موضع بحث که مثلاً بحث جدول مکان و با جهت سازها باید ببینیم دوئیت و ربط چه معنایی پیدا می کند.

برادر حسینیان: حال چرا دوئیت و ربط در اینجا باید توانی باشد.

برادر معلمی: به دلیل همان استدلالهایی که گفته شد.

برادر حسینیان: همان ها را در مورد جهت ساز بگوئید چون اگر قاعده را مختص زمانسازها دادید نمی توانید در مورد جهت سازها بدهید و اگر عام است در همه این تقسیمات جدول مکان حاکم کنید.

برادر معلمی: قرار شد سه راه داشته باشد یک صحبت این بود که اگر قرار شد همان کاری که در زمان سازها

انجام دادید در مورد جهت سازها انجام دهم باید این کار را کنیم که گفته شد و یک اشکال کردند که در

مورد جهت سازها فرمولتان را دارید عوض می کنید گفتیم یک سیر استدلالی در زمانسازها داشتیم و یک

قانون از آن در آمد می گویند این قانون که در آمد باید با جهت سازها یک اختلاف و اشتراکی داشته باشد

اشتراکش این است که هر دو از جدول ترکیب هستند هر چه از لحاظ ترکیب در مورد این گفته می شود باید

در مورد آن هم گفته شود اگر عوض شود یعنی از این وضعیت بیرون رفتیم، اشتراکش رها شد، اختلافش

این است که اینجا بحث تغییر سازی بوده و آنجا بحث ارزش سازی است در اینجا باید اختلاف و اشتراک را از

لحاظ تغییرسازی بیان کنیم و آنجا از لحاظ ارزش سازی بعد نتیجه گرفتیم.

برادر حسینیان: حال اگر من بگویم رابطه زمانسازها مختص قسمت زمانسازها است.

برادر معلمی: ما می‌گوییم اختلاف دارد و اشتراک هم دارد، اشتراکشان در این است که چون هر دو در جدول ترکیب هستند نمی‌شود عوامل آنها همراه هم نباشد.

برادر حسینیان: می‌خواهم بگویم همراهی را چرا با رابطه توانی یکی می‌گیرید.

برادر معلمی: قدم دوم به رابطه توانی می‌رسیم، حال اینکه باید همراه هم باشند بپذیرید تا در مورد بقیه مطالب بحث کنیم.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته